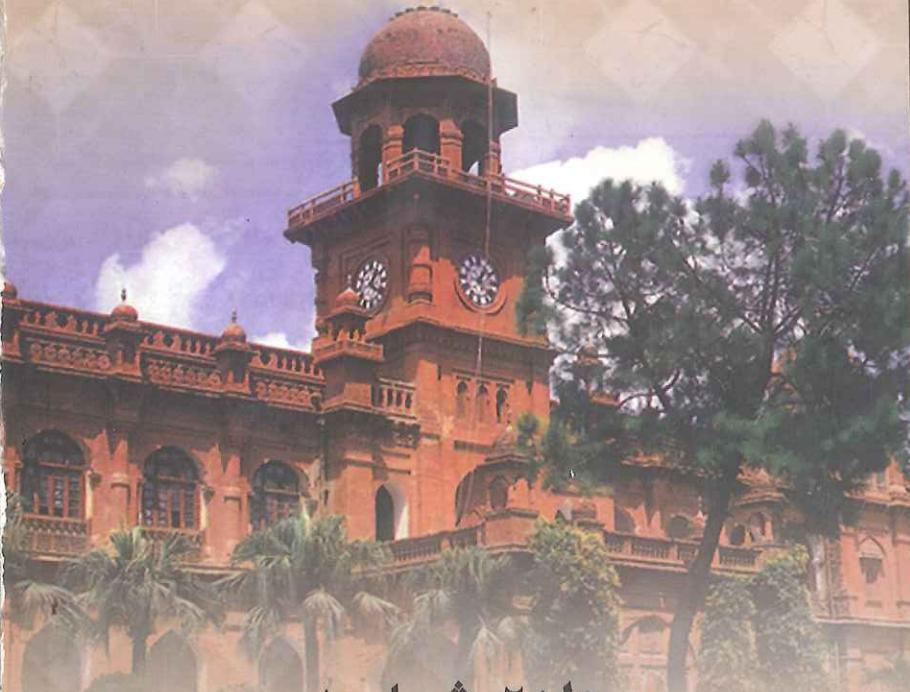


سقینہ

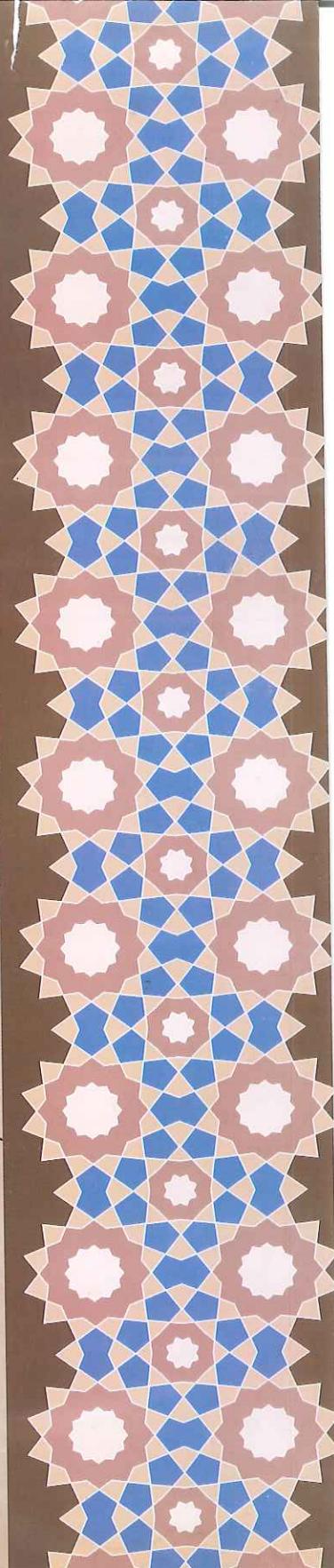
مجلہ تحقیقی در زمینہ زبان
ادبیات و فرهنگ فارسی

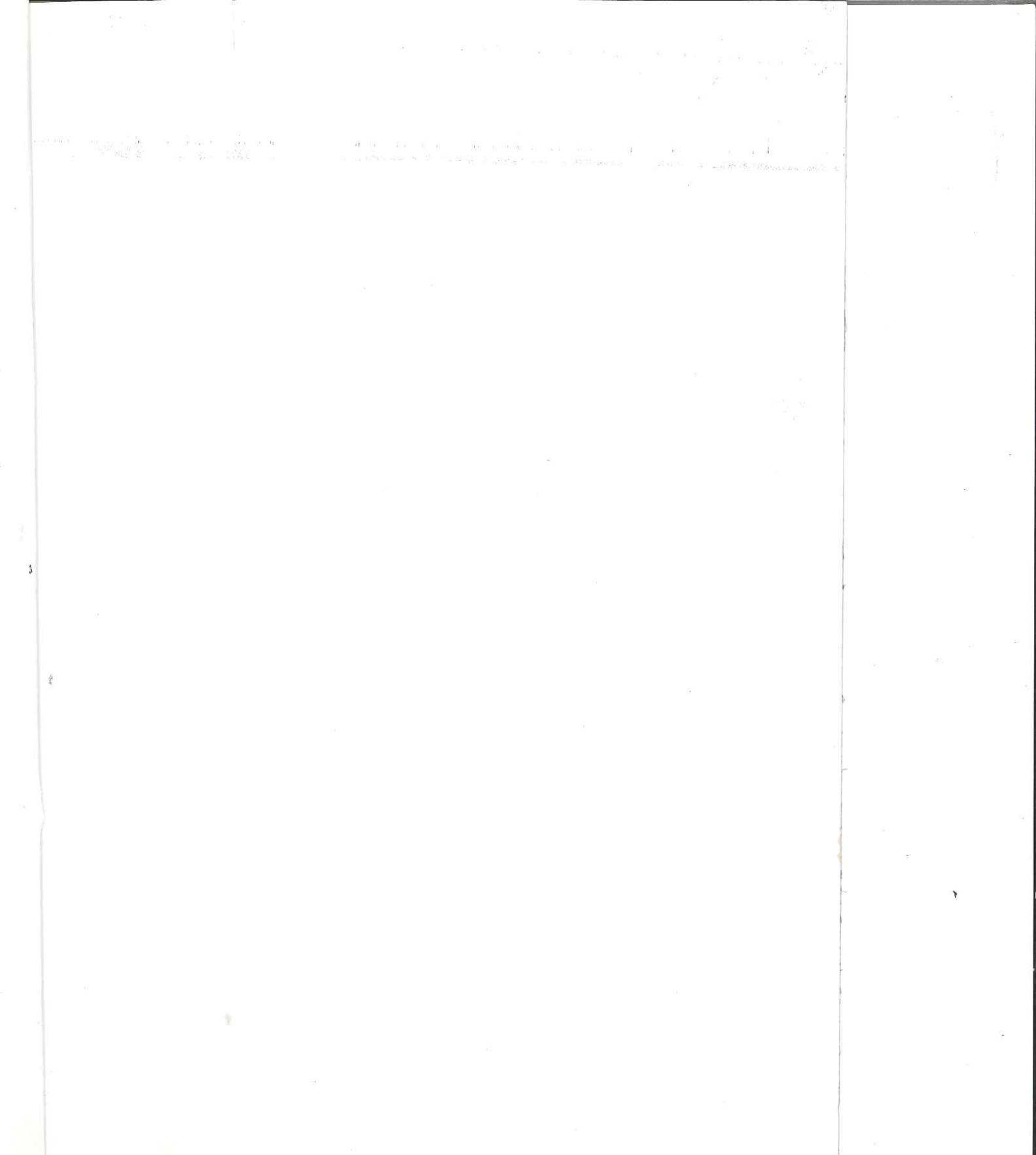


جلد ۲، شماره ۱
سال ۱۳۸۳ش



گروہ زبان و ادبیات فارسی
دانشکدهٗ خاورشناسی، دانشگاہ پنجاب
lahore. Pakistan





سُفْيَنْه

مجلهٔ تحقیقی در زمینهٔ زبان
ادبیات و فرهنگ فارسی

جلد ۳، شماره ۱۵
سال ۱۳۸۳ اش



گروہ زبان و ادبیات فارسی
دانشکدهٔ خاور شناسی، دانشگاہ پنجاب

لہور، پاکستان

سفینه

مجله تحقیقی در زمینه زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی

جلد ۲، شماره ۱

سال ۱۳۸۳ ش

سرپرست: ڈنال ارشد محمود
رئیس دانشگاہ پنجاب

سردیبیر: دکتر محمد سلیم مظہر
مدیر گروہ

شورای مشاوران:
دکتر مهدی ملک ثابت، دکتر معین نظامی، دکتر نجم الرشید
دکتر محمد ناصر، دکتر محمد اقبال شاہد، دکتر سید محمد فرید
دکتر محمد صابر، آفای شعیب احمد

حروف چینی:
گل محمد خان
طراحی روی جلد:
اویس سہروردی
چاپ و صحافی:
محمد خالد خان مدیر چاپخانہ دانشگاہ پنجاب

- "سفینه" برای شناخت مسائل مهم زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی سالی دو بار منتشر می شود
- مقالات مندرج در "سفینه" صرفاً میین آرای نویسندهان است
- "سفینه" در ویرایش مقالات آزاد است
- استفاده از مطالب "سفینه" با ذکر منابع آزاد است
- مقالات ارسالی به دفتر "سفینه" برگردانده نخواهد شد

نشانی: گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده حاور شناسی
دانشگاہ پنجاب، لاہور ۵۴۰۰۰، پاکستان
تلفن: ۰۹۲۴۲۹۲۱۰۸۳۳
نماير: ۰۹۲۴۲۷۳۵۳۰۰۵

پست الکترونیکی: saleemmaazhar@yahoo.com

الله العالم

فهرست مطالب

سچه مقاله

سر دیبر	سخن اول	O
---------	---------	---

متون

حزین لاهیجی / دکتر عارف نوشاهی	رقعات حزین	O
غیمیت کنجاهی / دکتر نجم الرشید	مناظرہ گل و نرگس	O
اشرف نامه رساله ای در بیت بازی	دکتر محمد صابر	O

مقالات

دکتر محمد منزوی خدمت گزار راستین فرهنگ مشترک ایران و پاکستان	استاد احمد منزوی خدمت گزار راستین در شبہ قاره	O
دکتر محمد اقبال شاهد	بررسی جاذبه های سفرنامه نویسی ایرانیان در شبہ قاره	O
سید مرتضی موسوی	بازتاب تأسیس و استقلال پاکستان در آثار و ادیبات معاصر فارسی	O
دکتر محمد حسین محمدی	پنجره ای به عروض	O
دکتر حمیرا زمردی	احتساب و بازتاب آن در ادبیات فارسی	O

الهام خیاطان	سینمای زن در آثار صادق هدایت	○
دکتر محمد سرور	فائز دهلوی شرح حال و اوضاع سیاسی اجتماعی و ادبی روزگار وی	○
دکتر سید محمد فرید	وصف لاهور در شعر منیر لاهوری	○
علی بیات	فارسی و ساختار محاوره اردو	○
دکتر محمد ناصر	ناشر حافظه در نزول کویان سند	○
دکتر انعام الحق کوثر	بابا فتحی شیرازی	○

سخن اول

دومین شماره "سفینه" اینک در دست خوانندگان محترم است. در این شماره ۱۴ مقاله استادان

بر حسنه و پژوهشگران نامدار پاکستان و ایران درج است. در شماره گذشته بیشتر نوشته ها درباره تاریخ و نند شعر و ادب فارسی بود. در حالی که در این شماره به متن تصحیح شده مهم نیز عرضه شده است و بدین گونه در مجله میان مطالب پژوهشی و انتقادی تعادل زیبا با وجود آمده است. "رقات حزین لاهیجی". "مناظر گل و نرگس" از غنیمت کنجه‌ای و "اشرف نامه". رساله‌ای در بیت بازی "را با تربیت استاد دکتر عارف نوشاھی. دکتر نجم الرشید و دکتر محمد صابر تصحیح کرده‌اند. استاد عارف نوشاھی به پاس خدمات ارزش مند علمی استاد محمد رضا شفیعی کدکنی، متن تصحیح شده رقات حزین را به نام استاد معنو ساخته که سنت‌های بزرگان دانش و ادب را به یاد می‌آورد. "مناظر گل و نرگس" نمونه ارزنده نظر پاکیزه و فصیح فارسی است از قلم غنیمت کنجه‌ای، ادیب و شاعر فارسی شبه قاره، که آن را دکتر نجم الرشید بر اساس چاپ سنگی منتلوط و ناخوانا احیا کرده است. "اشرف نامه" از نظر هنری شایسته توجه است، زیرا در آن شاعر اهتمام ورزیده که اولین و آخرین حرف هر بیت یکی باشد. دکتر محمد صابر بادقت فراوان بر اساس نسخه منحصر به فرد این متن را تصحیح کرده است.

استاد احمد منزوی از خدمتگاران نامدار فرهنگ مشترک ایران و پاکستان است. این ناجیز به سبب ارادتی که به ایشان دارم خاطرات روزگاری را که خدمت شان در تهران به سرشنید. بازیان نارسایم بیان کردم.

دکتر محمد اقبال شاهد، انگیزه‌های سفرنامه نویسی ایرانیان در شبه قاره را موضوع مقاله خود قرار داده و در این زمینه اطلاعات بسیار مفیدی در اختیار خوانندگان "سفینه" قرار داده است. "باز ناب ناسیس و استدلال پاکستان در آثار و ادبیات معاصر فارسی" عنوان مقاله استاد سید مرتضی موسوی. سردبیر محترم مجله "دانش" است. ایشان در این مقاله به سیک زیبا اطلاعات جامع و مفید درباره موضوع موردن بحث ارائه کرده است. "پنجره‌ای به عروض" بررسی عالمانه است از استاد دکتر محمد حسین محمدی. درباره عروض شعر معاصر فارسی. "احتساب و باز ناب آن در ادبیات فارسی" مقاله مهم دیگر است از خانم دکتر حمیرا زمزدی استاد ارجمند دانشگاه تهران. خانم دکتر به سیک شیواشکل گیری و تحول معانی و مفاهیم واژه احتساب و کاربرد آن را در ادبیات فارسی بیان داشته‌اند. "زن در آثار صادق هدایت". بررسی انتقادی است از پژوهشکر ایرانی خانم تمام خیاطان از دانشگاه آزاد اسلامی تهران، ایران. در این مقاله خانم خیاطان جایگاه مثبت و منفی زن را در آثار هدایت با مهارت تجزیه و تحلیل کرده است. این مقاله از نظر رعایت معیارات مدرن مقاله نویسی شایسته توجه است. "فایز دهلوی. شرح حال و ... مقدمه رساله دکتری استاد محمد سور است. ایشان در این مقاله مفصل درباره شرح حال و آثار فایز، شاعر نامدار فارسی شبه قاره اطلاعات دست اول به خوانندگان ارائه داده است. دکتر سید محمد فرید. اشعار منیر لاهوری را در وصف لاهور. شهر خوب و خوبان. کرد آوری کرده است. علی ییات، استاد و پژوهشگر جوان ایرانی زبان و ادب اردو است. "فارسی و ساختار محاوره‌های اردو" نشانگر تسلط وی به هر دو زبان فارسی و اردوست.

دکتر محمد ناصر "تأثیر حافظ در غزل گویان سند". پاکستان را موضوع پژوهش خود قرار داده و در

مقاله جامع خود اثر و نفوذ لسان الغیب را در منطقه سند، بیان کرده است.

استاد انعام الحق کوثر از استادان بر جسته و محققان بنام پاکستان است که آثار فراوان علمی به جوامع فرهنگی ایران و پاکستان عرضه کرده است. بابا فتحی شیرازی، مقاله جامع ایشان درباره شاعر مذکور است. این شماره "سفینه" به مناسبت مسافرت هیئت علمی دانشگاه پنجاب به سرپرستی ڈنال ارشد محمود، ریاست محترم دانشگاه پنجاب، لاہور به دعوت و میزبانی جناب آفای دکتر باقری، ریاست محترم دانشگاه فردوسی مشهد، و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج. ۱، ایران، برای پایه ریزی مناسبات علمی و فرهنگی میان مؤسسه های علمی، پژوهشی و فرهنگی، با کشور برادر و همچوار ایران، چاپ و منتشر می شود.

از آنجا که در نتیجه پیشرفت اعجاب بر انگیز فناوری اطلاعات و رسانه های کروهی، جهان مبدل به یک دهکده کوچک گردیده، شدیدا نیاز است که کشور های هم فکر و همچوار و برادر چون ایران و پاکستان بیشتر باهم دیگر تردیک بیابند. با در نظر داشتن همین رسالت والا، فرنگیان و دانشگاهیان هر دو کشور بیشتر موظف اند که برای گسترش و تعمیق روابط علمی، ادبی و فرهنگی هر چه بیشتر تلاش کنند. زیرا هیچ پیوند اجتماعی، سیاسی اقتصادی و جزان، پایدار و ماندگار نیست تا بر اساس روابط فرهنگی پایه گذاری نشده باشد.

مدیریت مجله از جناب آفای محمد خدادی، سرکنسول محترم ج. ۱، ایران در لاہور، جناب آفای علی آور سجی، رایزن محترم ج. ۱، ایران در اسلام آباد و به ویژه از برادر گرامی جناب آفای محمد رضا امینی مشهدی، مدیر فعال و خون گرم خانه فرهنگ ج. ۱، ایران در لاہور، سپاسگزار است که برای عملی ساختن سفر هیئت مذکور فراوان رحمت کشیدند. امید است این ارتباط نقطه آغاز دوره جدید پیوندهای همه جانبه میان ایران و پاکستان باشد.

اینجانب از یک همکارانم در گروه ادبیات فارسی بسیار تشکر می کنم، زیرا آنان همه همیشه در امور علمی، ادبی فرهنگی و اجرایی گروه بار و باور من بوده اند. بی دستیاری و همکاری آنان کاری از من ناچیز ساخته نبود. خدا اجر شان دهد. آفای گل محمد خان، مطالب مقالات مجله را با دقت حروف چینی کرده و آفای محمد خالد خان، مدیر چاپخانه دانشگاه در اسرع وقت در چاپ آن اهتمام ورزیده است. از هر دو بزرگوار سپاسگزاری می کنم.

بر این رواق زیر جد نوشته اند به زر

که جز تکویی اهل کرم نخواهد ماند

دکتر محمد سلیم مظہر

سر دیبر

رُقَاعَاتْ حَزِين

نوشته

شیخ محمد علی "حزین" لاهیجی
(۱۱۰۳-۱۱۸۰)

به تصحیح و مقدمه

دکتر عارف نوشانی

برگ سبز برای استاد دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی

در خرداد ۱۳۸۱ بار دیگر سعادتی بود که در تهران ساعتی در محض استاد دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی باشم و از افاضات ایشان بهره مند شوم. صحبت از حزین به میان آمد: به ایشان گفتم که مجموعه‌ای از رقعبات حزین در دست دارم، باشندیدن این خبر چهراً استاد خندان ترشدو تأثیر و اصرار فرمودند که حتی آن را چاپ کن. اینک دو مجموعه رقعبات حزین یکجا به روش طلبگی عرضه می‌گردد. هر چند شایستگی آن را ندارد که به خدمت استاد تقدیم گردد؛ اما به خاطر وابستگی استاد به مطالعات حزین و ارادت دیرینه بنده به حضرت ایشان، دست به این حسارت زدم.

ع. ن

پیشگفتار

شرح احوال شیخ محمد علی حزین لاهیجی (۱۱۰۳-۱۱۸۰ه) که نیمة اول زندگانیش را در ایران و نیمة دوم آن را-از ۱۱۴۷ه به بعد-تا و پسین نفس در شهرهای پاکستان و هند به سر برده و همین حادثه بناres هند به زیر خاک رفت، کم و بیش در همه تذکره‌های معاصر آمده است^۱. دیدگاههای شعر شناسی و وقوف او به دانشمندان بلاغی راهی توان در یک سلسله کتب نقد ادبی دریافت که در دفاع و رد او نگاشته شده است^۲. علاوه بر تذکره‌ها و کتب نقد، مأخذی که می‌تواند در بی‌بُردن خصیصه‌های شخصی حزین و برخی نظریات ادبی او سودمند باشد، نامه‌های دوستانه اوتست که به معاصران و دوستان خود نوشته بود، چون شخص حزین محترم بوده، نامه‌های او نیز ممکن نلقی شد و دوستانش نامه‌هایش را در مجموعه‌هایی گرد آورده و نسخه‌هایی تهیه کرده‌ند. اگر تمام این نامه‌ها به دست آید و در یک کتاب تدوین شود، قطعاً تصویر روشنتری از اوضاع و احوال حزین و نظریات او به دست خواهد آمد که تا به حال فقط نیمه از این تصویر او در تذکره‌ها و کتب محاکمات ادبی کشیده شده است.

نامه‌های حزین

مجموعه یکم اشرف علی خان متخلص به "گستاخ" فرزند میرزا عطا محمد خان فرزند ممتاز الدوله نظیر علی خان بهادر صمام جنگ بن عmad الدوله مختار الملک جهانگیر قلی خان بهادر احتشام جنگ در ۶ ربیع الاول ۱۱۵۲ه/ ۱۸۱۰م در لکھنؤ تدوین کرد. شامل ۴۴ نامه: از این مجموعه نسخه‌هایی به شرح زیر شناسایی شده است:

۱. "نسخه سبحان": گنجینه سبحان الله، کتابخانه دانشگاه اسلامی، علی گره، هند، شماره ۶/۱۵۵۲۸^(۹) با تاریخ کتابت ۱۸ ربیع الاول ۱۱۲۵ه: ^۲ عکس این مجموعه را در کتابخانه آرشیو ملی پاکستان، اسلام آباد، شماره ۶/۶۲۸^{Mss} به دست آورده و در چاپ حاضر از آن استفاده گردد.
۲. "نسخه ملی": کتابخانه ملی پاکستان، اسلام آباد، شماره موقت ۱۵۱، به خط یحیی علی مشهور به آغائی ابن محمد علی خان الم معروف به میرزا ائمہ هاشمی عقبی، به تاریخ سلحنج جمادی الشانی ۱۴۴۷ه.

کاتب بر ظهر برگ اول یادداشتی دارد بدین کلمات: "بسیار جاها بسب غلطی منتقل عنه غلط دارد،

صحیح کردندی است. تحریر غرّه جمادی الثاني ۱۴۷ هـ^۱; و سپس در متن مواردی را خط زده و اصلاح کرده است. در چاپ حاضر از این نسخه نیز استفاده شده است. این نسخه را حدود ۲۵ سال پیش نزد مرحوم احسان دانش (۱۹۸۲م)، اثارکلی، لاهور دیده بودم و از آن یادداشتی برداشته بودم که در فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان تألیف احمد منزوی، اسلام آباد، ۱۹۸۶م، ج. ۵، ص. ۳۳۵-۳۳۶ گزارش شده است. پس از وفات احسان دانش این نسخه همراه با دیگر نسخه های خطی او به کتابخانه ملی منتقل شد، درین چاپ از آن عنوان نسخه بدل استفاده شده است.^۲

۳. به خط باری ناته، به دستور پنڈت کنهیالال، مورخ ۱۹ ذی الحجه ۱۲۵۵هـ، در اکبر آباد و کان پور، این نسخه در سال ۱۹۶۶م در دست مرحوم مسعود حسن رضوی ادیب، لکھنؤ بوده است^۳؛ ولی از موقعیت فعلی آن خبر ندارم.

مجموعه دوم، بدون نام گرد آورنده، شامل ۲۵ نامه، آریز مجموعه نسخه ای در کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور، شماره ۲۰ pe II، در مجموعه، برگ ۶۸-۸۰، الف قرار دارد. مجموعه به قلم سورج بہان پنڈت است که تذکرہ لا حوال حزین را نیز در برگهای ۲۹-۶۸ الف در برمی دارد و در سنّة ۹ جلوس محمد اکبر ثانی (۱۲۹۵هـ) کتابت شده است. متن آن بر اساس این تک نسخه تصحیح شده است.

مجموعه ها و نامه های پراکنده

علاوه بر دو مجموعه فوق - که در این صفحات چاپ شده است - مجموعه های دیگر نیز در فهارس و منابع شناسایی شده است، ولی فعلاً در دسترس بندۀ نیست و نمی توانم اظهار نظر کنم که چه تفاوتی با دو مجموعه پیشگفته دارند. مجموعه ها و پراکنده ها که دیده و برسی شود، به شرح زیر است:

۱. مجموعه ای بدون نام گرد آورنده، در کتابخانه خدا بخش، پتنه، شماره فهرست فارسی ۲۰۰۱، مورخ ۱۱۹۵هـ، برگ ۱۶۹-۱۷۸^۴.
۲. مجموعه ای بدون نام گرد آورنده، شامل نامه هایی که حزین به نواب یحیی خان صوبه دار لاهور - که در سال ۱۱۵۸هـ صوبه داری لاهور داشت - نوشته بود. در کتابخانه خدا بخش، پتنه، شماره ۳۷۸۴، مورخ ۱۴-۱۲۱۳هـ (۱۷۹۹م)، برگ ۲۵-۶^۵.
۳. مجموعه ای شامل ۵ نامه که حزین در پاسخ رقعت شیخ حسن نوشته بود و ختک محتویات هر پنج نامه را به تفصیل آورده است^۶. نسخه در کتابخانه خدا بخش، پتنه، شماره ۴۰۷، برگ ۱۰۵ ب-۱۱۰ ب است. چاپ جواب رقعت شیخ حسن، انتشارات علی اکبر علمی، تهران ۱۹۶۴م^۷.

۴. مجموعه ای در کتابخانه آزاد، دانشگاه اسلامی علی گره، شماره Univ Per 3 286، مورخ ۱۲۵۷هـ در کان پور، آغاز رقعة یکم: قبله صورت و معنی سلامت، ارقام قلم مکرمت شیم، ۱۰۵ گ^۸.
۵. نامه حزین خطاب به سراج الدین علی خان آرزو، در گنجینه سبحان الله، کتابخانه دانشگاه اسلامی علی گره، شماره ۱۱/ ۳- ۲۹۷، بی تاریخ؛ و نیز در: کتابخانه خدا بخش، پتنه، شماره ۲۳۵۱؛ در کتابخانه

۵. نامه‌ای که حزین در جواب شخصی نوشته است، در گنجینه سبحان الله، کتابخانه دانشگاه اسلامی، علی گره، شماره ۱۱/۳- ۲۹۷، مورخ ۱۴۰۵، برج ۵، ۱۱.
۶. نامه‌یی دیگر در همان گنجینه است، شماره ۳۶/۵۵۲۸، ۸۹۱، بدون تاریخ، ۷ گ ۱۲.
۷. رقهه‌ای به دوستی که در ریاض الافکار (خطی، خدا بخش، گ ۱۴ ب) نقل شده است. ۱۳.
۸. نامه‌یی که حزین در ۷ شوال ۱۱۲۲ در محکمه اشعار جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی و پرسش کمال الدین اسماعیل به دوست خود میرزا ابوطالب شولستانی نوشته بود. حزین بخشی از آن نامه را در تاریخ و سفرنامه (چاپ علی دوانی، تهران، ۱۳۷۵ش، ص ۱۸۳- ۱۸۰) آورده است و قطعه‌ای منظوم نیز در این باره در دیوان حزین لاھیجی (به تصحیح ذیح اللہ صاحبکار، نشر سایه، تهران، ۱۳۷۴ش، ص ۶۵۲- ۶۵۳) وارد است.
۹. نامه‌ای از حزین در شرح بیتی از حکیم خاقانی، چاپ شده در مقاله جمشید سروشیار، مجله یغما، تهران، شماره ۲۲۵ (۱۳۴۸ش)، ص ۲۶۵- ۲۶۸.

گردآورنده رقعت

درباره گردآورنده مجموعه اول یعنی اشرف علیخان متخلص به "گستاخ" اطلاعاتی زیاد در دست نیست، اجزایی که با نواب صدر الدین فایز و پرسش حسن علی قرابت داشت. نام پدر و اجداد او با القابی که در دیباچه رقعت آمده است می‌رساند که آنان از دولتمردان بوده‌اند، قدرت الله شوق در تذکرۀ طبقات الشعراء، (تالیف ۱۱۸۹ه) شرح حال "میرزا اشرف علی گستاخ پسر عطا علی خان" را آورده است که البته در نام پدرش با ضبطی که در دیباچه رقعت‌ها حزین آمده است، کمی تفاوت دارد. آنچه شوق نوشته است: "میرزا اشرف علی گستاخ پسر عطا علی خان که از وکلای صاحبان فرنگ در بلده رام پور است، جوانیست و حبیه، طبع رسا و فکر بجا دارد و از شاگردان حکیم صدر الدین خان موصوف یک بیست او به نظر رسیده" ^{۱۰}. سپس یک بیست اردوی نقل کردۀ است. اگر سال تأثیف طبقات الشعراء - ۱۱۸۹ه - را در نظر بگیریم، بعید به نظر می‌آید که گستاخ ما نهاینده حکومت انگلیس در رام پور بوده باشد، زیرا در سال ۱۱۸۹ه هنوز حکومت شاه عالم دوم با بری در هند برقرار بود و انگلیسها در شمال هند مخصوصاً در رام پور تسلطی نداشتند.

مخاطب رقعت

نامه‌های این مجموعه خطاب به نواب صدر الدین محمد خان "فایز" دهلوی (م ۱۱۵۱ه) و پرسش اشرف الدله میرزا حسن علی خان و دیگران از جمله غلام حسن خان است. نواب فائز دهلوی از رجال شناخته شده فرهنگی و ادبی شبه قاره است و اثرات متعدد به زبان فارسی دارد و شاعر دو زبانه - فارسی و اردو - بوده است. اور شاهجهان آباد (دهلوی) می‌زیست - حزین با وجود همه بدگوییها از هندو هندیان، به نواب فائز سخت ارادت و علاقه داشت، تشیع فایز را نهی

توان در ایجاد این روابط حسنه نادیده گرفت.

نواب فایز دهلوی شرح حال اجداد خود را در رساله منهاج الصدر (نسخه خطی کتابخانه ناصریه، لکهنو، بی شماره) آورده است^{۱۶}. یکی از معاصران او به گوان داس متخلص به "هندي" (زاده ۱۱۶۴ هـ، زنده ۱۲۲۰ هـ) در تذکره های سفینه هندی و حدیقه هندی شرح حال فایز را آورده است. ترجمه‌ی وی که در حدیقه هندی (تألیف ۱۲۱۱ هـ - ۱۲۰۰ هـ) آمده، از همه دقیقتر است و چون نسخه این کتاب منحصر به فرد است، عبارت آن تماماً آورده می شود:

"صدر الدین محمد خان فایض [کذا] تخلص ولد زبردست خان بن ابراهیم خان بن علی مردان خان مرحوم ابن گنج علی خان است! او از طایفه انکشت- از عشایر اکرا-د- و ملازم قدیم شاه عباس ماضی بود. در طفولی شاه در هرات به خدمتش می بود. بعد جلوس شاهی به خسن خدمات و مردانگیها که در فتوح از بکیه و محاربات آن طبقه از و صدور یافته بود به مراتب غلیای خانی و لقب ارجمند بابائی سرافشار به فلت کشیده قریب سی سال حاکم دارالامان کرمان بود. آثار عدالت و رعیت پوری به ظهور آورده بعد نسخیر قندهار بیگلر بیگی آنجاشد، در سال هزار وسی و چار بر تلاab ایوان ارگ قلعه قندهار در سریری بر حجر ایوان تکیه داشته خواهد بود، حجرست شده، او از میان قلعه قندهار از سریر مابین افتاد و حیات به قابض ارواح سپرد. بعد از زمانی خدمتگاران واقف گشتند. علی مردان خان نعش آن مرحوم را از قندهار به مشهد مقدس نقل کرده در روضه رضویه به خاک سپردند. علی مردان خان خطاب خانی یافته به جای پدر بیگلر بیگی قندهار شد. بعد چند سال به جهت عداوت شاه ایران و ترس جان به هندوستان آمده در سلطک امراء شاه جهان پادشاه منتظم گشته و قلعه قندهار پیشکش کرده مدت‌ها به کمال اقتدار و احتمام به سرکرد در گذشت. هم چنین ابراهیم خان وزبردست خان در زمان فرما نزوای عالمگیر پادشاه به نظامت و ایالت اکثر اطراف هندوستان مثل کشمیر و گورکپور وغیره ممتاز بودند. خودش نیز به منصب و امارت و حاکم مناسب سرفرازی داشت. اگرچه به مرتبه آباو اجداد نرسیده لیکن به رفاه و جاه به سرمه برد و جامع اکثر علوم بود. خصوصاً [در] اعمال سیمیا و صنایع و بداعی کمال مهارت داشت و بسیار کوچک دل و عظیم الاحراق و به حواله همت و شجاعت عدیم المثال بود و با جناب شیخ محمدعلی حزین علیه الرحمه خیلی مربوط بود و جناب شیخ تعریف طبع ایشان می فرمودند. در زمان سلطنت محمد شاه پادشاه به رحمت حق پیوست. از تأثیفاتش رساله ای در اقسام تحقیقات سفیات است به جهت تجزیه و آزمایش زهر هر یک مار. چند افسونگر مار گیرنو کرداشت و هر نوع مار گرفتار کرده و به زهر مهره و دیگر تریاق آزموده و آن را به شرح و بسط مفضل در آن رساله مندرج ساخته و پنج هزار روپیه برین نسخه خرج کرده. فی الواقع چنین نسخه گاهی تألیف نگشته. کلیات ضخیم از هر گونه اشعار مثنوی و قصاید و غزلیات دارد. طبعش بسیار رسا بود"^{۱۷}.

فایز آثار متعدد خطی و چاپی دارد. از آثار خطی او به آنجه من شخصاً موفق به روئیت و فهرست

برداشته شده ام، به شرح زیر است:

۱- احران الصدر، دانشگاه پنجاب، لاہور، شماره ۹۲ - Pe II

- ۲- تبصرة الناظرين، همانجا، شماره ۱۳-۱-Pe، با یادداشت مؤلف بر ظهر برگ مورخ ۱۱ محرم ۱۱۳۵ ه و مهر او "صدرالدین محمد خان ۱۱۳۲ ه" و مهر فرزند او .
- ۳- تحریر الصدر، همانجا، شماره ۱۱۶-Ph III، با مهر مؤلف .
- ۴- زینت البستانین، همانجا، شماره ۷۲-Ph III .
- ۵- صراط الصدر، همانجا، شماره ۱۰-Pe I .
- ۶- طریق الصدر، همانجا، شماره ۱۰-Pe I .
- دو نسخه پیش گفته باهم در یک مجلد است و امضای مؤلف با تاریخ ۱۱۳۵ ه و مهر مؤلف "صدرالدین محمد خان ۱۱۳۲ ه" را دارد .
- ۷- معارف الصدر، همانجا، شماره ۳-Pb II، با امضای مؤلف با تاریخ ۳۴ [۱۱ ه] و مهر "صدرالدین محمد خان ۱۱۳۲ ه" .
- ۸- کلیات اشعار فائزرا در موزه ملی پاکستان، کراچی و کتابخانه دکترونید قریشی، لاهور دیده ام و هر دو نسخه را در فهارس آن دو کتابخانه معرفی کرده ام^{۱۸} . در کلیات فائز (نسخه موزه، شماره N.M.1958-478) رقعات الصدر نیز آمده است، ممکن است که برخی از رقعات او خطاب به حزین باشد .
- ۹- بیطاسیا، دانشگاه پنجاب، شماره ۱۱۶-III-Ph، با مهر مؤلف .
- ۱۰- نجم الصدر، همانجا، شماره ۱۱۷-Ph III، با مهر مؤلف و فرزند او .
- ۱۱- هدایت الصدر، همانجا، شماره ۱۵-III-Ph، با مهر مؤلف .

محنتویات رقعات

تمام نامه های حزین در مجموعه یکم در فضای شبه قاره و در شهر های لاهور و دہلی وغیره نوشته شده است و به مسائل روزمره زندگی حزین اشاره دارد . مثلاً مشکل مسکن در هند و اظهار آرزوی بازگشت به وطن مالیوف (رقعه ۱۴)؛ اظهار حاجت به سه چهار نفر خدمتگار برای خود (رقعه ۱۵)؛ حزین از کثرت عوایق در لاهور زمین گیر بوده (رقعه ۲۶)؛ گله از شدت گرما و نامساعد بودن آب و هوا (رقعه ۳۸)، علل کثرت مخارج زندگی و وضع پوشش و خوراک حزین و نوعی تعربی به زندگی مسافر وار خود (رقعه ۴۳) . برخی از این نامه ها در دورانی نوشته شده است که نادر شاه افسار قندهار را محاصره کرده بود (رقعه ۲۰) و بعداً در ۱۱۵۱ ه او به دهلی حمله کرد . حزین به این "هنگامه" نیز اشاره دارد (رقعه ۴۳) . بدین لحاظ ارزش تاریخی این نامه ها نیز دست کم از اهمیت اجتماعی نیست . از دیگر نوشته های حزین^{۱۹} واقوال تذکره نویسان می دانیم که حزین از هندوستان دلخوشی نداشت . از رقعات او نیز نیک پیسد است که همیشه برای بازگشت به ایران مصمم بود و حتی مسیر بازگشت خود را نیز در نظر گرفته بود که از راه لاهور و ملتان و قندهار به خراسان خواهد رسید . او از سفر کشی (احتمالاً از دریای عمان) می گریخت (رقعه ۲۰) . ولی این تصمیم ظاهراً جامد عمل را نپوشید و ضعف و بیماری او مانع سفر بازگشت آمد (رقعه ۳۶) .

مجموعه دوم رقعات حزین که از تک نسخه لاهور تصحیح شده است، نیز همان حال و هوا

را دارد که مجموعه یکم گرد آورده گستاخ نامه های این مجموعه هم در فضای شبه قاره تحریر شده است. متأسفانه مخاطب یا مخاطبان نامه ها مشخص نیست. در این مجموعه نیز علاوه بر مسائل فرهنگی و شعری، می توان به اوضاع و احوال شخصی حزین پی بود. حزین به نواب فایز دهلوی بسیار وفادار بوده و پس از وفات او نگران پرسش میرزا حسن علی بوده است. در مجموعه گستاخ نامه هایی در دلداری او نگاشته شده و در مجموعه دوم نیز به مخاطب خود سفارش اورا کرده است (رقعه ۴۷)؛ حمله نادر شاه به دهلي، در جامعه هند تأثیر منفی داشته است (رقعه ۴۸) و برخی مطالب دیگر تاریخی در همین زمینه را نیز می توان درین مجموعه یافت (رقعات ۵۰، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۴).

رجال رقعت حزین

در هر دو مجموعه کسان ایرانی و هندی مشترکاً مطرح شده است «اسوای چند رجال که مخصوص به یک مجموعه است. اسامی برخی رجال که مکرر مذکور شده است، به قرار زیر است:

الله ویردي خان، نواب حسن علی فرزند نواب صدرالدین محمد فایز دهلوی، حکيم الملک، خوشحال راي، شير افگن خان (بنده علی باسطي)، مير شهاب الدین، نواب صدرالدین محمد خان فایز دهلوی، ميرزا عبدالرحيم، مولانا عبدالعظيم، عبدالمحجed خان، علی قلی خان [والله داغستانى]، سيد عماد الدین خان، غلام حسن خان، ميرزا محمد افضل، حاجي محمد جعفر بيگ، محمد طاهر خان، نواب محمد قلی خان، نواب محمد مجد الدوله، معين الدین، مهر علی خان، «نظم ايران» یعنی نادر شاه افشار، سيد نظام و بسياري ديگر.

در خاتمه از دکتر خورشید رضوی (lahor) و پروفسور خورشید حسن خاور (راول پندی) نهايت سپاس را دارم که در قراءت اشعار و عبارات عربی ياري و راه نهایي فرمودند.

پاورقی ها:

۱. متألسرو آزاد تأليف مير غلام على آزاد بلگرامي، رياض الشعرا، تأليف على قلی خان والله داغستانى، مجمع النهايس تأليف سراج الدین على خان آرزو و سفينة خوشگو تأليف بندرابن دايس خوشگو که هر چهار تذکره در حین حیات حزین تأليف شده، شرح حال اورا در برمی دارند.
۲. برای کنی در دره حزین باید به دو اثر خان آرزو تنبیه الغافلين و احقاق الحق و نیز محاجمات الشعر تأليف محمد محسن اکبر آبادی مراجعه کرد. و در دفاع از حزین امام بخش صحابي قول فيصل و اعلاه الحق را نگاشته که در واقع پاسخ خرده گيري های خان آرزو است. فتح الله گردizi (م ۱۲۲۴) نیز در ابطال الباطل جواب اعتراضات خان آرزو در تنبیه الغافلين را داده است. دکتر نجم الرشید در طی مقاله ای به عنوان "سه رساله در نقد ادبی" ابطال الباطل را همراه با احقاق الحق و اعلاه الحق چاپ کرده است. ر.ك: مجله سفینه نشریه گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب، لاھور، جلد ۱، شماره ۱، سال ۱۳۸۲ ش. ۲۰۰۳، ص ۷۱-۹۲. دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی در شاعری در هجوم منتقاد، تهران، ۱۳۷۵، ۵۶ مباحثه، دفاع از حزین را یکجا آورده است و نظر انتقادی نقادان هندی در باب شعر را ستوده است.
۳. نیز ر. ك: سید كامل حسين، فهرست نسخ قلمه عربی، فارسی و اردو سبحان الله اور بنتل لانبریری مسلم یونیورسٹی

علی گڑھ، مطبع مسلم یونیورسٹی، علی گرہ، ۱۹۲۹/۵/۱۳۴، ص ۵۳ و چکیده نامہ هادر
Khalak, Sarfaraz Khan, Shaikh Muhammad Ali Hazin, His Life, Times and Works, Lahore, 1944
pp. 185-188

۴. مسعود حسن رضوی ادیب، شمالی هند میں اردو کا بہلا صاحب دیوان شاعر نواب صدر الدین محمد خان فائز
دھلوی اور اس کا دیوان، انجمن ترقی اردو، ۱۹۴۶م، ص ۱۲۲
۵. عبدالقدیر، مرآۃ العلوم، پنہ، ۱۹۴۲م، ج ۲، ص ۱۵۱
۶. اطہر شیر، مرآۃ العلوم، پنہ، ۱۹۶۷م، ج ۳، ص ۱۴۶
۷. Khatak, p. 178 - 179.
۸. معصومہ سالک، کتابشناسی حزین لاہیجی، تهران، نشر سایه، ۱۳۷۴، ص ۴۹؛ خانم معصومہ سالک خبر چاپ این
مجموعہ را باستناد علی عابدی^{۱۰} انتقل کرده است، اما مشخصات این مأخذ را بدست نداده است.
۹. مرکز میکرو فیلم نور، ایران و هند، باهمتاری دانشگاه اسلامی علی گرہ، فهرست میکرو فیلم نسخه های خطی فارسی
و عربی (حلماں)، کتابخانہ مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علی گرہ، هند، دھلی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۲
۱۰. Khatak, p. 193.
۱۱. کامل حسین، ص ۵۴
۱۲. Khatak, p. 184.
۱۳. Khatak, p. 202.
۱۴. معصومہ سالک، ص ۸۷
۱۵. شوق، قدرت اللہ، طبقات الشعرا، به تصحیح نثار احمد فاروقی، مجلس ترقی ادب، لاہور، ۱۹۶۸م، ص ۶۱۱
۱۶. فاسمی، شریف حسین، "منہاج الصدر: امیر الامرا علی مردان اور ان کے اہل خاندان کے حالات زندگی" در
یادگارنامہ فخر الدین علی احمد، گرد آورده نذیر احمد، مختار الدین احمد، شریف حسین فاسمی، غالباً انسٹی ٹیوٹ
دھلی، ۱۹۹۴م، ص ۵۴۴-۵۷۵
۱۷. هندی، بھگوان داس، حدائقہ هندی، خطی، کتابخانہ آیہ اللہ مرعشی نجفی، قم، شماره ۷۹۰، گ ۱۴۲ ب، ۱۴۳
۱۸. عارف نوشahi، فهرست نسخه های خطی فارسی موزہ ملی پاکستان، کراچی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و
پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۸۳م، ص ۵۱۶؛ همان فهرست مخطوطات کتب خانہ فرشی، منربی پاکستان اردو
اکیڈمی، لاہور، ۱۹۹۳م، ص ۲۶۸ و قایع محاضرة قلمة قندھار به
۱۹. حزین در تاریخ و سفرنامہ حزین، به تصحیح علی دوائی، تهران، ۱۳۷۵، ش ۲۶۸ و قایع محاضرة قلمة قندھار به
دست نادر شاہ آورده و در ص ۲۷۰ به بعد "سخنی چند متعلق به احوال هندوستان" دارد که در آن از احوال خود در
شهر های شبے قاره و مشکلات زندگی خود در آنجا (تاسال ۱۱۵۴ھ) نالیده است.

رب یسر / بسم الله الرحمن الرحيم / و تقم بالخير

الحمد لله رب العالمين وبه نسبتين والصلوة والسلام على محمد وعلى آله وآل محمد الطفرين .
اما بعد پوشیده نماند مکاتبة چند که به دستخط خاص زبدۃ العارفین شیخ محمد علی حزین علیه
الرحمة که به نواب صدر الدین محمد خان بن زبردست خان بن نواب ابراہیم خان بن نواب امیر الامراء
علی مردان خان و به میرزا حسن علی المخاطب به نواب اشرف الدوله بیهادر خلف الصدق صدر الدین محمد
خان مغفور که بعد رحلت پدر بزرگوارش رقم پذیر شده پریشان افتاده بودند ، فقیر هیج مدان اشرف علی خان

استجالو^{*} المتخلس به گستاخ بن میرزا عطا علی خان بن ممتاز الدوله نظر علی خان بهادر صمصام جنگ
عماد الدوله مختار الملك جهانگیر قلی خان بهادر احتشام جنگ به پاس رعایت قرابت امیران سابق الاذ کار
وهم بنابر آن که از هر دو جانب یادگاری و شایقان را باعث تذکاری باشد، آن را جمع نموده ورقه چند که
به اعزه دیگر از آن فصیح بیان سمت تحریر پذیرفته در آخرش مندرج ساخته به رشتہ انتظام کشید. و این
کمالبد تألیف پنجمین به ششم ربیع الاولی سنة ۱۲۲۵ هـ یک هزار و دوصد و بیست و پنج هجری در بلده لکهنو
صورت پذیر گردید. والله الموفق والمعین.

[۱]

رقصه یکم

تسی بخش خاطر حزین! اسلامت

ان بریکم فی ایام ذهربکم نفحات الافتخار ضوالها
به فراید واردات یاد آوری فرموده بودند^۲ ضاعف الله احرکم و نعماقیل :

شعر

درین چمن سر کلک تو سیز باد چو سرو^{*} که شور بلبل آزین شاخصار برخیزد
حال به خاطر آمده که دو مصراع برای تغییر پیش مصراع مانده بود. هر یک را به مصراعی التیام
داده به خدمت می نگارد. امید که پذیرای خاطر بوده خارج از مقام نباشد.

شعر

از پاده لطف تودل ماست که خالیست زین می همه عالم بُر و میناست که خالیست

شعر

دامن گل بکف سعی سبک روحانست اندرین ره چوصباتاخته می باید رفت

[۲]

رقصه دوم

مژده میوه بی که نخل خامه اعجاز ثمر به گوش هوش این عقیدت نیوش رسانیده بی تکلف نقش
از شوق سوختگان حدت هوا را سرگرم طلب دارد و قلب والا منزل را سه جزو اخیرش مفرح مأنوس به
التفات سامي و یکجهتی داعی ملاحظه و تأملی ندارد. ادام الله عزکم و نعمائكم.

[۳]

رقصه سوم

مجموعه منثور که از فراید کلک گهر سلک بود، وسیله نظم حواس این بریشان حال و مطالعه سوادش حواه رسمه دیده جوهر شناس گردیده، الحق شایسته هزار گونه تحسین و آفرین و دستور منشیان بالغت آثین یافت. تعریفش از مقوله توضیح واضحات و تعریف معرفات است.

شعر

نگوید خرد پرور هوشمند	که گردون رفیعت و کیوان بلند
بمه بیدانشی آیداندر حساب	چو گوید کسی روشنست آفتاب
نسخه فرستاده شد.	

[۴]

رقصه چهارم

دو غزل هر یک در عالمی وارد خاطر خامه این زاویه گزین خمول گردیده، چون زمین تازه بود- هر چند از باب فرستادن انجم به افلاله و برگ سبز به چمن و عقیق ریزه به یعنی می نمود- مضایقه ننموده به نظر اصابت اثر فکر دقیقه شناس رسانیده باشد. باشد که سبب توجه خیال باهر الکمال گردد. اعز الله انصار کم.

[۵]

رقصه پنجم

صاحب همه دان و استظهار مخلصان! سلامت

بحر هزج مثمن سالم حزوی محذوف ارکانش هر مصراع چهار "مفاعلین" است و اگر در جزو اخیر نیز حذفی نموده سالم باشد، در هر مصراع به جای رکن اخیر که "مفاعلین" چهارم است "مفاعیلان" آورند و بحر غزل سامی همین بحر هزج است. لیکن بنای آن بر پنج رکن گذاشته شده و این خلاف وزن مقرر موزونان و استادان فن است؛ مگر آن که یک دو کس از شعراًی معاصر را دیده بودم که یک دو غزل در بحری که ارکان مصراعش چهار "مستغعلن" است ایشان به پنج رکن قرار داده گفته بودند و سلیقه از قبولش ابا می کنند. دیگر صاحب اختیار اند.

[۶]

رقصه ششم

از فیض ساعتی صحبت دیروز که آبی به سفال خشکیده و آتشی به خس و خار پوسیده زد، این چند بیت به سرود عاشقانه - که طبع پرده سنج شناسد که چه نواست- سوانحه، منظور داشت پذیراً گردد. بابا فغانی چه خوش گفته:

گاهی صبا ز کوی تو جان بخدم ولی افسوس کاین نیسم عنایت مدام نیست

[۷]

رقصه هفتم

صاحب و ملاذ محبان! سلامت

مجموعه سرکار را چون جسارت به تسویه صفحه نموده بود مر رسول خدمت داشت. اگر حاضر و در نظر نسخه مرغوبی - که فی الجمله امروز و امشب طبع را به آن مشغول توان ساخت - باشد به ارسال آن مئت خواهدند گذاشت و چنان که التماس شد از مراسله آن شخص به جهانی - که اکثر ملحوظ خاطر فطانت تخمیر است - باید که درین حدود اصلاً اطلاع احدي نشود. زیاده جسارت است.

[۸]

رقصه هشتم

استظهار داعیان! سلامت

نسخه فارسی مبسوط موسومه به مفتاح از مصنفات اسوة الاولیاء شیخ عزالدین محمود کاشانی است که جامع ظاهر و باطن و از عظمای متألخ اصحاب ما و منسلک در سلسله جلیله "معروفیه" و صاحب شرح کبیر تائیه فارضیه و مصنفات اکثره است. اگرچه کتاب مذکور را گویا حسب الخواهش جمعی از طالبان مخالف مرقوم نموده، بنابرین خالی از حشو وزاید نیست، لیکن خود جلیل الشان و کتاب مشتمل بر فواید^۳ نیز هست و کتاب فارسی دیگر را یکی از محبان میر سید علی همدانی - که او نیز از افضل مشایخ همین سلسله است - تأليف نموده لیکن مؤلف را رتبه نبوده باین سبب نسخه قلیل النفع و خالی از رکاکت نیست. نسخه دیگر مشتمل بر چند کلام و خطبة امیر المؤمنین علیه السلام است و مجموعه منزع از کتاب نهج البالاغه است. معنی و پاکیزه نوشته اند. نسخه دیگر قصیده بوده است که از کمال اشتخار از وصف مستغنی است و دیگری دوازده امام خواجه با دعای توسل است. والسلام.

[۹]

رقصه نهم

صاحب بنده!

بسیار عجب است از دانش و قوت قلب سامی که به سبب یأس و قطع امید از عاجز لشیم ناکس چند مشوش خاطر و این همه مایوس شوند. ما خود از بندگی خدا و مُلک او بیرون نرفته ایم. چه واقع شده تا امروز خود ما را به عزت و رفاه داشته و بقیه ایامی که درین عاریت سرا نخواهد گذاشت و فی السماء رزق کم و ماتوعدهون. چرا باید خود را این همه مکنتر و شکسته خاطر داشت و به دست وساوس شیطانی اند اخخت؟ متوقع است که وجود و عدم ایشان را متساوی ورد و قبول ایشان را یکی انگاشته به قوت ایمان و اعتماد به کفایت معبود حق مستعمال و مطمئن خاطر بوده خاطر این محب را زیاده بین افکار و بیقرار نفرمایند. چه یقین می داند که هرگز محتاج مذلت و التجا به ارزال - ان شاء الله المستعان - نخواهد شد. زیاده مقام را

گنجایش نیست . ادام الله عزکم .

[۱۰]

رقعه دهم

ایام به تمام میمنت و مبارکی بادی [کذا] ^۴

حد فطر صاعی است و کمتر از صاع مجرا و مجزی نخواهد بود و زیاده یقین که اولی است . چه رعایت جانب مستحق درین مساقع ارجح است . اگر پنج سیر شاهجهانی بدنهند ظاهر آن که رعایت این معنی شده باشد وزیاده را مختارند . ادام الله آمالکم ^۵

[۱۱]

رقعه یازدهم

صاحب داعیان ! سلامت

چون سابق فقیر مقدار مقال صیرفی و صاع و سایر موازین را اعلام نموده بود . الحال به مكافات لطف فرموده از آن قرار مقدار یک سیر شاهجهانی معمول این شهر را بلا تقاویت اعلام بخشند .

[۱۲]

رقعه دوازدهم

صاحب بندۀ !

از احوال سعادت اشتغال محب مشتاق را اطلاع بخشد . چون خصوصیت و داد و نهایت خلوص پوشیده نیست لهذا محمد رضای خوشنویس - که به التفات سامی مرفه و شکر گوار است - التماس نمود که چون معلم سابق سرکار احوال شغلی بیش آمده و به جای او دیگری را مقرر خواهند فرمود ، اگر چنان شود که این خدمت به او مرجع گردد چنان که خود مرفه است به دولت سامی عیالش نیز ^۶ مرفه الحال خواهد گردید و مستدعي شد که اظهار التماس او داعی نماید . حسب الخواهش او جسارت نمود .
الامر منکم والسلام .

[۱۳]

رقعه سیزدهم

صاحب اصدقاب ! سلامت

ضعف حواس پریشان کمال تفسیر لازم آورده که از حواب رقیمه سامی غافل گردید و برآن - خدا داند که - چند روز گذشته . الحال در میان کاغذها به نظر آمد به چه انفعال که نکشید . خاطر دقیقه یاب حقیقت آگاه را وسیله نموده معذرت می خواهد و امید است که معذور باشد .

[۱۴]

رقعه چهاردهم

داعیان ملاذ! سلامت

نعمایل:

شعر

سرشک از زخم پاک کردن چه حاصل؟ علاجی بکن کز دلم خون نیاید

از رهگذر نوازش مکرر در باب خانه فرموده اند. سایق که ملاحظه شده می گفتهند بسیار نمناک است. اگرچه این کلبه ای که تا حال به سر برده نیز انواع معایب و مکروهات جمیع دارد و این فقیر منازل متعلقه به سرکار را اصلاً از مساکن قدیمه خود تقاضوت نمی گذارد و این وضع که حال واقع و رویداد است به هر کلبه ویرانه هم می گذراند.

شعر

ذوق تعمیر نمی خواست به آب و گل من خانه سیل غم آباد که ویرانه کرد
لهذا حاجت ملاحظه و انتخاب نیست، لیکن دو چیز مانع است: یکی از بی دماغیها و بی حالیها
دشواری نقل و از جایی برخاستن و به جایی نشستن و دیگری ترصیح نجات و خیال حرکت ازین شهر به سمت
اوطن مألفه قدمیمه که همواره مامول و مرکوز خاطر آزرده است. زیاده مصدع نمی گردد. ادام الله ظلکم و
عزکم.

[۱۵]

رقعه پانزدهم

فداد شوم!

از آنجا که گستاخیهای یک جهتان است به تصدیع دیگری راضی نشده، ملتمنس است که چون
حاجت به سه چهار نفر خدمتگار هست و هنوز حاضر نشد و چند کس که سایق می آمدند حالا سپاهی شده اند،
اگر به احدی از انفار سرکار حکم شود که چند کس شناخته او باشند اگر بهم رسد، بیایند^۷ به هر نوع رضای
ایشان باشد معمول خواهد شد و بی ادبی را غفو فرمایند. یاتی ظلکم.

[۱۶]

رقعه شانزدهم

ملاذ نیاز مندان! سلامت

تصمیم حرکت- چنان که گزارش یافته بود- دوشینه و چون دو روز است که ضعف والم سینه
از دیاد یافته و موائع دیگر نیز پیش آمده از دیشب تغییر رای حرکت دوشینه شده موقوف به چند روز بعد
دارد. ان شاء الله تعالی. در حین شرف حضور روزی که معین نموده باشد معرض خواهد داشت.

[۱۷]

رقصه هفدهم
لا حول ولا قوّة الا بالله .

شعر

چندان بگریستیم دور از رُخ تو کز مردمک دیده سیاهی بردیم
نه دل و نه دست و نه چشم خون گرفته و فامی کند، اگر چند دیگر حیات کدورت آثار مانده باشد
شاید توفیق ذرا بعیت یابد، ظهر یوم الجمعة از سرای کپور قلمی شد، فدائی تو، البته به چند کلمه یاد فرمایند.

[۱۸]

رقصه هیجدهم

ای شوق تو در مذاق چندان که مپرس دل را به تواشیاق چندان که مپرس
آن دست که داشتم بدامان وصال برسر زدم از فراق چندان که مپرس
دیشب شب نوزدهم به دو کلمه نگاشته کلک گهر سلت در جواب ذرعه این مهجور مستهام قلمی و
عنایت فرموده بودند، دیده روشن گردید، دوروز قبل چند کلمه احوال پویشان خود را در سلت تحریر
درآورده به معرفت عزیز القدر میر شهاب الدین ارسال عالی خدمت نموده، امید که منشا یاد آوری
گردد، الله داد ملازم سرکار را از لاهور رخصت و معین الدین را حسب الخواهش نگاهداشته است، حال چند
روز در لاهور اقامت، بعد اراده حرکت به ملتان است، چون نظام ایران در همان حدود است، شاید ممکن
شود که بی‌رحمت سفر دریا از همین راه روانه خراسان شوم، جراحت مهجوری را ندانم چه چارد نمایم که
مرهم پذیر نیست، و السلام عليکم و رحمه الله و برکاته.

[۱۹]

رقصه نوزدهم
للہ ذرمن قال بلسان الحال:

رباعی

از واقعه ایت باختر خواهیم کرد وان را به دو حرف مختصر خواهیم کرد
بامهر تو در خاک فرو خواهیم شد با عشق تو سر ز خاک بر خواهیم کرد
مسئول و مامول از دربار کرد گار آن است که شکستگی خاطری که به سبب اطلاع به احوال نیکو
مال حاصل گردیده به حصول علم به ترقه و جمعیت بال سامی تسلی و آسودگی یابد، تا هست خود
فراموش چسان توانند نمود.

شعر

بچه اندیشه ام از خاطر ناشاد روی چه بخاطر گذرانم که توزیع از روی

اَيُذْكُمُ اللَّهُ بِقُنْهَهُ .

[۲۰]

كتابت بيستم

نگاه بسلم مضمون حیرت را تومی دانم
مرا مطلب فراموش و ترا یاد است می دانم
مالیس لی بحمله سهل ولا جهنم
حملتمونی علی ضعفی بفرقتم

بیت

گو صبر تاکنم طی غمنامه جدایی
از پیش می فرستم اشک سبک عنان را
وما شوق مقصوص الجناحین مقعد
علی الصنم لم لقدر علی الطیران
با کش مر من شوقی الیک و آئما
زمانی بهذا البعد منك زمانی
پرده از حرقت خاطر نتوانم برداشت و حرفي از سوزدل نیارم نگاشت .

شعر

مارا کدام وقت وچه احوال مانده است جان رفته پیش و جسم زد نبال مانده است
به امید نسلی وصال نیم جانی غم اندوخته اسیر قفس شکسته بدن بود . لله الحمد در شکنج حرمان فکر
آزادی دارد .

بیت

گر تو باشی می توان صد سال بی جان زیستن بی تو گر صد جان بود یک لحظه نتوان زیستن
دیده محرومی دیدار چه بیند که خجلت نه بیند .
چو یوسف رانه بیند یوسف را چرا بیند چه متنها که بر یعقوب دارد دیده کورش

رباعی

در عالم اگر سینه فگاریست ، منم
واندر ره اعتبار خاریست ، منم
در دیده من اگر سروریست ، تؤثی
بر خاطر تو اگر غباریست ، منم

سلسله توالي ايام گسته باد که رشته مواصلت از ميان بُرید و دیده شور مهرو ماه کور باد که
نتوانست ديد . درين راه گامی نزدم . گه در خیال آن که قدم ملازمان و قتی رسیده است که هر اشک
خونین دامن نثار نکرده باشم و به سرایی نرسیدم : گه در آن که شی منزل گاه موکب شده صدقافله
آه جانسوز روان نساخته باشم .

شعر

وَمَا خَبُّ الدَّيَارِ شَغْفَنَ قَلْبِي وَلَكِنْ خَبُّ مَنْ سَكَنَ الدَّيَارَا
يَفْعُلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يَرِيدُ .
مجمل احوال سرایا ملال این که از مخاطرات طریق محفوظ روز شنبه دوازدهم وارد لاھور شده .

آلام و متابع سفر به مکاره و مشاق اقامت در بلد تبدیل یافت . مصوع :
تافس باقیست راه زندگی هموار نیست
 و به تاریخ پانزدهم با آن که :

در راه عشق دست و دل کس بکار نیست
 بی اختیار به این چند کلمه پریشان - که سواد پریشان حالیه است - جسارت شد .

شعر

تا دور از وصال توفیر خنده مانده ام شرمنده مانده ام که چرا زنده مانده ام
 جون ناتوانیها به کمال و بعض موانع دامنگیر است ، لابد چند روزه اقامت درین شهر ناچار
 است . وارد آن که بعون الله بعد از چند یوم عازم ملتان شده چون ناظم ایران به قندهار رسیده و حصار را
 در میان گرفته و از قراین مستفاد می شود که شاید بزودی این مهم فیصل پذیر می گردد . در باب حرکت خود
 به او مراسله شده . شاید نوعی شود که بی تحمل زحمت سفر دریا از همان ضلع - اگر حیات باشد - خود را به
 خراسان رسانم .

امروز سیاست پناه میر شهاب الدین ملازم سرکار رسیده . فصلی سیلاپ اشک بیقراری جاری
 ساختم . این قدر متوقع و مترصد می باشم که کرم عمیم مبذول و هرگاه دماغ وفا کند به دو کلمه یاد و شاد
 فرمایند .

دو مرتبه از بین راه متصدی شده ام و به جوابی هنوز مفتخر نگردیده . زیاده چه نگارد . ادام
 عمر کم وزاد عز کم و مجد کم . از رسیدن ظفرنامه به سرکار اعلام فرمایند .

[۲۱]

مکاتبه بیست و یکم

شعر

نگاه بسلم مضمون حیرت را تو می دانی^۸ مرا مطلب فراموش و ترا یاد است می دانم

بی تو نفسی خوش نزدم خوش ننشستم حای ننشستم که در آتش ننشستم
 نیم نفسی غبار آلود می آید . در بیست و هشتم^۹ به سعادت مطالعه نوازنامه سامی به وسیله
 سیادت پناه مستعد گردیده شکر گزاری نمود . سیادت پناه مذکور را بین مهجور حقی عظیم است . هر روزه
 آمده لحظه به تذکار سامی می گذارد . مجدد اشاره سیر باعث صادر شده بود . اگر حیات باقی است
 حسب الفرموده معمول خواهد شد . زیاده چه عرض نماید . فاقد مستعجل و خاطر پریشان . عجل الله لنا
 الفرج بمحمد و آله . امید که به زودی به شرف مطالعه دو کلمه نگاشته کلک گهر سلت مشرف گردد . ادام الله
 افضالکم . تحریر [غَرْهَ] [ربيع الاول] ،

۲۲ - مکاتبه بیست و دوم

شعر

نه کسی می‌رود آنجا، نه کسی می‌آید

از نارسایی‌های طالع خاطر مهجور قناعت به پاره کاغذی - که از دیار وفا آید - نموده بود. از آن هم محروم است. صاحب دل و جان مستمندان سلامت، مکرر این نیاز مند با وجود ضعف دماغ و ناتوانی تن که قوت قلم گرفتن نیست مصدع گردیده.

شعر

خجالت میکشم از نامه‌های بیجواب خود که بار خاطر آن رخنه دیوار می‌گردد
توقع و ترسد از الطاف عمیم آن است که به دو کلمه حاکیه از احوال سعادت مآل تسلی بخش خاطر حزین گردند، شاید عمر بی وفا به مطالعه آن کند. تحال تحریر - که پا نزدهم شهر جمادی الاول است - در ویرانه لاہور اسیر قید تقدیر می‌باشد و به نهنج سابق هر روزه عازم حرکت است. حق سبحانه نجات کرامت فرماید. چون از ملازمان سرکار کسی روانه بود عجاله الوقت به این ذریعه مباردت نمود. رزقی الله لقاء ک و اعلیٰ مرتفاک. والسلام.

[۲۳]

مکاتبه بیست و سوم

مادل ز غممت شکسته داریم ای دوست
از غیر تودیده بسته داریم ای دوست
گفتی که به دل شکستگانم رحم است
مایز دل شکسته داریم ای دوست
گرامی صحیفه شریفه نواش فرمای عطوفت پیرای جان به لب رسیده را رشحه فیضی عنایتی
بخشید که از شکر آن بیان قاصر وزبان عاجز است.

شعر

من بی تودمی قرار نتوانم کرد احسان ترا شمار نتوانم کرد
گر برتسی من زبان شود هر مسوی یک شکر تواز هزار نتوانم کرد
از افسرده دلی و کسالت مزاج گرامی اشعاری داشت امیدوار آنقدر مهلت از عمر کم فرصت می‌باشم که مزده انبساط و بشارت نشاط را بشنو. احوال این نیازمند به نهنج سابق است. کثربارش وزبونی
حالت و عهد بد اقتدار تقدیر هنوز در این بیت الحزن اسیر دارد.

ایات

زندانی زندان غم گرچه زگرمی زنجیر گداز نفس سلسله حبانم
بگذار که از مُلک تو بیرون روم ای چرخ ای سفله بگوی که چه دادی به بیهایم

توقع آن که از نوازشات و انهای کیفیت حالات سعادت آیات محروم نباشد، چیزی که لایق اظهار باشد، نیست. تاسی و هفت روز قبل از تحریر - که شانزدهم است - آنچه محقق از خبر قندهار رسید آن است که جمیع اطراف و اکناف آن ملک را معمور و بنای شهرها و قلعه‌ها نموده ایلات و احشامات از خراسان آورده جایی داده و همان حصار قلعه زندانِ همان تیره بختان شده.^{*} هر چند التماس داشته اند که نوعی بنای زندگانی در جایی برای ما گذاشته عفو به تقصیرات نمایند که مطیع باشیم، مقبول نیفتاده .^۰ می گفته [اند] از اول اگر می گفتد مسموع بود، الحال ممکن نیست و کار بر ایشان به مرتبه ای به سختی رسیده که (از) دفن موتای خود عاجز اند، این بوده احوال مردم آن حصار.

[۲۴]

مکاتبه بیست و چهارم

شعر

هستم ز غممت چنان پریشان که مپرس ز ان سان شده ام بی سروسامان که مپرس
ای پیک خیال سوی جانان چوروی بیخودز منش پرس چندان که مپرس
حکایت مراتب شوق و غرام به دیدار آن قبله عالی مقام به تحریر زبان خامه خام یا به تحریر قلم
شکسته ارقام حاش که صورت پذیر باشد. والله علیم بذات الصدور که صدور محن هجران آن فرمانفرمای دل
و جان زبان بیان را الکن ساخته و روح رمیده را از ارتباط تن به مرحله‌ها دور اندخته چه گزارش نمایم.
نامه پردازی نمی آید.

نوشتم مصروع آهی که مضمونش تومی دانی
بعد از تمادی شداید انتظار دو نوازش نامه مصحوب یک قاصد رسیده مرهیم سینه فگار گردید.
دل دونیم را در لباس تسلی به خون صد حسرت غوطه داد. الحمد لله علی کل حال از غایت عنایت و ف्रط
کرم استعلام حال این شکسته بال فرموده بودند.

دیروز پریشانی خود را به تو گفتمن امروز پریشان ترا زانم که توان گفت

شعر

گر قاصد دوست پرسد احوال مرا آهی به لب آرید و حوابش مدهید
این هم چون مقدمه سابقه چه نگارم، خاموشی تحریر مطالب تواند نمود و عقدہ دل تواند گشود.

شعر

شب دوشین سر زلف سخن با دوست و اکرم حکایت بود بی پایان بخاموشی ادا کردم
به فرط اختصاص این شیفته اخلاق را مجمل مجازی احوال سعادت اشتمال اخبار فرموده بودند.

مضراع

گرنخل و فابرنده دل چشم تری هست

از گردش سپهر کج رفتار است. بیتابان را هر گونه غباری پیش نظر آید سرمه اعتبار خواهد بود.
انتظام مهام حسب المرام حواله به اقتدار ناظم نظام ملک و ملکوت و مبدع سلسله انتظام لا هوت عنہ شئی
لایفوت است. لایسیق عن قضائے سابق و لایعوقة عایق ولا معقب لحکمه ولا حول ولا قوّة الا به.

نظم

ای ستمهایت ز جان محبوب تر
ناخوش تو خوش بود بر جان من
نالم و ترسم که او باور کند وز ترحم حورا کمتر کند
جعلنا الله من الصابرين الشاكرين ، الذين آخر دعوهم ان الحمد لله رب العالمين .
مرقوم فرموده بودند که فراموش نخواهی نمود .

این محالست که از خاطر ناشاد روی چه بخاطر گذرانم که تو از باد روی
هر گز از خاطر فراموشکار اعنی مبتلای مرض نسیان فراموش نتواند شد و گاهی از احاطه متخلله
این علیل ضعیف دماغ بیرون نمی تواند رفت .
گرفتندی در غم هجران که دل را خون کنی قدرت از باد من رفت نداری چون کنی
هر چه نویسم معدوم و معدور خواهند فرمود . هنوز - که ۴ شهر جمیدالثانیه است - در لاهور
مسور است . امید که اگر دوروزی عاریت حیات باشد از ارقام مشکین فام محروم نباشد . ایام آرام حسب
المرام مستدام باد .

[۲۵]

مکتوب بیست و پنجم

شعر

مجنون به ریگ بادیه غمهای خود ^۱ شمرد باد زمانه بی که غم دل حساب داشت

رباعی

بی وصل تو چون غنچه دلم پُر خونست وزگریه به بیاض دیده ام گلگونست
آزار جدائی تو از حد بیش است اندوه فراقت از حساب افزونست
حکایت شداید مala يطاق هجر و فراق از آن گذشته که به تحریر نامه و توسط خامه شرح آلام آن را
توان بیان نمود و شکایت ذرد ذوری و غم مهجوی افروز نتر از آن است که به رکضات قلم و بنان پشت خم
بیابان بیان آن را توان پیمود .

رباعی

گر خامه همه زبان چو سوسن گردد ورنامه بخون دل ملؤن گردد
نه قضه درد من به پایان آید نه صورت حال بر توروشن گردد
نمیقۀ انبیقه و صحیفة شریفه بعد از تمادی ایام انتظار و تکرار ذرا بع مخالصت دثار ^{۱۱} - که نامزد این
هدف سهام آلام روزگار گردیده بود - به تاریخ پنجم شهر جب رسیده دیده را نوری و دل را سروری
بخشید . اگر امید دیدار و توقع الطاف به فریاد جان بیقراران شوق و داد نرسد ، پیداست که از صبوری چه
آید و اگر مشاهده شاهد خیال مونس خاطر افگار نگردد معلوم است که از شکیبایی چه گشاید .

اشعار

تاغفت در سینه باشد شاد نتوان زیستن
بـاـچـنـیـن درد از بلا آراد نتوان زیستن
 دشمنی چون هجر در بنیاد جان افزوه پای
بـرـامـیدـصـبـرـبـیـ بنیاد نتوان زیستن

باری به هر حال - حال تحریر که هشتم است - هنوز نیم جانی به صدمال و کلال هست . برای حرکت و استخلاص از بلای بودن این دیار بسیار بیقرار بوده و می باشد و نزد هر تصمیم مانعی پیش می آید . مُدتی است که به سبب تب نوبت - که علاوه شکستگی حال شده معطل است - موافع دیگر را چندان اعتباری نمی کند . الحال چون از رفع آن هم یأسی حاصل شده می خواهد که ازین شهر برآمده روانه ملتان گردد .

متراء

آه من العمر و آلامه

چیزی که لایق اظهار و خبری که قابل عرض باشد نیست . الا آن که مقدمه قندهار یا فیصل شده یا قریب به انفصال است و احتمال به پیش آمدن او به حسب ظاهر احوال قوی است . تا چه پیش آید ، ترصد از آشفاق صمیم سامی آن که از نوازش محروم نفرمایند . زیاده [چه] نگارد ، ادام الله عزک و بقا : ۱۲ .

[۲۶]

مکاتبه بیست و ششم

شعر

زین بعد برت نامه ننوشته فرستم یعنی که ز هجران توام دیده سفید است
 صاحب و قبله دل و جان نیاز مندان سلامت !
 مقتضای حال و تطاول محرومی وصال گفتگی و نوشتنی نیست .

شعر

بـسـيـدـاـدـفـلـكـرـاـبـتـغـافـلـگـذـرـانـیـم پوشیدن چشمست ز عالم سر بالی
 هنوز که نهم شعبان است درین خرابه شهر به سبب کثرت عوایق زمین گیراست . عجل الله لنا الفرج . از رسیدن ذرایع سابقه و اعلام احوال سعادت اشتمال امیدوار است که محروم نباشد . زیاده چه عرض شود . ظلکم ظلیل .

[۲۷]

مکاتبه بیست و هفتم

بـهـسـنـگـرـخـنـهـشـدـازـبـسـگـرـیـتـمـبـیـتـوـ
 زـسـنـگـسـخـتـتـرـمـمـنـکـهـزـیـتـمـبـیـتـوـ

حکایت بر شکایت مهجوری و شرح احوال [پر] ملال درین مدت متمادی دوری گفتگو و نوشتنی

نیست.

حکایت بود بی پایان به خاموشی ادا کردم

عمر دوربیها دراز افتاد و مارا به هجر کرد، به هر حال که ما به تسلی خاطر مکسور این هایم مهموم است. رسیدن ملاطفه های گرامی و نگاشته های سامی است. آن هم چون مشعر بر ملال خاطر و انکسار مزاج عالی است جراحتهای ناسور دل را نمک سوده می سازد. رضینابقض: الله . حال تحریر - که بیست و دوم شعبان است - چند کلمه موقمه خامه مشکین ختمه که به معرفت خوشحال رای نامزد این نیازمند فرمود بودند، رسید، چون بعد از مدتی مدد بود که تهییج نساخته بودند، حیاتی بخشید و هرگاه مستفسر احوال این شکسته بال باشند، از جین ورود به این شهر الی الان - که نه ماه می شود و مثل مسافری که وارد سرای شده باشد - هر روزه عازم حرکت بوده و می باشد. از فرط مکاره یاد ایام اقامت شاه جهان آباد می کنم و حسرت دارم که به مراتب اوقات خوش بود ولا اغلب به این مرتبه تنها یی و یکسی نبود. اگر به یمن ادراک حضور سامی دانش خدمت ما به التفاوت باشد، هر آینه مقام حسرت عظیم است. به هر حال موقوف به مشیت الهی است و از مثل من عاجزی چه آید؟ مکرر به مردم می انصاف خود - که در آن مملکت اند - نوشته ام و ایشان را طلبیده ام. چه با وجود تنهایی و بی سامانی حرکت متعدّر است و آلودگی ها و شغل ... بسیار شده. اصلاً تا حال چیزی از آنها نمی رسد. یغفل الله مایشاء. زیاده چه موجب ملال خاطر سامی شود. امید که هر گز از فراموشان خاطر عاطر نباشد. ظل عالی لایزالی.

[۲۸]

مکاتبه بیست و هشتم

صاحب دل و جان مستمدان هایم مهموم سلامت!

ایيات

خونین جگری بی تو نهفتیم ولیکن از گریه نگهداشت راز نیامد
رفتم که نویسم من حیرت زده حرفری از مطلب گم گشته خبر باز نیامد
چون قلم گرفتم همین دو بیت بدیهه آمد، نگاشته شد بی تکلف و شایه رسوبات. به جلال
ذوالجلال جل جلاله قسم است که در حوصله و عهدۀ تقریر و بیان نیست آنچه از دیر رسیدن و آنچه از رسیدن
گرامی نامه سامی روی می دهد، عجب حالتی است، می پنداشتم که روزگار ناساز کار آنچه در قوه اش بود
و توانسته، نسبت به من تقصیر نکرده، باین سبب از خصمی او این شده بودم و فارغ نشسته، ندانستم،
چون دانستم چه شود؟ الحال این شده ام. به آن حالی که بودم راضی نشد که در گوشة آن شهر افتاده
باشم، همان قدر ناکامی وصال نتوانست رشکش آمد و به کام خود به ملال مهاجرت افکند. در متخلیله من
روزگار آزموده حوادث عالم دیده خطور نکرده بود که دیگر در بازار بی انصافی روزگار متاع کساد از اری
مانده باشد که به کار دل آرده من نکرده باشد و موقوف به آخر کار و اوقات توقف این شهر ادب آثار^{۱۳}
گذاشته باشد. الحمد لله حمد الشاکرین چه خواهد شد و چه خواهد کرد؟ الامر قریب والاصحاب قلیل و

نعقا قال المولوی :

جانهای بسته اند آب و گل خوش رهنداز آب و گله شاد دل^{۱۴}

آرزوی یک ساعت ملاقات در دل است. دیگر چه نویسم، صبح امروز - که بیست و چهارم رمضان المبارک است - از غرایب احوال آن که چندیست به خاطر رسید، همین جامی نگارد و به نظر گرامی می‌رساند.

غزل

خالی شود جهان چوبون از جهان روم
همراه گل بیامده ام، با خزان روم *
هستم ز بخت پیرو به حضرت جوان روم
قربان شیوه های تو نامهربان روم
دنبال بوی گل سحر از گلستان روم
خون دلسم که از مژه خونشان روم
من برگ گل نیم که بیاد خزان روم
دو کلمه که در جواب خط مصحوب خوشحال رای تسلی مهجور فرموده اند به وساطت میر
شهاب الدین زیدعزه رسید. چند ذریعة سابق فقیر گویا نرسیده، هر چند

صراع

بر نامه خویش رشکم آمد

ادام الله عزکم و مجدکم و عمرکم.

[۲۹]

مکاتبه بیست و نهم

از واقعه ایت با خبر خواهم کرد
و انرا بدو حرف مختصر خواهم کرد
سامهر تو در خاک فرو خواهم شد
با عشق تو سرز خاک بر خواهم کرد
به تاریخ ۲۳ شهر ذیحجه الحرام تسلی نامی شرف و رود بخشید و شکر گزاری نمود.

شعر

به مکتوبی نمودی تازه رسم آشنایی را
نهادی مرهم از مغز قلم داغ جدایی را
احوال این مهجور به نهنجی است که چندی قبل معروض شد و آنچه رو دهد معروض خواهد شد.
عزیز القدر میر شهاب الدین می‌رسد. گاهی مسکن و گاهی به بیقراری خاطر می‌افزاید. از کرم عمیم متصرف
آن که این سوخته حرمان را متواتر و متعاقب به رشحات کلک گهر سلاط نوازش فرما باشد و نعم ما قلت:

شعر

نگاه بسلم مضمون حیرت را تومیدانی
مرا مطلب فراموش و ترا یاد است می‌دانم
عظم الله اجر کم و اجل قدر کم و اعز انصار کم و رُزْقُ لِقَائِكُمْ بِمُنْهُ و فضله و السلام.

[۳۰]

مکاتبه سی ام

الهی درین عرصه پُر شرو شور دامن خاطر فیض مظاہر هر گونه غباری دور باد .

شعر

بود آیا که در میکده ها بگشایند؟ گره از کار فرو بسته ما بگشایند؟

چندی قبیل شرحی به والا خدمت به وساطت سیادت پناه میر شهاب الدین مرهون داشته و در این چندیوم که به زیارت مختص نامه نامی دیده و دل تسلی فرمودند از رسیدن آن رقیمه اشعاری نداشت . امید که به سامی مطالعه گذشته باشد . مکرر نوازش فرموده رخصت سیر باغ می فرمایند .

شعر

چه دل گشایدم از باغ و بوستان بی تو که دیده در نگشایید به این و آن بی تو
باری مجلل حقیقت حال را در ذریعه ساقه معرض داشته و حسب الاشاره با وجود حالت کذا باز در نظر دارد که فی الجمله اگر حالت مساعدت کند ساعتی به اتفاق سیادت پناه ملاحظه شود لیکن تها رفتنه نوعی اتفاق شده که میسر نیست ولا بد باید جمعی خبر شده آنها هم حاضر باشند والا موجب توحش و انت اکه مرا از حضور ایشان ملالیست . لهذا به تعویق مانده . ان شاء الله به هر نوع باشد به عمل خواهد آمد .
هر روزه اراده حرکت به ملتان هست ولیکن آشنايان گرمی هوا را مانع پنداشته مبالغه در تعویق حرکت دارند و هنوز قاصد فقیر از قندهار برنگشته تا چه پیش آید . قبل از حرکت به خدمت آنها خواهد نمود .

چون شب و به روشنی جراج مرقوم [شده] صرف بصر مانع اطیاب گردید . امید که به زودی به دو کلمه مسورو گردد . ادام الله عمر کم و زاد اقبالکم .

[۳۱]

مکتوب سی و یکم

چو شمع بی تو نفسهای آتشین دارم
که پر زناله دل از اشک آستین دارم

حیات بی ثبات هنوز - که پانزدهم صفر است - باقی و در آرزویی بسر می رود . از فرط انزعجار طبع ازین دیار نکبت آثار در حرکت ازین شهر به صوب ملتان یافرار است . نهایت درین ایام هر روزه المی تازه و کسالت مجدد روی می نمود تا آن که حذت هوا به حدی رسیده است که در گوشه نشستن در کمال دشواری شده . نفس تنگی می کند و الحق زیر آسمان جای نفس کشیدن نیست . باری طاقت حرکت نمانده و هنوز قاصد که به قندهار رفته مراجعت ننموده . شاید به نوعی که سابق ارشاد فرموده بودند توقفی درین شهر روی دهد . لیکن اگر قاصد بروجه مرغوب جواب رسانید طاقت توقف هم چون نیست . البته به هر حالت که باشد روانه خواهد شد . هنوز به سیر باغ سر کار نرفته . مانع اول مفارقت و مهاجرت از خدمت سامی است که سرو برگ زیستن نگذاشته ! دوم نقاوت و ناتوانی تمام . سیم متوقع بودن جمع کثیر که بی حضور

شان سواری فقیر باعث تکذیر ایشان است. به هر حال آگر قسمت باشد تکلف از فرموده ننموده به هر نوع باشد یک روز واقع خواهد شد، ان شاء الله تعالى، دو کلمه مفاوضة التفات طراز چهره وصول نموده خاطر پریشان را جمعیتی بخشنده.

شبی در واقعه می دیدم، آنچه مجمل آن اینست که گویا در خدمت سامی سوار شده ایم در کمال جمعیت و برخلاف این ایام خاطر گرامی در نهایت مسرت و شگفتگی است، امیدوار است که حق سبحانه به نیل مقاصد کامیاب نماید، بحق الحق واهله، سابق برین مکتوبی مفضل مرسول عالی خدمت شده بود، رسیدن آن معلوم نشد، تردد آن که این شکسته مهجور هیچ گاه فراموش نباشد، باقی ظلکم و مجد کم.

[۳۲]

مکاتبه سی و دوم

بللب از شوق پا بوس تو جان نتوان آمد
چنان آسان که گفتی حرفی از دل بروزان آمد

شرح احوال فراق و مرائب اشواق را [که] به دل ناتوان می گذرد زبان را چه یارای بیان؟ انما
اشکوبشی و حزنی الى الله - و نعمًا قال شیخنا العارف:

شعر

غم عشق را بھای بتوا ای امید لها بز بان حال گوید که زبان قال لالست
ایضاً

خنده بربخت زنم یا بوفاداری دهر گریه بر خویش کنم یا بگرفتاری دل
ما احسن ما جری بلسان قلمی.

اشعار

بی تو سیل کرده ام خون دل شهید را
بر سر جام جم زنم خاطر نه امید را
باد خزان نمی دهد فرصت آن که بلبلی
گوش زد گلی کندزمزمزم نشید را
ناخن چاره گر کجا عقده عشق واکند
قفیل بهردلی که زدمی شکنده کلید را
ولله در من قال بلسان الحال نظیری:

دوران می حسرت همه در ساغر ماسکرد
بر هر چه نهادیم دل از دیده جدا کرد
با آنکه لیش داد منادی محبت
نه بر سر مهر آمد و نه عهد و فاکرد

ناآوک فگنی بر سر هر راه نشانید
از عشق کم ندم بگلوبست و ره اکرد
دشمن به ارم افکند و دوست در آتش
با این همه حذیست که گوبیم جفا کرد
برند بجای پروبالش سر منقار
مرغی که بلند از سر این شاخ نوا کرد
چندین سخن عشق که گفتند و شنیدند
کس حق محبت نتوانست ادا کرد
خور سند به تسلیم و رضاگشت "نظیری"
مسکین نتوانست خصومت به قضا کرد*

سبحان الله پریشانی دل کم نیست سر رشته گسته سخن را به کجا می کشد، جرم‌های جراحت کردن شوریدگی است.

اشعار عرفی

وماصبابة مشتاق علی امل
من اللقا، کمشتاق بلا امل
والهجر اقتل[لی] مما ارق به
انا الغريق فما خوفی من البلل

اشعار

شیها چراغ دل به حضور تو سوختم
جاوید زنده ام که بنور تو سوختم
مشهور شهر گشتی و آتش بمن فناد
پروانه ام که پیش ظهور تو سوختم
در غم تمام دردی و در عیش جمله سوز
ای دل بداغ ماتم و سوز تو سوختم
داری هزار داغ حزین پیش ...
خوش در وفاتی جان صور تو سوختم**

نوازش نامه گرامی که سیادت پناه رسانید مرهم زخمهای دیرین با نمک داغهای دل و جان حزین گردانید. تکرار امر و اشارت به رفتن باع صادر گردیده بود. امتحان لازم، اما به کدام پاره نوان پیمود و کدام دیده نظره نوان نمود؟

شعر

شمع بزم افروز اگر یک لحظه پا بیرون کشد
خلوت فانوس زندانی بود پروانه را

نه هوای باغ ساز و نه کنار کشت مارا

نوبه هر کجا که باشی بود آن بهشت مارا
روزی به ابرام و الحاج از خانه برآورده بودند و بیخبر به خانه رفعت آستانه بُردند، حالی گذشت که
همراهان به تحریر بر حالم گریستند.

عرفی:

از نقش و نگار در و دیوار شکسته
آثار پدیداست صنادید عجم را

عرفی:

[وقفت برباع العامريه وقفه]
لیملی على الشوق والدمع كاتب
ومن مذهبى حب الديار لاهلها
وللناس فيما يعشقون مذاهب

به بنگله *** کنار حوض - که مرتب شده اشارت سامي بوده - رسیدیم . همانجا نشته پرده از دل و دیده
بیقرار کشیدیم و به زبان حال گفتیم .

شعر

بنده از مزه برداشت هواي رخ ساقی
ای ابر بین گریه مستانه کدامست

باری هر مایه سامان خونی که به روزگار دراز جمع آمده بود و زمانه ناساز کار به دل کرده دیده بی پروا با
دوستانه همه را به یک دم صرف نمود، دیگر سرو سامان رفتن باخ از کجاست؟ لیکن به این معنی را میر
شهاب الدین و سایر بیاران چنان که باید نمی دانند و هر روزه تقریب رفتن می نمایند تا چه شود. اراده
حرکت به ملتان هم هست. منتظر رسیدن چیزی می باشد. گویا حکایت قندھار در همین ایام فیصل شده یا
به زودی خواهد شد. مترضد است که به دو کلمه ای مبت گذارند. زیاده چه نویسد. ادام الله عزک و رزقت
لقاء ک بمحمد و آله .

[۳۳]

[رقعه سی و سوم]

صاحب بندہ!

ایما به نوشتن برخی القاب و خطابات فرموده بودند، چون دست و دل از کار رفته معلوم جناب سامي و
سرعت تحریر جواب هم مرغوب بود، به همین وقت نشد که شمه ای بر نگارد، مرقوم و رسول خواهد شد.

عنوان نامه جات باین عنوان بوده

هوالحفيظ تعالی شانه .

در شاهجهان آباد به سامی مطالعه امیدگاه مخلسان نواب مستطاب نتیجه الامر، العظام سالله
الاعاظم الكرام زینا للمجد والمعالی صدر الدين محمد خان صاحب اطال الله بقاءه بگذرد.
ایضاً: عالیجاه معلی جایگاه سالله الامر، العظام بقیة الامام اکرم نواب صاحب صدر الدين محمد خان
اعز الله انصاره .
ایضاً: هو الحفیظ تعالیٰ .
نواب مستطاب سالله الامر، العظام صدر الدين محمد خان اطال الله بقاءه .
ایضاً: عالیجاه معلی جایگاه نتیجه الامر، العظام و العظام، الفهارم نواب صدر الدين محمد خان زید افضلاته .

مکاتباتی که به خلف الصدق، نواب صدر الدين محمد خان
اعنی میرزا حسن علی خان المخاطب به نواب اشرف الدوله
بهادر که بعد انتقال والد ماجد ایشان نوشته اند .

[مکتوب اول]

نتیجه الامرا العظام نور چشم کامگار در گنف حمایت قادر متعال مرفه و معزز و مباهی به سعادت باشند.

مرقومه شریقه در لاهور رسید و از مفاوضه میر شهاب الدین حقایق مفضله روش گردید. از کم فرصتی و دون خصلتی ناکسان زمانه چه عجب و چه بعيد. افسوس که در حین حضور وقت مساعد نشد که بر حسب دلخواه آنچه باید و شاید به عمل آید. به هر حال اصلاً به خاطر گرامی اندیشه و تقوه راه نداده به استكمال کمالات و توجه به احوال خوبی کوشند و هیچ گونه تشویش از هیچ رهگذر بخود راه ندهند. حق تعالی در هر باب حامی است و تاحیات این محبت است هرگز ان شاء الله تعالی ملائی و تشتی در احوال راه نخواهد یافت.

خواهش نگارش به حکیم الملک شده بود. درین خصوص بتأکید به ایشان و جمعی کثیر از اعزه مرقوم شده. اگر خواهش ملاقات باشد به رفاقت آخوند تشریف خواهند فرمود و والده کریمه *نیز درینجا از فرط مودت که با آن کامگار دارند پیغام حرکت به این صوب را- اگر مرضی خاطر باشد- نموده بودند. این معنی خود به حسب ظاهر و به پیش این خیر خواه صلاح کلی است. در این باب هم به همگی یاران نوشته ام که اگر اراده ایشان این باشد به نوع شایسته رخصت از خدمت والا حاصل نمایند و از هر جهت درستی کار به سعی آخوند و سایر دوستان که به ایشان نوشته ام نموده روانه شوند که ان شاء الله تعالی بعد از رسیدن نهایت آرام و انتظام خواهد بود ولیکن تا تصمیم به حرکت ننمایند و قریب الوقوع نشود حرفش را نباید بر زبانهای عوام و ناکسان انداخت و حرکت ان شاء الله اشکالی ندارد. خود بر پالکی **سوار شده در دو سه بهل مجموع اسباب برد اشته خواهد شد و با قافله حرکت خواهند فرمود که راه ها در کمال ناخوشی است. باری آنچه خیر است خواهد شد. الحال چون تپ و ناخوشی احوال بود. زیاده اطناب نداشت. ایام به کام.

[۳۵]

مکتوب دویم

خان صاحب والانتبار بسلامت!

مرقومه های ایشان - که مشتمل بر سلوک ناهنجار اشرار نا بکار بود- رسیده، موجب تشویش خاطر و اندوه شد. حق تعالی دفع شر مخاصمان نموده آن ارجمند را به حمایت خود مرفه الاحوال بدارد. در این وقت والده مکرمه *میر شهاب الدین احمد هر یک شرحی نوشته اند و خواهش حرکت و روانه شدن نموده و به راقم حروف هم التماس نوشتن همین مضمون نموده اند. در این خصوص باز حکیم الملک صاحب و اعزه دیگر سفارش نوشته می نگارد که در هر باب مستقل و مطمئن خاطر بوده به خدمت حاجی صاحب محمد جعفر ییگ رفته در باب حرکت با ایشان مشورت و به وساطت دوستان از پادشاه رخصت حاصل نموده به خوبی وزودی به اتفاق آخوند باید حرکت فرمود. چون شادی ***همشیره معظمه*** در پیش است. همگی منتظر قدوم می باشند. زیاده چه اطناب رود. والسلام . و پیش از حرکت نباید زیاده

اشتهر داد.

[۳۶]

مکتوب سوم

سالله الاعاظم الكرام سلامت!

مرقومه شريفه چندی قبل فيض ورود بخشیده . خاطر نگران في الجمله تسلیه یافت . چون مدتی گذشته که مزاج شکسته را اختلالی تمام عارض شده و اضطراراً به شرب دوا مشغول بود تعویق در ارسال جواب شد . حال تحریر که پنجهشیه هفدهم است اگرچه تخیفی نیست لیکن از فرط ضف و نقاہت هنوز طاقت قلیم گرفتن نیست . لهذا به همین دو کلمه اختصار شد . حق سبحانه ملاقات را به زودی میسر آرد . عمر کم طویل .

[۳۷]

مکاتبه چهارم

صاحب من!

درین چند روز چون به تهایی می گذاریم ، از دریافت ملاقات شریف محروم ماند . در باب مقدمه که مرقوم فرموده بودند خاطر شریف جمع باشد . بحول الهی ^{۱۵} چه قدرت دارند که توانند کاوش کرد . به عبدالمحیج خان هم پیغام کرده خواهد شد . با آرام خاطر باشند که هیچ گونه ^{۱۶} تشویق نیست . والسلام .

عنوان نامه ایشان این بوده :

هو الحفیظ تعالیٰ سالله الاعاظم الكرام میرزا حسن علی زید عمره .
ایضاً: بر خور دار والاتبار کامگار حفظه .

مکاتباتی که به دیگر اعزه قلمی شده

[۳۸]

مکتوب اول

مراسله شريفه که تحریر چهاردهم بود ، امروز هجد هم فيض وصول کرامت نمود . خدا کند که مراسلات که بعد از ارسال خدمت شده ، نیز رسیده باشد الحال فقیررا حیات باقی است . شدت گرما و متروک بودن غذا و شرب آبهای گرم ناگوار بسیار بر اختلال حال افزوده است ، خواهد گذشت . معاونت افضل الهی باید . دیگر هیچ .

دو کلمه جواب میرزا عبدالرحیم ملغوف است و جواب سید عمام الدین خان صاحب سلمه ^{*} را به شرط حیات فردا مرسل می دارد . نواب صاحب سلمه و همگی یاران کرام را سلام اشتیاق معروض باد و حق

تعالی چنان کند که فی الجمله صحت و خوشدلی مساعد باشد که زود به مطالعه گرامی رفعه تسلیه یابد.
دیدارت را بخیر و آرام خاطر میسور گرداند. ظلکم ممدود باد.

[۳۹]

مکتوب دوم

حال تحریر - که جمعه پانزدهم است - حیات باقی و دیروز پنجمشنه دور قیمه کریمه که تاریخ پنجم و ششم به ورود تسلیه فرمود. چند مرقومه محب در راه بوده، امید که تاکنون رسانیده باشد و مژده صحت سامی مرسی فرمای خاطر پر ملال گردد، زیاده از مجاری حالات زمانه پر محن چه متبدع^{۱۷} گردد. از ارسال مراسلات که فرموده بودند در مراسلات سابقه ولاحقه که هنوز نرسیده بود، فرستاده شد. وصول همگی معلوم نیست مگر به این نوع که وقت و دماغ هر گاه وفا کند از مجموع آنجه درین شهر وارد و مرسی شده کلمه اول بر پاره کاغذی نگاشته در مراسله سامیه مرسی دارند. بعد ملاحظه اگر چیزی مانده باشد ارسال دارند.

[۴۰]

مکتوب سوم

صاحب والا مقام سلامت!

رقیمه شریقه تحریر دوازدهم که بر پشت تاریخ شب چهاردهم داشت امروز وقت ظهر - که جمعه هیجدم است - فیض ورود مسعود نمود. تا هنگام تحریر داعی را حیاتی هست. از دعا فراموش نخواهد فرمود. چندین رقیمه محبت تا وقت ارسال مراسله شریقه در راه و به خدمت نرسیده بود. خدا کند برسانند. از مزاج شریف - که نقیه و علیل است - بسیار مثالی و نگران خاطر می باشد و مسئلت صحت و شفا می نماید. دوا را ترکه باید نمود. مگر گاهی به حزیبات و مفردات و تصرفات در غذا و امثال ذلك طبیعت را معاونتی نمودن خوب است و اکثار دوا چندان مفید نیست. امید که به زودی تسلیه فرمایند و از رسیدن رسایل داعی نیز اطلاع بخشنده.

هشت روز باشد که شدت باران به حد کمال و با گرهی مفرط رطوبتی ضم شده که بسیار مکروه و مضر است. شبانه روزی البته هفت ناشن مرتبه و به شدت می بارد و باز و فور می کند. صاحب من! این کهنه عمارتهاست که متعاقب چنان برسیم می ریزد که حیرت افزایت و عبرت افرا. در هیچ جا کسی ندیده باشد که متصل صدای رینش خست و سنگ رسد. باری تا حال حق صیانت نموده که این خرابه نریخته.

نواب صاحب سلمه و فرزندان و محمد طاهر خان و مولانا عبدالعظیم و پسرش و بیاران را سلام رسانند. والحمد لله رب العالمین و به نستین. خواهش دعای برای خواندن و نگاشتن فرموده بودند. اگر چه محب سوای مسئلت و رفاه دوستان ازین عالم چیزی نمی داند و لهذا عادت به نوشتن و تعلیم نمودن هرگز ننموده. لیکن چون از فرموده تجاوز هرگز رواندارد اگر حیات است در رقیمه آینده خواهد نگاشت.

ایام سعادت فرجام مستدام باد.

[۴۱]

مکتوب چهارم

عجب این که دیروز پنجه شبه بعد از نماز ظهر و عصر تا شام این مسوده بیخواست از زبان دل به قلم آمد. چون ستایش سید او صیاست - سلام الله عليه - سرمایه اعمال و سعادات خود می داند و شک نیست که امداد آن سرور است، و الا قوّت ناطقة بشر عاجز این نیرو از کجا دارد؟ به نظر قبول درآید. چه نگارد که از الله مفارقت چه حال می گذرد؟ ارحم الراحمین تراسک نماید، دو سه روز قبل دو کلمه به تعجب ازینجا مرسل ساخته، رسیده باشد. اگر گماشتہ داک * حاضر باشد بیشتر مصدع می گشت. بحمدہ و منه.

حال تحریر - که جمهه هفتم است - و حیات هست. فراموش نخواهند فرمود. تسهیل صعوبات را از حق تعالی امیدوار است و رسیدن به مقصد مامول. چون فی الحقيقة گویا انشای سفر الحال و ازین شهر باید کرد ناچار چند روز اقامت دارد. ملتمن است که ابلاغ سلام و اشتیاق بی اندازه به خدمت حکیم الملک صاحب و فرزندان و بیاران حفظهم و به خدمت سید عmad الدین خان صاحب به نیازمندی تمام فرموده معدرت رقیمه علیحده بخواهند که به مشقت تمام چند کلمه می نگارد. ضعف دماغ از ناتوانی و رنج سفر و آفتاب به مثابه ای شدت گرفته که چه عرض نمایم؟ و از احوال خیر مآل تسلیه خواهند فرمود. دام ظلکم.

[۴۲]

مکتوب پنجم

صاحب والا مقام!

دو کلمه به یاران مرقوم و ملفوّف است. به توجه سامی به همگی خواهد رسید. الحال هیچ کس که اراده سفر داشته باشد به غیر ازین فقیر درین شهر نمانده. معاونت الهی شامل حال گردد که این ناتوان هم روانه شود. باقی ایام عمر و سعادت افزون باد. شوارع را اختلال و شوریدگی تمام و از قوافل که پیش رفته اند خبری نرسیده. دیروز مهر علی خان صاحب و رفقا به تدارک و جمعیت تمام روانه شدند. همگی از امنیت و آرام و وصول به مقصد میسر باد.

[۴۳]

مکتوب ششم

دیروز و پریروز متعاقب به خدمت ارسال مرا اسلام شده، امید که رسیده باشد. دیشب که مرقومه آخر روز بیست و نهم رسید و اشعار به وصول دو مرقومه محبت داشت، لازم دید که به این دو کلمه عجالت نهاد.

اظهار حیات مستعار ووصول آن گرامی رقیمه نماید. لهذا وقت صبح امروز - که سه شنبه ششم صفر است - می نگارد که خاطرِ شریف را الهی هرگز تفرقه و تشویش مباد. در خیال حرکت به باری الهی بعد از سیزدهم بیستم تا چه مقدار باشد.

ابlagh سلام به خدمت نواب صاحب سلمه الله تعالی و همگی باران آن خانه و آخوندی مولانا عبدالعظیم دامت برکاته - که می دانم توجه دارند و دعای فرمایند - خواهد شد. بعد ازین اگر حیات هست باز به نگارش متتصدع می شود. دام عمر کم و مجد کم.

[۴۴]

مکتوب هفتم

اعتمادی غلام حسین خان به عافیت باشند.

دیروز - که پنجشنبه دهم شهر رمضان المبارک بود - قاصد اجیر رسیده، مرقومه رسانید. به مطالعه درآمده، مضماین مسدر جه به وضوح پیوست، کمال خوشنودی و رضامندی خاطر از آن اعتمادی حاصل است. خدای متعال اورا رو سفید داشته حزا خیر دهد که همیشه در خدمت و راستی و خیر خواهی قصور نکرده، خاصه درین وقت که به حد موافور خدمت با اخلاص به عمل می آورد. حاضر بودن آن اعتمادی درین بیکسی بسیار هرگز بود. خدا قادر است که ازین حدود حرکت میسر آید و اتفاق حاضر بودن روی دهد. تحال تحریر - که پانزدهم است - حیات باقی است. ناتوانی به سبب روزه زیاده شده لیکن فضل الهی است که به عمل آمده. بیماری ضعف عارض است.

در باب کثرت اخراجات از دوستی قلمی بود، چکنیم که چاره ندارم؟ نوکر متدین حلال نمک ندارم و خود به هیچ چیز نمی توانم رسید. دماغ و حالت کجاست و حساب سرنشتۀ دنیا قابل ولایق التفات نبوده و نیست. یک لقمه غذای خود است و لباس جامد کرباس سه چهار ساله در بر است. به مصرف خود هیچ صرف نمی شود، الا بسیار قلیل و لیکن این همه قرض به سبب اخراجات این ملک است، خاصه سفر که به هیچ جا اقامت نمی شود که اسباب و مردم را تخفیف دهد. اگر یکسال و دو سال اقامت شود مثل سرای است، مسافر وارنشسته ایم. به هر تقدیر خدا به فریاد رسد و مشغول الذمه احدي نگذارد. هندوی * یک هزار روپیه رسید و قبض الوصول آن جدا نوشته ملفوظ است. دور روپیه به قاصد رسانند.^{۱۸} همه را آن اعتمادی خواهد داد. هر قدر زود مقدور شود که ذیون^{۱۹} بر سد بهتر است.

خطوط که پیش قلمی بود همه به اکثر رسیده، به سبب هنگامه تأخیر در جواب شده بود. خدا کند که این شورش - که زیان کلی جمیع عناد و بلاد است - فرون شیند.

مهر بانیهای میرزا محمد افضل صاحب را با کمال عنایت نواب محمد مجدد الدوله بهادر قلمی نموده بود. حقیقت دوستی و الطاف ایشان بر فقیر معلوم است. قیاس به کس دیگر در دنیا نتوان نمود. حق تعالی ایشان را سرفراز و کامیاب بدارد. دو کلمه به میرزا محمد افضل قلمی شده ملفوظ و در میان خط ایشان ذریعه به نواب صاحب مجدد الدوله سلمه قلمی و ملفوظ است. ایشان بعد مطالعه مکتوب خود خط نواب

صاحب را خواهند گذرانید. اما آن اعتمادی باید که مکررو بیجا و نوشته هر امر جزوی تصدیع ایشان ندهد و عرض و معرض مکور نکند و درین تأکید لاریبی داند و سماجت نکند.^{۲۰}

[مجموعه دوم]

رقات خاتم المتأخرین شیخ علی حزین علیه الرحمة والنفران

[٤٥]

صاحب والا مقام ! سلامت

شب و روز از خداوند متعال عز شانه مسائلت می نماید که احوال سامی را مفرون به عزت و صحت و آرام و سعادات دنیا و آخرت گردانیده در مکانی که مرغوب و شایسته و راحت و آرین در آن باشد به عمر طبیعی رساند و از مکاره زمان در حراست و حمایت خود مصون بدارد . الله الحق آمين .

امروز جمعه بیست و یکم به وساطت کماشته سرکار حکیم الملک صاحب سلمه الله تعالی باز رقیمه کریمه از فرط نوازش رسید . چون شکستگی خاطر از دیرینه دارد . مطالعه این فقرات خصوص احوال دید و داد بدنبی اختیار جگر را خواشیده . های های گریست . بعد از دیری دلی که نمانده به تذکر بعض مراتب و سخنان خدا و رسول خدا و احوال کرام اصفیا در دارالمحن دنیا تسلیه یافت . خاطر خود پریشان نکنند و به خدا قوی دارند . المؤمن و فور عنده اهر اهر . اضطراب ما نقصان ماست . هر چه می گذرد در مدت قلیل ناپایدار است اجر و تدارک همه در پیش است . نقصان به خود نباید روا داشت و هر چه متعلق به دنیاست اعتبارش معلوم . زیاده چه دراز نفسی شود .

جواب مكتوب حاجی آقا محمد حفظله ملفووف است . اگر زحمت یکی از ملازمان نباشد به او فرستاده شود . مرد خوبی است و آشنای قدیم .

از احوال شوارع چه التماں شود . چنان است که معلوم سامی است - از دعایم که فراموش نخواهند فرمود و به خدمت نواب صاحب حکیم الملک و اولاد سید عمام الدین خان صاحب و محمد ظاهر خان و مولانا عبدالعلیم و سایر حاضران حفظهم الله تعالی تبلیغ سلام را متوجه است . از احوال میرزا میرزا کوچک هیچ خبر ندارد و نوشته هم نرسید . ان شاء الله به آرام و صحت باشند . تردد رسیدن مواسلات سامیه همیشه [69a] دارد . ایام به سعادت و آرام مستدام باد .

[۴۶]

صاحب من !

بیشتر به خدمت مرقوم شده که بول چند قلیلی وجه در ما همه تا انقضای نوکری طلب دارد . آن وجه را - که مبلغ سی رویه است - اینجا به صراف داده شد . رام جی همراه همین رقیمه به خدمت خواهد رسانید . سی رویه مقرر دارند که ملازمان حواله بول چند نموده ، رسیدرا قلمی فرموده به رام جی مذکور سپارند که بفرستد . باقی بقای تو باد .

[۴۷]

صاحب من ، جان من !

مواسلات سامیه رسید و حال تحریر - که بیستم ذی قعده هست - حیاتی هست لیکن به جهات شتی حالت چیزی نوشتن نبود . این چند کلمه از فرط شوق - به هر نوع که بود - قلمی شد . فراموش نخواهند فرمود و ارسال بعض مسودات که نرسیده موقوف است به وقت که حق تعالی طاقت و حالتی کرامت کند . این وقت معذور است .

سوال از قافیه "مسکین" و "مشکین" که از خدمت کرده اند و هم چین از کلام دو سه عربیانی

چند ناشی از جهل و قلت حیای این مردم است. نمی‌دانند که غلط درین مقامات این فقیر را روا نیست. قیاس به اشتباه خود کرده‌اند. در صحبت قافیه چه شبه است و چه جای تأمل و در عربیانی چند نیز کجا مقام شبه است. در فارسی و عربی هر دو این نوع ازان اکثر است که حاجت بیان داشته باشد. اگر ادرالک و انصاف نمی‌بود همین گفتن این فقیر حجت صحبت می‌شد و این وقت مرآ فرصت تحریر شواهد منظمه و محاورات فصحاء نیست. ازان جمله است بیت خواجهی کرمانی:

دو روزی چند اگر با ما نشیند
خرد از بیخودی خود را نشینند

وازین قبیل است مصراج خواجه حافظ:

حسپ حالی نوشته و شد ایامی چند

چه ظاهر است که ایام دو سه روز است یا بیشتر و همه عالم گویند که محدودی چند و امثال ذلك. حق نیست که فقیر آنچه گفته ام برای این مردم و به امید فهم ایشان بگفته ام برای اهل آن است. زیاده [69b] متصدعه نمی‌تواند شد. عرض سلام به یاران همگی متوقع است و حق تعالی شاهد است که اگر قدرت نوشتن می‌بود به خدمت همگی می‌توشم. والسلام.

[۴۸]

صاحب ولا مقام! سلامت

دیروز عصر دو مرقومه شریقه به تاریخ شب دهم و شب یازدهم فیض وصول بخشید. زندگانی تا هنگام تسطیر - که صبح پکشنه شانزدهم است - با قیست تا چه باقی باشد. تفصیل احوال چه اظهار شود. [دو کلمه ناخوانا] توقع ظاهری تا حال به خیر گذشته. الطاف الهی بی پایان است. داعی را نسبت اختلال مزاج طاقتی نیست. این نیز خواهد گذشت. اگر در ارسال مکاتیب مضر شده باشد معدوز تواند بود. باز اگر در خود توانایی دید مصدع می‌گردد. از رسیدن مراسلات سامیه بسیار تسليه می‌رسد. به قدر مقدور باز نخواهند گرفت. نواب صاحب و همگی منسوبان ایشان و تمامی دوستان را سلام بسیار رسانیده توجه دریغ ندارند. به همین چند کلمه اقتصار شد. ظلکم ممدوه باد.

[۴۹]

جان من!

از تنهایی واله حرمان چه شرح دهم؟ دو طغرا مراسله سامی به صحابی قاصد در لاهور ویکی هم به وساطت میر ابوطالب رسیده، ایس خاطر و حشتناک گردید. از اظهار عارضه و عدم موافقت دوا متألم گردید و به زبان و دلی که نهانده صحبت را شامل است. چون مشقها راه دیر روزه ازدیاد علاوه مصائب و مصاعب شده، حالی باقی نمانده. زیاده چه نگارد. از دعا فراموش نفرمایند. اندیشه فرار ازین شهر مستو عب احوال است و در تحت قدرت و توان نه - لا حول ولا قوة الا بالله العظيم - دعara به هر نوع مسوده نموده ملغوف است، دوستان را دعا رسانیده التماس دعا خواهند فرمود و از احوال خیر مآل اطلاع

خواهد بخشید.

سفرارش اطفال سید نظام را در حضور سامی به سید عmad الدین خان صاحب حفظه نموده و سفارش پسر صدر الدین محمد خان را نیز نوشته بودم. از خاطر شریف محو [70a] نگردد و اگر محتاج به تاکید و بیاد آوری باشد از کرم بعید نیست. زیاده چه نویسم که هوش نیست. ایام سعادت فرجام حسب المرام باد. رب العباد. شرایط نوشتن دعا این که باوضو رو به قبله به خط نسخ درست نوشته حروف مفتوح العین باشد و در لوله فولادی گذاشته بر گردن مربوط بندند.

چندین مرتبه هر بار چند سطروی که مقدور و مجملی مختصر از آنچه توانست نگاشت، مرسل داشته. تا این وقت تحریر - که دو شنبه غره ذیحجه است - اصلا جواب هیچ یک نرسیده باز امروز با این که ضعف دماغ و تفرقه را نهایت نیست باین چند کلمه میادرت شد. آن شاء الله تعالی جواب مفصل برسد جواب را به همین گماشته نبوک لال خواهد داد که در خط خود پیجده و نوشته کم عرض باشد و بر عنوان خط فارسی ننمایند.

[۵۰]

صاحب من!

احوال و اوضاع صوبه ها و مجمع آنچه متعلق به ایشان است تحریر کردندی نیست و اسباب آن شتی به طومار هامجمل نگنجد - از این مقوله چه نویسد. الله خیر حافظ و هو ارحم الراحمین.

در باغ دهرا اگر ز مكافات آگهی منشان نهال ظلم که افغان شود بلند و این طایفه در هر جا جمعی کثیر مجتمع و خالی هیچ مکان از ینهانیست. از جمله در این حدود هر جا چار هزار پنج هزار و بیشتر مسکن قدیم دارند و آمده. اگر یک دوکس برای کاه کشی و مثال آن در کوچه و بازار آمدورفت دارند در این اوان چنان شده اند که خود را حاکم ذی اقدار نصوص والی نمایند و دیگران را اسیر خود می دانند. هوش از سران بیاران چرا فرنه؟ سلطنت را چند روز بیشتر بقا خواهد بود و درین شبه نیست. و می شنوم که همگی مرتی شده اند. مرتیها خواهند دید که مر با پخته اند و اول خود خواهند چشید. لاحول قویه الا بالله. به هر حال موافق عقل ظاهری توقف درین مسافت متعلقه خصوص برای کسی که نام .[یک کلمه ناخوانا] و ازان گذشته بزبان عامه نام آشنايی افتاده [70b] باشد، مخاطره همه چیز است لیکن اگر ممکن بود و [کذا] و سلیله می بود، کار با حق تعالی است. هر چه خواهد اسباب منقطع است. از غرایب احوال که مردم استعجاب نموده می گویند که به سبب بودن این عاصی است. این است که تا حال نفس این بلده و اطراف قریبیه باوجود اسباب فساد قویه شدیده به خیرو عافیت گذشته است و بعدرا هم از خداوند متعال امید است و اطراف انا فانما در اشتداد و شور محشر بريا شده اگر به خاطر چیزی برهند بر نگارند و نواب صاحب را - سلمه الله تعالی - ابلاغ سلام و اشتیاق بسیار نموده، چنان که در مکتوب سابق نوشته ام در خلوت مشورت نمایند. شاید به خاطر ایشان چیزی برسد و زود ارسال حواب نمایند و با مجد الدوله بهادر - سلمه الله تعالی - نیز اگر انفاق افتند و وقت خلوت میسر آید ابلاغ سلام نموده، اگر مناسب باشد مشورت را مضایقه نیست. زبانی آنچه حقیقت است اظهار فرمایند حق تعالی امنیت و عافیت بلا و عباد اب خشد.

ُعمر من به انجام رسیده و از زندگی اثر جاریست لیکن برای احوال دل می سوزد و بر حال چند

مفلوکی عاجز که به امید ما برای یات لب نان از اطفال و عیال خود جدا شده اند رحم می آید. ارحم الراحمین
آنچه خیر داند خواهد کرد. زیاده چه تصدیع دهد؟
همگی یاران حاضر را نام به نام سلام برسد. سید عmad الدین خان صاحب تشریف به شهر آورده
باشند. سلام برسانند.

[۵۱]

صاحب والا مقام! بسلامت

مرقومه شریفه هنگام تحریر- که ظهر سه شنبه است - رسیده، تسلی فرمود . به نوعی که حق تعالی
می دارد گذشته است . از اراده استفسار فرموده اند، چه گزارش نماید و کدام اراده؟ آنچه اراده ایزدیست
همان خواهد شد .

خنده می آیدم، چه می پرسی؟

سبب گریه های زار مرا

[71a] مرقوم که جواب مراسلات نرسیده . تا این وقت ظایح در جواب هیچ رقمیه نشده . توقف
درین مکان به هر وضع که سنجیده می شود صورتی که توان ساحت ندارد حرکت ازینجا به همان طرف که
می خواست و روانه شده بود الحال ممکن و صورت پذیرنمی گردد و نواحی را تفحصی و دریافتی شد مقدور
نیست، حاجی غلام حسین- که از شدت بیماری هشت نه روز است که او را به شهر رسانیده بودند و هنوز
خوب به حال نیامده - قوت رفتار ندارد، در خیال تعیین مکان هست . اورا گفته بودم که خود بی اطلاع
دیگران تفحص و تعیین نماید، هنوز طاقتی ندارد . می خواستم که آدم خود جایی را بگیرد و سبیش این که
دیگری احیاناً منتظر وحیای خانه تصور ننموده به حالی از خود تکلیف نکند که حجالت باید کشید و ثمرة آن
را باید چشید . اگر به حال آید و قسمت چنین باشد گوش ای پیدا خواهد شد که چند روز دیگر هم زندان این
گرفتار شود . زیاده چیزی نیست که به خدمت اظهار کنم . ناقوانی تمامی دریافت . رینا آتنا ما وعد تنا على
رسلک ولا تخذنا يوماً القيمة انك لا تخلف المعاد .

اگر بی تفحص جای فرود آمدن احیاناً در نظر باشد اشاره خواهند فرمود و در خصوص باقی
مقدمات مرقومه بعقلی و دینی که داشتم از بدوارد اک خواستم زندگانی خود بگذرانم، موافق وقت نیفتاد و
تجازی که از آن کرده ام قدری مواساو مدارا و همراهی با خلق بود . زیان هر دوسرا کشیدم و راضی نشدن،
امید وارم که خداوند کریم صفاتی معاملت مرا با خلق انیس تنهایی قبر من کند و از ایشان انسی ایشان و بی شک
چنین خواهد کرد . یکی می رنجد و یکی مت دارد؛ یکی تهمت می بندد . کمال اخلاق ستوده و حیارا
تماشامی کنم . با افرنده [؟] میادرت نکردم و تقریب نجاستم و آشنا نشدم . اگر اعلی آمد او سط و ادنی را
خوش نیامد که چرا می رود و حرا راه می دهد و آمدن ادنی واوسط اعلی را [71b] تحریر آورد که چرا رومی
دهد و راه دارد و جمله محقق اند بر اعتزال بروجه ستوده مقدور هزار عیب و اعتراض است و بر عدم ممانعت
صد هزار عیب و عار . اگرچه بر طبع راستی سرشد حق گرین سر موبی کوه گران است، اما به آفریدگار متعال
قسم که امروز تسلی و امیدواری که دارم از ملاحظه این احوال است . اگر این نمود اصلاح نشان سعادت در خود
نمی یافتم و از وفور اندوه و هجوم غم روزی را مقدورم که بگذرانم . چون به چشم بصیرت می نگرم زبان شکر

گزاری با این همه الٰم ندارم و به یقین و برهان می بینم که خداوند کریم را با این عاصی ناسزاچه مقدار لطف و احسان است که یک روز از بشارت خود محروم نمی دارد و تسلی می فرماید و آنچه لایق آن اصلاً نبودم به عمل می آورد و نویسد می بخشد. بحمدِه و به نستین، در این روزگار میراث آنها که می دانم باین عاصی بخشید این معنی محض حق و صدق محض است که همه از من زیان بُردند و من از همه سود. نظر به خلت حقیقی و روحانی که در میان است، چند کلمه در از نفی شد، معذور فرمایند و از رقیمه تا حصول دیدار محروم نسازند.

از برای خانه - که التماس شد - هر که از کسی نباید پرسید. اگر در خاطر شریف باشد اشاره باید فرمود و فقیر حلال زاده خدا داند که چند جای یعنی رسانیده باشد. از آنجا خود جنان که به خاطر شریف رسیده معلوم نمایند. از میرزا امام قلی و حاجی الله ویردی خان خودش باید التماس نمود که پرسند ترا که طلبید؟ و کدام روز کلمه ای با توزده ایم؟ و تو کیستی و من کیستم؟ ربط ما و تو کدام است؟ به اینجا آمدی که فرستاده حاجی الله ویردی خانم. به هر حال چه تصدیع دهم، عفو باید فرمود و از دعای نجات محروم نساخت، باقی ظلکم.

[۵۲]

صاحب من!

ناحال تحریر - که بیست و هشتم جمادی الاولی است - حیات باقیست و به هر حال مستو حب شکر [72a] نعمای نامتناهی الهی است.

مکاتیب شریفه همگی رسیده، مضامین معلوم شد. این که در تکرار ارسال مراسلات مقصّر می نماید از ضعف دماغ و احوال است. آن مقدار حالت وفا نمی کند و شوریدگی خاطر مساعدت نمی دهد که قلم توانم گرفت و گوهی هوا نیز تنها مختص آن شهر نیست بلکه درینجا هم از حد متعارف گذشته. باری تابه حال لله الحمد عارضه ای - که خلاف توقع از مزاج باشد - نبوده و نیست و خوش گذشته.

سخنی که لایق اظهار باشد نیست. چاپاران ناظم که از اول رسیدند از بک منزلي تبریز - که از چول آمده رخصت شده بودند - عساکر را ششمراه رخصت داده بودند و خود با محدودی در چول اقامت داشته و چاپاران ثانی که چند روز قبل رسیدند معلوم نشد که به ناظم چه نوشته، اصلًا برآز ننمودند در عرض دو ماه رسیده از همدان رخصت شده بودند. جمعیت تمامی در اردبی او بوده. می گفتند که عازم بغداد و عربایض انقیاد احمد پاشا می رست سودار به الحاج باران و رساندن فمن یعمل اصطلاحی معقولی و تجهذ نمودن سر انجام جمیع مهارتی که او فرمایش کرده و در عهده اینها اصلًا نیست پا نصد نفر به محصلی گذاشته چو دار شدت گرما به ذره افغانه کاکری - سردسیر آن حدود است - رفته اقامت دارد ولی هنوز نیامده و ناظم ملتان با هفتتصد نفر و سوار تخمیناً به بهکر رفته نایب اورا - که زاهد خان افغان است - از اینجا استعمالت و نیابت دادند و اوهم پذیرفت. و مومن خان وغیره هر چند خواستند که او را استعمال و نگاهد ارند نشد، دشنام شنیدند، از آنجارفت. حسین بیگ زنگنه که از جانب سودار در آنجا بود به اشارت و التماس مومن خان [72b] و فرستادن ارقام شاه نزد او - که اختیار هردو صوبه به مداده - و این مأمور به رفتن نزد پدر یا محمد شاه است و نظمیات نیز مانع رفتن او شده نگاهداشت و مومن خان هم از بهکر به آنجارفت که شاید

اورا باز گرداشد . دیگر خبر محقق نیست که چه شد، مختلف نقل می‌کنند . حاضر الوقت میرزا محمدعلی - که ده دوازده [روز] باشد - مختلف الاحوال به صورت خود مان رسیده تشریف دارند تا چه پیش آید . ابلاغ سلام می‌نماید، دو کلمه به هزار محبت به شیر افغان خان "نوشته ام . ابلاغ دعا به خدمت همگی دوستان متوقع است . ایام به کام باد رب العباد .

در عرض این مدت ساعتی فضولی خاطر شوریده این چند بیت را که مسوده مرسل شده به زبان خامه داد نقل مسوده منقول عنده را بدیگری که خواسته باشد خواهند داد . والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته .

به میرزا بی صاحبی میرزا محمد فاضل سلمه الله تعالی را توقع ابلاغ سلام و التماس دعا دارد . از استماع ورود یاران بسویش خاطری که آیا چون بگذرد؟ دارد لیکن به کرم حق تعالی امید قوی است . والسلام .

[٥٣]

صاحب والا مقام ! سلامت

مرقومه روز شنبه - که حال تحریر است - رسید ، احوال خوبی که دارد این است که در گوشه جایی ویرانه بی آوازی نشسته ام ، ضعف دماغ و صعوبات زندگانی خاصه در سفر سرای پیچ و تاب حیرت افزا به کمال است و نجات از حق تعالی مامول ، از احوال شریف همیشه مطلع می فرموده باشند و اوضاع اطراف و شوارع در شهر فی الجمله معلوم می تواند شد . اینجا متعذر است اگر حقیقت معلوم باشد مطلع می ساخته باشند .
نواب صاحب حکیم الملک و متعلقان را سلام بسیار خواهد رسید . ایام مستدام .

[٥٤]

صاحب والا مقام ! سلامت

امروز که شنبه ^{*} دهم شعبان است مرقومه شریفة بیستم * شعبان تسلیه بخش گردید . هنوز در قید زندگانی و تسلیم به حکم مشیت ایندی است . می خواستم [73a] به مناسبت مقام تفصیل حالی و تطویل مقالی نموده اندک دلی سبکبار شود لیکن وقت و شوریدگی احوال مجال ندار - دو کلمه ای که حاکی از حیات و وصول گرامی رقیمه است اقتصار افتاد . اگر باز در قسمت است فرد اپس فردا مصدع خواهد شد . دو کلمه حسب الفرموده در جواب محمد طاهر خان صاحب ملقوف به رقهه مرسل شده ، شاید تا حال رسانیده باشند . امید تا حیات است از تواتر وصول مفاوضات محروم نگردد .
یاران را ابلاغ سلام خواهند فرمود ، باز دوسره روز است که باران به شدت است . افضل الهی شامل حال فرخنده مآل . دام ظلکم و عزکم و مجدکم .

[٥٥]

خان صاحب والا مناقب اسلامت

هر گاه مقدور شده دو کلمه مرقوم و به خدمت مرسل داشته و چون قدرت و امکان نبوده مقصرو معذور مانده از رسیدن آن دو کلمه گاه نیز همه وقت اطلاع ندارد . از غره رجب تا امروز - که بیست و هشتم

ذیحجه است- شش ماه تمام همین می بارد و یک دو ساعت فرصت نمی دهد و درین آب این خلق- که طبع و زغ دارند- گرسنگی برس هم ریخته مرده اند و حیفه هارا قادری سگ می خورد و قادری را سیل می برد. ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغرننا و ترحمنا لکنون من الخاسرين . دیگر گفتنی و نوشتنی نیست اگر خدا یاری کرد می خواهم از این خرابه بر آیم، لیکن مگر قدرت الهی اوری دهد و تازه هم خبر موحشی است که از صوبه شنیده می شود. تا چه شده باشد و چه شود، آه آه از حیرت و سرگشتنی و دور ماندگی غریب چه متصدع شوم، خدا فریاد رس باد- صاحب من استفسار عزت فرموده بودند- غرابت احوال آن دیار و عدم وثوق به قول و فعل همگنان معلوم ولیکن احکام الهی چنانکه هست با وجود ظهور و ایقان- آن چنان که متصرران و علمای شرع راست- تفاوتی فاحش [73b] در اکثر مواقع با آنچه نزد مسئله دانان از عوام است دارد و تفصیل این معنی محتاج به اطالة است و در رویت اهلیه تقلید نمی باشد. آری تحقیق و تفحص برآن نهنج که میئن است باید درین ایام بنا بر اخفاک بعضی ظن مناخم به علم شرعی در رویت شب دوشنبه در خارج این بلدمرا به هم رسید و رویت در نفس این نیز مسموع شد، گو شهرت نیافته باشد چون در احکام دینیه از بی اعتمایی مردم را التفاتی نیست این قسم امور شهرت نمی یابد. هلال را فقیر در هزار خواجه- آن ماه که بودم- خود دیدم و تمام این شهر بنا بر شب بعد گذاشتند- به هر حال از اخبار رویت در شب دوشنبه این ماه وضم قر این و امارات دیگر مرآخود علم شرعی بعيد بودن فردا حاصل است. افطار نموده- از [کذا: اگر] حیات من باشد نماز خواهم کرد. باقی هر کس مکلف به علم و تحقیق است بروجهی که باید. چون زبانی پیغام این جمله به من نوشته شد.

[۵۶]

صاحب من! سلامت

دور قیمه‌گرامی به وساطت حاجی صدیقی امروز همین وقت تحریر- که بیست و دوم شوال است- رسید و دو کلمه هم دیروز آدم نایب سوانح آورده بود. از آلام و دل بستگی که معلوم است و از نوشته جات ظاهر می شود دل شکسته متاثر و بی آرام می شود حق تعالی تسلی و رفاهی بخشد. زیاده در مکاره الله به خود راه ندهند و رضای حق تعالی را دیده تا توانند صبور و شکور و فراخ حوصله باشند. چیزی که قسمت است و ازان چاره نیست اگر بر خود به تسليم گوارا کنند آسان تر می شود و از جزع و غمگانی و بیطاقتی کاری نمی گشاید. از حال من عبرت گیرند و مکاره را آسان بر خود کنند.

چون خورد نیست کاسه زهری که قسمت است

با جبهه گشاده ننوشده کسی چرا؟

حقیقت نرسیدن و دیر رسیدن مکاتیب را چه توان کرد- شمه ای ازان [74a] و مكتوب گم شده نایب در مراسله ای که چهار روز پیش ازین نوشته بودم به تفصیل مرقوم شده. ان شاء الله آن رسیده باشد درین وقت حالت چیزی نوشتن نبود معدور فرمایند- دو سه مسوده که بر خلاف عادت و وقت اتفاق افتاده بود ملفوظ نمود نقل فرمایند و فراموش نکنند. یاران را همگی ابلاغ سلام خواهند فرمود-

[۵۷]

در پانزدهم جواب مرفومه شریفه - که چهاردهم رسیده بود - دو کلمه مرقوم و مرسل داشت و مدتی قبل جواب دیگر که نایب سوانح رسانیده بود به صحابی او مرسل شده در هر دو مسوده ها بود از رسیدن هر دو اعلام نمایند و حال تحریر - که هیجدهم شب عبان است - احوال به نحوی است که در مرفومه سابق نوشته ام، اختلال عجیبی دارد و از سخت جانهاست که تا به حال کشیده، لیکن از قرائین معلوم است که چند روزی بیش نخواهد کشید، البته مرا فراموش ننمایند.

مسوده های مرسله به خدمت حاجی صاحب را نوشته بودند که به دست نیامده از خدمت ایشان گرفتی آسان است. و یازده طو مار است آنچه نزد ایشان فرستاده شده، چیزی کم نشود و درین هم دو مسوده ملغوف است و در آن دو مکتوب دیگر به خاطر ندارم که چند پاره کاغذ است و شماره شده مجموع عدد قصاید و غزلیات و رباعیات و مقطعات هزار و یکصد و ده است - یکی دوزیاده یا [کم باشد] - آن مصرع دیباچه را چنین اصلاح کنند که:

هزار و یکصد و ده آیتد چوبرشمری

و فهرست ظهر کتاب را هم تصحیح کنند.

خطی که به میرزا محمدعلی نوشته بودند هنوز نزد من است. هر وقت قاصدی کسی روانه شود فرستاده خواهد شد. دیگر ازو خبری نرسیده. احوالات ایران که درست معلوم شد به نقل و نوشتن راست نمی آید و خبری از آن نامرد به تازه نرسیده الا این که [74b] دیروز یکی از آدمهای سردار - که در اینجا به طلب خزانه نشسته - می گفت که نوشته رسیده که از دیار بکر کوچ کرده پیشتر روانه شده و احوال این شهر خود معلوم از شدت بغض و کینه و نصب و عداوت اینجا چه شرح دهد که دیدنی و دریافتی است نه نوشتنی. در هیچ جای هند چه که بخارا و هیچ دارالنواصی کارش به این شدت نبوده و نرسیده که اینجا دولت نذر آقا حجز و ایبات حکیم رکنارا مدتی پیش به صحابت محمد مهدی شو شتری نزد حاجی صاحب فرستاده، گفته ام به خدمت برسانند به صاحبش خواهد رسانید و همگی را ابلاغ سلام خواهند فرمود، زیاده متتصدع نتوانند شد. والسلام.

[۵۸]

صاحب والا مقام اسلامت

وقت تسطیر این ذریعه - که عصر دو شنبه بیست و یکم است - حیات باقی است. چند روز مراسلات شریفه که به همان خوشنود می باشد نمی رسید. خاطر نگران و ترقه آلود بود و به سبب نگرانی و انتظار جواب و شدت مراقع محبت نیز مقصرا شد. دیروز مرقومه شریفه تسلیه نمود. امرستگه نزد پرش فرستاده بود رسانید و خود نوشته بود که خطوط دیگر هم در مترا مانده است. باری دیشب وقت شام جواب آن را فقیر نوشته به معرفت حاجی ارسال خدمت نمود. امروز صبح هم مکتوب مرقوم چهاردهم فیض ورود بخشید و هنگام ظهر آن مرقومه که در راه مانده بود ملغوف به خط علی قلی خان * بود آن نیز رسیده تسلیه خاطر نمود. حق تعالی ذات گرامی را همین نصیحت و عزت بدارد و این صدیق مشتاق را از دیدارت باحسن

وجوه محروم نسازد . چون در مراسله دیشب شکایت نرسیدن و تلف شدن مکاتیب قلمی شده بود الحال شکر رسیدن را به تعجیل نگاشتن لازم دید به همین دو کلمه مبادرت شد . چن اصلاً حالت اطناپ نبود اکتفا به این کلمات شد . [75a] اگر حیات هست فردا به خدمت خواهد نگاشت و جواب مرسله علی قلی خان نیز مرسل خواهد شد .

[۵۹]

صاحب والا مقام!

مدت بیست یوم زیاده است که رسیدن مرهته بستنی گروهی - که راه یک شب آنهاست - محقق است و این شهر خراب حالی در بناء حکم الهی است . اگرچه به قدر مردم خوفی هست لیکن زیاده اضطراب ندارند . چیزی هست و کسی نیست . مشتی بیچاره مغلوب گدای سوخته درین شهر پراکنده افتاده اند و هیچ چاره ای و تدبیری ایشان را در وسع نیست . لهذا تشویشی هم نیست حق تعالی دفع شر اشرار از عباد کند . مردم می گویند غنیم هنوز در جمعیت است و دعوی خراج صوبه دارد و سان جات هم نزد او آمدورفت دارند شاید جات با او بنائی بگذارد 'هنوز معلوم نیست که چه می شود لیکن جات در تهیه استعداد خود می کوشد . این سخنان شنیده می شود اگر نزدیک تر آیند حالت این شهر معلوم از تنگی مردم تاب یک روز ندارند : لطف الهی شامل احوال خواهد شد . ابلاغ سلام به خدمت نواب صاحب و همگی کرام خواهد فرمود . ظلکم ظلیل .

[۶۰]

صاحب والا مقام! سلامت

امروز که هیجدهم است مرقومه شب چهاردهم نیز فیض ورود بخشید . هر رقیمه که رسیده البته دو کلمه جواب را مرسل داشته و به سبب تشویس که خاطر فاتر را از رهگذر آزار - که مدل به صحت باد - عارض است در نهایت عجله دوسه نوبت مبادرت به رقیمه در استفسار و استعلام احوال خیر مآل شده چه توان کرد که این نوع در رسانیدن قصور می نمایند . همیشه متصرف مژده صحت مزاج گرامی می باشد و از حق تعالی همین مسئلت می دارد . حالت روحانی و جسمانی محب مجملأ معلوم توائد بود که چگونه باشد . شدت گرما و گرد و غبار این ویرانه در این وقت مگر مثل ایام جوزا و سلطان آنجا باشد [75b] انتظام احوال تماشا دارد . چندین روز است که هر روزه خلقی کثیر فوج فوج زن و مرد و اطفال اکثر پیاده به حال تباہی داخل این خرابه شهر می شوند . سرکردان مساکن خود را از آمد غنیم انداده و این مُشت گدایی ببرد پائی که درین شهر اند از دیدن این اوضاع هراسیده و مضطرب می شوند . احوال آنها که به این خرابه در ریز شند نوعی است که از شنیدن آن دل از جامی رود . درین سرکوچه و بازار صمیم قلب زبان و دعا و دوام بقای مملکت مداران علیهم ما علیهم گشوده اند کیست؟! انجا که جانی بددهد و اگر درین همه خرابه ها که بر سر هم افتاده در آیند شب چه که روز روشن کهنه آزاری اگر داشته باشند برد هر زخم می زند و می کشند . باری چه توان نگاشت؟ احوال رحلت مغفور حاجی الله وردی خان که مکرر قلمی فرموده بودند بر دل مجروح گذشت آنچه گذشت . چند کلمه در جواب میرزا عبدالرحیم مرقوم است مکرر مرقوم فرموده

بودند که قاصد او چنین و چنان از وقتی که مکتبش ملفوظ به تقویم رسیده . تا این وقت نوشته ازو نرسیده بوده و مرا هم حالت نوشتن جواب نشده . درین وقت دو کلمه نوشتم از قاصد و نامه خود اینجا اثری نیست تا کدام صادق القول از صداقت کیشان دھلی چیزی به خدمت عرض کرده باشد .

نواب صاحب حکیم الملک را ابلاغ سلام خواهند فرمود و هم چنین سیند عمام الدین خان صاحب را و محمد طاهر خان صاحب و مولانا عبد العظیم و سایر حاضران را . زیاده چه تصدیع دهم . امید که به زودی یاد و شاد فرمایند . حق تعالی به صحبت هنگامی دارد .

[۶۱]

صاحب والا مقام ! سلامت

هنگام تحریر - که عصر جمعه سلخ ماه است - سه مرقومه به یک بار رسید . یکی به تاریخ شب ییست و هفتم و دو پیشتر . تا این وقت حیات بحمدہ تعالی باقیست . حالتی ندارم . صغف هزاوج و مکاره [76a] چیزی در من باقی نگذاشته . حق تعالی سعادت حقیقی نصیب این ناتوان نماید .
لشکر غنیم در پنج کروهی است . چهار یوم قبل یک صد سوار ایشان به شهر آمد . بیچاره نایب در خانه فرود آورد . دستکی داشتند که فلاں سر کرده که همراه این صد کس است روزی صدر ویه و باقی را هر کس پنج رویه خرج بد هند . چهل کس ظاهرا به مترا فرستاده آند و سخن شان ظاهرا این که برای محافظت شهر فرستاده ایم و هر ساعت فرمایش ها دارند . یک روز یاد روز را نایب سرانجام نموده و او خواستند از مردم شهر تحصیل کنند . ساهو کاران تن ندادند . نایب گفت من خود دیناری ندارم از کجا بدhem به هر حال به این نحو بود و اکثر مردم غنیم به دفاتر آمده معامله در شهر می کردند . امروز وقت طلوع آفتاب چند نفری از مردم غنیم به پست حصار قلعه رفته بودند . کنار دریا برای غسل و شنیدم آنچه قلعه دار پالیر کشته اسپی از ایشان در پالیر رفت با خود هم خیاری چیدند . فالیزبان منع کرد . ایشان به حکم غرور عظیمی که دارند ممنوع نشده . پیاده های قلعه دویدند و از برج ها هم تفنگها زدند . هشت نفر بیش نبودند . چند نفر گشته شد و چند نفر زخم دار و مردم بازار هم دکانها بسته رفند و برهم خورگی عظیم شد . آن چند سواری که با سر کرده ها نایب فرود آورده کمر بسته خواستند لشکر خود بردند . باز مردم به التماض و تسلی بگذاشتند تا این وقت خود هستند باید دید ازین چه شود . حق سبحانه عواقب بخیر کناد . صاحب من ! حرکت ازین مکان ممکن و مقدور نیست . تفصیلش طولی دارد . هر چه خداوند متعال خواستند و مقدار است همان خواهد شد . عواقب مقرون به سعادت باد . ابلاغ سلام به همگی یاران و انتقام دعا را ملتمنس است . زیاده چه تصدیع دهد . ایام به سعادت مستدام باد .

[۶۲]

خان صاحب والا مقام ! سلامت

[76b] امروز - که جمعه عزه رجب است - هنوز رمقی از زندگانی مستعار باقی و داعیست . رقیمه قویمه فیض و رود بخشیده ، بر احوال اطلاع حاصل آمد . خداوند متعال به فضل و کرم یاوری فرماید .

مشاهده او ضایع روزگار جان و دل را هر روز هزار بار سوخت و هنوز زنده ام . درین بیماری و فروماندگی که به بنارس رسیده افتادم . به سبب خود سری و انحراف عامل که از دیرگاه چنانست لشکر ظفر اثر به عزم قلع و قمع او در رفتن (؟) ملک عازم شده رسیدند . عامل مقابله و مقاتله نموده به مقام های سخت و قلاع کوهستان که دارد رفت . ایشان شروع به غارت و سوختن و نهبا زراعات نموده اثری باقی نگذاشتند . رعایا همگی فراری و مردم سکنه هم نیم پیشتر گریختند و ضعفا ماندند . مدتی به این اختلال و صعوبات گذشت . آخر با او معامله کرده ، باز اورا کماکان گذاشته سه چهار روز است که معاودت به آؤده نمودند . دو سه ماه قبل شنیده شد که شیخ حسن بیچاره بی آن که کسی را خبر کند اضطراراً گریخته خود را به عظیم آباد رسانید و از انجا نوشته اش رسید . از قیامت خبری می شنوی . نمی توانم نوشت و فایده هم برآن مرتب نیست لهدا مهر سکوت برلب ، پاره های جگر را در زیر دندان دارم . والسلام والاکرام .

[۶۳]

جان من ! صاحب من !

از خداوند کریم عزت و رفاه دارین و سعادت و عافیت نشانین والا مقام را مسئلت می نمایم . چون از سر عجز و اضطرار است شاید به عز قبول مقرون گردد . فراموش نفرمایند و توجه خاطر دریغ ندارند . زیاده سخنی نوشتني ندارم و طاقت و توان هم سخت نایاب . ایام به کام مستدام باد .

[۶۴]

جان من !

امروز که یکشنبه یازدهم است این دو کلمه از سرای انباله مرقوم می گردد . کیفیت مشهای این چند روزه سفر قابل ذکر و از تکثیر جوهر اسباب مجال [۷۷] اظهار نیست . حق تعالی آخر امر را مقرون به خیر و نجات گرداند . کاش ملاقات میسر بودی که شمه ای از سر گذشت نقل نموده موجب عبرت گشتی : نا امنی و تعدی طوفان فتنه را چه شرح دهد که به یقین در روی زمین هرگز به این صورت که درین مملکت منحوسه است نبوده . حق تعالی بنا بر رؤسا و مستاجران را از بیخ برکند .

در پانی پت یات روز مقام کرده پنج شش قبه کمان گرفته به مقلوکان رفیق قسمت شدو آن روز بندۀ درگاه به تعلیم کمانداری گذراند . و از کرناال چون حرکت مُحال بود دوازده نفر بهادران تقسیمی هندی هم گرفته روانه شدم . در منزل عظیم آباد خراب - که شانزده هفده کروه راه است - سواران و پیادگان - به اصطلاح حرام زاده - هجوم آوردند . عین ظهر بود و تقسیدگی و حرارت به حد نهایت مجال تابوت نشینی نماند . دو سه جا که بازار گیرودار تنگ شد پیاده شده تخمیناً ربع فرسخ پیاده رفتم تا قبرت و توان باقی نماند و حق تعالی حراست عاجزان نموده باران دستی نیافتند . ولله الحمد کسی هم مجروح نشد . از آن روز تب شدید و درد سینه و ناخوشیهای دیگر عارض است و تا حال خود حیات باقیست . توقع این که فراموش نمایند و ابلاغ سلام به نواب صاحب حکیم الملک و سایر دوستان کرام با جمعهم خواهند فرمود .

[۶۵]

جان من !

به مقتضای طول امل - که می پنداشتم ندارم و ظاهر می شود که به آن صفت رذیله گرفتارم - احتمال رسیدن به لاهور هست و از آن غریب تر امید نجات و بیرون رفتن از آنجا نیز هست . چند کس مردم سردار - که در شاهجهان آباد بودند و اراده مراجعت داشتند - اگر تارسیدن این رقیمه حرکت ننموده باشد لطف فرموده به وساطت احمدی که با آنها آشنا باشد آنها فرمایند که در ورود به لاهور [۷۷۶] مر از ورود خود واردۀ حرکت خود اعلام کنند . اگرچه احتمال است که خبر ورود و حرکت آنها مشهور خواهد شد ، اما نظر به انزوا و بیخبری خود ممکن است که مطلع نشود و اگر آنها اطلاعی بخشنده بدنیست . شاید توفیق الهی امدادی به حال این عاجز کند و از آنها باز نماند . زیاده متصدع نگشت . ایام به کام باد .

[۶۶]

خان صاحب والا مقام ! سلامت

این چند حرف در چهارم شهر شعبان التماس شد . در حالی که مرقومه شریقه را مطالعه نموده دل و دیده آشفته به های های گریست . نمی توانم چیزی نوشت فقیر به این خرابه شهر در حالت بیماری به چندین مرض مهلك از عظیم آباد فرار نموده رسیده بود و از عجز بشری افتاده دیگر به هیچ وجه امکان جنبش نبود . از قضایای فلکی و ناسازی عامل اینجا ناگهان لشکر ظفر اثر رسیدند . ویرانی نهایت رسید . مردم یا گریختند یا مُردند . محصولات به غارت رفت و منازل سوخته شد . عجب اینست که هنوز این نفس مردا در کشاکش دارد . این هنگامه و این حیص و بیص بیان کردنی نیست . خاکمال این انبوهی را هم دیدیم تا این که عامل را باز به حال نموده معاودت کردند و برای اخذ رز از جمعی از سپاه را گذاشته اند چنان که تا امروز هستند مذکور می شود که درین چند روز خواهند رفت و اختلال اوضاع این بلده به کمال است . درین همه انبوهی این عاجز را در خصوص حصول صورتی جاگیر سرکار هیچ موقعی و مخاطبی که فی الجمله امیدی باشد میسر نیامد مگر این که از فرط اندوه و بیقراری با بعضی بلکه با جمع کثیری از نیکان که گاهی حاضر می شدند و همه در سرگردانی و عجز شریک بودند در میان گذاشته افسوس خوردگی شد و هیچ کس را ز آه تدبیری و علاجی در نظر نیامد .

نواب محمدقلی خان بعد از ورود نواب شجاع الدوله به این حدود اقامت در پای قلعه چناده - که هفت کروهی این لشکر رسیده - فرود آمده بود از همانجا و همان [۷۸۹] راه مخصوص شده به الله آباد معاودت نمودند . دیدن ایشان و دیدن همراهان مرآ میسر نشد مگر میرزا داود و میرزا عمومی بیچاره که روزی به بنارس آمده مراد بیدند در کمال شکسته حالی ، و آقای ریبع - چنان که مسموع شد - در الله آباد می باشد و درین سفرها همراهی نمی تواند کرد و بعد از ورود بنارس شنیدم که شیخ حسن از فرط اضطرار و زحمتهای آن که احمدی را گند شب از اوده فرار نموده به راه غیر متعارف به عظیم آباد رفت . در مقبره پدر برہان الملک فرود آمده تا حال آنجاست و اوضاع عظیم آباد و بنگاله که اختلالش از مرگ مهابت حنگ و بودن آن پسر به تنهائی هزاران درجه افروزده اکثر مردم سکنه در خیال فرار به این طرف آند . سبحان الله والله اکبر و پریشانی احوال این لشکر از حد گذشته طرفه احوالیست . خلاصه این که اگر ممکن تواند شد در دهلي اگر لجهمن نارا این به وسایط تواند ساخت به نوعی که متعدد شود رساند تواند کاری پیش رفت والا با مردم

اینجام ممکن نمی‌نماید که صورتی گیرد مگر با پسر اسحاق خان کسی ساخته باشد که او از دل و جان ساعی شود. یا با علی خارجی این قسم سازشی باشد که او مثل کار خود ساعی شود. دیگر ازین مردم به نظر نمی‌آید یا با جمعی دیگر که نام آنها نماید گفت سازشی چنان باشد دستی از ذور بر آتش داری. صاحب من! این سخنان قابل نوشتن نبود. خجلت بی اندازه‌ی کشم. چنین چاره ندارم و سکوت هم مناسب نمیدم. مادا حمل به نوع دیگر فرمایند. نه جای گفتار است و نه مقام حاموشی. گستاخی به این چند کلمه کردم. خون از دل و دیده روان است. ایام به کام ولطف الهی مستدام باد.

[۶۷]

صاحب من! سلامت

ملا طفت نامه‌گرامی - که صادر از عین وداد و محض خلوص اشغال بود - رسید و خجلت بی اندازه که داشتم افزود. باید دوستان هر چه بینند از قبایح و تقصیرات دوستان در گذرند و اصلاح احوال ایشان را به دل وزبان خواهند که چه فرموده اند و نفرموده اند بجاست. منتهی ما در کمی و کوتاهی و اگر امری هم در مقام معدتر [79a] باشد حالت وفا نمی‌کند و مقام گنجایش ندارد یاعفو یا عقوبت را خواستار و آمده‌ام. این قدر هست که شاید [نژد اذ کیا] پوشیده می‌شد که در عالم گون و فساد و موطن حادثه همیشه حالت بربیک قرار نمی‌تواند ماند. اگر آزده دل، در مانده بیمار، عمر برباد خسارت داده ای از بیم گزند بینوایی افسرده و از گفته در ماندگی و خموشی و تنهایی گزیند چندان عجب و قیبح نبوده است. خلاصه این که مجموع اعتراضات که به دیده انصاف دیده شود زیاده برخلاف تعارف چیزی نیست و ازین معنی این فقیر نادان غافل نیست که خلاف تعارف کرده و این که حق کرده یا باطل معقول واقع شده یا نامعقول عالم خفیات برآن آگاه است و فقیر در مقام بیان و برآت از آن نیست. اگر مورد ملامت و تقبیح و تشنبیح بر استاد مخالف بر عقلی ما شرع شود معرف و مفراست چه جای مخالفت عرف به هر حال اگر در سعب حوصله عفو جرایم عاصی گنجد عفو از شیم کرام است و سخنان مردم - که فرموده اند: صل علیهم و علی اقوالهم و دام برکاتهم و بیوپاتهم در خصوص رسیدن به خدمت راحت و سعادت داند لیکن معین نمی‌نماید - هر نوع شود و تواند توفیق امداد خواهد کرد. دام ظلکم.

[۶۸]

صاحب والا مقام! سلامت

امروز - که بیست و چهارم است - دور قیمة کریمه - که مورخ به سیزدهم و شانزدهم بود - تسلیه فرمود. مكتوب میرزا عبد الرحیم در یکی ملفوظ بود و مراسلات شریفه درین ماه همه رسیده و همگی بی فاصله حواب مرسل داشته. شاید آنچه نرسانیده باشند نیز برسد.

صاحب من! عجب است که بر حسب اتفاق اگر گاهی دو کلمه از حقیقت جالی و نقل مقالی قلمی فرموده اند معدتر می‌نگارد که نمی‌خواستم بنویسم. این خط از کمال یکجهتی و نهایت موانت ... [بات کلمه ناخوانا] [79b] محمول بر بی الفتی و بر نگارش اگر هیچ فایده حاصل نشود خود اکثر اینست که اثر عبرتی و آگاهی می‌بخشد. درین مضایقه نخواهند فرمود. محبت عبار روزگار گرفته و به همه کس شناساست و

سود خود در بیگانگی و دشمنی خلق دیده دوستی انسان تمام ضرر نفعی اگر می‌رسانند در شرارت و بدنفسی و خصوصت سگالیست. ازین معنی نفس را الی نمی‌رسد که معادله با سودش کند.

والحمد لله رب العالمین اگرچه اوایل ماه چندی اصلاً بارش نشدو گرما به شدت گرفت، اما هشت ده روز باز بارانهای مکرر بارید، زمینهایی که به کمال تشکی رسانید را بر چندین سال گذشته راجح می‌گویند.

نواحی اینجا امسال بسیار خوب شده، مردم این فصل را بر چندین سال گذشته راجح می‌گویند.

احوال نگاشتنی را قم اینست که هنوز حیاتی هست و گذشته بیماری مردم هم چنان است که یکی بهتر شدو دیگری به جای اوست. آزار تب در شهر شیوع بافته، عواقب بخیر شود.

[۶۹]

صاحب والا مقام! سلامت

مرقومه شریفه تحریر بیست رمضان المبارک دیروز پنجشنبه ششم رسیده، تسلیه نمود. هنگام تسطیر که جمعه هفتمن است هنوز زندگانی باقیست.

جواب مكتوب میرزا امام قلی و میرزا عبدالرحیم رافستاده ام، شاید به خدمت رسیده باشد، مكتوب حاجی صادق که مرسل فرموده بودند از دوکان دیگر آورده رسانند تعجب آمد و پرسیده شد، معلوم شد که آن صرافان باهم رابط و شراکت دارند. به هر حال این نیز رسیده، نوشته میر سمیع رسیده است. حالت این خرابه و احوال خود را چه نویسد که این ایام گرما به شدت رسیده است که هلاکت مردم را نقل کردند. چون چندین روز است که بارش منقطع و اراضی خشک شده، روزها عطش مستولی است و خود به حالتی که هست مشغول تیمار داری است. چه اگر یکی به شد، پنج شش نفر دیگر غریب بیچاره می‌افتدند. حق تعالی تمهیل این یک دو نفس [80a] باقی مانده مخواهد کرد. انشای حالات سمت قندهار که قلمی فرموده اند اینجا دیگر خبری نرسیده. چنان خواهد بود آنچه پیشتر نوشته رسیده بود اظهار نموده دیگر اطلاعی نیست.

نواب صاحب سلمه الله تعالی را ابلاغ سلام خواهد فرمود و از زبان محب ملتمنس خواهد شد که توقع به یمن همت و توجه باطنی است که از خاطر فراموش نفرمایند. همیشه خود و باران و منسوبان بسلامت و آرامش باشند. محمد طاهر خان صاحب را سلام رسد.

چون اظهار وعده باگیان بعد از انقضای یک ماه نموده بود زیاده گذشت به تفحص او در آمده به هزار حیله که در آستین دارد درآمد. باز وعده به فروختن چیزی از میوه مثل لیمو یا غیر آن نموده بودند چون دیده شد که خالی از اشکالی نیست و مرد از قید و حبس کسی خوش نمی‌آید ناچار پیاده حاکم را که مزاحمت نرساند و حبه تغیرد باین شرط بر او گماشیم از حبس او چیزی حاصل نمی‌شود، چه با صطلاح "أُلچه" است و بهانه خرابی بدست او خواهد بود لهذا اورا مطلق العنوان داشته آن پیاده محصلی می‌نماید و چند روز قبل شنیدم که قریب به سی رویه از و به عمل آمده نزد پسر امر سنگه است که باقی را هم استخلاص نموده همه را به خدمت ایشان مرسل دارد. خدا کند که موجب خجلت فقیر نگردد.

صاحب من! از پس اشارات به ارسال مسووده در مکاتیب شریفه رسیده و حالت چنان که شاید هیچ کس زنده این حال طاری نه کدام مسووده داشت که مرسل دارد. دیشب گویا از همت سامی به قدر نیم

ساعت بعد از عشا این چند بیت مسوده شده ملفوظ شد. بعد از نقل باز به شیرا فگن خان خواهند رسانید و البته از دعا و ارسال مفاوضات محروم نخواهند فرمود.

اختلاف نسخ

- ۰۱ کذا در اصل
- ۰۲ ملی: باشد

- ۰۳ ملی : فضائل
- ۰۴ ملی : ایام میمنت تمام و مبارکباد مستدام باد .
- ۰۵ ملی : اعمالکم
- ۰۶ ملی : عیالش نیز به دولت سامی
- ۰۷ ملی : بهم برساند
- ۰۸ ملی : حیرت رانمی دانم ؛ نیز رک : دیوان حزین لاهیجی ، ص ۲۳۶
- ۰۹ ملی : بیست و ششم
- ۱۰ ملی : غمهای دل
- ۱۱ ملی : مخالصت آثار
- ۱۲ ملی : عزکم و بقائکم
- ۱۳ ملی : این دیار
- ۱۴ مثنوی مولوی ، دفتر ۱ ، بیت ۱۳۷۹ (چاپ نیکلسون) ، مصرعه دوم : چون دهند
- ۱۵ ملی : بحوال و قوه الهی
- ۱۶ ملی : که مقام هیچ تشویش
- ۱۷ ملی : نیز ملال محن مصدع
- ۱۸ سبحان : رسانیدند
- ۱۹ سبحان : نوشته
- ۲۰ ترقیمه سبحان : به اتمام رسید چند رفعت شیخ محمد علی حزین ، به تاریخ هیجدهم ربیع الاولی سنه ۱۲۲۵ هجری نبوی ، در بلده لکهنو از قلم شکسته رقم على ...

ترقیمه ملی : تمت بید الفقیر الحقیر یحیی علی المشتهر به آگائی ابن محمد علی خان المعروف به میرزا ئی الهاشمی ثم العقیلی غفار الله تعالی ذنوبهما و ستر عیوبهما . وقد وقع الفراغ عن کتابته یوم الاحد سلخ جمادی الثاني سنه سبع و أربعين و مائتين بعد الالف من [آل] هجرة النبوة عليه وآلله الف الف تحية .

پاره ای تعلیقات

(به ترتیب شماره مسلسل رقعات)

مقدمه مجموعه یکم:

استاجلو، ایلی ترک در عهد صفویه که محتملاً الگای اصلی آنان در ناحیه قارص بوده است و در ۱۳۹۵ رئیس آنان محمد خان بن میرزا بیک خلیفه که با شاه ایران خویشی سیی داشت به حکومت دیار بکر منصوب شد. فرهنگ فارسی، محمد معین، ج ۵، مدخل "استاجلو".

رقصه ۱

در دیوان حزین لاهیجی، ص ۴۰: درین چمن سر کلت تو سبز باد حزین

رقصه ۶

ظاهر احزین با این رقصه روی کاغذ جداگانه اشعارش را نیز به مخاطب خود فرستاده بود. ولی گردآورنده آن کاغذر را در دست نداشته است.

رقصه ۲۲

در تاریخ و سفرنامه حزین لاهیجی، ص ۲۷۰ نیز آمده که نادر شاه پس از منصرف شدن قندهار حکم کرد "هر کس موافق حال خود منزلی عمارت کند و خود نیز به برآوردن حصار و بروج و ساختن منازل و ابینه غالیه اشارت نموده معماران و عمله که جمیع کثیر همراه داشت، به اندک مدتی در انجام آن کوشیده، در جنوب قندهار شهری عظیم آراسته پدید آمد و به "نادر آباد" موسم گشت".

رقصه ۲۸

دیوان حزین لاهیجی، ص ۳۴۱: همراه گل نیامده ام تا خزان روم [کذا]

رقصه ۳۲

* دیوان نظری نیشابوری، به تصحیح مظاہر مصفا، انتشارات امیر کبیر وزوار، تهران، ۱۳۴۰، ص ۱۱۸-۱۱۹.

** این اشعار غزل در دیوان حزین (چاپ صاحبکار) نیامده است.

*** بنگله یعنی خانه اعیانی.

رقصه ۳۴

* یعنی والدۀ میرزا حسن علی که مخاطب نامه است.

** بالکی یعنی تخت روان یا محفه‌ای که [با سوار] یوسیله مردها به دوش کشیده می‌شود.

رقصه ۳۵

* یعنی والدۀ میرزا حسن علی که مخاطب نامه است.

** شادی یعنی عروسی.

*** یعنی همشیرۀ میرزا حسن علی که مخاطب نامه است.

رقصه ۳۸

حزین نسخه‌ای از گزیده دیوان خود به سید عmad الدین خان اهداء کرد و برپشت آن نوشت:

"بسم الله خير الاسما، اين منتخب ديوان به عنوان يادگاري در

خدمت سالله الاعاظم الاكابر مجد الاخر و اشرف و الفخر [کذا] و اليها

بقية اسلافه الكرام ميرزا امام قلی الحسني الحسيني المخاطب به عmad

الدين خان دام افضاله پيشکش نموده شد. اميد که وسيلة ياد آوري

شود . حجزه الخفیر الی الله الغنی محمد المدعا به علی عفی عنه بالتبیه
والولی ، فی عام ۱۱۵۱ حامد الله حق حمده ” .

این نسخه هم اکنون در کتابخانه سالار جنگ ، حیدر آباد موجود است . ر-ک: محمد انصار الله ، ”مهرین“
ترقیمه . متفرق تحریرین ” ، ترقیمه: مهرین ، عرض دیدیم (سیمنار ۱۹۹۶ - ۳۰ ستمبر ۱۹۹۴ ، کمی مقالات / اور روداد) . خدا
بخش اورینتل پبلک لائبریری ، پنهان . ۱۹۹۸ ، ص ۱۲۶؛ فهرست مخطوطات سالار جنگ ، ج ۵ ، ص ۲۸۴ .

رقصه ۱۴

دالک / ذالک یعنی پست / Post

رقصه ۱۵

هندوی نوعی حواله پرداخت پول که امروز هم معمول است یعنی برات .

رقصه ۱۶

نواب بنده علی خان باسطی ملقب به شیر افگن خان (م ۱۱۹۹ ه) که از شاگردان حزین بود و اشعار خود را از نظر حزین
می گذراند . این سلسله تلمذ تا چندین سال باقی ماند . باسطی در یکی از بیاض های خود می نویسد:

”احقر العباد بنده علی باسطی که این بیاض را تأثیف نموده است ، غرض نوشتن تذکره نیست
که احوال کسی را می نوشت ، زیرا که تذکره نویسی آفات بسیار دارد و تفصیل آن به طول می

انجامد ، لیکن چون بعضی از تذکره نویسان معاصر در ذکر احوال بندگان شیخ محمد علی حزین دام افضل اه
عبد عبیث به میان آورده اند ، بنا برین ضرور شد که برای رفع گمان ناطقین آنچه نفس الامر است گزارش

نماید ... بعد از وفات آن سید (میر افضل الدین محمد ثابت) چون این هیچ مدان را تسیی از حصول معلومات

فن شعر حاصل نشده بود ، به خدمت شیخ موصوف ربط نیاز و اخلاص به هم رسانیده و هر چند ایشان هیچ
کس را شاگرد خود قرار نمی دهند اما بر بنده این قدر انتفاث داشتند که اشعار سابق مراثی تمام ملاحظه فرمود

بعضی جا اصلاح هم دادند و بر خامی آن کلام آگاه نمودند و من آن دیوان مرتب را در آب شستم و

بعدازین بی این که در فکر موزون کردن مصرعی افتاده باشم ، قریب دوازده سال ادر اک صحبت شیخ میر

بود او باز قصد شعر گفتن نداشتمن ” .

(بیاض باسطی ، نسخه خطی کتابخانه ملی پاکستان ، اسلام آباد ، شماره موقت ۲۹۲ ، ورق ۲۴۶ الف / ب) .
احتمال می رود که برخی رفعت حزین در این مجموعه خطاب به شیر افگن خان نیز باشد .

رقصه ۱۷

یکی ازین تاریخ ها سهو کتابت است ، ممکن است که تاریخ اول دهم رمضان باشد .

رقصه ۱۸

شاید همان علی قلی خان والد داغستانی صاحب ریاض الشعرا ، که با حزین روابط نزدیک داشت .

رقصه ۱۹

در نسخه لاهور ، بعد ازین رقصه شماره ۶۳ دوباره نقل شده است .

رقصه ۲۰

اصل این اصطلاح از همان لُج و لُچر فارسی است . در اردو نیز به معنی فروماهه و پست و فُلدر به کار می رود . قطعاً
حزین این اصطلاح را در تناظر فرهنگی شبیه قاره به کار برده است .

دکتر نجم الرشید

عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی
دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب، لاہور

مناظره گل و نرگس از غنیمت کنجه‌ای

مناظره (۱) در لغت، به معنی مباحثه و گفتگو در اصطلاح ادبی، شعر یا نثری است که در آن، دو چیز یادوکس در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند، تا سرانجام، یکی بر دیگری غالب آید و نتیجه دلخواه و از پیش معلوم، گرفته شود. معمولاً، هدف شاعر یا نویسنده از مقابله و مباحثه دو عنصر مخالف، اثبات نظریه ای فلسفی یا نتیجه اخلاقی است. مباحثه کنندگان، اغلب انسان هستند یا اشیا و جانوران یا مفاهیم انتزاعی از قبیل عقل، اقبال، ثروت که در قالب شخصیت‌های انسانی در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند و گاه هر کدام از آنها، مظاهر و نشانه طرز تفکر یا عقیده‌ای است. مناظره را گاه نوعی تشخیص (Personification=) و گاه یکی از انواع استعاره دانسته‌اند.

در ایران پیش از اسلام، منظومه درخت آسوریک، به زبان پهلوی اشکانی، نمونه‌ای است از مناظره که بحثی است میان "بز" و "درخت خرما" بر سراین که کدام یک برای انسان سودمند‌تر است. قدیم ترین نمونه‌های مناظره متعلق است به اسدی طوسی. او در سر آغاز قصایدش به جای تشبیب و تنزل مناظره‌هایی از زمین و آسمان، شب و روز، مغ و مسلمان و نیزه و کمان قرار می‌دهد و سپس، به ستایش ممدوح می‌پردازد. اگرچه در شعر فارسی مناظره شکل و قالب خاصی ندارد، اما از سده پنجم هجری قمری، جز قصیده، قالب قطعه و متنوی نیز برای سرایش مناظره رواج یافت.

از جمله مناظره‌های منظوم می‌توان به مناظره نقاشان رومی و جینی، در اسکندر نامه نظامی گنجوی، مناظره تیرو و کمان در منظومه شاه و درویش اثر هلالی چنائی، و منظومه‌های مستقل مناظره مثل گوی و چوگان طالب حاجرمی، ماه و خورشید خواجه مسعود قمی و متنوی پیرو جوان از میرزا محمد نصیر اصفهانی اشاره کرد.

هر چند معمولاً مناظره‌ها در ادبیات بیشتر زبانها به شکل شعر است، اما بعضی مناظره‌های منثور نیز در ادبیات فارسی وجود دارد که از آن جمله است: مناظره سنی و ملحد و مناظره طیب و منجم از مقامات حمیدی تالیف حمید الدین ابوبکر بلخی.

محمد اکرم غنیمت کنجه‌ای (د. ۱۱۰۰ ق/ ۱۶۸۹ م)، فرزند نذر محمد، شاعر و نویسنده توانای فارسی زبان، در جامعه ادب فارسی شهرت بسیاری دارد. محققان و نویسنده‌گان، از جمله آثار وی تنها پنج اثر را نام بوده اند که بدینگونه است:

۱. دیوان

۲. متنوی نیزنگ عشق

- رقات غنیمت ۳
ساقی نامه ۴
مثنوی گلزار محبت ۵

از غنیمت کنجاهی، رساله ای منتور در مناظره، به عنوان "گل و نرگس"، هم بر جای مانده است، اما غنیمت شناسان، در مقالات و تالیفات خود، اشاره ای به این رساله نداشته اند. این رساله که دارای هشت صفحه است، در ۱۲۸۲ ق / ۱۸۶۵ م، در چاپخانه مفتاح الاشرار بهیره (سرگودها) به چاپ سنگی رسید. فتوکپی این نسخه که روش نیست، در کتابخانه شخصی دکتر عارف نوشاهی، در اسلام آباد، وجود داشت که در این تصحیح مورد استفاده قرار گرفته است. از استاد دکتر عارف نوشاهی تکریم کنم که فتوکپی نسخه مناظره گل و نرگس را برای تصحیح و چاپ به اینجانب سپردند. نثر این رساله مصنوع است و نویسنده از تشبیهات، کنایات، استعارات، کلمات هم آهنگ و کلمات متراوف بسیار استفاده کرده است. پس از تصحیح قیاسی بر اساس متن چاپ سنگی مذکور، این رساله در ذیل درج می شود:

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از حمد ایزدی که مصحف گل را برای دل سی پاره بلیل پرداخته و دیده نرگس را منتظر نظر اولی الابصار ساخته. گل اگر بی امرش دهن به خنده می کشد، در یکدم از چشم بلیل می افتاد. نرگس اگر بی حکم شد به نهادن چمن می دید، در طرفه العین چشم زخمش می رسید. ادای درود سروی سوزوار است که گل از عرق جبه اش خود را به آبرو رسانیده و نرگس بی سرمه خالک درش از نور نظر محروم مانده. غنیمت مستمند بر ضمیر منبر تماشایان گلشن دانش و بینش معوض هی دارد که روزی در ایام بهار زمان اعتدال لیل و نهار به جانب گل و گلزار افتاده بود، از آنجا که عالم خود ستایی هاست و هریکی می خواهد که حرف

گل به خود را آب دهد و دیگری را نرسازد، گل بر نرگس می خنید و نرگس بر گل به چشم زخم می دید، **گل** به خود ستایی دهن باز کرد و گفت که من سرخ روی لشکر بهارم و معروف تر روز گارم، خنده رویم، کشاده جیین شگفتنه طبعیم، نازک آئین صبا به بوی من در نگ و تاز است و عنديلب از من بلند پرواژ است. مردم مرآ بوس خود جای می دهند و دسته ام را دست به دست می بوند. بلیل به هزار زیان داستان مثل شینم قطره زنان در جست و هوی من گل رخان از من رخ نمایند و گلعداران از من چهره کشایند. اگر گل روت دلداده من است و اگر سرو است از پا افتاده من، نچنجه ام دلبری است به غربه گلگون و رنگش چون غنچه پر خون. دیوانگان را به چوب جعف علاج می کنم و گفتگو طنبور به گوش رغبت می شنوم. باخ را به جهت من گلستان می خوانند و دروازه اش را برای من باب گلستان می دانند. همین که مهروزی همچو صبح می نمایم، کشاده پیشانی می گریم و به این که همنفسی مانند صبا می بینم به شگفتنه رویی می نشینم. قدر مرآ استعاره پردازان خوب می دانند و مرآ از روی شان مصحف گل می خوانند. نافه اگر پیش نکهتم من دم زند، از خطاست. بلیل اگر حکایت گلستانم خواند ناسر است. بویی که نه از من بر آید چون بوی گل چراغ، مردم از او بد دماغ گلی که خرم من گل کنند با گل چشم است. با گل داغ گلبدن از همنامی من لباس عزت پوشیده و بلیل چشم از نسبت بلبلم در جهان روش گردیده. شرح گلشن را از من هوید است. حکایات پهارستان از صفحات چهره ام پید است، چون شعرانام هم در درد بیف می آرند، زمین سخن را گلزار می نمایند و در قطعه که مضمون رنگینم تضمین می

نمایند، قطعه بهشتش می نگارند. گلزار خلیل را دیده ام و در چشم تماشایان حای گزیده ام. خود را برای گلاب در آتش افسرده ام و محنت خود را برای راحت دیگران اختیار کرده. گل داغ که از جنس من نیست، بی آب است و گل جراحت که از باع من نیست، در تپ و تاب است. از بس که نکهت عنجه ام نافه می کشاید، مشک در خاطر عاظرم نمی آید. همچون نرگس چندان به راه من نشسته اند و همچون لاله هزاران به داغ هواي من دل بسته ورز زبان می پوستانم لفظ گل و مل شاهد است:

آنم که مرا زمین جنت وطن است
برکون و مکان خاطر من خنده زن است
نشگفت که در همای مددخت گریم
گرصبح دم از باد فروشان من است

گل چون گفتگوی خود به شگفتنه طبعی به آخر سانید، **نرگس** برآشت که ای هرزه خنده دهن دریدگی بگذار و لب از خود شنای بربند. دور نگی شیوه تست و ننگ نظری آئین تو. روی تویکسان نیست. بی وفایی تو در افواه افتاده است. از تو بھیج بوی وفا گل نکرده و دم از همد می زنی و سرو برگ الفت به کسی ندادی و اگرچه گلی، اما سراسر خاری. اگرچه گوشی، لیکن گفتة کس به گوش نمی آری. عرقت می کشد و آبرویت می ریزند. مردم تراسته می برد و با غبان بسته می دهند. با شبیم شبها می گذاری و ترداهن می شوی هنوز تر نمی گردی؟ به عنده لیب ناز می کنی و بر سر دیگران پرواژ می نمایی. گاهی زر چون ممسکان در گره عنجه می بندی و گاهی از خود پرسی بر گلستان می خندي و هزار بار کرده ای. هنوز خود را در پرده گی می خوانی و با هر کس می خندي. هنوز خود را پرده نشین می دانی. خنده ات جزیکدم نمی ماند. رنگ رخت به وزیدن باد می برد. صبح بر تو خنده می زند. صبا ترا تر باد می دهد. گربیانست پاره می کنند و به رسوابی از گلستان بیرون می آرند. شبیم را بر حال پیشان تو گریه می آید. سوسن به ده زبان به دشمن تو می گشاید. گوش تو کراست؟ دعوی استماع می کنی. سامع نصیب تونشده و لاف معنی نیوشی می زنی. دل با غبان از تو پر خار است و دست گلچین از دست تو افگار. جراحت گل شده را به تو نسبت همنامی است و گلداخ را با تودوست کامی. بلبل از دست تو فریاد کنان می گردد و گاهی از بلای تو فارغ البال نمی شود. از تنگ نظری به نسیم باد و امی شوی و راز دل به یکدم برملا می نهی. از پیش چشم من دور شو که همچون گل چشم به دیده من خوش نمی آیی و از نظرم بیرون رو که به نظر من خوب نمی آیی. هرا استعاره به چشم کرده اند و ترا استعاره به گوش و کارمن دیدن است و کار تو شنیدن،

مصور:

شنبده کی ودم اند دیده

رباعی:

آنی که نداری دل فریاد نیوش
از دست تو بلبل او فتاده به خروش

هر گز نکنی گوش به فریاد کسی

شنه سخنم پنبا به برون آرز گوش

اهلی بهشت صاحب بصیرت والا نظرم نور دیده مردمیت اسم هوالبصر. در دهن است وزر

جعفری دست پروردۀ من مظبور نظر اولی الابصار و همچشم دیده وران دو کارم عین بیه رسانیده ام و حکمت العین را خوانده ام والا نظران چون یاد من می کنند عینه بعین الله می خوانند. دیده وران چون ذکر من می نمایند، چشمش ... بربازی می رانند. چشم از نسبت من می رود. آب از شوق چشم من در قصیده که نام مرا در دریف می کشند. زمین او نرگس زار است و در غزلی که اسم مرا قافیه می نمایند بحرش آبدار است. مردم دیده اهل بینش ام و چشم چراغ آفرینش روشن رایان چون کتابت به من می نویسن. نور چشم می نگارند و اهل بصیرت چون نامه به من می نگارند، قرة العینی می نویسن. اشعار عینی را مطالعه کرده ام و دیوان نظربری خوانده ام. هر که مظبور نظرم گردیده دیده وران است و آنکه مشهور به خاطرم گشته والا نظر است. سمه که به چشم من قبول نیامده سیه بخت گردیده و سمه دان که به کارمن نرسیده در چشم خود میل کشیده. طفل اشک که مظبور پرست من نیست از کور سوادی هیج نخوانده و مردم دیده که از نظرم دور افتاده در لباس ماتم زد گان مانده. کجا دیده وری که چشم من ندارد و کجا والا نظری که در راه من چشم انتظار ... باگیان از حصول خدمت من آب گشت، منت بر دیده گذاشته. دور بینی من برهمه ظاهر است و بیداری دائمی من برهمه باهر. خواب در دیده ام به خواب هم نرسیده و عنیک چشم مرا در خیال هم ندیده. رباعی:

آنم که هر آن کس که مرا مظبور است
از چشم بدم جهان حاصل دور است
چشمی که نه مظبور نظر گشت هوا
سوگند که چون دیده روزن کور است

نرگس وقتی که از دور بینی حرف خود را آب داد، گل بار دگر بر آشافت، گفت که ای دریده چشم بی حیا وی کور باطن نایین، حز خود را نبینی و نظر انصاف کسی نداری. آخر چشمی داری بین که من چه می گویم؟ دیده و دانسته چشم چرا می بوشی؟ در شووه بی حیائی این قدر چرامی کوشی؟ چشم خالی از نور است و دیده وری از تو دور. به آشنا و بیگانه نظر باز نمی کنی و باکش مکش چشمک می زنی. چون گل چشم از نور نظری نصیب مانده ای و از دولت کور سوادی حرفی نخوانده ای؟ کور باد که می شنیدم الحال ترا از زمین برآمده دیدم باد خزان می آیدز خاک در چشم می اندازد هنوز خیره چشمی نمی گذاری و چشم از شرم بر نمی آری، نمی بینی که قیامت نزدیک رسیده. چشم در سر جا گویده دولت هیج از خود بینی پزیرفته از مرد بی نصیبی داری و خود را که از اهل چشم زخم بینی، اینک در دیدگی چشم تو ظاهر و شاهد است. یرقان در چشم داری خود را هم چشم معشووقان می نگاری. الهی کور ترشی. خاک در چشم افتند. هیچکس را از تو چشم مرد می نیست. از حتسوی من نمی توانی دید. از نظرت همچود می افتم. چشم و دیده را و کن و نظری به من افگلن که چه می گویم؟ ترا ابا من چه نسبت؟ من گلم و تو چشم گل چون در چشم خواهد افتاد کور خواهی شد و کوری نسبت من خواهد شد. بعد از

این چشم بپوش و گرنه گریه خواهی کرد، ربانی:

آنی کنه نشد چشم تو هر گز بیدار
گردیده ز چشم زخم چشم می انگار
زنها رکه باز خیره چشم می نکنی
ای چشم دریده بی حیائی بگذار

آخر الامر هر دو به نامه رجوع کردند تا هر کرا او ترجیح دهد و دیگری تابع او باشد. **نامه** گفت

که شما هر دو تربیت کرده من هستید. من از طینت شما خوب واقفم. هیچ یکی را اتر جیح نمی نوانم داد.
با یکدیگر صلح بکنید و عداوت را بگذارید. الفصه، گل از هرزه درایی گذشت و نرگس از شوخ چشمی
باز آمد. گل خندان کنان چشم را بوسه داد نرگس انگشت منت بر دیده نهاد.

این نسخه به جهت گل گلزار مروت نور باصره فتوت به فرصت يك دهن خنده و به فرحة طرفه
العين نگاشته شد. امید از بهار طبعان گلشن دانش والا نظران اهل بینش آن است که در وقت مطالعه این
نسخه اگر سه هوی در یابند بر مصحف خنده نکنند، بلکه قلم اصلاح را کار فرمایند و منت بر دیده گذارند
والسلام، فقط.

یادداشت‌ها و منابع

- برای آگاهی های بیشتر درباره "مناظره"، نک: صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۴۰۶-۴۰۷؛ اته، تاریخ ادبیات فارسی، ص ۴۰-۴۴؛ محجوب، سیک خراسانی در شعر فارسی، ص ۵۶۶؛ سیما داد، فرهنگ اصطلاحات ادبی، ص ۲۷۹-۲۷۷؛ میرصادقی، واژه نامه هنر شاعری، ص ۲۵۴-۲۵۶؛ رز مجو، انواع ادبی، ص ۱۳۳-۱۳۶؛ شبی نعمانی، شعر العجم، ج ۱، ۱۶۰؛ رییسان، "مناظره"، فرهنگنامه ادبی فارسی، دانشنامه ادب فارسی، ۲، ص ۱۲۷۷-۱۲۷۶.

کتابشناسی منابع

- | | |
|---|---|
| ۰ | اته، هرمان، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه رضا زاده شفق، تهران، ۱۳۵۶ ش |
| ۰ | رییسان، "مناظره"، فرهنگنامه ادبی فارسی، دانشنامه ادب فارسی ۲، به سرپرستی حسن انوشه، |

تهران ۱۳۷۶ ش

رزمجو، حسین، انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، مشهد، ۱۳۷۴ ش	۰
سیما داد، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران، ۱۳۷۵ ش	۰
شبلی نعمانی، شعرالعجم، ج ۱، اسلام آباد، بی‌نا	۰
صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، تهران، ۱۳۷۲ ش	۰
محجوب، جعفر، سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران، ۱۳۵۰ ش	۰
میرصادقی، میمنت، واژه‌نامه هنر شاعری، تهران، ۱۳۷۶ ش	۰

دکتر محمد صابر

عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشکده حاور شناسی، دانشگاه پنجاب، لاہور

اشرف نامه - رساله‌ای در بیت بازی

سروده‌اشراف

مشاعره از زمان قدیم در ادب فارسی رایج بوده و در ایران و خارج از ایران در جاهایی که زبان فارسی رایج بوده، رواج داشته است. تشکیل انجمن‌های مشاعره و برپای داشتن مجالس مناظرات ادبی از مجالس فرهنگی این سرزمین‌ها بوده است. مشاعره را در تاجیکستان "بیت بولک" (۱) و در شبه قاره پاکستان و هند "بیت بازی" خوانده‌اند و این تالهای اخیرهم ادامه داشته است و اکنون هم در برخی از محافل ادبی متدائل است.

مشاعره را در اصطلاح ادبی باهم شعرخواندن یا خواندن اشعار در مقابل یکدیگر به طریق مسابقه که کدامیک بیشتر از بردارد یا بهتر می‌خواند، می‌گویند (۲). این مسابقه میان دو یا چند نفر برگزار می‌شود. یکی از شرکت کنندگان شعر را می‌خواند و از نفر مقابل می‌خواهد که بیتی بخواند که نخستین حرف آن، آخرین حرف کلمه پایانی بیت خواننده قبلی باشد. مسابقه به همین ترتیب ادامه می‌یابد تا آنجا که شرکت کنندگان از یافتن بیتی با حرف مورد نظر مقابل خود عاجز بمانند و در مسابقه این شرط لازم است که هیچ یک بیت نباید تکرار شود (۳).

چند نوع دیگر مشاعره هم است که شرح آنها بدینگونه است. یکی آنست که شخصی بیتی می‌خواند و شخصی دیگر باید با بیتی پا سخ بدهد که کلمه آغاز پیش کلمه پایانی بیت خوانده شده باشد. گاهی نیز مشاعره علاوه بر آنچه درباره ابتدا و انتهای ایيات گفته شد به موضوع یا کلمه ای ملتزم می‌شود، مثلاً شخصی علاوه بر این که باید بیت را با حرف یا کلمه آخر بیت خوانده شده آغاز کند، باید کلمه یا موضوعی را در مشاعره ملتزم به تکرار آن است در بیت داشته باشد. نوع دیگر مشاعره این است که دو یا چند نفر ایيات را از برخوانند که معنای آن شعرها پاسخ به یکدیگر باشد و بدین ترتیب به یکدیگر با شعر پاسخ بدھند. درین نوع از مشاعره افرادی که استعداد بدیهه سرایی دارند توفیق بیشتری می‌یابند. (۴)

از قدیم ترین نمونه‌های مشاعره، غزلهایی است که آهی شیرازی (۵-۹۲۷ق/۱۴۲۰م) گفته است

و مطلع غزلی که در ردیف الف گفته بدین قرار است:

ای صد خجالت از گل روی تو لاله را ماند غزال چشم تو چشم غزاله را (۵)

نخستین منظومه مهم از میان منظومه‌های بیت بازی که در شبه قاره سروده شد و ارزش علمی و تعلیمی آن از سایر جنبه‌هاییش بیشتر جلب نظر می‌کند، محمود نامه محمد محمود (زنده در-۱۰۰۸ق/۱۵۹۹م) است و نسخه‌های خطی فراوان از آن در دست است (۶). این مجموعه آن قدر مورد پذیرش قرار گرفته که جزو کتابهای درسی شبه قاره شده و شهرت و رواج فراوان محمود نامه در ادوار مختلف موجب شده است که تاکنون منظومه‌های فراوان در تقلید از آن به زبان فارسی ساخته شوند و از جمله آنها می‌توان به این منظومه‌ها اشاره کرد.

- ۱- جمال نامه، از جمال الله جمال که از مردم کیکیانواله (گجرانواله) بوده و در ۱۸۵۱ق، این مجموعه را ساخته است، تاکنون چهار نسخه خطی از آن شناخته شده است (۷).
- ۲- محمود نامه، سروده دلشاد پسروری (۱۱۹۰-۱۲۰۵ق)، این مجموعه مشتمل است بر ۳۵ غزل و نسخه ای دستنویس از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، لاہور موجود است. این منظومه به همراه دیوان او به کوشش غلام ربانی عزیز در سال ۱۳۵۹ق از لاہور به چاپ رسیده است (۸).
- ۳- ریاض الغزل، از امام بخش، متخلص به مقتی، شامل ۳۲ غزل که در سال ۱۲۷۷ق سروده شده است. نسخه ای دستنویس از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، لاہور نگهداری می شود (۹).
- ۴- عطایی نامه، از شیخ شاه محمد قانوونگوی، متخلص به عطایی، او برای هر حرف دو غزل سروده است. این مجموعه در سال ۱۸۸۶م، از چاپخانه منشی نول کشور منتشر شده است (۱۰).
- ۵- خلد نامه، از عبدالرحمن، متخلص به خلدی، این اثر در سده ۱۲ق سروده شده است. نسخه های دستنویس از آن در کتابخانه های پاکستان موجود است (۱۱).
- ۶- حبیبی نامه، از سراینده ای متخلص به حبیبی. این مجموعه ۲۸ غزل دارد و نسخه ای از آن در شهرستان جهانیان، ملتان موجود است (۱۲).
- ۷- فرشته نامه، از سراینده ای متخلص به فرشته، این مجموعه مشتمل بر ۲۸ غزل و از آن سه نسخه خطی شناخته شده است (۱۳).
- ۸- نادر نامه، از شاعری متخلص به نادر، نسخه های دستنویس از آن در دست است (۱۴).
- ۹- دیوان احمد، از شیخ احمد، دو نسخه خطی از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، لاہور نگهداری می شود (۱۵).
- ۱۰- شایق نامه، از غلام قادر رسول نگری، متخلص به شایق. این مجموعه مشتمل بر ۳۴ غزل است که در ۱۲۹۱ق سروده شده و دو نسخه خطی از آن در دست است: یکی، در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، لاہور و دیگری، در کتابخانه آفای دکتر عارف نواحی نگهداری می شود؛ شایان ذکر است که شایق نامه به کوشش آفای دکتر نجم الرشید در مجله "نامه پارسی" تهران در سال ۱۳۷۷ش به چاپ رسیده است (۱۶).
- ۱۱- اشرف شاعر توانای شبه قاره پاکستان و هند بوده و در باره احوال وی هیچ جزی به دست ما نرسیده است که وی کی و کجا به دنیا آمد و کجا مدفون شده است. درباره وی محققان هیچ اطلاع معتبر به دست ما نرسانده اند. از غزلیات وی متخلص مشخص می شود که اشرف انس است و از آثار وی فقط اشرف نامه به دست ما رسیده است که به پیروی "محمود نامه" سروده شده است و از اشرف نامه نسخه خطی منحصر به فرد در دست است که در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، لاہور، در گنجینه آفر ب شماره ۳۶۴/۷۵۸۲ نگهداری می شود (۱۷). اشرف نامه مشتمل بر ۳۳ غزل است.

ویژگی های شعری وی:

اشرف نامه دارای ویژگی های گوناگون شعری است که در اینجا از جمله آنها به بعضی اشاره می شود:

حس آمیزی:

حس آمیزی یکی از مهمترین ویژگی‌های سبک هندی به شمار می‌آید و این در "اشرف نامه" هم دیده می‌شود. مثالها:

حیف است بارقیب سخن گفتنت مگو طوطی شکر سخن نبود همچو تو فصیح

درین مثال بالا دو حس، حس چشایی و شنوایی به کار برده شده است.

نفر گفتار ز شیرین لب تو ناکه شنید کرد بیز مرده به بستان نگر غنچه دهن

درین مثال هم دو حس، چشایی و شنوایی بکار برده شده است.

متناقض نمایی:

در زبان انگلیسی پارا دوکس (Paradox) می‌گویند، به معنی عقیده و بیانی است که با عقاید موردن قبول عموم، تضاد دارد و این هم یکی از بزرگترین ویژگی‌های سبک هندی بوده است و در اشرف نامه هم دیده می‌شود. مثال:

رهبر مرشدم چو گیرد دست مشکل آسان می‌نماید کار

تشخیص:

در زبان انگلیسی Personification می‌گویند یعنی چیزی بی جان را جاندار قرار دادن و این در شعر اشرف زیاد دیده می‌شود. مثالها:

شرم دارد آسمان از قطره همتای او در جهان کی دید کس آن مهوشم را همدمش

درین مثال بالا "آسمان" را اشرف مانند انسان قرار داده است که آسمان دارد خجالت می‌کشد.

ثابت بنای هوش و خرد نیست در جنون عقلم ربوده از دل آرام الغبات

درین مثال عقل هم مانند انسان قرار داده شده است.

اغراق:

اغراق هم یک ویژگی برجسته سبک هندی بوده و درین اثر هم دیده می‌شود. مثال:

سیل اشکم که زند موج بر این اوح فلک از چه سر برزده ارقزم این عیش توبس

درین مثال شاعر این قدر گریه می‌کند که از گریه وی سیل آمده و سیل دارد تا اوح آسمان موج می‌زند.

تلمیحات:

تلمیح به معنی، به گوشة چشم اشاره کردن و در اصطلاح آنست که شاعر در ضمن کلام به داستانی یا مثال یا آیه و حدیث یا سخن یا حادثه‌ای معروف اشاره کند و این در شعر اشرف زیاد دیده می‌شود. مثالها:

در دل بنگر که ما را برسکار آورد یوسف کنعان زلیخارا خریدار آورد

در این مثال به داستان حضرت یوسف و زلیخا اشاره شده است.

در دندان را بیازردن اگرچه شدو بال حکم شرع مصطفی منصور بر دار آورد

درین مثال به حسین بن منصور حاج حلاج اشاره شده است.

استعارات:

استعارات هم در اثر اشرف زیاد دیده می شوند. مثالها:

کام دل اشرف این است عجب کام دلم که رسید آن مه من امشب یاری به کمل
 مران خجیر خواهد کرد آن ماه زلف عنبرین خود بافته دام
 ناز آن ماه کند خنده زنان چون به چمن گل ز غیرت بدرد جامه خود را برتن
 در مثال های بالا اشرف "ماه" را برای محبوب به طور استعاره به کار برده است.

تشیهات:

یعنی چیزی را مانند چیز دیگر قرار دادن و این در اثر اشرف هم دیده می شود. مثالها:
 نفر گفتار ز شیرین لب تو تاکه شنید کرد پژمرده به بستان نگر غنچه دهن
 درین مثال اشرف دهن را مانند غنچه قرار داده است.
 تن تو چون نهال گلبدن است یا مثل حور عین سیم تن است.
 درین مثال تن محبوب را مانند نهال گلبدن و حور عین قرار داده است.
 ثابت ببینی اشرف آینه صبح را کنز گیسویش فتاده مرا شام الغیاث
 درین مثال صبح را مانند آینه قرار داده شده است.
 در اینجا متن اشرف نامه نقل می شود:

رب یسر ولا بسم الله الرحمن الرحيم تعسر و تمم بلخير

صد نافه بخش جعد توریحان ولله را
 سنبل برد هدایه موی فضاله را
 چون سامری زبان دهد آخر گوساله را
 بامن چو کاوش است رقیب رز الله را
 بی یار گر بنوشم می دیر ساله را
 زنجیر زلف بس دل شید او واله را
 خوشت رکنی مشاهده گراین قباله را

ای ابکم از حسن توزیبان دلاله را
 از شانه گیسوی تو به گاه گشودنست
 از سخراوری چو اساس سخن نهم
 اندر حریم وصل توکی آورم رهی
 آهی زنیم و قلقل اندر گلو فتد
 اکنون که گشت قید به دامت کجارت
 آزرده کی کنی دل اشرف تو دلبرا

که گشته ام ز جدائی زبون وزار و خراب
 فلک ربوده به وادی جایگاه سراب
 صبح وصال ز مطلع کرم دمده شتاب
 نگر که عاشق مسکین کند دو دیده پر آب
 سبق و فای خدارا بخوان زورق کتاب

بیا بیا و بر افگن ز روی خوبیش نقاب
 به شربت آب لقای توتنهنگی است مرا
 به جای شام فراقت که هست دیرینه
 به زیر قصر تودر انتظار آمدنست
 بسی حفا و ستم را تو مشق کردی و بس

ز لطف و مهر نسازی چرا تو فتح باب
دلش چوا خاگر و تن همچو سیخ جان کباب

به خشم و قهر و عتاب به دل گره بستی
به آتش غم هجران نوسوخته اشرف

یا مثل حور عین سیم تن است
جان تو بردی نهی کنون بدن است
قالبم همچو مرد در کفن است
چون مسیح آی بگو که قم اذن است
رندو خون ریزو شوخ و پر فتن است
سبب رشك سنبل و سمن است
بلبل آشته به گل چمن است

تن تو چون نهال گلبدن است
تاتورقی جدا شدی از من
تاییایی تو جان نیاید باز
تابه کی این جفا کنی بر من
نرک چشم تو مسیت و عیاره
تار هر موی زلف مشکین است
توندانی که اشرف بیدل

حاذق من دلبر است گرنه تپ هست تپ
می جهد این نبض شوق گر به رگم هست تپ
شربت وصل است بس کزغم هجراست تپ
در تن مجnoon مدام عشق چون گرفت تپ
عافیت تن کجا کزغم تو گشت تپ
شربت ذوق وصال د که مرا هست تپ
گفت حرار است عشق در تن تو بست تپ

پیش طبییم مبر ز آتش عشق است تپ
پنددهد ناصح نشنوم و شنوم
پاک شود عاشقت از غم و غصه فراق
پاک شده آن تنش زار و نزار از غم ش
پرده معصومیم گشت دریده ز شوق
پرواهی از باده جام چه ساقی هنوز
پیش چو حاذق برفت اشرف دل خسته

جانم جنون گرفته نه به کام الغیاث
هم این قدر بسم به زبان نام الغیاث
کزدست ساقی است نشه جام الغیاث
که افتاده ام زلف تو در دام الغیاث
عقلم ربوده از دل آرام الغیاث
از لعل لب به بخش جرعه جام الغیاث
کز گیسویش فناده مرا شام الغیاث

ثابت نشده به عهدہ دل آرام الغیاث
ثابت مرا چونیست بلی روزگار وصل
ثابت قدم کجا است چو من عاشق دگر
ثابت شد این معامله حسنت به دو گواه
ثابت بنای هوش و خرد نیست در جنون
ثابت بکن نگه که به فصل است کارما
ثابت به بینی اشرف آینه صبح را

توئی سلطان و محبوبان چو محتاج

جمالت برده است از مهوشان باج

از آنست ازدهام این زمرة حاج
که باشد زاین عمل بنیاد اخراج
شده زان روی من اسپید از عاج
که در ملک حسن داری به سرتاج
که روی تست همچون شمع و هاج
ندیده چون تودیگر خوش ترازداج

جنابت قبله مقصود عالم
جفا کردن دل آرden مکن خوار
جگر پر خون و دل پر درد بیتاب
جهان یکسر گرفتی همچو خورشید
جنون آورده دل پروانه آه شد
جنوب و شرق و غربی گشته اشرف

آری نوی چو ماه دگر اختران صریح
تیغ جفامکش مکن عشاک خود جربح
طوطی شکر سخن نبود همچون تو فصیح
لطفی بکن بیا و بگو قم ای مسیح
آخر چرانمی کنی این جرم ما صیح
بامن مگوز بیند دگر وعظ ای نصیح
اشرف به جان و دل شده ای جان من شریح

حرفی زدی به چین وختن بارخ ملیح
حیف است این قدرستم بی حد از چوتو
حیف است بارقیب سخن گفتنت مگو
حیف است جانهابربت خاک کشته اند
حیف است رندان فرس خشم بر غلط
حیف است بی شراب ولب حمام وقت ما
خزم و همه لیاقت خوبی ترا که هست

مکن ماه من بس جفارا بسیج
مکن این ره بد خدارا بسیج
دگرهست رفتن شمارا بسیج
که نبود مرا خون بهارا بسیج
مکن دوریم رانگارا بسیج
به بی کامیم کا مگارا بسیج
به بدنامیش نامدارا بسیج

چوداری به دل قتل مارا بسیج
چرامی بُری بیخ شجر و فا
چرامی روی توکه ممنع باد
چه بیم است که کشته خواهی مرا
چه حاصل جدائی زمن کردن
چو کامم نشداز تو چندان مکن
چودر عشق نامی است اشرف مکن

مرا مپنند در آزار ای شوخ
شگفتنه سوبه سوگلزار ای شوخ
گره از غنچه ها گلنار ای شوخ
یاب خرام سبزه زار ای شوخ
به نیسان این چنین مگذار ای شوخ
نم و نوزان عدو گفتار ای شوخ
به اشرف آشتی می دار ای شوخ

خدارا دوستی مگذار ای شوخ
خران بر بست رخت غربت از باغ
خران رفته صبا آمد گشاده
خبرداری گراز فصل بهاران
خبرگیرند یاران یار خود را
خبائیت زمرة رقبای بامن
خردمندی بخوان الصلح خیر

یوسف کنعان زلیخارا خریدار آورد
مشتری چندان اگر شهدز بازار آورد
شاد کامم گرفلت اورا به اقرار آورد
گرزبان اقرار را آن مه به اظهار آورد
حکم شرع مصطفی منصور بردار آورد
خانه این شوق را در پیش دار آورد
غلبۀ جذبات شوق آن ماه در دار آورد

در دل بنگر که مارا برس رکار آورد
درد جام در داد شیرین تراست از هر خلو
داد عهد اقرار بامن آنکه آیم زود نر
داد عهد وصل فردا لیکن ازوی دور نیست
درد مندان را بیازردن اگر چه شدو بال
درد مندی و تو محزون با همه این اشتیاق
درد مندی ترا اشرف به سهل است این غلامی

تامن خورم به یاد لب آن دلربانیزد
از جمله شرب واکل بود جان فزانیزد
نوشم به یاد صحبت آن خوش رو اندیزد
نوشنده ایم از کف آن خوش لقانیزد
در حال ضعف و پیری باشد عصانیزد
برخیز ساقیا و قدح ده مرا نیزد
کافی بود قوای مرا کف کفانیزد

ذکر است دلبران بدہ ساقیانیزد
ذنب کیسر گرچه بود خوردن شراب
ذق ذایقه گرت نبود بازده مرا
ذنب شراب جام چون سیان شده مرا
ذنب است در شریعت صهبا چسان کنم
ذوق مل است غالب وقت بهار گل
ذنب است ذنب اشرف ولی به هوش

گره از رشته دل گشاید کار
یارد بیرینه باز آید کار
مشکل آسان می نماید کار
تاکه دستم بگیرد آید کار
ناچه از تکلم آید کار
صبح مقصود کی گشاید کار
اشرف این رفتہ دل نیاید کار

روز وصل آنچه بی بر آید کار
راز دیرینه گرفت بد ملا
رهبر مرشدم چو گیرددست
راه گم کرده ام چون ساینها
رو برو جرات سخن نبود
روز و شب در فراق هجرانم
رفت دلدار دل به دنبالش

اگر بخواهد جانت بگوییم و سپار
رضان خست طلب و انگهی دو محکم دار
فقلت اقتل نفسی معجلانی الدار
زرفق و لطف به جنباند سر که هان بیدار

رضای دوست مقدم تراست در همه کار
رجا و بیم دور کن رکین ایمان است
رقیب گفت که قتل او تمام جانان است
رسیده ماه من امشب فراز بایینم

رمیده بارم آهو چو کیک در رفتار
ربوده جان و دل از من نماند صبر و قرار
رضاش خواه و رضایش بجور رضاش شمار

رضاش جستم و گفتم دمی به کامم باش
رخش چوماه در خشنده ما که رفت از من
رفیق بس که شفیق است مختنم اشرف

که بی تو باکه زنم نغمه سرایم راز
تو هم رفیق شوی با تومی نمایم راز
رو امدادار تو برس رچنین جفا یم راز
که زیرو بم زنم از می دهم سرایم راز
نهان ز چشم رقیان به تو گشایم راز
مشو تو بی دل آخر به تو فرایم راز

ز آن زمان سوی من آو که گشایم راز
زم مرو که رفیق شفیق دیرینه
ز راز گفتن اغیار را به گوش سخن
زوی تو کوس رفاقت بخیر لیک بیا
ز کوی خویش اگر خلوت عطا سازی
ز گفگوی رقیان تو بی دلی اشرف

هجر بسی آفت بود مسپار کژ
وعده خود کن و فاکم دار کژ
الخدرا ایمان من زین کار کژ
داغدار می شد لی هشدار کژ
چون کنم این دل در این بسیار کژ
کی توانم گفت توابی بار کژ
می نگردد روی آن دلدار کژ

ژاژ خای کی کنم بگذار کژ
ژاژ گفتن کی سزد همچون ترا
ژرف باشد لجه عشق الامان
ژند من می زبدم ده این کلیم
ژاژ نبود این همه هیدایم
ژرف باشد قصه ام دور و دراز
ژرف نظر اشرف از جاه فراق

همچو پروانه فدا کردن جان پیش پس
گوی چوگان تو شود آخر دریای فرس
شاخه از مزمم خویش زند برگ جرس
سنبل از گیسوی مشکین تو شرمنده عبس
از چه سر بر زده ارقلزم این عیش تو بس
قیمت سیم به بازار نمی ارزد خس
خواندم از دفتر عشق آیه هوالله و بس

سر به پای صنم اند اختم گشت هوس
سر اگر رفت به کوی توجه بیم است مرا
سر به سرشجره حسن است ز سرتا به قدم
سرورا باقدرعنای تورشك است مدام
سیل اشکم که زند موج بر این اوچ فلک
سیم را قیمت به شکست تن سیمینست
سر پوشیده دل اشرف این است شنو

خوشتراست آن دم که باشم همدم و هم بسترش

شاد کامم کرد جزیار که آمد بر درش

همچو ماه چارده شد حجله دیگر اخترش
گرکند امروز فردا خوشر است و خوشرش
در جهان کی دید کس آن مهوشم را همدمش
منتظر بر در توی من می کشم اندر برش
روز غم بگذرد شب آید از وی بدترش

شاه اقلیم جمالت آن مه من ز آنکه او
شادمان باش ای دلم فردا است وعده وصل بار
شرم دارد آسمان از قطربه همتای او
شرم بادت ای رقیب آخر چه نسبت بامنت
شد چو در قسمت ازل اشرف بسی محنت فراق

دل شکیبانیست از خوبان خاص
کی فریب آید درین هجران خاص
مرغ جانها از خردمندان خاص
بگشاپنداز ند هشیاران خاص
ای توی سلطان محبوبان خاص
چون به بی صبری کشد جانان خاص
گم شده باید درین حرمان خاص

صبر کی گردد زمه رویان خاص
صبر دور است از دل عاشق مدام
صد هزاران همچو من در دام کرد
صد دهد دشنام در هر ساعتی
صید دل کردن ترا آسان تراست
صابرم در حبس غم ای دلبرا
صبر گم گشته ز دل اشرف ولی

که شوی مست زمی من ز تو این است غرض
شمع سان خانه بی فروز همین است غرض
بکش از محنت هجران که چنین است غرض
نشنوم قول دگر قول توهین است غرض
تومیم داغ گزین داغ بقین است غرض
ای خوش آندام که مرا یافتن این است غرض

ضمن این گام تو کامم چه جین است غرض
ضرر کرد مرا دوری تو دور از تو
ضم شده داغ به داغ دگرم گفت که هان
ضرر من بکند این همه اقوال رقیب
ضرب داغ عقیدت چور قیست به خود
ضاله مقصد دارین چو یابد اشرف

برد دلم روی تو جان مرا نفر خط
سبزه نو آمد به با غر روی تو اسیز خط
دل بر خذت مدام جان غزانفر خط
یا خضری می رود با غ تران غر خط
چشم مه آب خضر کرد و ران غر خط
غیرت زرین قلم گشت تران غر خط
اشرف زاین طول و عرض کرد جفا نفر خط

طالب و عاشق منم ای صنمی سبز خط
طلبک که این گیسوئیت مرغ دلم صید کرد
طالب گر مرده توزنده شود ز آنکه نشد
طوطی با جامه سبزمی پرداز با غ حسن
طرفه خذت در میان ظلمت آن سبزه زار
طرفه دوزل فین تو غیرت سنبل هنوز
طره کوتاه تو کرد فسانه دراز

عهد کردن پس شکستن جان مارا الحفیظ

ظلم کردن این قدر ظلم ای نگارا الحفیظ

ستم بر ما چون کنی ای ستمگارا الحفیظ
چون بر بردی بیخ آن شجره و فارا الحفیظ
در نیام آور دی تیغ حفارا الحفیظ
مره می از لطف نه این ریش مارا الحفیظ
واگذار از من این جرم و خطرا الحفیظ
گر نیاید شحنه عدلت و فارا الحفیظ

ظاهرآ رفتی تو با اغیار کردی بس ستم
ظلم را افراختی رایات بر او ج فلک
ظالم و ظلم توی خون ریختن شد کار تو
ظلم کردی خنجر مژگان زدی اندر جگر
ظاهر آید صبح و صلم یار ب از ظلمت فراق
ظلم شد بر جان اشرف گرچه از دست رقیب

کی خزان ماند چوبه شگفتہ گلزار بدیع
تومگو حاسد مکار ز اخبار بدیع
که به ما آمده هم راز ز دلدار بدیع
که توی یوسف کنعان خوش انگار بدیع
صاد ضاد هم ز وفا خوان توای یار بدیع
آورد رو ب شفا کامل بیمار بدیع
شادمانی بدهد ایزد غفار بدیع

عیب ما هنر شود چون رسدان یار بدیع
عاقبت شب هجر شود بدل از روز وصال
عارضین آمد و شد باد قیان مرا
عام و خاصان بخواهند ترا از دل و جان
عین و غین ستم ار خوانده از قاعده خشم
عافیت گر وصل یار نصیب است مرا
عوض این محنت ایام دل اشرف را

چون بر بردی مهر مارا کامگارا صد دریغ
جون کنم اکنون بگو بزم شمارا صد دریغ
جور بر ماما نشاید ستمگارا صد دریغ
کامران می بودم آخر کام مارا صد دریغ
الفرق الفراق ای دله نگارا صد دریغ
که نینم ای مه من خوش لقارا صد دریغ
گر رود بار دگر از دیده مارا صد دریغ

غضب کردی رفتی از ما ای نگارا صد دریغ
غیر بزم تو نیا ساید دل محزون ما
غیر راخواندی و مارا راندی از جور و عتاب
غایب از ما شد کنون تابود حاضر جان من
غم زندیک موج بر دریای دل از افراق
غرض من از مجلس دلدار شد دیدار او
غرض اشرف گشت حاصل تاریید آن ماه روی

صحبت به دلبران و پیری پیکران معاف
فردوس و جنت است یقین دان مگو گراف
باور کن این سخن نبود قول من گراف
خوشتر غذا و طعمه نیابی ز باده صاف
بادی سخن اگر بوزد قاف تابه قاف
خورشید من نگیرد من بعد زین کساف

فرخنده ساعتی که بنوشیم باده صاف
فرصت غنیمت است به یکدم که وصل یار
فرق است روز وصل به شام فراق دوست
فرجام جام باده کن و مغتنم مشمار
فردی ز دفتر سخنمن می برد به اوج
فردابه وعده وصل گر آن مه وفا کند

فرصت سخن چوبابی اشرف بگوسخن

تبغ زبان چوتیز بود فتح کن مضاف

بلای بی سرو پا گشت در جهان فراق
نهد چو تیر غم و غصه در کمان فراق
نبود پیش ازین هرگز گمان فراق
که دست زار نداری به گریبان فراق
اگر چه سال بسی رفت در بیان فراق
چوتیزینه که به دستم نشد عنان فراق
کنم ز قالب یرون مگر که جان فراق

قرار صبر ز من رفت در زمان فراق
قدم ثباتم ز نهار پیش و پس نشود
قدر زمان وصل یافتیم کنون که مرا
قدم به هوش و خرد نه درین سراجه عشق
قیامت آست که یک از هزار ناگفته
قریب گرشودم یار حنت العدن است
قسم خدای گرافند به دست من اشرف

ماجرایست اگر بشنوی گویند ملک
که می باشد گراند این کور مردک
تو می باشد گرخانه مامرو کرنک
خامه ز آن مه که گرفت است سما تابسمک
که فصیح است چو طوطی شکرستان غدیک
که کتاب از دل سوخته بکنیم قبلک
که رسید آن مه من اهشب باری به کمک

کش مکش حاسد امشب که گذشته ز فلک
کرد فرباد و فنان برم بدبخت رقیب
کرد بس لطف و کرم آن مه من گفت که هان
کرم محبوب عجب دوستست از بخت سعید
کام دل قول نکو ز آن لب شیرین چوشکر
کامگارا بوتیا یک شب مهمان برم
کام دل اشرف این است عجب کام دلم

ذرر خشان کجا بابی نار آن سان لب لعل
می توان گفت نبات است و شکزان لب لعل
نبود نیشکر دیگر نفر آن لب لعل
که بسی قیمت پیش است نه ارزان لب لعل
که همه کسی نگران اند به تابان لب لعل
که جهان یک سربگرفته در خشان لب لعل
باد در مشت بکویند سخن زان لب لعل

لعل دلبر شکرستان چه خوش است آن لب لعل
لعل دلدار نبات است نبات است نبات
لعل محبوب چونیشکر نیک چوا او
لعل این مهوش چون لعل بدخشان درنی
لعل آن ماه چویک لعل به سرتاج شهان
لعل مه روی نگر لعل در خشنده چوماه
لعل خوبان که کند اشرف خوییش بیان

ربود از من قرار و صبر آرام
که نبود هم چوتیز باکسی رام
فدا سازم چو پروانه به رشام

مهی من شوخ ترکستان خود کام
میرا افتاد کاری با چنان شوخ
منم پروانه آن شمع که خود را

ز زلف عمنیرین خود بافته دام
خود را از صحت خود یک ریزه از جام
چو مجنون را کشد بلای خود کام

مرا نخجیر خواهد کرد آن ماه
مرا مستانه چون چشمان خود کرد
منم اشرف جنون آورده تو

گل ز غیرت بدرد جامه خود را برتس
تاکه من گفتم ز آن حادوی جشم تو سخن
کرد پژمرده به بستان نگر غنچه دهن
نمومین دار به بسترسگه بستر ز سمن
نه مرا اصر که در گنج نشینم بحزن
از وفاهم تو بیاز ای مه شطرنج به من
باکسی ناز مکن ناز تو بفروش به من

ناز آن ماه کند خنده زنان چون به چمن
نرگس از خجلت بر قان زده در دیده خود
نفر گفتار ز شیرین لب تو تاکه شنید
نازک اندام ز گلبرگ توی نازک تر
نه مرا بخت نکو تاکه زنم چنگ به کام
نرو از جورو جفا باخته چندگهی
نازار ای مه من گشت خریدار اشرف

محنت هجر بلای است مدامیم از تو
منتظر آمدنست خسته جانم از تو
زخم بر دل زده بنگر که هلاکم از تو
جور برجور رسید اداغ بداغم از تو
گر شور نیست مرا هستی دایم از تو
غنچه این دل پژمرده گشادم از تو
منطق طوطی بینیاد نهادم از تو

وصل مقصود دلم گشت بخواهم از تو
وعده کرده بر قنی تو که می آئیم زود
و او افسوس که کشت است مرا تیغ غمت
وای زین درد فراق تودگر جور قیب
وای ویلای ز دوریست مرا در نه چه باک
وه که این جور و جفا سوخته لیکن چو صبا
وصف رخسار تو اشرف ذرناسفته بست

ز آنکه مرانیست به وصل توراه
اینکه سوی من نکنی یک نگاه
چون به سوی من نگری هیچ گاه
سوی تو افگندی کی تیر آه
نیست به پابوس توام دستگاه
بس دل شور بده فتاده به چاه
انت مغیثی و مخیث آله
اشرف زان موز قرای جهاد

هر دم کز فم بکنم آه آه
هیچ غمم نبود در دل مگر
هست تاسف ز تغافل تو بس
هست سپر سینه من کز رقیب
هست ز دامن تو مرا نگ بس
هست ترا غبغب زیر زنخ
هر چه کند حاسد آنی به من
هست درش قبله مقصد ود من

کر رقیب از من عداوت دشمنی بگذاشتی

یار من لطف و کرم بسیار برم داشتی

ایس دلم از شادی و فرحت غلیم افراشتی
شاید آن آهی چشم پرده رخ برداشتی
گوش هم چشم محبت گربه من او داشتی
لشکر اندوه بر اقلیم دل بگماشتی
سر کشیدی تو چرا گرفت قتل توان داشتی
ای خوش آن مه کز فلك قرب و جوارم داشتی

یاد ایام غم و غصه شدی نقش بر آب
یوزعم از پیشه دل افغان و خیزان شد بروون
یاک به یاک می گفتم آندم سر گذشت خویش را
یار کردی شب شعری پنهان ز من در مجلسی
یافتی ای دل سزا دی دوری دلدار خود
یارب از اشرف مبادا دور آن مهوش گهی

از سر خشم و غضب جورو جفارفتی رفتی
جرم ماکردن نه ثابت به خطارفتی رفتی
از پی دادن تنبیه و سزارفتی رفتی
نه بدینسان که بدین سهو و خطارفتی رفتی
کشتنم بود یاکش تو چرا رفتی رفتی
عهد و پیمان همین کرد و فارفتی رفتی
تو بگوچشم کن ولیک یارفتی رفتی
تمت تمام شد نسخه اشرفناهه تتبع محمود نامه دستخط فقیر اکبر علی کوتار پوری ثم امرتسی
به تاریخ بیستم ماه صفر ۱۲۹۴ هجری مقدسه معلی مطابق بیست و هفتم ماه مارس ۱۸۷۸ م. التاریخ

شانزدهم ماه چیت ۱۹۳۵.

یادداشت‌ها و منابع

- ۱- شفیعی کدکنی، محمد رضا، شاعر آینه‌ها، ص ۱۱۱
- ۲- رامپوری، غیاث الدین، غیاث اللغات، ص ۸۲۸؛ معین، محمد، فرهنگ فارسی، ص ۴۱۲۸
- ۳- عمید، حسن، فرهنگ عمید، ص ۹۷۴
- ۴- میرصادقی، میمنت، واژه‌نامه هنر شاعری، ص ۲۴۴
- ۵- اصلیل، حجت الله، ج ۲، ص ۱۲۵۱
- ۶- نجم الرشید، بیت بازی و نسخه دستنویس شایق نامه، ص ۷۱
- ۷- متزوی، احمد، فهرست مشترک، ج ۷، ص ۷۴۴-۷۵۳
- ۸- همو، همان، ج ۷، ص ۷۴۴ و ج ۸، ص ۱۱۳۵
- ۹- همو، همان، ج ۷، ص ۷۴۴ و ج ۸، ص ۱۱۶۱
- ۱۰- همو، همان، ج ۷، ص ۷۴۴ و ج ۸، ص ۱۲۰۴
- ۱۱- همو، همان، ج ۷، ص ۷۴۴ و ج ۸، ص ۱۱۷۸
- ۱۲- همو، همان، ج ۷، ص ۷۴۴ و ج ۸، ص ۱۲۵۴
- ۱۳- همو، همان، ج ۷، ص ۹۳۳، ۷۴۴ و ج ۸، ص ۱۴۸۹

- منزوی، احمد، فهرست مشترک، ج ۷، ص ۷۴۴ و ج ۸، ص ۱۴۸۹
- همو، همان، ج ۷، ص ۷۴۴ و ج ۸، ص ۱۵۲۳
- همو، همان، ج ۷، ص ۷۴۴ و ج ۸، ص ۱۴۱۹
- همو، همان، ج ۷، ص ۲۴۴ و ج ۸، ص ۲۹۶۱؛
بشير حسین، محمد، فهرست مخطوطات شیرانی، ج ۱، ص ۱۴۷؛ نجم الرشید، بیت بازی و نسخه
دستنویس شایق نامه، ص ۷۱
- منزوی، احمد، فهرست مشترک، ج ۷، ص ۷۴۴ و ج ۸، ص ۱۳۹۱؛ نوشاهی خضر عباسی، فهرست
نسخه های خطی فارسی، ص ۳۳۵

کتابشناسی منابع

- اصلی، حجت الله، دانشنامه ادب فارسی به سپرستی حسن انوشه، ج ۲، وزارت فرهنگ و ارشاد
اسلامی، تهران، ۱۳۷۶ ش
- بشير حسین، محمد، فهرست مخطوطات شیرانی، اداره تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب،
lahor، ۱۹۶۹
- رامپوری، غیاث الدین بن جلال الدین، غیاث اللئات، به کوشش منصور ثروت، امیرکبیر، تهران،
۱۳۷۵ ش
- شفیعی کدکنی، محمد رضا، شاعر آینه ها، آگاه، تهران، ۱۳۷۱ ش
- عمید، حسن، فرهنگ عمید، جاویدان، تهران، ۱۳۵۴ ش
- معین، محمد، فرهنگ فارسی، سپهر، تهران، ۱۳۷۱ ش
- منزوی، احمد، فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، ج ۷، ۸، مرکز تحقیقات فارسی
ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۸۶ م
- همو، فهرست نسخه های خطی فارسی، ج ۴، موسسه فرهنگی منطقه ای، تهران، ۱۳۵۳ ش.
- میرصادقی، میمنت، واژه نامه هنر شعری، مهناز، تهران، ۱۳۷۱ ش
- نجم الرشید، بیت بازی و نسخه دستنویس شایق نامه، مجله "نامه پارسی"، شورای گسترش زبان و
ادبیات فارسی، شماره دوم، تابستان، ۱۳۷۷ ش
- نوشاهی، خضر عباسی، فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاہور
(گنجینه آذر)، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۸۶ م

دکتر محمد سلیم مظہر
مدیر گروہ زبان و ادبیات فارسی
دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب، لاہور

استاد احمد منزوی - خدمت گزار راستین فرهنگ مشترک ایران و پاکستان

چکیده:

استاد احمد منزوی فرزند آقا بزرگ تهرانی یکی از برجسته‌ترین فهرست نویس فارسی است. او در عراق به دنیا آمد و در همانجا تحصیلات مقدماتی به دست آورد. بعد به ایران رفت 'در آنجا از دانشگاه تهران در رشته الهیات کارشناسی گرفت. مدتدی به عنوان دبیر در دبیرستان کارکرد. عضو حزب توده ایران نیز بوده است. او به فهرست نویسی علاقه فراوان داشت، در تهران به رهنمائی استاد دانش پژوه و ایرج افشار این هنر را آموخت و در اقامت ۱۴ ساله در اسلام آباد پاکستان '۱۴ جلد فهرست مشترک نسخه‌های خطی، پاکستان' ۴ جلد فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات ایران و پاکستان تالیف کرد. استاد در حال حاضر در مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی ایران 'تهران فهرستواره کتابهای فارسی تالیف می‌کند که ۸ جلد آن به چاپ رسیده است.

واژه‌های کلیدی:

احمد منزوی، فهرست نویسی فارسی، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، فهرست نسخه‌های خطی گنج بخش، فهرستواره کتاب‌های فارسی، کتابشناسی کتاب‌های فارسی.
با صدای بلند "یا حق!" پیر مردی با چند پلیور آستین بلند و کوتاه، کت، شال گردن و کلاه فرنگی، با سیپل های درشت و بزرگ از در وارد شد و همه همکارانم در گروه شبے قاره فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چه خانم ها و چه آقایان، پاشدن و با فرط ارادت و ادب به وی سلام کردند. یکی برایش از آبدار خانه چای آورد، دیگری قندان به دست با ادب در کنارش ایستاد، یکی برایش صندلی را کنار میز جلسه گذاشت و آن دیگری کتاب‌های پراکنده بروی میز را برداشت و با ترتیب وسط میز قرارداد. پیر مرد از تک تک آنان احوال پرسی کرد. بچه‌ها با اشاره به من گفتند که این هم "بی ریختن روغن با کلان آمیخته" و در گروه شبے قاره در برگه نویسی و بررسی آنها همتکاری خواهد کرد. او از من هم احوال پرسید، از پاکستان، از اسلام آباد، لاہور، دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب، استادان گروه ادبیات فارسی آن، دانشگاه ملی زبان های نوین اسلام آباد و استادانش، از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دکتر محمد حسین نسیحی، دکتر انجام حمید و ... پرسید و باز شعار "یا حق" زد که باشندنش همه آنان که با علاقه مندی خاص دور وی را گرفته بودند و جنب و جوش ویژه ای نشان می‌دادند، باشندن حرف‌ها و تشویق‌هایش، انگار خستگی کار تمام روز را رفع می‌کردند، بدون

هیچ عکس العمل و تأمل، در حال پر اکنده شدن و به میزهای کار خودشان رفتند. گویی، این "یا حق" عین "زنگ مدرسه" اعلام شروع کار از سوی پیر مرد بود. این حرف‌ها و صحبت‌ها بیش از پنج دقیقه طول نکشید و جالب این که غیر از من همه انتظار آن را نیز داشتند. یکی از همکاران کاغذها، مداد، مدادپاله کن و جز آنها آورد. همه کنار میز جلسه نشستیم و با آمدن آقای دکتر مهدی غروی، دکتر عارف نوشاهی، دکتر محمد سلیمان اخترو دکتر حاج سید جوادی جلسه "تصویب مدخل‌ها" برای درج در دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره شروع شد.

هر چند این ناچیز در دورهٔ ماموریتشان در اسلام آباد، چندین بار خدمت استاد منزوی رسیده بودم، ولی این اولین دیدار استاد در تهران بود. استاد احمد منزوی پس از ماموریت ۱۴ ساله در مرکز تحقیقات ایران و پاکستان در اسلام آباد، به تهران، ایران بازگشته بود و هفته‌ای سه روز (شبه، دوشنبه و چهارشنبه) برای دو ساعت پس از ظهرها، به فرهنگستان زبان و ادب فارسی می‌آمد و با گروه شبه قاره همکاری می‌کرد. چنانکه ماشین فرهنگستان دکتر مهدی غروی، دکتر سلیمان اخترو استاد منزوی را از خانه‌های ایشان می‌آورد و پس از پایان جلسه، همه را به نوبت به خانه‌ها یشان می‌رساند. دکتر عارف نوشاهی، یکی از اعضای دیگر جلسه مذکور، صحیح‌ها به فرهنگستان می‌آمد و تاصرها همانجا مشغول کار می‌ماند. من برای تحصیلات عالی در رشتۀ زبان و ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران به ایران رفته بودم و در اقامت چهار ساله (۱۳۷۲-۱۳۷۶-۱۳۹۲-ش ۱۹۹۳) در آنجا هم زمان با درس خواندن و پژوهش برای تالیف پایان نامه دکتری، پس از ظهرها در گروه شبه قاره فرهنگستان کار می‌کردم.

گروه شبه قاره فرهنگستان زیر نظر دکتر حاج سید جوادی، رایزن سابق فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد، پاکستان، برای تألیف دانشنامه زبان، ادب و فرهنگ فارسی در سرزمین شبه قاره تأسیس شده بود. در این گروه در ابتداء نزدیک به ۸ تن پژوهشگر ایرانی (۱) و پاکستانی شروع به کار کردند که با گذشت وقت تعداد آنان کم و بیش می‌شد. کار بدین گونه شروع شد که پژوهشگران از منابع مختلف در بارۀ زبان، ادب و فرهنگ فارسی در شبه قاره، برگه‌های مدخل‌های دانشنامه تهیه می‌کردند. اطلاعات این برگه‌ها در جلسه "تصویب مدخل‌ها" مطرح می‌شد و پس از بحث مفصل استادان، مدخل مورد بحث تصویب یارده می‌شد. معیار تصویب مدخل این بود که عنوان مورد بحث بازیان، ادب و فرهنگ فارسی در شبه قاره ربط داشته باشد. استاد منزوی از آنجا که در بارۀ ادبیات و به ویژه نسخه‌های خطی فارسی در شبه قاره اطلاعات فراوان و مستند داشت، در این زمینه رهنمایی‌های بسیار مفید می‌کرد.

(۲)

استاد احمد منزوی در ۱۳۰۲ ش در سامرۀ در عراق به دنیا آمد. پدرش محمد محسن معروف به آقا بزرگ تهرانی (تولد ۱۱ ربیع الاول ۱۲۹۳ق / ۶۴۱۸۷۶م) از روحانیان برجسته و دانشمند بنام روزگار خود بود که دارۀ المعارف بزرگ را به عنوان "الذریعه الى تصانیف الشیعه" در چندین جلد به زبان عربی تالیف کرد. ما درش مریم بیگم دختر سید احمد دماوندی بود.

احمد منزوی تحصیلات مکتب خانه خود را در زادگاهش در "سامره" نزد پدرش فراگرفت. وی

در ۱۳۱۴ ش با خانواده پدری به نجف، عراق رفت و در آنجا تحصیلات رسمی ابتدائی را در مدرسه علوی ایرانیان به پایان رسانید. او از حاج محمد ابراهیم، عمومی خود، "جامع المقدمات" خواند، هنگام چاپ "الذريعه ... در نجف بامونه خوانی و غلطگیری نمونه های چاپی آن، پدرش را باری داد و مقدمات کتاب شناسی را از هموآموخت. وی هم زمان با آموزش و تحصیلات، در یک دوزندگی کار می کرد که از آن هزینه های تحصیلی او تأمین می شد.

احمد منزوی در ۱۳۲۲ ش برای ادامه تحصیلات از نجف، عراق به تهران، ایران رفت و در مدرسه سپهسالار ثبت نام کرد، سپس در ۱۳۲۷ ش از دانشکده معقول و منقول (دانشکده الهیات فعلی) دانشگاه تهران، در رشته الهیات کارشناسی گرفت و بلا فاصله به عنوان دبیر در شهر "انزلی" به تدریس پرداخت و در همانجا با یکی از همکارانش به نام "خدیجه جاویدی" ازدواج کرد و از او صاحب سه فرزند دختر به نام های زویا، شورا و آزاده شد.

احمد منزوی در محیط علمی و فرهنگی پژوهش یافت و عشق و علاقه به کارهای فرهنگی، علمی و پژوهشی را به ارث گرفت. پدرش آقا بزرگ تهرانی از چهره شناخته شده جامعه فرهنگی ایران بود و به زبان عربی، علوم دینی، فهرست نویسی و کتاب شناسی تسلط داشت. برادر بزرگش علی نقی منزوی نیز از افراد برجسته دانشگاهی ایران و مؤلف چندین کتاب است. برادر کوچک وی دکتر محمد تقی منزوی، استاد دانشکده فیزی دانشگاه تهران بود که چندین کتاب به چاپ رسانده و از ۱۱ سال گذشته در آمریکا به سرمی برد و مشغول کارهای علمی و تحقیقی است.

منزوی از روزگار جوانی در سیاست عملی فعالیت داشت و عضو حزب توده ایران بود. وی در روزگار دبیری در بندر انزلی، محل کار خود، به فعالیت های سیاسی پرداخت که در نتیجه آن به دست پلیس دستگیر و مدتی در همان شهر زندانی شد. این حربان وی را از زندگی در انزلی خسته و دل سرد کرد و او پس از رهایی در ۱۳۲۹ ش به تهران منتقل شد و در آنجا نیز تا ۱۳۳۵ ش به تدریس اشتغال داشت.

احمد منزوی به سبب همکاری با پدرش در کار فهرست نویسی و کتاب شناسی به این کار بسیار علاقه پیدا کرده بود و پس از رفتن به تهران در ۱۳۳۵ ش، شغل دبیری را رها کرد و در کتابخانه دانشگاه تهران، به راهنمایی و سرپرستی استاد ایرج افشار به فهرست نویسی کتاب های چاپ سنگی پرداخت. منزوی به گفته خودش علاوه بر پدرش نزد دکتر علی نقی منزوی (برادر بزرگش)، استاد محمد تقی دانش پژوه و استاد ایرج افشار فهرست نویسی و کتاب شناسی آموخت. وی برای مدت کوتاه در کتاب خانه مجلس نیز مشغول کار بود، ولی به قول خودش به سبب تأخیر در پرداخت حقوق و چاپ نشدن کارهای تحقیقی، اونیز پس از همه همکاران در بخش فهرست نویسی، آنجا اترك کرد. (۲)

استاد منزوی در تهران به تالیف و همکاری در تالیف فهرست های گوناگون کتاب ها و نسخه های خطی فارسی پرداخت. وی در ۱۳۵۶ ش به قصد جهان گردی راهی پاکستان، افغانستان و هندوستان شد. در این سفر استاد در اسلام آباد پاکستان، با دکتر علی اکبر جعفری، مدیر وقت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ملاقات کرد. دکتر جعفری با توجه به اطلاعات و تجربیات وی در فهرست نویسی و نسخه شناسی، او را برای تهیه فهرست نسخه های خطی فارسی در پاکستان و همکاری با مرکز تحقیقات دعوت کرد؛ ولی

استاد سفرش را ادامه داد و به هند رفت. وی در آنجا در مرکز تحقیقات فارسی ایران و هند در دهلهی نو به فهرست نویسی نسخه های خطی فارسی آن کشور پرداخت. پس از شش ماه اقامت در دهلهی نو، به سبب تمدید نشدن روا دیدش، او به اسلام آباد، پاکستان رفت و با پذیرفتن دعوت همکاری از سوی مدیر مرکز تحقیقات فارسی، کوله باری را بر زمین گذاشت، خیمه ای در اسلام آباد زد و به ۲۶ آسفند ۱۳۵۶ / ۱۶ مارس ۱۹۷۷ م در راه شناساندن آثار پارسی در پاکستان کمر همت بست.^(۳)

احمد منزوی تا ۱۱ آذر ۱۳۶۹ ش / یکم دسامبر ۱۹۹۰ م در اسلام آباد به سر برود. از برگات اقامت نزدیک به ۱۴ سال استاد در پاکستان ۱۴ جلد "فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی، پاکستان" و ۴ جلد "فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش" مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، اسلام آباد" است که به ملت پاکستان و ایران و میراث فرهنگی مشترک هر دو کشور ارمنی بسیار با ارزش و ماندگار است.

استاد افرون بر تالیف ۱۸ مجلد فهرست نسخه های خطی فارسی، حین اقامت خود در اسلام آباد شماری از پژوهشگران را در زمینه کتاب شناسی و فهرست نویسی آموزش داد که از میان آنان دکتر سید عارف نوشاهی، پژوهشگر، فهرست نویس و مسؤول سابق بخش تحقیقات مرکز تحقیقات فارسی اسلام آباد، مؤلف چندین کتاب و مقاله درباره زبان و ادب فارسی و دانشیار دانشکده دولتی گوردن راولپنڈی، دکتر خضر نوشاهی، مؤلف کتاب ها و مقاله ها درباره ادب فارسی و فهرست نویس معروف پاکستان و دکتر انجم حمید، پژوهشگر سابق مرکز تحقیقات، مؤلف "راهنمای فهرست مشترک ۱۴ جلدی استاد منزوی" و عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب اردو اسلام آباد، شایسته ذکر است. استاد این سه شخصیت علمی پاکستان را شاگردان واقعی و جانشین خود گفته و بر فعالیت های علمی و تحقیقی آنان بالیده است. حتی هنگام مسافرت به ایران برای بازدید از بستگان و خویشان در ۲۰ شهریور ۱۳۵۹ ش در صورت عدم مراجعت به پاکستان در نامه ای دکتر عارف نوشاهی را برای اجرای طرح فهرست مشترک نسخه های خطی بدین گونه وصی و جانشین خود تعیین کرده بود: "...نگاهداری از فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان را به شما (دکتر عارف نوشاهی) واگذار می کنم، از آن حفاظت کنید. اما بخش نامه نگاری، نامه ها و منشآت آن فهرست که پاک نویس شده و آماده چاپ است، به شمامی سپارم که در صورت فرا رسیدن هرگ، آن را شخصاً به چاپ رسانید.... هزینه چاپ در صورتی که مرکز تحقیقات حاضر به پرداخت نبود از ورثه من خواسته شود. این نامه به صورت وصیت مرا دارد و ورثه من ملزم به پرداخت هزینه چاپ هستند."^(۴)

احمد منزوی در ۱۳۶۹ ش به علت پیرانه سالی و بیماری های پیاپی به تهران، ایران بازگشت: ولی به جای استراحت و توجه به درمان بیماری ها، با به محض ورود به تهران، با مرکز دانشگاه المعارف بزرگ اسلامی ایران، در زمینه کتابشناسی و فهرست نویسی به همکاری آغاز کرد که تا کنون ادامه دارد. استاد در ۱۳۷۱ ش با گروه شبه قاره فرهنگستان زبان و ادب فارسی تهران، در تالیف دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره پاکستان، هند و بنگلادش نیز به همکاری پرداخت و در شناسایی و گزینش مدخل ها برای درج در دانشنامه مذکور فراوان رهنمائی کرد. استاد کتاب های بسیار تالیف کرده که شرح بعضی از آنها بدین گونه است:

۱. مصفی المقال فی مصنفو علم الرجال: اثر شیخ آقا بزرگ تهرانی که به کوشش احمد منزوی،

- نخستین بار از سوی بخش انتشارات دانشگاه تهران در ۱۳۳۷ ش، در ۶۲۶ ستون و ۵۰ میں بار از انتشارات کتابخانه مجلس شورای اسلامی، در ۱۳۸۲ ش در تهران به چاپ رسید.
- ۲- مجموعه مقالات به عنوان "سخنرانی‌ها و گزارش‌های از سوی مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی شهر تهران" که به تنظیم و پیرایش احمد منزوی از سوی مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در تهران در ۱۳۴۱ ش چاپ شد.
- ۳- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای ملی، جلد‌های ۱۱-۱۶، در ۲۶۸ صفحه (زیر نظر ایرج افشار و محمد تقی دانش پژوه) به کوشش احمد منزوی در سال‌های ۴۸-۱۳۴۵ ش در تهران چاپ شد.
- ۴- الذریعه‌ای تصانیف الشیعه، اثر آقا بزرگ تهرانی که احمد منزوی جلد‌های ۱۶ الی ۲۳ را ویرایش کرد و بر آنها مطالب افزود، این کتاب چندین بار از بیروت و تهران چاپ شده است.
- ۵- فهرست نسخه‌های فارسی سازمان همکاری منطقه‌ای (R.C.D)، که از سوی مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، در ۶ جلد در سال‌های ۱۳۴۶-۵۴ ش در تهران انتشار یافت.
- ۶- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه و موزه‌ملی ملک، در ۹ جلد، اثر ایرج افشار و محمد تقی دانش پژوه که به کوشش استاد در سال‌های ۷۱-۱۳۵۲ ش در تهران انتشار یافت.
- ۷- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در ۴ جلد، که در ۱۳۶۱-۷۵ ش در اسلام آباد چاپ شد.
- ۸- ادبیات فارسی بر مبنای تالیف استوری، ترجمه یو-۱-برگل، ترجمة فارسی از زبان روسی، از یحینی آریان پور، سیروس ایزدی و کریم کشاورز، که با تنظیم و حاشیه احمد منزوی از سوی مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، در ۲ جلد، در ۱۳۶۲ ش در تهران چاپ شد.
- ۹- فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان، در ۱۴ جلد که از سوی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، در سال‌های ۷۰-۱۳۶۲ در اسلام آباد چاپ شد (لازم به ذکر است که جلد چهاردهم کتاب با اضافات و تجدید نظر دکتر سید عارف نواحی در ۱۳۷۰ ش به چاپ رسید).
- ۱۰- سعدی بر مبنای نسخه‌های خطی پاکستان، این کتاب از سوی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد در ۱۳۶۳ ش در ۲۱۹ صفحه به چاپ رسید.
- ۱۱- فهرستواره کتاب‌های فارسی، ۸ جلد که اولین ۵ جلد آن در سال‌های ۷۹-۱۳۷۴ ش از سوی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و آخرین ۳ جلد از سوی مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی در سال‌های ۸۲-۱۳۸۱ ش به چاپ رسید.
- ۱۲- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه عمومی و آرشیو پیشاه (ایالت پنجاب، هندوستان)، این کتاب با همکاری خانم ملیحه معلم، از سوی مرکز تحقیقات فارسی هند، در ۱۳۷۶ ش، در دہلی نو منتشر شد.
- ۱۳- فهرست نسخه‌های خطی مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی ایران، مجلد بکم، گنجینه اهدایی خاندان سلطان علی سلطانی (شیخ الاسلامی بهبهانی) که از سوی مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی ایران در ۱۳۷۷ ش، در تهران به چاپ رسید.
- ۱۴- فهرست مشترک نسخه خطی فارسی علوم قرآنی در پاکستان، این کتاب در ۲۶۶ صفحه در ۱۳۷۸ ش

در تهران چاپ شد.

۱۵ - فهرست نسخه های عکسی کتابخانه مرکز دانشگاه اسلامی، جلد یکم، کتابخانه خصوصی اهدایی زین العابدین ابراهیمی، که از سوی مرکز دانشگاه اسلامی در ۱۳۸۱ش، در تهران منتشر یافت.

افزون بر کتاب های مذکور استاد مقالات بسیار درباره نسخه های خطی، ادبیات فارسی و جز آنها

تالیف کرده که در مجلات و مجموعه های مقالات مختلف چاپ شده است. (۵)

از میان آثار مذکور استاد منزوی، فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش در ۴ جلد و فهرست مشترک نسخه های خطی پاکستان در ۱۴ جلد ثمره پر ارزش اقامت استاد در اسلام آباد، پاکستان است. بدینهی است که پدیده های فرهنگی اساس و مهم ترین عامل به وجود آوردن روابط میان ملت ها و استواری آنهاست. آثار مذکور استاد پلی بسیار محکم و پیوند ناگستینی میان دو ملت برادر و همسایه ایران و پاکستان است. این فهرست های نسخه های خطی نه تنها مهم ترین منبع تحقیقات ادبی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، تاریخی، دینی و اقتصادی درباره شبه قاره، آسیای میانه، افغانستان و ایران است بلکه بزرگ ترین شاهد خدمت زبان و ادب فارسی به فرهنگ و تمدن بشر در این سامان است. از مطالعه این آثار پر ارزش می توان پی برد که در همه مناطق پاکستان زبان فارسی قرن ها رواج داشته، ابزار انتقال علوم و معارف به نسل های آینده و عالمت احترام و شایستگی بوده است.

بر ارباب نظر پوشیده نیست که استاد احمد منزوی از افراد برجسته ای است که به فرهنگ مشترک پاکستان و ایران فراوان خدمت کردد. استاد به مصادق نامش از شهرت و تبلیغات عمده دوری جسته و بدین سبب جامعه فرهنگی و علمی به درستی مقام استاد را نشانخته است.

(۳)

استاد احمد منزوی در حال حاضر در تهران در خیابان شریعتی، خیابان سهیل در آپارتمان کوچکش تهیازندگی می کند، از سه فرزندش، زویا و شورا ازدواج کردهند و با خانواده های خود در همان شهر زندگی می کنند. آزاده، کوچک ترین فرزند استاد، در آغاز جوانی در ۱۳۶۳ش در ایتالیا هنگام تحصیلات عالی در رشته هنر های زیبا با پرتو کردن از ساختمن چند طبقه یک بیمارستان خود کشی کرد. همسر استاد خانم خدیجه جاویدی نیز در آذر ماه ۱۳۶۱ش / دسامبر ۱۹۸۴م فوت کرد.

امر طبیعی است که در ۸۰ سالگی در حالی که انسان همسر و فرزند جوانش را، آن هم در نتیجه خود کشی، از دست داده باشد، بیماری های گونا گون دور اورا گرفته باشند، نه تنها دل بستن به کاری برایش سخت دشوار است بلکه دیگر زندگی هم برای او چندان ارزش ندارد، اماحال استاد منزوی خیلی متفاوت است. با دیدن وی و عشق و علاقه اش به کار، فعالیت و شور و شوق در پژوهش، راهنمایی به شاگردان، پاسخ گویی به پژوهشگران و مؤلفان در مؤسسات فرهنگی و پژوهشی دور و نزدیک، رعایت نظم و ترتیب دقیق در امور تحقیقی، علمی، فرهنگی، اداری و شخصی، سراغ و جمع آوری نسخه های خطی کتاب های مهم از گوشه و کنار جهان، ارتباط با چاپخانه و غلطگیری تالیفات زیر چاپ خود، نمی توان باور کرد که این مرد لاغر و بزرگوار درد هایی کشیده است.

سبب نادیده گرفتن این همه رنج‌ها، عشق و علاقه فوق العاده‌ی وی به رسالت‌وای خودش است؛ استاد به معنای واقعی شخصی متعهد به کار و هدف خویش است، و همین تعهد است که او را از این و آن و چنین و چنان مستغتی و بی نیاز کرده است و او هر چیز و همه امور را از راه عینک تعهدش نگاه می‌کند. منزوی شخصی بسیار کم توقع، واقعیت بین، درویش منش، فروتون و متواضع، کم آمیز، کم گو و گوشش نشین است. مهم ترین ویژگیش تنظیم و تعیین اولویت‌ها و عمل کردن به آنهاست. هر چند استاد از آغاز حوانی با سیاست عملی فراوان علاقه داشت، حتی یکی از اعضای بسیار فعال حزب توده ایران بوده و در نتیجه فعالیت‌های سیاسی زندان هم رفته، اهل نظر و حسن دوست است، روی نکورا معالجه عمر کوتاه و چهره‌زیبارا کلید در های بسته و مرهم دلهای خسته می‌پندارد. اطلاعات فراوان درباره مذهب و به ویژه تشیع دارد. دوست دارد در برنامه‌ها و جشن‌های فرهنگی، فیلم، نمایش‌نامه، تئاتر، مجالس شعر حوانی وغیره شرکت کند؛ ولی اولین ترجیح و اولویت او شناساندن آثار فارسی به ویژه نسخه‌های دستنویس است. اوردرسارة اهمیت و ارزش این کار خود، دُچار هیچ شک و تردید نیست و به نظرات دیگران علیه آن محلی نمی‌گذارد و عمر عزیزش را وقف این راه کرده است. منزوی امر شناساندن نسخه‌های خطی را از دوران بچگی شروع کرده، او نه تنها تمام عمر با آن وفادار مانده بلکه باز حمت‌های فراوان و ابتکارات خود این هم را به اوج کمال رسانده و در حال حاضر در رشتهٔ فهرست نویسی، نسخه و کتاب‌شناسی فارسی بالا ترین جایگاه را به دست آورده است.

اور در عادت‌ها، عقائد و نظریات خود بسیار محکم و استوار است و در هیچ شرایط به آنها تجدید نظر نمی‌کند، خیلی کم؛ ولی با صدای بلند و صریح و در عین حال بسیار فصیح و بلیغ، با به کار بودن واژه‌های سره فارسی حرف می‌زند و اگر موضوع مورد پسند وی مهم باشد و او می‌ایستد، و ولو این که مخاطبانش حتی سه چهار نفر باشند، عین سخنران‌ها خطاب می‌کند و معمولاً در حال این چنین سخنرانی چشم‌هارا می‌بندد. زبان گفتاری و نوشتاری او تقریباً یکی است و دربارهٔ یک موضوع و امر هر چه از زبان گفته، همان را می‌نویسد، چنانکه دربارهٔ یک جریان خاص در مصاحبه، سخنرانی و دست نوشته او تفاوتی وجود ندارد، حتی فاصله زمان و تغییر مکان هم در این شbahat حرف و لفظ تفاوتی ایجاد نمی‌کند. زبان و نوشته هایش، صریح، بی‌ابهام و دور از تصنیع است، او دلیرانه و بی‌باکانه در جمع رفیقان، که غیر از دوستداران و علاقه‌مندان کتاب‌ها و نسخه‌های خطی فارسی نیستند، عیب هایش را هم چون هنرها بیان می‌کند. گویا نسخه خطی زندگیش آب و کرم نخورده، به خط بسیار روش نستعلیق خوب، دارای عنوان های شنگرف، مذهب و منحصر به فرد است.

استاد عادت‌هایی که سی سال پیش در زندگی عادی خود داشت، در حال حاضر نیز در آنها تغییری به وجود نیامده است. او وقتی جایی می‌رود و با اشخاص و افرادی را می‌بیند به جای "السلام علیکم" یا "سلام" گفتن، دست راست خود را نظامی وار به پیشانی خود می‌برد و "یا حق" می‌گوید. هنگام کار که معمولاً تمام وقت بیداری اور ادریب می‌گیرد، خیلی کم به آین و آن می‌پردازد و همیشه سعی دارد تمام توجهش به کارش باشد، حتی تعطیلات، جشن‌های ملی، عید و عاشورا وغیره نیز جلوگیر کارش نیست. اور خانه برای تفریح خودش یک رادیو دارد که برنامه‌آن را "بی‌بی‌سی" تنظیم کرده و کلید

تنظیم بونامه را بوداشته است. و آن هم روزی بلک باز نزدیک گروپ برای شنیدن اخبار فارسی روش می شود. استاد برای رفع خستگی از کار از روش خاصی استفاده می کند، چنانکه در خانه اش نخست روی صندلی پشت میز کار می کند، بعد برای ایجاد تنوع و امی ایستاد و پشت نیمکت بلندی با فیش های نسخه های خطی سر و کله می زند، در آخرین مرحله بر تخت خوابی که ساخت خاصی دارد، دراز کشیده کار پژوهش را با همان شور و شوق وقت شروع کار، ادامه می دهد و سپس برمی گردد به اولین نقطه، یعنی میز کار.

او به گفته خودش در روزگار اقامات در اسلام آباد، هر روز بیش از روز گذشته کار می کرد و این روش در تمام ۱۴ سال ادامه داشت. دوستان، یاران و شاگردان دیرینش هم اگر برای دیدنش پس از مدت ها، آن هم از راه دور برونده، او حد اکثر پس از احوال پرسی و گفتگوی پنج دقیقه ای، باز به کارش می پردازد. این گفتگوها هم بیشتر مربوط به کتاب های چاپ سنگی، نسخه های خطی، انواع خط های نسخه ها و فهرست ها وغیره است.

در واقع همین اینوار و فدایکاری، نادیده گرفتن احتیاجات زندگی و دوری از مجلس ها وغیره سبب شده است که او بتواند کاری ماندگار به جامعه فرهنگی عرضه کند. عمرش در از باد و توفیقاتش بیشتر.

یادداشت ها و منابع

- ۱- نام های بعضی از پژوهشگران بدین گونه است
ثريا پناهی، میترا فراهانی، ام البنین صادقی، زهرا رضائی، سپیده امامی، مریم مجیدی و ابوالفضل خطیبی
- ۲- برای اطلاعات بیشتر درباره شرح حال استاد احمد منزوی نک: مطلبی کاشانی، صفحات فراوان.
- ۳- نوشاهی، عارف، هفده
- ۴- همو، هیجده
- ۵- برای اطلاعات بیشتر درباره آثار استاد منزوی نک: زندگی نامه... استاد احمد منزوی، صص ۱۴۴-۱۵۱؛ مطلبی کاشانی، صص ۲۱-۲۱؛ عباس، صفحات فراوان

کتابشناسی منابع

- | | |
|---|---|
| زنگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی دانشمند پرتوان و فهرست نگار بزرگ کشور، استاد احمد منزوی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱ | ۰ |
| عباس، طیبه، استاد احمد منزوی- شرح حال و کارهای علمی وی، پایان نامه کارشناسی ارشد فارسی، به راهنمایی دکتر محمد سلیمان مظہر، دانشگاه پنجاب، لاھور، ۱۹۹۸ م | ۰ |
| مطلبی کاشانی، نادر و محمد حسین مرعشی، حدیث عشق (احمد منزوی- زندگی نامه خود نوشت، گزیده مقالات و نامه ها)، تهران، ۱۳۸۲ ش | ۰ |
| نوشاهی، عارف، مقدمه فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، ج ۱۴، احمد منزوی، راولپنڈی، ۱۳۷۵ ش | ۰ |

دکتر محمد اقبال شاهد

عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب، لاہور

بررسی جاذبه‌های سفرنامه نویسی ایرانیان در شبے قاره

سرزمین پنهانور شبے قاره پاکستان و هند با جاذبه‌های خیال انگیز خود در جهان قدیم، که ناشی از گوناگونی اقوام و فرهنگها و تنوع اقلیم و محیط زیست و جامعه‌های مختلف آن بوده است، هر انسان کنجدکاو و جستجوگری را به انگیزه‌های گوناگون به سوی خود می‌کشانید. هندوستان از دوره هائی که در سایه روش تاریخ و افسانه واقعیت فورفته، همیشه مورد توجه ایرانیان بوده در این سرزمین پنهانور رفت و آمد و گشت و گذار و با آن ارتباط سیاسی و فرهنگی و بازارگانی داشته‌اند.

قدیم ترین آثار باستانی هند و بناهای دوره اشوکا موریا (سده سوم پیش از میلاد) بزرگترین پیشیبان و مروج آیین بودایی، چنان تحت تأثیر هنر هخامنشی است که به عقیده باستانشناسان و متخصصان بزرگ تاریخ هنر این آثار با نظرارت و همکاری مستقیم هنرمندان و معماران ایرانی بنام شده است. (۱)

همچنانکه نقاشی‌های غارهای اجنتا (Ajanta) متعلق به قرون پنجم و ششم میلادی که قدیمی ترین و ارزشمند ترین آثار نقاشی است که در هندوستان کشف گردیده نه تنها نشان دهنده سبک نقاشی ایرانی و هنر ساسانی است، موضوع بعضی از این مجالس نقاشی هم مربوط به ایران و تصویر شخصیت‌های ایرانی است. به گفته گیرشمن و متخصصان هنر ایران و هند نقاشی‌های اجنتا سندی اثکارنا پذیر در تأثیر هنر ایران بر هنر هند و حضور فعال ایرانیان در هندوستان در دوره‌های باستانی است. (۲)

رواج آیین بودایی در ایران گرایش رجال و دولتمردان ایرانی و دربار اشکانی به آن، از مهمترین عوامل ارتباط فرهنگی ورفت و آمدۀای بین ایران و هند بوده است. پس از براندازی بوداییان و مانویان در دوره ساسانی به تحریک موبدان زر دشتی که موقعیت خود را در مقابل گسترش روز افرون این دین ها در خطر می‌دیدند، اسناد و مدارک رسمی مربوط به بودایی ایرانی نابود و تحریف شده است. این معنی از کتبیه مهم کرتیه موبدان موبد مقندر دوره ساسانی به خوبی برمی‌آید. (۳)

با این همه درباره رواج دین بودایی در ایران و ارتباط مجامع بودایی ایران با هندوستان خاستگاه اصلی آیین بودا_ مدارک و اسناد متبر مخصوصاً در منابع و روایات چینی وجود دارد. طبق این اسناد که برخی از آنها توسط محققان چینی انتشار یافته و مورد بررسی قرار گرفته، بوداییان در زمان اشکانی در ایران دارای مدرسه‌ها و آموزشگاه‌های ویژه دینی بودند.

در این مدارس زبان سانسکریت، زبان دینی و فرهنگی بودایی، تدریس می‌شد و راهیان بودایی تربیت می‌شدند. در منابع چینی به نگهداری دندان و کاسه (کشکول) بودا، طبق یک سنت بودایی، در گنجینه پادشاهان اشکانی اشاره شده است. همین زمینه‌ها سبب گردیده بود که ایران به صورت پایگاه

اصلی بودائی مهایانا، یکی از دو شاخه اصلی بودائی در آید و راهبان ایرانی سهم و نقش عمدۀ ای در ترویج آیین بوا در جهان قدیم داشته باشند. چنانکه دین بودا در چین، که بعداً به صورت بزرگترین سرزمین بودائی در جهان درآمد، به وسیله دوراهب ایرانی از شاهزادگان اشکانی به نام ان شی گاتو (Anshigao) و ان شوان (Anxuan) و شاگردان ایرانی آنان ترویج شد. آثار و رساله هایی که این دوراهب ایرانی از زبان سانسکریت به چینی ترجمه کرده اند، قدیمی ترین آثار بودائی به زبان چینی است و علاوه بر ارزش ذاتی خود از شاھکار های نثر زبان چینی بشمار می آید.^(۴)

ارتباط ایران و هند، یعنی دو حوزه بزرگ بودائی در جهان باستان، طبق سنت و روش بودائیان مستلزم سیر و سفر بودائیان ایران در هند به قصد دیدار راهبان بزرگ و دست یافتن به کتابها و آثار نایاب با کمیاب بودائی بود. در مکتب بودائی سیر و سفر از اصول آموز شهای بودائی در تهذیب نفس و اعتلای سطح بینش و تجربة انسان به شمار می آید و علاوه بر آن راهبان طی این سیر و سفر ها به گرد آوزی یا کتابت آثار بودائی و ملاقات با دانشمندان و روحانیان بزرگ می پرداختند. سفر تاریخی فاشین راهب چینی به هند که از مهمترین رویدادها در تاریخ بودائی است و طی آن بسیاری از کتابهای مقدس بودائی را با خود به چین آورد نمونه مشخصی از این سنت بودائی است.

سفر بر زویه طیب به هندوستان و آوردن کلیله و دمنه که در ترجمه های فارسی و عربی این کتاب به اقتضای شرایط فرهنگی عصر به عنوان سفر حکیمی جستجوگر مطرح و خاطر نشان گردیده، با تحقیقانی که انجام گرفته در واقع نمونه ای از همین سفرهای جستجوگرانه راهبان بودائی /مانوی و سندزنده و معتبری در اثبات سابقه تاریخی سیر و سفر ایرانیان در هندوستان است.^(۵)

غنا و تنوع جاذبه های هند هر میل و سلیقه و ذهن کنجدکاوی را در سیاحت هند ارضاء می کرد.

جادۀ ابریشم، راه ادویه و شاهراه های بازار گانی دریائی و زمینی که به هند منشعب یا منتهی می شد بی سیر کاروان ها و ناوگان های تجاری بود که همراه با کالاهای تجاری و برقرار از آن متعان فرهنگ را هم داد و ستد می گردانید. کتاب *التصیر بالتجارۃ* جا حظ یا کتاب *المضاف والمنسوب* *ال تعالیی* نیشاپوری مطالب سودمند و ارزشمند در باب این گونه سفرهای بازار گانی به هند و کالاهای هندی و سیر و سیاحت بازار گانان ایرانی و مسلمان و در غایت تلاقی اندیشه ها و فرهنگ ها در هند دارد. داستانی که سعدی در گلستان (باب سوم، حکایت ۲۱) از آرمان های سود جویانه یک بازار گان نقل کرده، هر اندازه هم که از آرایش های ادبی و تفکن های قصه پردازی پیراسته گردد، نشانه ای است از انگیزه های گوناگون بازار گانی در پیمودن راه های دور و دراز منتهی به هند و جاذبه های اقتصادی و فرهنگی که هندوستان در نظر مردم تجارت پیش آن زمان داشته است.

این سفرهای دور و دراز و بی اندر بی انگیزه تألیف نخستین سفرنامه ها توسط مسافران اهل قلم درباره هند گردید.^(۶)

سفرنامه های اولیه ایرانیان به هند که به سنت و روش مؤلفان قرون اولیه اسلامی به زبان عربی نوشته شده، در اصل به قصد تشریح و توضیح مسالک و ممالک به اصطلاح قدیم یعنی فاصله میان شهر ها، چگونگی منزلگاه های سفر و راهنمای نگاری، تألیف گردید و در عصر خود مهمترین راهنمای مسافت و

تجارت در شرق آسیا بوده است. این آثار توأم با روایات و یاد کردهای شفاهی سایر هندرفتگان و مسافران بی سفرنامه در عین حال شامل برخی مطالب اسطوره‌ای و افسانه‌های دور از باور در باب شگفتیهای سرزمین هندوستان است که بعداً منشاء، بسیاری از روایات افسانه بود از آنکه ای شده که در باره عجایب هند در متون تاریخی و جغرافیایی و ادبی فارسی از قبیل عجایب المخلوقات و آثار البلاد قزوینی، نگارستان عجایب و غرایب پیشاوری، روضة الصفا، میر خواند، حبیب السیر خواند میر یا برخی از افسانه‌های اسکندر نامه‌های فارسی و سرگذشت اسکندر در شاهنامه و خمسه نظامی و آیین اسکندری عبدي بیک شیرازی و این گونه آثار ادبی راه یافته است. (۷)

یکی از مهمترین سفرنامه‌گونه‌ها در این باب سلسلة التواریخ است که قسمت عمده و اصلی آن توسط سلیمان سیرافی بازرگان ایرانی اهل سیراف در سال ۱۸۵۱/۵۲۳۷ م نوشته شده و سپس ابو زید سیرافی مطالبی تکمیلی بر کتاب افزوده و آن را گسترش داده است. گابریل فران (G. Ferrand) سلسلة التواریخ را به زبان فرانسوی ترجمه کرده و مقدمه‌ای مفصل و مشروح پیرامون ارزش و اعتبار کتاب نوشته و طی آن به بررسی تطبیقی مطالب هم پرداخته است.

آثاری از قبیل بخش چین و ترک و هند از کتاب طبایع الحیوان مروزی که در حدود سال ۱۱۲۰/۵۵۱۴ م تألیف شده و مینورسکی متن عربی آن را همراه با ترجمه انگلیسی با یادداشت‌های مفصل تحقیقی منتشر ساخته است. کتاب اخبار الصين و الهند نیز که مؤلف آن ناشناخته است و سبک نثر نمودار قدامت کتاب است از همین نوع آثار قدیم است که توسط ساواژ (J. Savaget) به زبان فرانسوی ترجمه و همراه با متن عربی انتشار یافته است. (۸)

کتاب معروف عجایب الهند از بزرگ بن شهریار ناخدای را مهر مزی هم از نخستین سفرنامه‌های ایرانیان در باره هند به شمار می‌آید. نویسنده به اقتضای شغل و پیشه دریانوردی خود به بیان آنچه مربوط به دریانوردی می‌گردد بیشتر رغبت نموده و ضمن شرح مشاهدات خود چنانکه از عنوان کتاب برمی‌آید، بیشتر به بیان شگفتی‌های سرزمین هندوستان و دریاها و مخاطرات دریانوردی در سفرهای دریائی به هند پرداخته است. (۹)

کراچکوفسکی (Krachkovski) خاور شناس روس و متخصص نامدار جغرافیای تاریخی آسیا طی موارد و مناسبت‌های گوناگون در کتاب نفیس خود "تاریخ ادبیات جغرافیائی اسلامی" این گونه آثار، همچنین مواد و مطالب مربوط به جغرافیای افسانه‌ای هندوستان را در متون فارسی و عربی مورد بررسی و ارزیابی قرار داده است.

شگفتی‌های هندوستان و ثروت سرشار و گنجینه‌های انباسته در کاخ‌ها و پرستشگاههای این سرزمین در طول تاریخ کشور گشایان جهان را بر انگیخته و به سوی این دیوار کشانیده است.

خطاطات و یادمان‌های همراهان و ملازمان این کشور گشایان طی کتابها و اسناد و مدارک گوناگون بر جای مانده است. غالباً این آثار هر چند به قصد سفرنامه نویسی نوشته نشده ماهیتی سفرنامه ای دارد و بخشی مهم از سفرنامه وارهای مربوط به هندرا تشکیل می‌دهد. (۱۰)

مهمتین اثر ازین نوع کتاب تحقیق مالله‌نجد نوشته ابوریحان بیرونی (۱۱) (۱۰۴۸/۵۴۴۰ م) است.

بیرونی از همراهان سلطان محمود در سفر به هند بود و این کتاب را در شرح بررسی‌های علمی و مردم شناسی و تحقیقات تاریخی و جغرافیایی و مشاهدات خود در هند نوشته است. تحقیق مالله‌نده با آنکه ساختاری کاملاً سفر نامه گونه دارد بر حسب عرف وعادت به بیرونی از مقاصد اصلی نویسنده به عنوان سفرنامه تلقی نگردیده و ارزش سفرنامه ای آن تحت شاعع جنبه‌های علمی و پژوهشی کتاب قرار گرفته است.

کتاب جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان منشی نیز هر چند به عنوان متن تاریخی قلمداد می‌گردد ولی از دیدگاهی دیگر این کتاب بویژه در بخش مربوط به واقعی هندوستان، بیان خاطرات و مشاهدات مؤلف و گزارش سفر هند به دقت و تفصیلی تام و در طرز سفر نامه نویسی است. نسخه نفیس کتاب جهانگشای نادری که در سال ۱۱۷۱ هـ کتابت شده و به کتابخانه شخصی میرزا مهدی خان منشی تعلق داشته است به لحاظ در برداشتن تصویرهای مستند از هندوستان، سیمای واقعی شخصیت‌های تاریخی مانند نادر شاه، نصرالله میرزا فرزند نادر، محمدشاه گورکانی، صحنه‌های نبرد و مجالس و مناسبت‌های مهمی که به وسیله نقاشان بزرگ آن دوره که از ملتمنان سفر بوده اند نقاشی شده، این متن تاریخی را در عین حال به صورت سفرنامه ای مستند و مصور و در نوع خود منحصر بفرد درباره هندوستان و ایران در آورده است. (۱۲) اما بیش از جنگاوران و آتش افروزان، کاروانهای شعرو ادب و سخن‌سالاران و پیام آوران مهر و دوستی و ذوق و ادب و هنر اههای دو سرزمین را پیموده اند.

فرخی سیستانی در لشکر کشی محمود غزنوی (حک: ۳۳۸-۵۴۲) به هندوستان از همراهان او بود. فرخی نخستین ایرانی است که مشاهدات خود را درباره این دیار و مهمترین واقعه تاریخی، یعنی فتح سومینات را به نظم آورده است. دیوان فرخی بطور کلی تاریخچه‌ای منظوم، مشحون از اطلاعات نادر درباره هندوستان است. به ویژه قصیده فتح سومینات در واقع سفرنامه هندوستان وی است که ضمن مدرج سلطان به توصیف شهرها، قلعه‌ها و سرزمین هندوستان و تاحدی بیان آداب و رسوم و عقاید هندوان پرداخته است. (۱۳) به نوشته نصرالله فلسفی قصائد سفرنامه وار فرخی درباره هندوستان به اقتضای مجال ادبی شامل برخی اطلاعات ارزنده تاریخی و جغرافیایی درباره فتح سومینات و هندوستان است که دستیابی به این مواد از راه تبعیع در متون تاریخی میسر نیست. (۱۴)

مکتبی شیرازی (۱۴۰/۵۹۱۶) شاعر بنام قرن دهم هجری نیز در لیلی و مجنون خویش اشاراتی به سفر هند دارد. وی به هنگام بازگشت از هندوستان از راه دریا به دیار عرب و صحرای نجد رفت و نسخه اصلی روایت داستان لیلی و مجنون را به دست آورد و مأخذ نظم این کتاب قرارداد. (۱۵) دیوان کلیم کاشانی (۱۶/۱۰۶۱-۵/۱۶۵۰) آکنده از مطالب سفرنامه وار درباره جامعه و فرهنگ هندوستان است. این گونه مطالب که آگاهی از آنها برای شناخت جامعه ادبی و فرهنگی مصر ضرورت تمام دارد، به علت عادی بودن در اسناد و منابع رسمی آن زمان انکاوس نیافته و به درج و ضبط آنها اعتنا نشده ولی با دگرگونی اوضاع واحوال، اکنون دسترسی به این اطلاعات در مطالعات گوناگون تاریخی و ادبی ارزش بسزا دارد. قصیده‌های متعدد کلیم در مدرج شاه جهان (حک: ۱۰۳۷-۵/۱۰۶۹) و اورنگزیب (حک: ۱۰۶۸-۵/۱۱۱۹) وغیره و توصیفات روائی که از آثار و بنایهای تاریخی، آداب و رسوم و جشن‌ها و مناسبت‌های گوناگون نموده، دیوان کلیم را در واقع به صورت سفرنامه کلیم به هند و یکی از مهمترین

منابع تاریخی آن دوره، از لحاظ فواید جنبی آن در آورده است.

همچنین اشعار میرزا جلاله (۱۷-۵-۱۰۸۳) (۱۰۹۳) در وصف جلوس شاه جهان یا توصیف چشمۀ سار و پر ناک کشمیر اطلاعات قابل توجهی درباره شبۀ قاره آن زمان به دست می دهد. در قرن یازدهم و دوازدهم بهمان نسبت که توجه و علاقه شاهان صفوی به شعر و شاعری کاستی می گرفت. صیت شاعر نوازی و ادب دوستی فرمانروایان هند و آوازه حرمت و رفاه و تنعم شاعران فارسی گو و سخنوران فارسیدان در هند فرونی می گرفت. شاهان و فرمانروایان هند چه از روی ذوق و صدق و اعتقاد شخصی و چه از راه رقابت و همچشمی که به تقلید از آداب و رسوم قدیم ایران حضور شاعران و اهل ادب را از اسباب تفاخر و تجمل دربارها و دستگاه امرا می گردانید به فراخواندن شاعران و سخنوران و دلنووازی و نشویق این طایفه همت می گماشتند. این شرایط و عوامل دیگری موجب شد که هند از پایگاه های بزرگ و عمده زبان و ادب فارسی گردد و شعر و ادب فارسی پس از ورود به شبۀ قاره مقتضیات فرهنگی و اقلیمی منطقه را در خود انکاس دهد و به چنان ظرفیت ها و خلاقيت های تازه ای برسد که این دوره ادبی بصورت يكى از ادوار شاخص و ممتاز در تاریخ ادبیات فارسی در آید. با این زمینه های مساعد ورغبت انگیز کمتر شاعر و صاحبدلی در ایران بود که به قول صائب، سخن سالار وقت، هواي هند و سوداى سفر به آن دیار خیال انگیز را در سر نپروراند باشد.

همچو عزم سفر هند کش در هر دل هست

رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

اشعار این سخنپردازان غالباً مانند دیوان کلیم تجلی گاه نودیده ها و نویافته های آنان و ستایش از هندوستان یا گاه بیان دل آزده‌گی های آنان از هند است. علاوه بر این آثار که خود سفرنامه گونه هائی پیرامون هند بشمار می آید برخی از این شاعران هند دیده و در هند گشته سفر نامه های مستقل هم درباره هند نگاشته اند.

جادبه های مرتبط فرهنگ ایران در هند پس از سیری شدن دوران رونق ادبی هند و سبک هندی بار دیگر در قرن دوازدهم گروهی از سخنوران و پژوهشگران ایرانی را متوجه هند ساخت. در این دوران نخستین گرایش های ناسیو نالیستی و باستانگرائی همزمان در بیشتر کشور های آسیائی و مشرق زمین پدید آمد که یکی از عناصر مهم آن در این جنبش فرهنگی بازگشت به آئین های باستانی، پیراستن زبان و توجه به زبان ها و مفاخر باستانی قومی و ملی بود.

در آن هنگام هند به علت حضور جامعه پارسیان که حافظ میراث های باستانی از یاد رفته بود و توجه این گروه به زبانهای باستانی و نهاد های ملی مرکز توجه ایرانیان و خاور شناسان و ایران شناسان خارجی در تحقیقات مربوط به فرهنگ و زبان های باستانی ایرانی و ترجمه متن های اوستانی و پهلوی گردید، چنانکه نخستین تحقیقات اوستانشناسی و ترجمه اosten به زبان های غربی بر مبنای روایات شفاهی و سنتی پارسیان انجام گرفت و سپس با کاربرد روش های علمی و مطالعات زبانشناسی به تدریج تکمیل گردید. (۱۸) چهره مشخص و فعل فرهنگی پارسیان در شبۀ قاره در این دوره مانکجی صاحب از بزرگان و سران زر دشیان و شخصیت های ادبی آن زمان است که هم در بین پارسیان هند و هم در مجتمع

ادبی ایران شهرت و اعتبار داشته، چندانکه معصوم علیشاہ نایب الصدر شیرازی در طرایق الحقایق از او در زمرة عارفان وقت نام برده است و نمونه‌ای که از نثر و نگارش شیوه‌ای وی نقل کرده، نمودار مایه و تسلط مانکجی در زبان و ادبیات فارسی است.^(۱۹)

مانکجی با بنیانگذاران نهضت ادبی باستانگر یانه در ایران مانند جلال الدین میرزا نویسنده نامه خسروان و سایر هم اندیشان خود در ایران ارتباط ادبی داشته است.^(۲۰) و بعضی از ایرانیان علاقمند و مستعد که در طی این ارتباطات و تحت تأثیر این حربان فکری و فرهنگی برای مطالعه در فرهنگ‌ها و زبان‌های باستانی رهسپار هند شده اند به نگارش سفرنامه نیز پرداخته اند.

بهترین نمونه نوعی از این گونه سفر نامه‌ها، سفرنامه فرست الدوله شیرازی به هند است که به منظور آموختن خط‌های زبان‌های باستانی رهسپار هند شده بود - استناد و مدارک منتشر نشده دیگری هم از این قبیل در مجموعه‌های ایران و هند موجود است.^(۲۱)

در قرن ۱۳ هجری که دوران بسط توسعه حکومت‌ها و سیاست‌های استعماری دولت‌های غربی در مشرق زمین به شمار می‌آید، ایرانیان نسبت به شناخت مغرب زمین از طریق هند به منظور آشنائی با سیاست‌های استعماری و پی بردن به علل پیشرفت فرهنگ و تمدن غربی هوشمندانه توجه خاصی نشان داده اند. در اوایل این قرن سفرنامه‌هایی مانند تحفة العالم، مسیر طالبی، مرآت الاحوال و جام جهان نما در همین زمینه‌ها نوشته شده است.

در بیشتر این سفرنامه‌ها سیاست‌های استعماری دولت‌های اروپائی، مخصوصاً انگلستان، و عوامل پیشرفت تمدن‌های غربی با دیدگاه‌ها و برداشت‌های گوناگون مورد بررسی قرار گرفته است. بویژه نظام قانونسالاری و حکومت دموکراتی حاکم بر جامعه غرب در آن دوران حاکمیت دولت‌های استبدادی در مشرق زمین و آغاز نهضت‌های آزادی خواهانه به عنوان مهمترین عامل رشد و شکوفائی تمدن‌های غربی خاطر نشان گردیده است. بسیاری از این آثار در بیداری مردم و آشنا‌سازی آنان با نظام دموکراتی و حقوق فردی سهمی ارزشمند داشته است.^(۲۲)

علاوه بر آن تعدادی از مامورین سیاسی ایران در هندوستان سفرنامه و خاطرات نیز نگاشته اند.

مظفر بختیار در این باره می‌نویسد:

”از آن هنگام که خراسان بزرگ و آسیای میانه تا هندوستان صحنهٔ ستیز و آویز و شهر آشوبی و جنگ انگیزی روس و انگلیس گشته بود. دولت ایران به هنگام زمامداری رجال خردمند برای آگاهی از فعالیت‌ها پیشبردهای دورقیب و حفظ تعادل سیاسی که اصول سیاحت خارجی ایران را به خصوص در عصر ناصری تشکیل می‌داد. در این مناطق منهیان و صاحب خبران [جاسوس و گزار شگران و اخبار نویسان] برگماشته بود ... اهمیت هندوستان و بمبئی در آن زمان به عنوان یک مرکز کسب اخبار نهان از فعالیت‌های سیاسی در آن است که موقعیت سیاسی بمبئی آنجارا به صورت مرکز مهم و معتبر تضمیم گیری و دخالت انگلیس در امور منطقهٔ خلیج فارس در آورده بود. تا سال ۱۸۷۳ / ۱۲۹۰ ه حاکم انگلیسی بمبئی که از میان صاحب منصبان طراز اول حکومت هند برگزیده می‌شد زیر نظر نایب‌السلطنه هندوستان که در کلکته مقر داشت، مجری سیاست‌های دولت انگلیس در خلیج فارس بود و از طرف حاکم بمبئی نماینده ای به عنوان

نماینده سیاسی، مقیم در بوشهر مأموریت داشت که مستقل از وزیر مختار بریتانیا در تهران زیر نظر فرمانروای انگلیسی هندوستان انجام وظیفه می‌کرد... به همین دلیل همواره از طرف دولت ایران مأموران زبدہ به کنسولگری بمبئی گسیل می‌شد“.^(۲۳)

سیاحت نامه میرزا فضل الله حسینی، جام جم هندوستان از سید علی تبریزی و سفرنامه و گزارش‌های کافش السلطنه در ردیف این گونه منابع قرار می‌گیرد که علاوه بر اطلاعات و گزارش‌های محترمه سیاسی اطلاعاتی درباره فرهنگ هندوستان نیز در بر دارد.

رواج فن چاپ وجود چاپخانه‌های مجهز در هندوستان انگیزه دیگری برای عزیمت مؤلفان و خوشنویسان و چاپ نویسان به هند بود. برخی از نفیس ترین کتابهای چاپی در قرن گذشته در چاپخانه‌های بمبئی، نولکشور و لکهنو به چاپ رسیده است. امور فنی چاپ سنگی (Lithograph) اقتضا داشت که برای نفاست و سرعت چاپ و پیشگیری از خشک شدن مرکب چاپ سنگی، کاتب متن اولیه را در محل چاپخانه کتابت کند. و ضمناً در تهیه قالب یا لوح چاپ سنگی نظارت مستقیم داشته باشد. چاپگران و چاپ نویسان چاپخانه‌های هند به حدی در کار خود مهارت داشتند که به گفته مرحوم نور الله ایرانپرست فرزند داعی الاسلام مؤلف فرهنگ نظام که به اقتضای شغل پدر سالها در هند اقامت داشته و چاپخانه‌های آنچه را از نزدیک دیده بوده است. بعضی از کاتبیان در چاپخانه‌های هندوستان متن را مستقیماً بر روی لوح سنگی به صورت چپ نویس کتابت می‌کردند، بدین ترتیب هم متن واضح تر بر قالب چاپ نقش می‌بست و هم با حذف مرحله چاپ نویسی بر کاغذ کتاب با هزینه کمتری تولید می‌شد.

بهر تقدیر از آنچه که خوشنویسان و خطاطان از طبقات فرازه و دانشور قدیم بودند، بعضی از آنان سفرنامه‌هایی به نظم و نثر درباره هندوستان نوشته‌اند.

برخی از سیاحتگران هند مانند اسماعیل صحاباشی و محمود شیرازی، برای کارهای فنی و نقشه برداری از بناهای معروف هندوستان و مطالعات و بررسی‌های هنری رهسپار آن دیار شده‌اند. و برخی از سفرنامه نویسان انگیزه خاصی جز سیاحت در سفر به هندوستان نداشته‌اند و در طی مسیر خویش از شبه قاره عبور کرده و هریک درباره مطالب مورد علاقه بر حسب بینش و ذوق و علاقه خویش سخن داشته‌اند مانند حاجی پیرزاده نائینی، محسوم علی شاه شیرازی، شیخ الرئیس قاجار، ابراهیم صحاباشی، حاج سیاح و محمد رضا طباطبائی وغیره.

میرزا حسن عکاسباشی نیز مانند چاپ نویسان و نقشه برداران برای کارهای فنی و فراگیری عکاسی رهسپار هند شده بود. مجموعه عکس‌های تاریخی که میرزا حسن عکاسباشی^(۲۴) در طی اقامت طولانی خود در هندوستان از آثار تاریخی، محیط‌زندگی و سیمای مردم گرفته هر چند سفرنامه نوشتاری به شمار نمی‌آید، در نوع خود از ارزش‌ترین استاد مصور قدیم و در واقع سفرنامه‌زنده و تصویری هندوستان است.

میرزا حسن در جوانی از شیراز رهسپار هند شد و در بمبئی اقامت گزید. نخست به درخواست مصباح‌السلطنه کار گزار ایران در بمبئی به دایر کردن کلاس زبان فارسی و آموزش زبان و ادبیات فارسی به دوستداران این زبان در هندوستان پرداخت. که خود مطلی قابل توجه در تاریخ زبان فارسی در شبه قاره

است. آنگاه به ساخته ذوق هنری در کنار تدریس و تعلیم به کار عکاسی نیز پرداخت. و با دستیاری برادر خود میرزا محمد رضا طی بیست سال اقامت در هند از مناظر، بنایهای تاریخی، مساجد، تکیه ها و فضای شهری و مراسم و آداب و رسوم مسلمانان عکس هایی گرفته که علاوه بر سندیت از لحاظ فنی و هنری نیز مایه اعجاب و تحسین است. وی پس از بازگشت به شیراز در سال ۱۲۷۲ش خانه ای ساخت و سقف و دیوار های خانه را با این عکس ها پوشانیده آراست. وی بعضی از عکس ها را مستقیماً روی شیشه ها و سطح های حساس شده در پنجره و قاب های سقف و گچ اندواد دیوار چاپ کرد. تعدادی از عکس هایی که میرزا حسن عکاس باشی از هند گرفته در دست باز ماندگان او باقی است و مقداری از آنها در کتاب پیدایش عکاسی در شیراز به چاپ رسیده است. (۲۵) و جای آن دارد که این مجموعه نفیس یک جا به عنوان سندی نادر و ارزشمند از زندگی مسلمانان در هندوستان در قرن گذشته، به طرزی شایسته به چاپ رسد.

علاوه بر این سفرنامه های خیالی درباره هند نیز بنظر رسیده است، مانند کتاب مکالمه سیاح ایرانی با شخص هندی. این آثار به قصد سفرنامه نویسی نوشته شده و نویسنده در ساختاری سفرنامه گون با فضاسازی ها و شخصیت پردازی های داستانی به انتقاد از اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در آن زمان و مقایسه آن با نظام حکومت و قانونسالاری در هندوستان و القاء، فواید بہرہ گیری از پیشرفتهای صنعتی و اقتباس مظاهر تمدن و فرهنگ غرب که در نظر روش نظرکران آن زمان، هندوستان در بین کشورهای شرقی نمونه مشخص آن بود، پرداخته است.

نگارش سفرنامه های خیالی از دیر باز متداول بوده و بدون توجه به ارزش های تاریخی و محتوای سفرنامه ای بخشی از ادبیات داستانی بشمار می آمده است. مانند سفرنامه فیشاگورس در ایران که مشهور ترین نمونه در سفرنامه نویسی های ادبی داستان پردازانه مرتبط با ایران بشمار می آید. (۲۶)

پادداشت ها و منابع

- | | | | |
|----|---|----|--|
| ۱- | Havell, E.B., P. 1-78, 199; McGraw Hill, vol. VIII, pp 1-18 | ۳- | کریستن سن، آرتو، ص ۶۰ |
| ۲- | Ghirshman, R, PP. 329-40 | ۴- | ناصح، ناطق، ص ۲۶۵-۲۶۵ |
| ۴- | Wang Bangwei, PP. 83-92 | ۵- | درباره سفرهای بازرگانی ایرانیان به هند رک: دیوبود و ایت هاوس. آندرو ویلیامسن، بازرگانی دریائی ساسانیان، انتشارات کشیرانی ملی آریا، تهران (بی تا): حورانی، جرج، دریانوردی عرب [مسلمانان] در دریای هند، ترجمه محمد مقدم، انتشارات این سینا، تهران، ۱۳۲۸، ش |
| ۶- | درباره انسکناس افسانه پردازانه سفرهای اسکندر به هند رک: به صفوي، حسن، اسکندر و ادبیات ایران، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۴ ش | ۷- | |

- 8- Savaget, Jean(ed) *Relation de la Chine et de l'Inde*. Paris 1948
- 9- Van, Derlith- Devicq, M, *Livre des Marvoilles de l'Inde*, E. J. Brill, Leide, 1883-1889
- 10- رک: نصرالله خان دولتیار جنگ بهادر، داستان ترکتازان هند، چاپ هند، ۱۲۰۳ق
- 11- برای آگاهی بیشتر از احوال ابوریحان بیرونی و سفره‌ی در هندوستان رک: دانا سرشت، اکبر، صص ۱۷۶-۱۷۳، هادی حسن، ص ۱۷۳-۱۷۶
- 12- این نسخه از جهانگشای نادری که به مجموعه‌ای شخصی تعلق دارد به لحاظ هنر کتاب آرائی از نمونه‌های ارزنده در آثار هنری ایران است. بهمین سبب متن کامل کتاب در سال ۱۳۷۰ ش با مقدمه‌ای از آقای ادیب برومند (مالک نسخه) به طرزی نفیس و برای برآورده با اصل بچاپ رسید. برای آگاهی بیشتر درباره ویژگی‌های هنری و مشخصات و امتیازات نسخه رک: پیشگفتار عبدالعالی ادیب برومند بر جهانگشای نادری، *تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی*، چاپ عکس نسخه مصور خطی، انتشارات سروش و انتشارات نگار، تهران، ۱۳۷۰ ش، صص ۱۵-۱۵
- 13- برای شرح مسافرت فرخی در هندوستان رک: هادی حسن، صص ۱۷۶-۱۷۹؛ یوسفی: فرخی سیستانی، صص ۱-۱۲۵؛ عبدالرسولی، مقدمه دیوان فرخی سیستانی، صص الف-ی؛ دولتشاه سمرقندی، صص ۴۷-۴۵؛ عوفی، ج ۲، ص ۴۷
- 14- نصرالله فلسفی، فتح سومنات، در کتاب چند مقاله تاریخی و ادبی، انتشارات وحید، تهران، ۱۳۴۸ ش، ص ۳۲-۶۴
- 15- اسماعیل اشرف، مقدمه لیلی و مجنون مکتبی شیرازی، ص ۱۸؛ مکتبی شیرازی، ص ۱۵۰-۱۵۴
- 16- پرتو بیضائی، مقدمه دیوان کلیم کاشانی، ص (۵)
- 17- صافی، صص ۵۷-۲۴؛ نصر آبادی، صص ۱۰۲-۱۰۳
- 18- اورانسکی ای-م-، صص ۶۸-۶۶
- 19- معصوم علیشاه، طرائق الحقائق، ج ۳، صص ۴۲۸-۴۲۹
- 20- درباره ویژگی‌های این نهضت ادبی رک: بختیار، باز شناخت، صص ۱۵۵-۱۵۴؛ حکمت، ص ۴۱۱
- 21- فهرست نسخه‌های خطی فارسی، کتابخانه مؤسسه کاما، گنجینه مانکجی، بمبهی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ۱۳۶۵ ش
- 22- رک: آدمیت، فریدون، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوره قاجار، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۵۴ ش؛ همو، فکر دموگراسی و نهضت مشروطیت ایران، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۲؛ همو، اندیشه ترقی و حکومت قانون، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۱ ش
- 23- بختیار، گزارش‌های سیاسی، صص ۲۴۹-۲۵۰
- 24- درباره سرگذشت میرزا حسن عکاسباشی و برادر او میرزا محمد رضا رک: صانع، منصور، صص ۱۹-۱۹
- 25- صانع، منصور، صص ۱۸۷-۱۸۴
- 26- بختیار، سفرنامه‌های ایرانگردان خارجی، ص ۱۲۴

کتابشناسی منابع

آدمیت، فریدون، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر شده دوره قاجار، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۵۴ ش	0
آدمیت، فریدون، اندیشه ترقی و حکومت قانون، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۱ ش	0
آدمیت، فریدون، فکر دموکراتی و نهضت مشروطیت ایران، انتشارات، تهران، ۱۳۵۷ ش	0
اروانسکی ای-م، مقدمه فقه اللہ ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۸ ش	0
استر آبادی، میرزا مهدی خان، جهانگشای نادری، به کوشش عبدالعلی ادیب برومند انتشارات سروش، تهران ۱۳۷۰ ش	0
اسماعیل اشرف، مقدمه لیلی مجnoon مکتبی شیرازی، شیراز ۱۳۴۳ ش	0
بختیار، مظفر، "باز شناخت نسخه ای نفیس در کتابخانه دانشکده ادبیات مشهد" مجله دانشکده الهیات و معارف اسلامی، مشهد، شماره، زمستان ۱۳۷۵ ش	0
_____، "گزارش های سیاسی مأمور ایران از هند" در زمینه ایران شناسی، به کوشش چنگیز پهلوان، تهران ۱۳۶۷ ش	0
_____، "سفرنامه های ایرانگردان خارجی" نشریه کتابداری، شماره ۳۷، ۱۳۶۲ ش	0
پرتو، بیضائی، مقدمه دیوان ابوطالب کلیم کاشانی، تهران ۱۳۳۶ ش	0
حکمت علی اصغر، پارسی نغز، تهران ۱۳۳۰ ش	0
حورانی، جرج، دریا نوری عرب [مسلمانان] در دریای هند، ترجمه محمد مقدم؛ انتشارات ابن سینا، تهران ۱۳۳۸ ش	0
دانان سرشنست، اکبر، مقدمه فلسفه هند، ترجمه تحقیق مالله‌نده بیرونی، امیرکبیر، تهران ۱۳۴۳ ش	0
دولتشاه سمرقندی، تذكرة الشتر، به کوشش محمد رضانی، کلاله خاور، تهران، ۱۳۳۸ ش	0
دیوید وایت هاوس، آندره و بیلیامسن، بارزگانی دریائی ساسانیان، انتشارات کشتیرانی ملی آریا، تهران (بی‌نام)	0
صفافی، قاسم، مقدمه ها و نوشه های میرزا جلاله، تهران، ۱۳۷۴ ش	0
صانع، منصور، پیدایش عکاسی در شیراز، انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۹ ش	0
صفوی، سیدحسن، اسکندر و ادبیات ایران، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴ ش	0
عوفی، سیدالدین محمد، لباب الالباب، به کوشش ادوارد براؤن، ج ۲، لیدن ۱۹۰۳-۱۹۰۶ ش	0
فرخی سیستانی، دیوان فرخی، به تصحیح علی عبدالرسولی، تهران ۱۳۱۱ ش	0
فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه موسسه کاما، گنجینه مانکجی، بمبئی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۵ ش	0
کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ چهارم، انتشارات ابن سینا، تهران ۱۳۵۱ ش	0

مucchom علیشا، طرایق الحقایق، به تصحیح محمد جعفر محبوب، ۳ج، تهران ۱۳۴۵ش	۰
مکتبی شیرازی، لیلی و مجنون، به تصحیح اسماعیل اشرف، شیراز ۱۳۴۳ش	۰
ناصح، ناطق، بحثی درباره زندگی مانی و پیام او، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷ش	۰
نصر آبادی، میرزا محمد طاھر، تذکرة نصر آبادی، به تصحیح وحید دستگردی، تهران، ۱۳۶۱ش	۰
نصرالله خان دولتیار جنگ بهادر، داستان ترکتازان هند، سند، ۱۲۰۲ق	۰
نصرالله فلسفی، فتح سومنات، چند مقالة تاریخی و ادبی، انتشارات وحید، تهران، ۱۳۴۸ش	۰
هادی حسن، مجموعه مقالات هادی حسن، تهران، ۱۳۷۳ش	۰
یوسفی، غلام حسین، فرخی سیستانی، بحثی در شرح احوال و روزگار و شعر او، مشهد، ۱۳۶۱ش	۰
○ Ghirshman, R, Iran, Parhvians and Sassamans, Thames and Hudson, 1962	
○ Havell, E.B, Indian Scuepture and Painting, 2nd edition, London, 1928	
○ McGraw, Hill., Indo- Iranian Art, Encyclopedia of World Art, Vol. Viii, London, 1973	
○ Savaget, Jean,(ed), Relation de China etde L' Inde, Paris, 1948	
○ Van, Derlith, Devic L.M., Livre des Marveilles de- L' inde, E.J. Brill, Leide, 1886	
○ Wang Bangwei, An Shigao and his Countrymen: Parthian Budhists Countributon to the early Chinese Buddhism, A Collection of papers on Iranian Studeis in China, Peking University Press, 1993	

سید مرتضی موسوی
مدیر فصلنامه "دانش"
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد

بازتاب تأسیس و استقلال پاکستان در آثار و ادبیات معاصر فارسی

در ۱۴ اوت ۱۹۴۷م با اعلام تأسیس و استقلال کشور اسلامی پاکستان، اولین مملکتی که آن را به رسمیت شناخت، ایران بوده است. همچنین دولت ایران در اسرع وقت نخستین سفير کبیر را اعزام داشت که استوار نامه سفارت را به قاید اعظم محمدعلی جناح در کراچی تقدیم داشت. در ضمن سخنانی در این مراسم، مؤسس پاکستان به علایق و مناسبات گسترده تاریخی و فرهنگی میان دولت ایران و پاکستان اشاره فرمود. قاید اعظم به مناسبات برادرانه با ایران به حدی اهمیت قابل بود که وزیر وقت دولت فردرال و یکی از همکاران نزدیک در نهضت استقلال طلبی پاکستان، راجه غضنفر علی خان را به سمت سفير پاکستان در تهران منصوب و به تهران اعزام داشت. نخستین هیئت ایرانی را که در آوریل ۱۹۴۸م از پاکستان دیدن کرد، به عضویت آقایان عباس مسعودی، صاحب امتیاز روزنامه وزیرن "اطلاعات"، آقای عبدالرحمن فرامزی مدیر روزنامه "کیهان" و آقای احمد ملکی مدیر روزنامه "ستاره ایران"، را با وصف کسالت مهمتد، قاید اعظم به حضور پذیرفت، ون فقط این که از دیدار هیئت ایران خوشوقتی فرمود بلکه به سوابق تمدنی، دینی و فکری میان دولت یاد آور شده، وظيفة خطیری را که نویسنده‌گان و دانشمندان دو کشور به عهده داشته و دارند، مورد تأکید قرارداد.^(۱)

همچنین اولین نخست وزیر پاکستان آقای لیاقت علی خان که در ظرف ۴ سال و دو ماه مدت نخست وزیری به علت اشتغال به امور جاری مملکت، کمتر به مسافرت‌های خارجی می‌رفته است، در سال ۱۹۴۹م فقط یک سال و نه ماه پس از تأسیس پاکستان از ایران دیدن کرد و در ضمن ملاقات‌های متعددی از نخبة نویسنده‌گان و روزنامه نویسان ایرانی نیز دیدار هایی داشته است.^(۲)

اما یکی از جنبه‌های معنوی مناسبات میان دولت، اشعار و افکار علامه محمد اقبال بوده است که حتی پیش از استقلال پاکستان معرف و نشانگر علاقه عمیق مسلمانان این سرزمین به ایران و میراث عظیم و گسترده علمی و ادبی و فکری مشترک بوده است و ملک الشعرا، بهار از آن در شعر خود بدینگونه تجلیل نموده بود:

واحدی کز صدهزاران برگذشت	عصر حاضر خاصه اقبال گشت
وین میازر کرد کار صددسوار	شاعران گشند جیشی تارومار
گفت کل الصید فی جوف الفرا ^(۳)	هیکلی گشت از سخن گویی به پا
بی مناسبت نیست در این جا مذکور گردم که در سال ۱۹۴۹م به فاصله زمانی کوتاه ۳ ماه، نخست	

دولت پاکستان، آقای دکتر عبدالحمید عرفانی را به عنوان وابسته فرهنگی و مطبوعاتی در تهران و دولت ایران آقای دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی را با سمت وابسته فرهنگی به پاکستان اعزام داشتند.^(۴) هر دو شخصیت فرهنگی اساساً معلم و نویسنده و دوستدار و مروج افکار علامه محمد اقبال بوده اند، بنا بر این زمینه پاکستان دوستی و به طور کل پاکستان شناسی در ظرف همان سالهای اولیه استقلال توسعه روز افزون یافته. دانشمند ایرانی آقای دکتر محمد حسین تسبیحی در کتاب قطور «فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی»، به حق خاطر نشان ساخته است که در ایران هر قدر که به آثار و افکار اقبال توجه بیشتری می‌شد، شناخت و شناسایی پاکستان نیز همان اندازه گسترش می‌یافتد. خوشبختانه در پنج سال اول استقلال پاکستان مقامات عالی رتبه پاکستان که جهت شرکت در کنفرانس‌های بین‌المللی و یادیگار رسمی از ایران به تهران سفر کردند، اغلب شان نه فقط به ادبیات فارسی علاقمند بودند بلکه صدھا و هزارها بیت فارسی از شاعران متقدم فارسی و اقبال حفظ داشتند و طی سخنرانی‌ها و دیدارهای رسمی و غیررسمی از آن استفاده می‌کرده‌اند. در چنین شخصیات، وزیر آموزش و فرهنگ آقای دکتر اشتیاق حسین قریشی تاریخ دان سرشناس، آقای ظفرالله خان، وزیر امور خارجه و حقوق دان بر جسته، آقای ملک غلام محمد، وزیر دارایی، که بعد‌ها به ریاست مملکت ارتقا یافت؛ آقای ممتاز حسن، معاون کل وزارت دارائی آقای شیخ محمد اکرم، معاون کل وزارت ارشاد و نویسنده «ارمنان پاک»، آقای ذوالفقار علی بخاری، اولین مدیر کل رادیوی پاکستان، و سایرین که با آشنایی به زبان فارسی علمی و ادبی موجب تشیید مناسبات با محافل دولتی و همزممان با طبقات مختلف مردم ایران منجمله دانشگاهیان، نویسندهان، اندیشمندان و حوزه‌های علمی سهم موثری داشته‌اند. از میان دانشگاهیان پاکستان پروفسور دکتر محمد باقر و پروفسور فیروز الدین رازی و دکتر خلیفه عبدالحکیم، پروفسور مقبول بیگ بدخشانی در همان اوان از ایران دیدن کردن و با شخصیت‌های علمی و دانشگاهی ایرانی نظیر محمد حجازی، دکتر حسین خطیبی، دکتر ناظرزاده کرمانی، دکتر ابو تراب رازی و ده هانفر از مقامات دولتی و استادان، ارتباط مستقیم برقرار ساختند. در واقع میعاد گاه شخصیت‌های علمی و ادبی آن روز گار جلسات ادبی انجمن روابط فرهنگی ایران و پاکستان بوده که محل تشکیل آن منزل خانم دکتر کچکینه کاظمی، نایب رئیس انجمن، بوده است. و عده‌گاه دیگری جلسات سالیانه روز اقبال بود که به طور مرتباً باحضور ده‌ها دانشمند و به ریاست یکی از شخصیت‌های بر جسته ادبی وقت نظری علامه علی اکبر دهخدا، ادیب السلطنه سمعی، ملک الشعرا، بهار، صادق سرمه و سایر ان و باهمکاری نخبه اساتید دانشگاه و نویسندهان و سخنوران سرشناس تشکیل می‌شد و احساسات بی شائبه اقبال دوستی اندیشمندان ایرانی را می‌برهن می‌ساخت. در همین دوره نخست، استاد مجتبی مینوی کتاب «اقبال لاهوری»، را که به طور ضمیمه مجله یغما چاپ شد، منتشر ساخت و انگهی علامه فیض کتاب «پاکستان» را در قم منتشر کرد. سپس آقای غلام رضا سعیدی کتاب «استقلال پاکستان» را در تهران تالیف و نشر نمود.

دکتر محمد تقی مقتدری، پس از مراجعت به ایران از شبے قاره که به عضویت هیئت فرهنگی ایرانی که ریاست آن را استاد علی اصغر حکمت به عهده داشت، به نشر کتاب مختصراً به عنوان «اقبال: متفکر و شاعر اسلام»، اقدام نمود.

در این دور نهای تاریخی و فرهنگی در فوریه ۱۹۵۰م استاد ملک الشعرا، بهار قصیده کم نظری
به عنوان "درود به پاکستان" سرود که سنگ بنای ساختمان معنوی مشترکات فرهنگی ایران و مردم این
سرزمین را فراهم آورد. چند بیت قصیده جهت استفاده:

همیشه لطف خدا باد بیار پاکستان
به کین میاد فلک باد بیار پاکستان
زرجس شرک بری شد به قوت توحید
همین بس است به دهر افتخار پاکستان
زفیض روح محمد علی جناح بود
محمد "ص" وعلی "ع" وآل بار پاکستان
تبده چو طفل زمادر جدا دل کشمیر
که سرز شوق نهد در کنار پاکستان
زمادرود فراوان بسے شیر مردانی
که کرده اند سر و جان نثار پاکستان^(۵)

بهار پس از چندین بیت نمایانگر احساسات پاکستان دوستی در مقطع می‌گوید:

به یادگار "بهار" این قصیده گفت و نوشت "همیشه لطف خدا باد بیار پاکستان"^(۶)
سید صادق سرمد از لحاظ حرفه و کیل دادگستری بود، اما به استثنای ملک الشعرا، بهار در
اواسط قرن بیستم میلادی در صحنه سخنوری یکه تاز بوده است. اگرچه سفیر وقت پاکستان، ملک الشعرا،
بهار را برای دیدار از پاکستان رسمآ دعوت کرده بود، اما به علت کسالت ممتد بهار نتوانسته بود، به پاکستان
سفر کند. خوشبختانه صادق سرمد، در ظرف پنج سال دوبار، نخست در هیئت رسمی ایران و سپس به دعوت
دولت پاکستان از سراسر پاکستان منجمله پاکستان شرقی وقت دیدن کرد و ده ها قصیده و قطعه در وصف و
تجلیل از پاکستان و شخصیت های بر جسته و بزرگداشت از میراث مشترک فرهنگی سرود که در نوع خود کم
نظر است. وی تحت عنوان "نخستین درود" بر مزار قاید اعظم چنین سرود:

بر تربت شدیم نخست ورود خویش
تابر تو افگنیم نخستین درود خویش
آری سزد نخست سرودن درود تو
کز بھر حق سروده ای اول سرود خویش^(۷)

سرمهد پس از چندین بیت می‌گوید:

تشکیل یافت دولت پاکان به همت
همت چو خواستی ز خدای و دود خویش
کردی سپاه وحدت و ایمان و انصباط
تاغالب آمدی به عدوی عنود خویش^(۸)

او در بیتی "اقبال و جناح" چنین گفته است:
اقبال کشت بذر و جناح شفاند آب
اقبال کشت تخم و جناح ش ثمر گرفت
کز بھر خلق پر جم فتح و ظفر گرفت^(۹)

تاسال ۱۹۶۷م که پاکستان بیستمین سالگرد استقلال را برگزار نمود، پنج کتاب موضوعی در زمینه
اقبال‌شناسی و نهضت استقلال طلبی پاکستان در ایران منتشر گردید که به ترتیب "اقبال‌شناسی"، "هنرو
اندیشه محمد اقبال" از استاد سید غلام رضا سعیدی (۱۹۵۹م)، "مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان" از
آیت الله العظمی سید علی خامنه‌ای (۱۳۴۲ش)، این آثار موجب تقویم و درک اهداف عالی رهبران
مسلمانان شبه قاره که نخست خواستار حفظ حقوق مشروع خود بودند و بعداً چون با رفتار متعصبانه طرف
دیگر معامله، مواجه گردیدند، چاره ای ندیدند جز این که خواستار تجزیه شبه قاره به دو کشور مجزا ای
مستقل حایز اکثریت مسلمان نشین پاکستان، و هندو نشین به اسم هند گردند. کلیات فارسی علامه اقبال با

مقدمه و حواشی آقای احمد سروش در ۱۹۶۷ م در تهران چاپ و منتشر شد. نا آن سال حتی در پاکستان کلیات فارسی علاوه اقبال یک جا و در یک مجلد چاپ و منتشر نگردیده بود، و آثار مختلف فارسی اقبال به طور جداگانه چاپ و تجدید چاپ می شد. آنچه که مهم تر از این است، مقدمه مبسوط از فلم گرد آورنده کلیات آقای احمد سروش که در لای آن نه فقط فکر و فلسفه اقبال مورد بحث قرار گرفته بلکه تصویر و ایده تأسیس و نهضت استقلال پاکستان، در عقب نمای عوامل تاریخی و فرهنگی، تحلیل و تجزیه گردیده است. «احبای فکر دینی در اسلام»، اثر اقبال توسط استاد احمد آرام و «سیر فلسفه در ایران» رسالت دکتری اقبال به همت آقای دکتر امیر حسین آریان پور به فارسی ترجمه و تقریباً هم زمان در سال ۱۹۶۷ م در تهران چاپ و منتشر گردید. نشر همه این آثار در اعتلا و ارتقای عوالم اقبال دوستی و پاکستان شناسی سهم موثری داشته است. نا گفته نهاند که نخستین کتاب که درباره مؤسس پاکستان در تهران منتشر گردیده، ترجمة سوانح بنیان گذار پاکستان قاید اعظم محمدعلی جناح به انگلیسی مؤلفه هکتور بولیتو توسط استاد غلام رضا سعیدی است. در اینجا این نکته جلب توجه می کند که به عنوان کتاب «مؤسس پاکستان» استاد به ابتکار خود کلمات «مهم ترین مرد آسیا» را مضامن فرمود، روایتش شاد.

در ۱۹۵۳ میلادی نخستین هیئت فرهنگی چهارده نفری پاکستان مشکل از استادان دانشگاه ها، ادیبان، سخنوران و پژوهشگران از سرتاسر کشور به دعوت وزارت فرهنگ وقت از ایران دیدن کرد. ریاست آن به عهده دکتر مولوی محمد شفیع، رئیس دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب لاہور بود و در اعضای آن، علامه داؤد پوتا، دکتر محمد باقر، دکتر غلام سرور، دکتر عندلیب شادانی، دکتر غلام نبی قاضی، پروفسور صوفی غلام مصطفی تبسیم و آقای حفیظ هوشیار پوری و سایرین شامل بودند. در مطبوعات و محافل علمی و دانشگاهی ایران دیدار چنین هیئت عالی رتبه فرهنگی پاکستان حسن اثر داشت (۱۰). از این به بعد مبالغه های فرهنگی میان دو کشور توسعه یافت. استاد سعید تقیی، دکتر صورتگر، استاد بدیع الزمان فروزانفر، دکتر محمد معین، دکتر ابراهیم باستانی پاریزی، دکتر کچکینه کاظمی، و ده ها نفر از اساتید ایرانی در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ م از پاکستان دیدن کردند. سال ۱۹۵۳ م در مناسبات فرهنگی میان پاکستان و ایران از حیث مطبوعاتی حائز اهمیت کم نظری بوده، زیرا در این سال به ابتکار وزارت ارشاد دولت فدرال پاکستان به چاپ فصلنامه «هلال» به زبان فارسی ایرانی پرداخت. این فصلنامه تا دوازده سال ادامه داشت و از آن به بعد تا هشت سال دیگر به صورت ماهنامه و از بیست و یکمین تا سی و پنجمین سال به نام «پاکستان مصور» به طور مرتب منتشر می گردید. در زمان انتشار این مجله علمی و ادبی در خارج از ایران تنها مجله به زبان فارسی بوده است که اغلب شماره های آن در سراسر ایران، در محافل علمی و ادبی و دانشگاهی به ویژه کتابخانه های ایران توزیع می شد. هدف انتشار چنین مجله، تشیید و تحکیم مناسبات فرهنگی، علمی و ادبی میان دو کشور بوده است. اینجانب به مدت ۱۲ سال در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ م نخست مدیریت و سردبیری ماهنامه «هلال» و انجمنی مجله «پاکستان مصور» را به عهده داشته ام. در دهه ۱۹۵۰ م، چند اثر به فارسی از دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی در ایران منتشر گردید که در شناساندن «پاکستان اقبال» به ایرانیان تأثیر به سزاگی داشته است. در همین سال ها بود که به مناسبت های مختلف سخنوران و استادان ایرانی قصاید و قطعات جالبی برای وصف و تجلیل از پاکستان و اقبال

سرودند که شامل ادیب برومند، رهی معیری، امیری فیروز کوهی، استاد سعید نقیسی، دکتر رضازاده شفق، سیمین بهبهانی، استاد کاظم رجوی، هرداد اوستا، عباس فرات، حسین عاطف و سایر سخنوران بر جسته آن روزگار بوده اند که اقتباس از قصاید آنان به درازا خواهد کشید- در همین اثناء کتابی دیگر به عنوان "پاکستان" مؤلفه آقای عبدالعظیم ولیان در ۱۳۴۹ ش در تهران منتشر گردید(۱۱)-

طی دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ م چند اثر دیگر ارزشمند در زمینه اقبال شناسی منتشر گردید که فهم پاکستان شناسی را در آذهان خوانندگان راسخ ساخت- ما ارتباط مستقیم میان موضوعات دوگاه را بنا به فرموده حضرت آیت الله خامنه ای می بینیم که فرموده "پیش آهنگ و مبشر پاکستان محمد اقبال است و امروز به عنوان بنیان گذار دولت اسلامی جدید از اون بوده می شود و بی گمان تارویز که نام پاکستان در تاریخ بشیوه باقی و موجود است، نام اقبال نیز هم ردیف و برابر با آن باد خواهد شد"(۱۲)-

آثاری که در این دوره به منصة شهود رسید شامل "سرود اقبال" از آقای فخر الدین حجاز؛ "سرود اسلامی اقبال"، از سید محمد علی صفیر؛ "دانای راز"، از دکتر احمد احمدی بیر جندی، "یک چمن کل" از دکتر غلام حسین صالحی؛ کتابی به عنوان "محمد اقبال"، از دکتر فضل الله رضا؛ چهار اثر به عنوان "دیدن دگر آموز و شنیدن دگر آموز"، "ما و اقبال"، "نامه ای در دفاع از اقبال" و "علامه اقبال معمار عظیم تفکر اسلامی" از دکتر علی شریعتی، تا اواسط همین دوره انتشار یافت - "اقبال شرق" ، نوشته آقای عبدالرفیع حقیقت در ۱۹۸۱ م و اقبال نامه، نگاشته آقای دکتر محمد حسین تسبیحی در ۱۹۹۳ م در پاکستان انتشار یافت - دکتر محمد تقیی ماکان، طی دو دهه اخیر در زمینه اقبال شناسی خدمات گسترده ای انجام داده که بیست اثر مجزا و حاوی کلیه جنبه های احوال و آثار و افکار اقبال در هفت هزار صفحه چاپ و منتشر کرده است- دانشمند مذکور در سمینار سال اقبال که در آوریل ۲۰۰۳ م از سوی اکادمی اقبال در لاهور تشکیل گردید، حضور داشت(۱۳)-

اینک از کتاب هایی که در زمینه پاکستان شناسی در دهه اخیر توسط نویسندهای ایرانی در ایران تألیف و یا منتشر گردیده با کمال اختصار متذکر می گردیم- در وهله اول کتاب هایی باعنوان: "نگاهی به پاکستان" ، نوشته دکتر شهبین دخت صیاری مقدم؛ "سزمهین و مردم پاکستان" ، ترجمه عبدالحسین شریفیان؛ اطلاعاتی درباره پاکستان، اداره پنجم وزارت امور خارجه ایران منتشر گردیده- دکتر قاسم صافی که چند سال پیش برای مدت مختصری در ایزني فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد مأموریت داشت، پس از مراجعت به ایران کتابی به عنوان "سفرنامه پاکستان" ، انتشار داده و از صحنه های مختلف فعالیت در پاکستان به طور دقیق و اجمالاً سخن رانده است- مهندس محمود رضا مرندی نیز در حین مأموریت در رایزنی فرهنگی اسلام آباد به تالیف کتابی به عنوان "شناس نامه پاکستان" در چند جلد آغاز نمود، ولی تا به حال نتوانست به انتشار آن توفیق یابد- از مجلدات اول و دوم که بنده دیده ام، پیرامون موضوعات مختلف مشروحاً مطالب را به سلک نگارش در آورده، حق مطلب را ادا نموده است و زحمات هر دو دانشمند ایرانی در خور تقدیر است(۱۴)-

اما خدمات گران بهایی که آقای دکتر محمد حسین تسبیحی در ترویج پاکستان شناسی در ایران و پاکستان انجام داده، اعجاب آور است- از بد و ورود به پاکستان از ۱۹۶۹ م تاکنون دکتر تسبیحی صدها مقاله

راجع به پاکستان، پاکستان شناسی وزبان و ادب فارسی در پاکستان در مطبوعات ایران به ویژه در روزنامه ”فردا“ منتشر کرده است. همچنین چندین فهرست نسخ خطی کتابخانه گنج بخش، کتاب و مقاله در خود پاکستان چاپ و منتشر ساخته که از کتاب ”فارسی پاکستانی و مطالع پاکستان شناسی“ قبل اشاره نمودیم. اما در سال ۱۹۹۷م به مناسبت پنجمین سال استقلال پاکستان کتابی به عنوان ”وصف پاکستان در شعر فارسی“ را گرد آورده و منتشر ساخته اند که شامل آثار منظوم توصیفی ۸۰ نفر سخنور ایرانی و پاکستانی می باشد(۱۵)- اغلب این قصاید و قطعات قبل از کتاب فارسی پاکستانی و در مجله های هلال و پاکستان مصور چاپ کرچی و اسلام آباد نشر یافته بود، اما از لحاظ تنوع موضوعات منجمله استقلال پاکستان، علایق برادرانه ملتین ایران و پاکستان، اشتراکات فرهنگی دو کشور، اتحاد عالم اسلام و اقبال متفکر اسلام، این مجموعه شعری را می توان در ادبیات فارسی کم نظر قلم داد کرد(۱۶)-

در پایان مقاله باید ادعایان نمایم که طی نیم قرن مناسبات فرهنگی میان پاکستان و ایران، تأسیس و افتتاح رسمی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در راولپنڈی / اسلام آباد در ۱۹۷۱م نقطه عطفی بوده است. مرکز تحقیقات گنجینه عدیم النظر نسخ خطی کتب فارسی و برخی از سنّت دیگر را طی این مدت ابتداع و تنهیه و گرد آورده تا سال ۲۰۰۲م مرکز همچنین بالغ بر ۱۷۸ مجلد از کتابهای را که قبل از چاپ نشده و اگر هم چاپ شده بود، نایاب گردیده بود، منتشر نموده است(۱۷)- علاوه بر این بالغ بر ۲۴ هزار نسخه خطی و تقریباً ۴۵ هزار کتاب چاپ سنگی و سربی در موضوعات گوناگون در کتابخانه گنج بخش موجود است، و چاپ فصلنامه علمی و پژوهشی ”دانش“ یکی دیگر از خدمات گران بهای تحقیقی مرکز است(۱۸)- سال ۲۰۰۲م، پنجمین سال تأسیس نخستین خانه فرهنگ ایران در لاھور بوده است. در همان سال سی امین سالگرد تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نیز با برگزاری سمینار علمی سراسری کشور با شرکت استادان و مدیران گروه های آموزشی فارسی دانشگاه هاموره تحلیل قرار گرفت(۱۹)-

یادداشت ها و منابع

۱- Quaid-i-Azam Mohammad Ali Jinnah, Speeches and Statements p.216.

- | | | |
|----|----------------------------------|----|
| ۱- | عرفانی، اقبال ایران (اردو)، ص ۴۲ | -۲ |
| | همو، همان، ص ۹۳ | -۳ |
| | همو، همان، صص ۱۱۱-۱۱۲ | -۴ |
| | همو، همان، ص ۱۱۸ | -۵ |
| | همو، همان، صص ۱۵۶-۱۵۷ | -۶ |
| | همو، همان، صص ۱۵۸-۱۶۲ | -۷ |

- همو، همان، صص ۱۲۱-۱۲۲ -۸
 همو، همان، ص ۲۶۹ -۹
 همو، همان، صص ۲۹ و ۳۰-۱۲۸ -۱۰
 همو، همان، صص ۱۵۳-۱۵۶ -۱۱
 همو، همان، صص ۱۱۴-۱۱۷ -۱۲
 همو، همان، ص ۵۰ -۱۳
 موسوی، سید مرتضی، بازتاب اندیشه اقبال، صص ۱۱۹-۱۲۴ -۱۴
 عرفانی، اقبال ایران (اردو)، صص ۱۴۹-۱۵۲ -۱۵
 همو، "نفوذ آثار و افکار اقبال"، صص ۹۵-۱۱۰ -۱۶
 همو، اقبال ایران (اردو)، ص ۲۱۷ -۱۷
 همو، همان، ص ۲۱۸ -۱۸
 همو، همان، صص ۸۱-۸۴ -۱۹

کتابشناسی منابع

- عرفانی، خواجہ عبدالحمید، اقبال ایران (اردو)، سیالکوت، ۱۹۸۶ ۰
 همو، اقبال عرفانی (اردو)، به کوشش ضیاء محمد ضیا، سیالکوت، ۱۹۹۳ ۰
 موسوی، سید مرتضی، بازتاب اندیشه اقبال، فصلنامه دانش، شماره ۶۶-۶۷، مرکز تحقیقات فارسی
 ایران و پاکستان، اسلام آباد، پاییز و زمستان، ۱۳۸۰ ش ۰
 همو، مجله اقبالیات فارسی، شماره سیزدهم، اکادمی اقبال پاکستان، لاہور، ۰۳-۲۰۰۲ م ۰
- Quaid-i-Azam Mohammad Ali Jinnah: Speeches and Statements, 1947-48, D.F.P.
 Islamabad, 1989

دکتر محمد حسین محمدی
عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه بین المللی امام خمینی قزوین، ایران

پنجره‌ای به عروض (چند نکته در باب عروض شعر معاصر)

نقطه آغاز تحول در شعر معاصر ما، سال ۱۳۰۱ ش است؛ یعنی سالی که منظومه بلند "افسانه" نیما منتشر شد و در حقیقت موجب ایجاد نقطه عطفی در شعر معاصر ایران شد. (۱) شعر ما تا قبل از نیما (یعنی تا دوره بازگشت) دارای چند فرم خاص و آشنا بود. به عمارت دیگر ما در شعر تعدادی فرم ثابت می‌دیدیم که تحت هیچ شرایطی تغییر نمی‌کردند؛ به طور مثال فرم‌های مثنوی و ترجیح بندو…… سال‌های سال بود که در شعر ما مورد استفاده قرار می‌گرفتند و هیچ شاعری هم در صورت ظاهری آنها (=قالب=فرم) نتوانست تغییری ایجاد کند. اما پس از نیما، شعر ایران در دو محور پذیرای دگرگونی و تغییر شد. یکی تغییری که در محور قالب شعر (فرم) ایجاد شد و دیگری تغییری که در محتواهای شعر صورت گرفت؛ و چون در این قسمت بحث در مورد وزن شعر است؛ نگاه ما بیشتر معطوف است به محور اول یعنی قالب و فرم شعر.

یک تقسیم بندی در شعر:

با یک دیدگسترده می‌توان شعر ایران را از نظر قالب به دو بخش بزرگ تقسیم کرد:

الف: شعر سنتی (=شعر کلاسیک) ب: شعر امروز (=شعر نو)

می‌دانیم که نیما یکی از بزرگترین تئوریسین های شعر امروز بود. اما بعد از شعر امروز خود تقسیم

بندی دیگری می‌یابد و به دو بخش:

الف: شعر نیمایی

تقسیم می‌شود و باید دانست که هر کدام از این دو دسته، خصوصیاتی را دارد هستند که مخصوص

به خود آنهاست و سبب تمایز آنها از دیگری است.

اگر از پنجره عروض به این دو شعر بنگریم؛ می‌بینیم که شعر نیمایی دارای عروضی است شیوه به عروض شعر کلاسیک با اندکی تفاوت (۲)؛ و در شعر سپید هم اگرچه عروض به حالت برجسته و روشن دیده نمی‌شود، اما در عوض نوعی موسیقی را دارد است که من آن را "عروض پنهان" نامیده ام؛ و این عروض پنهان سبب تمایز شعر سپید از نظر است.

باتوجه به اینکه ما در این بحث، فقط شعر نیمایی را به دلیل داشتن عروض شیوه به عروض شعر کلاسیک - مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ لازم است یکی از خصوصیات برجسته و شاید مهمترین خصوصیت آن را بهتر بشناسیم:

شکستن وزن (کوتاه و بلندی مصraig ها):

همان طور که گفته شد: شاید این خصوصیت، برجسته ترین خصوصیت شعر نیمایی در مقایسه با شعر کلاسیک باشد. در گذشته، شاعر مقید بود که دو مصraig شعر خود را با (ارکانی) مساوی و برابر هم بیاورد. یعنی اگر در مصraig اول چهار رکن آورد ه بود، مثل این مصraig:

<u>نه می رو</u>	<u>ای ساریان</u>	<u>آهسته ران</u>
رکن اول	رکن دوم	رکن سوم
رکن چهارم	لازم بود که مصraig دوم را هم با همین تعداد ارکان بنویسد. مثلاً بگویید:	
<u>مح رود</u>	<u>و آن دل که با</u>	<u>خود داشتم</u>

(۳) رکن اول رکن دوم رکن سوم رکن چهارم

و این التزام، سبب محدودیت هایی برای شاعر می شد، اما امروز، شاعر می تواند مصraig هارا با توجه به نیاز خود کوتاه و بلند کند و در واقع وزن را بشکند و آن را از حالت خشک کلاسیکش جدا کند. به عنوان نمونه این شعر را از استاد شفیعی کدکنی می خوانیم:

گفتم: این باغ از گل سرخ بهاران بایدش

گفتم: صبری تا کران روزگاران بایدش ...

گفتم: آن فربانیان پار آن گلهای سرخ

گفت: آری

ناگهانش گریه آرامش ربود

وزبی خاموشی طوفانیش

گفت: "اگر در سوگشان"

ابر شب خواهد گریست

هفت دریای جهان یك قطره باران بایدش(۴)

که اگر بخواهیم طرحی از ارکان هر مصraig داشته باشیم چیزی بدین شکل خواهد بود:

گفت آری /

ناگهانش گریه آرامش ربود /

وزبی خاموشی طوفانیش /

گفت اگر در سوگشان /

ابر شب خواهد گریست /

می بینیم که در مصraig اول یك رکن (= فاعلان) و در مصraig دوم سه رکن و در مصraig

چهارم دور کن آورد ه شده و طرح "ارکان مساوی" در هر مصraig رعایت نشده است: که ما این حالت را

شکستن وزن نامیده ایم.

اکنون با توجه به این مقدمات، نکته هایی را در ارتباط با وزن شعر امروز مطرح می کنیم. بیشتر

آنچه گفته می شود، مربوط است به شعر نیمایی اما گاهی شامل شعر سپیده هم می شود. (به عنوان نمونه

همین انحراف وزن که خاص شعر سپید است و در شعر نیمایی دیده نمی شود) این ویژگی ها که با دقت در وزن شعر امروز به چشم می خورد عبارتند از:

الف: انحراف وزن:

در شعر کلاسیک ما رسم بر این است که شاعر باید شعر خود را از ابتدا تا انتها در یک وزن خاص (Fix) خلق کند و در واقع بر سر تا سر شعر او یک وزن عروضی مشخص حکم فرماست که تغییر ناپذیر است و این حالت تغییر ناپذیر بودن موجب اشتکالاتی است از جمله این که:

پاره ای از کلمات در وزن های بخصوص جای نمی گیرند. مثلاً تو که بیم "ای ساربا" با وزن "مستفعلان" یا "فع لُنْ فَغُولِنْ" در بحر مضارع مثنوی اخرب مکفوف محدود یعنی مفعول و فاعل اث مفاعبل فاعلن نمی گنجد و این خود سنگ بزرگی است در راه محدود نگاه داشتن اندیشه شاعر. در واقع این حالت سبب می شود که شاعر به جای این که در بی کشی بیشتری در شعر خود باشد و راهی به فضا های ناشناخته شعری بجاید، محجور باشد که به دنبال کلماتی بگردد که در وزن مورده نظر او جای بگیرد. (۵)

اما در شعر امروز (خصوصاً شعر سپید) ما در یک شعر گاهی با چند وزن رو به رو هستیم؛ یعنی شاعر بدون این که به فرم ظاهری شعر صدمه ای بزند، مناسب با اندیشه های خود وزن های گونا گونی را در یک شعر به کار می گیرد. البته باید توجه داشت که این وزن ها از نظر موسیقایی نزدیک به هم انتخاب می شوند تا این که گوش شنونده تغییر آنها را به تندی حس نکند. مثلاً اگر ما با بحر مضارع شروع کنیم و سپس وارد بحر هزج شویم (خروج از بحر مضارع به هزج) این تغییر وزن بدون دقت مشخص نخواهد شد. بنا بر این می بینیم که این سیر طبیعی اندیشه شاعر است که وزن را مشخص می کند نه فرم کلمات و به عبارت ساده تر: "شاعر سوار بر وزن است نه وزن سوار بر شاعر".

به عنوان نمونه این شعر را می خوانیم:

در قمز غروب رسیدند

از کوره راه شرق دو دختر کنار من

تابیده بود و تنه می گونه ها بشان

ورقص زهره که در گود بی ته چشمانشان بود

به دیار غرب ره آور دشان بود

با من گفتند

با ما بیا به غرب (۶)

تا نیمه های شعر ما با بحر مضارع رو به رو هستیم؛ اما از اواسط شعر، شاعر وزن را استادانه تغییر می

دهد و در بحر هزج ادامه می دهد که:

"ولیکن من"

لب فرو بستم ز آواز که می پیچدم از آفاق نا آفاق

و بر چشمان غوغاشان نهادم نهل چشمان سکونم را

ونیم روز را خاموش ماندم

به زیر بارش پر شعله خورشید نیمی از گذشت روز را خاموش ماندم"

و به این ترتیب می بینیم که شاعر مطابق با اندیشه ای جدید، وزنی جدید را وارد شعر کرده است . لازم به توضیح است که معمولاً شاعر در یک شعر، بیشتر از دو وزن، مثلاً مصراع و هفچ- را به کار نمی گیرد و به این ترتیب مانع ایجاد پراکندگی موسیقایی در شعر می شود.

ب: حرکت وزن :

قبل‌آگفتیم در شعر کلاسیک ما (=شعر سنتی) وزن در سرتاسر یک شعر ثابت (fix) است و نوسان ندارد. البته به جز در قالب هایی مثل مُستراد و ... اما با دقت در عروض شعر امروز، در می باییم که ، در وزن این شعر، سه نوع حرکت مختلف به چشم می خورد که عبارتند از :

۱- حرکت نزولی : در این حالت شاعر از یک مصراع کامل، مثل چهار بار مستعملن- شروع می کند و در هر مصراع- به معنای مصراع دقت شود. اندکی از وزن می کاهد تا به یک بار مستعملن برسد و نیز گاهی دیده می شود که حرکت از بزرگترین جزء یک رکن- مثلاً مفاعیلن- شروع می شود و به کوچکترین جزء آن رکن- مثلاً ان- ختم می شود.

به طور خلاصه این که در حرکت نزولی معمولاً آخرين مصراع از نظر طولی بسیار کوتاهتر از اولین مصراع است. برای توضیح بیشتر مثالی از شاملوهی زنیم:

نامت سپیده دمی است که بر پیشانی آسمان می گذرد

متربک باد نام تو

وما همچنان

دوره می کنیم

شب و روز را

هنوز را (۷)

که با مقایسه مصراع اول و آخر می بینیم که مصراع اول شش رکن دارد و مصراع آخر فقط یک

رکن (هنوز را = مفاعلن)

یا نوعی دیگر از حرکت نزولی را در این شعر سپهری می توان دید:

پنج رکن بی گمان در ده بالادست چینه ها کوتاه است

فاعلاتن فعلاتن فع فاعلاتن فعل

چهار رکن مردمش می دانند که شفایق چه گلی است

فاعلاتن فعل فاعلاتن فعل

دور رکن چه دهی باید باشد (۸)

فاعلاتن فعلاتن

۲- حرکت صعودی : این حرکت درست برعکس حالت قبلی است یعنی اینکه شعر در یک بند خاص با کوچکترین جزء رکن- مثلاً فع- شروع می شود و در طی شعر رو به تکامل می رود تا این که به بزرگترین شکل خود- مثلاً فعلون- برسد یا این که شعر از یک بار فعلون شروع شود و به چهار بار فعلون ختم شود.

نمودار زیر نشان دهنده حرکت صعودی است:

فعولن	به	فع
چهار بار فعولن	به	یک بار فعولن
این مثال از سه را سپهی را بینید:		
"کسی نیست	ارکن	فعولن
بیازندگی را بدزدیدم	۳ رکن	فعولن فعولن فعولن
میان دو دیدار قسمت کنیم" ^(۹)	۴ رکن	فعولن فعولن فعلن فعل

یا این شعر دیگر از او:

"اهل کاشانم"

پیشه ام نقاشی است

گاه گاهی قفسی می سازم بارنگ، می فروشم به شما.....
که در مصراع اول دور کن (فاعلاتن فع) و در مصراع سوم شش رکن (فاعلاتن فعلاتن فعل لن فع لن فعلن) آمده است که نشان دهنده حرکت صعودی است.

۳- حرکت برگشتی : در حرکت برگشتی وزن، شاعر از هر رکن یا هر جزء که شروع می کند دوباره در پایان کار به همانجا بر می گردد. به عبارت دیگر یک قسمت از شعر، با هر حالتی که شروع می شود با همان حالت هم پایان می پذیرد. نمودار حرکت برگشتی به شکل زیر است:

فاعلاتن	به	فاعلاتن
فع	به	فع

و اما این شعر از سیاوش مطهری به عنوان مثال:

"خسته ام ای کولی بدنام

خسته دیگر از تلاهای بی فرجام

جز فریب و جز دروغ پوچ چیزی نیست

در همه این دشت های مرگ

در همه این شهر های زیست"^(۱۰)

که می بینیم مصراع اول با وزن (فاعلاتن فاعلاتن فع) شروع شده و مصراع آخر هم با همین وزن پایان یافته است.

یا این مثال از شاعری دیگر:

"می آیی

با گریه های سرد شبانگاهت

اما ترا به خلوت این زندان

راهی نیست.^(۱۱)

که باز می بینیم مصراع اول و مصراع آخر از نظر وزنی هر دو برابر هستند و هر دو معادل رکن

”مفولون“ نوشته شده اند.

نکته ای که در مورد حرکت های سه گانه وزن در شعر معاصر باید باد آوری کرد این است که: هر کدام از این حرکت ها در محیط محدودی از شعر به چشم می خورد (مثلاً در یک بند از شعر دیده می شود) و دیگر این که گاهی این حرکات در یک شعر در کنار هم جمع می شود و گاه فقط از یکی یا دو تای آنها استفاده می شود؛ ولی در هر حال با دقت در متون مختلف شعر معاصر در می یابیم که حرکت صعودی کار بود بیشتری دارد.

ج : باز و بسته شدن مصراع:

می دانیم که طبق عروض کلاسیک، هر جا که شاعر به رکن مُزاحف می رسید خود به خود مصراع تمام شده بود و به عبارتی مصراع بسته شده و او باید مصراع دیگری را شروع می کرد.

مثلاً در حرکت از (فاعلاتن) وقتی شاعر به (فع لُن) می رسد مصراع بسته می شود و شاعر ناچار است مصراع دیگری را آغاز کند و نمی تواند همان مصراع اول را ادامه دهد.

به عنوان مثال وقتی حافظ می گوید:

”در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی“

- - - / - - v v / - - v v / - - v -

فاعلاتن فعالاتن فعلاتن فَعْ لَن

در شعر او حرکت از فاعلاتن وقتی به فَعْ لَن رسیده، مصراع خود به خود تمام شده و او مصراع دیگری را به دنبال آن آورده است. (یعنی ناچار بوده است بیاورد) که:

”خرقه جایی گرو و باده و دفتر جایی“ (۱۲)

یعنی دوباره از فاعلاتن شروع کرده تا به فَعْ لَن برسد و این عمل همین طور تا پایان شعر ادامه داشته است.

به طور خلاصه این که با تکیه بر عروض کلاسیک شاعر نمی تواند وقتی به رکن مُزاحف رسید مصراع را دنبال کند، اما در شعر امروز با عروض خاص خودش این حالت امکان پذیر است.

مثلاً در این مصراع از سه را:

”بی گمان در ده بالا دست، چینه ها کوتاه است“ (۱۳)

اگر آنرا نقطیح کنیم:

بی گمان در = فاعلاتن

ده بالا = فعلاتن

دست = فَعْ

می بینیم که شاعر در حرکت از فاعلاتن به فَعْ (رکن مُزاحف) رسیده است و بر طبق عروض قدیم می بایست دنباله شعر را در زیر آن بیاورد، اما چون تکیه او بر عروض خاص شعر معاصر است، این اجازه را دارد که مصراع بسته شده را دوباره باز کند و ادامه دهد.

و همین جاست که می بینیم بُرش ها در شعر معاصر با تکیه بر قواعدی خاص است و دل به خواه

شاعر نیست و طرز نوشتمن مصراع‌ها بر اصول و قواعدی عروضی نهاده شده است.

یادداشت‌ها و منابع

- ۱- برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: حقوقی، شعر نواز آغاز تا امروز، ج ۱ نشر یوشیج، صص ۱-۶۱.
- ۲- برای اطلاعات بیشتر در مورد عروض شعر نیما میری رجوع کنید به: شمیسا، سیروس، آشنایی با عروض و قافیه، ص ۶۶
- ۳- سعدی شیرازی، دیوان، ص ۵۰۸
- ۴- شفیعی کدکنی، در کوچه باغ‌های نیشابور، شعر گفت و گو؟
- ۵- گویا مرحوم شهر یار هم با این مسئله دست به گربیان بوده به این ترتیب که او شعری دارد با وزن مفعول مفاعیل مفعول مفاعیل (یعنی بحر هزج مثمن اخرب) که تخلص اود در این وزن نمی‌گنجیده است و شاعر مجبور شده که با نوع شعری خودش این مشکل را حل کند و تخلص خود شهر یار را در وزن جای دهد. برای این کار او تخلص خود را دو پاره کرده است و در ضمن شعر به این هنر خود با ظرافت اشاره کرده است؛ بیت او چنین است.
- ۶- "شهر من و یار من در بحر نمی‌گنجد" این یار رها باید آن شهر خراب اولی"
- ۷- شاملو، احمد، برگزیده: شعرها، شعرسفر، ص ۲۰۹
- ۸- همو، همان، ۲۰۹
- ۹- سپهری، هشت کتاب، شعر آب، ص ۳۴۵
- ۱۰- همو، همان، ص ۲۷۱
- ۱۱- همو، همان، ص ۲۷۰
- ۱۲- مطهری، سیاوش، چاپار، ص ۲۱۵
- ۱۳- حافظ شیرازی، دیوان، ص ۲۲۵
- ۱۴- مطهری، سیاوش، چاپار، شعر چاپار

کتابشناسی منابع

- ۱- حافظ شیرازی، دیوان، به کوشش محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، انتشارات فارابی، تهران، ۱۳۷۵ ش
- ۲-

- | | |
|---|---|
| حقوقی، محمد، شعر نواز آغاز تا امروز، ج ۱، تهران ۱۳۷۷ ش | ○ |
| سپهری، سهراپ، هشت کتاب، شعرآب، تهران، ۱۳۷۴ ش | ○ |
| سعدی شیرازی، کلیات، به کوشش محمدعلی فروغی، تهران، ۱۳۶۷ ش | ○ |
| شاملو، احمد، برگزیده، شعرها، شعر سفر، تهران | ○ |
| شفیعی کدکنی، محمد رضا، در کوچه باغ های نیشاپور، تهران، ۱۳۸۰ ش | ○ |
| شمیسا، سیروش، آشنایی با عروض و قافیه، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۴ ش | ○ |
| مطهری، سیاوش، چاپار، شعر چاپار، تهران | ○ |
-

دکتر حمیرا زمزمی

عضو هیئت علمی کروه فارسی و سرپرست بخش دانشجویان خارجی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران

احتساب و بازتاب آن در ادبیات فارسی

حسابه یا احتساب در تاریخ اجتماعی و تشکیلات اداری ایران بعد از اسلام، در ارتباط دائم با بازار بوده و بنیان آن بر اصل دینی امر به معروف و نهی از منکر قرار داشته است. وظیفه این نهاد برقراری نظام و امنیت و پرداختن به مصالح کشور بوده است.

در برآرده منشاء حسبه آراء مختلفی ارائه شده است. شواهدی موجود است که نشان می‌دهد پیامبر (ص) و خلفای راشدین در مواردی 'خود' عهده دار این امر بوده اند. چنانکه گفته اند روزی پیامبر (ص) در بازار مدینه طبقی از گندم را دید که محتویات آن 'برخلاف ظاهر' نامرغوب بود و به صاحب آن فرمود: "آبا نمونه های خوب را برای فریضن مردم بر فراز طبق نهاده ای؟" و آنگاه فرمود: "ای مردم نباید میان مسلمانان غش و آمیز باشد و هر کس آمیز کند از ما نیست." و از آن پس پیامبر (ص) کسی را به نثارت بر بازار مدینه کماشت. و نیز گفته اند که پیامبر (ص) پس از فتح مکه "سعید بن عاص بن امية" را که یکی از کاتبان وحی بود به بازاری بر آن شهر منصب کرد. اما از دیدگاه بسیاری از محققان "حضرت عمر بن خطاب" نخستین پایه گذار حسبه به معنی دقیق آن است که بادره در بازار می‌گشت و به امر معروف و نهی از منکر می‌پرداخت. وهبیت او در امر حسبه به چنان اند فرزند شراب خورده خود را چنان حذف که جان سپرد. امیر مؤمنان حضرت علی نیز همواره در بازار حضور می‌بافت و سودگران را پند می‌داد. حتی گفته اند که او دستور داد تا به سبب خیانت و اخذ در شوه، دست محتسی به نام "علی بن اصم" را از بدن جدا سازند. پس از آن خلفاً و امرا برای نثارت بر تجار و صاحبان حرفة و استعمال مو ازین صحیح و جلوگیری از غش و نیز نگ 'محتسیانی' بر بازار می‌گماشتند و این مقوله تا آنجا پیش رفت که حاکم مسلمین می‌توانست بدون رضایت صاحب کالا به بازاری های ناگهانی اقدام کند چنانکه خلیفه فاطمی، حاکم بامر لله به سبب از یاد فساد در مصر، شبانه به شهر می‌رفت و خود بر احوال مردم نثارت می‌کرد و ناصر خسرو نیز در سفرنامه در بیان احوال اجتماعی مصر می‌گوید: "امنیت و فراغت اهل مصر بدان حد بود که دکان های بزازان و صرافان و جوهریان را در نبستنی الا. دامی به روی کشیدنی و کس نیارستی به چیزی دست بردن." (۱) اما برخی از خاور شناسان معتقدند ند که مسلمانان حسبه را از نیسان گرفته اند و رنگ اسلامی به آن زده اند و برای واژه ((عامل السوق)) بالفاظ یونانی "آگور انوموس" (Agoranomos) به معنی بازار را بازار که در کتاب بیز انسی "حاکم" آمده و تشابه وظایف این دو منصب مؤید آنست و نیز بر آن اند که دکر گونی اصطلاح "عامل السوق" به محتسب در چار چوب اسلامی کردن سازمان ها به دست عباسیان صورت گرفته است. ولی با مقایسه کتب حسبه اسلامی و کتاب بیز انسی "حاکم" که در قرن دهم

میلادی نوشته شده در می باییم که موضوع حسنه و اصول آن در اسلام با آنکه پیش از سده هشتم یا آغاز قرن نهم میلادی تدوین نیافته . بر پایه نصوص و احکام قرآنی و احادیث و سنت رسول اکرم (ص) و دستور خلفای راشدین . از همان آغاز شکوفایی اسلام یعنی دویست سال پیش از نگارش کتاب بیزانسی "حاکم" وجود داشته است و دیگر اینکه . مسائل دینی و اخلاقی این کتاب اندک است . حال آنکه اسلام برای حسب . تقدم اخلاقی و شرعی قائل است . بیشتر مورخان بر آنند که حسنه . رسمًا در عهد عباسی نشأت یافت ولی در تاریخ دقیق آن اختلاف دارند و اشاره تاریخ طبری در ذکر اخبار رسال ۱۴۶ هجری که مبنی بر ایجاد آن در زمان منصور . خلیفه عباسی است مؤید این مطلب است .

باید خاطر نشان ساخت که تشکیل این نظام اداری و سیاسی . بعنوان یات ضرورت اجتماعی در طول تاریخ مطرح بوده است چنانکه اعراب بعد از اسلام . به جهت گسترش حوزه حکومتی و حصول مصالح خوبیش به تقليد از ملل مغلوب در جنبه های مختلف اجتماعی و سیاسی پیدا ختند و شرق لاتین . هم پس از جنگهای صلیبی به تقليد از مسلمانان ، این سازمان را در قالبی محدود پذیرفت . از اینرو بیراه نیست که بگوئیم احتساب از لحظه ای کاری را دنبال می کرده که مأموران دولت در آدو ار پیش از اسلام . عهد دار آن بوده اند اما اینکه عبور از نظام باستانی به نظام جدید چگونه صورت گرفته است موضوع بحث و تحقیق مانیست . در "نامه تسر" هیر بدھیر بدان . تسر . یکی از وظایف شاه را گماردن مهیان و جاسوسان . جهت نظارت بر احوال مردم دانسته و می گوید : "شهنشاد . مهیان جواسیس بر گماشت بر اهل ممالک . مردم جمله از این هراسان و متختیر شدند . از این معنی اهل بزاعت و سلامت را هیچ خوف نیست که عيون و منهی . پادشاه را . تامصلح و امن و عالم و زاہد در دنیا نبود نشاید گماشت نا آچه عرض دارد از تثبت و یقین باشد . جهالت پادشاه و بی خبر بودن از احوال مردم . دری است از فساد ... و نباید که اشرار را مجال دهنند که بطریق آنها خبری به مسامع پادشاهان رسانند "(۲) . گفتی است که این منصب از قرن دوم تا سیزدهم هجری بر ابر سده هشتم تا نوزده میلادی ادامه داشته و سپس منسوخ شده است . اما این روش بدون عنوان احتساب . تا قرن حاضر در برخی از ممالک اسلامی دنبال می شود . وظیفه حسنه در آغاز . حفظ نظم و امنیت شهرها تلقی می شد اما رفته رفته حوزه فعالیت آن گسترد شد و در زمان خزنویان و بخصوص در دوره سلاجقه بسیار گسترده و کار آمد . در ایران محتسب پا یاخت . مسئول بازرگانی در کار محتسبان شهر های دیگر بود و در آغاز حکومت صفوی محتسب مرکز را محتسب الممالک می گفتند . در اوخر دوران صفویه آن دسته از وظایف محتسب که بیشتر جنبه فقهی و حقوقی داشت بر عهدۀ مرجع تقليد (مجتهد) قرار گرفت و وظایف کرد آوری مالیات و زکات و رسیدگی به میراث و وحیت به "امور حسنه" شیرت یافت و وظایف محتسب در نظارت بر پاکیزگی شهر ها و خیا بانها به داروغه و کلانتر اختصاص یافت و عملاً از جنبه رسمی آن کاسته شد تا آنکه در زمان قاجاریه این منصب در شمار نیرو های (ضبطیه) انتظامی در آمد و ندازه ای استقلال یافت در حال حاضر داد گستره . شهرداری . وزارت بهداشت و درمان . کمیته های امور صنعتی . نیرو های انتظامی و برخی از نهاد های اسلامی شربات بخشی از وظایف پیشین حسنه را با تغییراتی چند بر عهدۀ دارند . اکثریت حقوقدانان مسلمان . حسنه را واجب کفائي دانسته اند و نعن صريح قرآن کريم دلالت بر وجوب آن دارد : «ولك منكم امة يدعون الى الخير ويأمرن بالمعروف وينهون عن المنكر و اولنک هم المعنون» (آل

عمران، ۱۰۱، ۵ کنیه خیر امّة اخراج للناس تامرون بالمعروف و تهون عن المنكره (آل عمران، ۷۴) خواجه نظام الملک، در سیاستنامه می گوید: "بهر شهری محتسبی باید گماشت تا ترازوها و نوخ هاراست می دارد و خرید و فروختها می داند تا اندر آن راستی رود و در هر متاعی، احتیاط تمام کند تا غشی و خبانی نکند و سنگها راست دارند و امر به معروف و نهی منکر بجای آرند" (۳).

محتسب از سوی امام یا خلیفه یا وزیر به این مقام منصوب می شد و گاه این کار با نظارت قاضی و توافق حاکم صورت می گرفت و یا محتسب بعنوان دستیار قاضی، این کار را به عهده می گرفت زیرا در بیشتر کشورهای اسلامی وظایف محتسب و قاضی و شرطه بر عهده یک تن بود اما با گستردگی وظایف قاضی وجود اشنون وظایف سلطنت از خلافت این شغل نیز در کنار وظایف دیگر در آمد، استقلال یافت و بگفته "ماوردي" سازمان حسیبه بیویزه در مشرق عالم اسلام سازمانی مستقل بوده است. این خلدون مرتبه محتسب را پس از مراتب صلات، فتووا، قضاو جهاد، پنجمین مرتبه می داند اما قلقشندی، آن را ادر مرتبه سوم از وظایف دینی پس از قضاو فتوا و عدالت می داند و بیشتر محققان، حسیبه را واسطه ای میان قضاو مظالم دانسته اند و وجه اشتراك قضاو حسیبه در آن است که مدعی به هر دو مرجع حق شکایت داشت و تفاوت هائی نیز میان آن دو قائل شده اند که عبارت است از: ۱. محتسب حق بازرسی در کشف حرم را داشت اگرچه مدعی خصوصی در میان نباشد ولی قاضی فقط در صورت دعوی شاکی خصوصی می توانست به بازرسی بپردازد. ۲. محتسب بر خلاف قاضی قدرت اجرای معروف و منع از منکر را داشت. ۳. محتسب فقط می توانست در دعاوی مربوط به منکرات شرعی مانند غش و فحشا، مداخله کند و حق دخالت در دعاوی حقوقی و معاملات نداشت. ۴. محتسب فقط به دعاوی رسیدگی می کرد که کسی به آن معتبر باشد اما این امر در صورت انتکار و احتیاج به گواه از صلاحیت او خارج می شد.

میان احتساب و مظالم نیز دو وجه اشتراك وجود داشت و آن اینکه، هر دو دارای قدرت احرازی بودند (در حالیکه در قضاؤت چنین نبود) و در هر دو حق بازرسی و تحقیق وجود داشت. تفاوت شان عبارت بود از این که: ۱. احتساب برای اجرای مقرراتی وضع شده بود که کمتر از شان قاضی باشد اما مظالم قود مجریه ای بود که احکام قاضی را درباره حرم و جنایت اجرا می کرد.

از آنجاکه حسیبه بیشتر جنبه شرعی داشته و آگاهی به حقوق اسلام از شرایط مفهم آن بوده است، پیوسته متصدیان آن از روحانیون و فقهاء انتخاب می شدند و از سوی دیگر چون آشنائی به امور بازار و اصناف در راستای شناخت نیرنگها و فریب سوداگران از صلاحیت های محتسب محسوب می شده در برخی موارد، بازارگانان نیز بدین کار منصوب می شدند.

از شرایط محتسب آن بود که از مسلمانان بالغ، عاقل، آزاد، عادل و تو انا باشد، از نیز و کودک و دیوانه و کافرنمی توانستند عهده دار آن شوند و احتساب فاسق و برد و زن نیز جایز بود چنانکه گفته اند "سمرا، بنت نهیاک اسدیه" در زمان رسول اکرم (ص) در مکه متوفی حسیبه شد تازیانه ای داشت که بدان تقلب کنندگان را می آزد اما با توجه به اقوال و احادیثی که از رسول اکرم (ص) در نحوه بروخورد زنان با مردان و عدم ائکادر کار به زنان نقل شده و نیز با وجود بی باوری جوامع نسبت به زنان خصوصاً در اعصار اولیه پس از اسلام، این امر مورد تردید است اما از آنجا که محتسبان داوطلب و آزاد نیز در کنار محتسبان متولی و

موظف می توانستند به امر به معروف و نهی از منکر اقدام کنند، علامه دهخدا می گوید: احتمالاً زنان در احتساب داوطلبانه یا آزاد شرکت می کردند یا ظاهراً بعنوان همکار در کنار محتسبان متولی متصدی این امر می شدند. از دیگر شرایط محتسب آن بود که بدعوت گزار نباشد چرا که در اینصورت از موقعیت خود در بازار استفاده کرده و با فشارهای اقتصادی و انواع تهدید قادر است که افکار را برای دعوت به بدعوت خود و نشر و ترویج آن آماده سازد و اهل بازار را وادار کندها برای نیل به اغراض مادی، اورا یاری دهنده هما نطور که در روزگار فاطمیان، بازار، مکانی برای نشر دعوت اسماعیلیان در شهرهای پر جمعیت مصر بود و صنعتگران و اتحادیه های کارگری نقش بزرگی در برآوردن اندیشه های دینی و سیاسی آنان داشتند.

مراسم تولیت محتسب در آغاز ساده بود اما با گذشت زمان، با تشریفات بسیار شیوه به مراسم انتصاب مقامات بر جسته دولت صورت می گرفت چنانکه در مصر، خلیفه، اورا به قصر خود می خواند و کتاب تولیت را به او واگذار می کرد و محتسب با موكبی خاص از آنجا به جامع "عمرو عاص" یا "الازهر" می رفت و طواف می نمود و این مراسم برای نمایاندن مرتبه او و توجه به مصالح مسلمانان انجام می گرفت. لباس محتسب غالباً لباس اهل فقه و علم بود تا از لشکریان و صاحبان دیگر مناصب دیوانی ممتاز باشد و قلنوسه ای برسومی نهاد که این پوشش بعد ها تبدیل به عمامه شد و برای همین محتسب را "ارباب عمامه" و متعุมون "می گفتند" از بنیوست که مؤرخانی چون این خلدون و فلقشندي 'محتسب را از کبار فقهاء دین دانسته اند. گفتنی است که با توجه به سن محتسب و مکان و مقتضیات دینی و اجتماعی او، این پوشش متفاوت می شد.

محتسب یاورانی داشت که اورا در کشف و آگاهی از انواع نیرنگها، آمیرها و شیوه های منتقلانه بازار یاری کنند که به آنان عریف، اعوان و یا نایب محتسب می گفتند، اعوان محتسب به منزله جاسوسان بازار، اخبار و احوال تجار و صنعتگران را به محتسب می رسانندند و نیز امور و احکام اورا در بازار اجراء می کردند. با گستردگی این وظایف، محتسب نمایندگان دیگری را بنام امین (امان)، انتخاب می کرد تا دو شادوش عریف به وظایف خود اقدام کند و گاه فساد اعوان و نمایندگان محتسب موجب می شد که او شخصاً بر امور نظارت کند.

محتسب در مکانی خاص به نام دارالحسابه مقیم می شد و سود اگران را نزد خود خوانده با ایشان مو ازین و پیمانه هار امی سنجید و گاه مسجد را برای این کار انتخاب می کرد. در مصر این وظیفه در دو دانشگاه "عمرو عاص" و "الازهر" اعمال می شد.

در اینجا باید خاطر نشان ساخت که اختلاف حسبه در نظام شهرهای اسلامی در اسلوب و مظاهر آن بوده و به جوهر موضوع آن مربوط نیست و این تفاوت تا اندازه ای به قدرت شخصی و شدت وضعف عقاید دینی و ایمان بستگی داشته است و به همین دلیل قدرت تقيیدی محتسب در ادوار مختلف متفاوت شده است.

اهم وظایف محتسب عبارت بود از: نظارت بر فعالیت های بازار سازماندهی به اصناف، تعیین و تثبیت قیمت ها، نظارت بر ضرب سکه و امور زرگران، منع از احتکار و غش در کالاهای نظارت بر سرگها و پیمانه ها و نحوه توزیع نیازهای ضروری مردم بویژه مواد خوراکی، رسیدگی به حقوق مظلومان و گرفتن

حق ایشان . منع تجارت اشیا ممنوع مانند فروش شراب و آلات لهو . جلوگیری از سد معبر در بازارها و راه‌ها . رعایت بهداشت عمومی از سوی بازاریان بویژه آنچه که به مواد خوراکی و آشا صیدنی مربوط می‌شد و نظارت بر پاکیزگی خیابانها ، مساجد و حمام‌ها و مجازات متخلصین ازین امور ، الزام اهل ذمہ به پوشیدن لباس خاص تا بدینوسیله از مسلمانان متمایز شوند و منع آنان از بنای دیرها و صوامع جدید و جلوگیری از بازسازی صوامع تخریب شده و نهی آنان از نوشیدن شراب و نگاه داشتن خنزیر در بازار مسلمانان ، الزام مسلمانان به شرکت در نماز عید ، نماز جمعه و نماز جماعت در مساجد و برپائی اذان و منع از خوار داشتن سنن عبادی و تنلاهر به روزه خواری . جلوگیری از بدبعت در گفتارها و کردارها و روایت احادیث جعلی یا فرقه سازی . امر به ترک قبائچ نظیر شرب حمره و استعمال آلات لهو بخصوص در ایام نوروز و حشن‌ها . منع زنان از حضور بر در خانه‌هایی که در راه مردان واقع شده بود ، منع آنان از نشستن بر در دکانها و مرافقت بر حرکات ایشان . الزام ایشان به دقت در نحوه حضور در مجامع عمومی و منع تکلف در پوشش وزینت ایشان و نیز جلوگیری از شرکت آنان در مراسم تشییع جنازه و شیون و زاری کردن به آواز بلند . الزام زنان از شوی بریده بر رعایت ایام عده و تشویق دختران و زنان مجذد به زنا شوی . همچنین محتسب بر مکتب خانه‌ها و نحوه رفتار آموزگاران و صلاحیت علمی ایشان در ارتباط با شاگردان مراقبت داشت و به آنان توصیه می‌کرد تا از تنبیه شدید کودکان احتراز کنند و در تعلیم و تربیت آنان بکوشند و نیز پرداخت کنند و اگر بیماری پیش از شفای فوت می‌کرد برای بازماندگان متوفی از پیش از شفای فوت می‌کرد .

حتی محتسب به مُسکاریان و باربران توصیه می‌کرد تا خارج از توان حیوانات بر آنان بار نهند و با حیوانات مهربانی کنند و نیز کشتبیانان را از کثرت حمل ، باز می‌داشت . در بیشتر کشورهای اسلامی محتسب دفتری داشت که در آن اسامی صاحبان حرفه و دکان‌هارا ثبت می‌کرد تا کار باز رسمی آسان شود .

محتسب بنا بر موقع اجتماعی اشخاص ، در گزاردن وظایف خود ، اقتضای حال را رعایت می‌کرد چنانکه به امیران و والیان توصیه می‌کرد که با شفقت و احسان بارعینت رفتار کنند و از ظلم بپرهیزنند و در این توصیه‌ها بسیار نرم و محظوظ بود اما گاهی با اصحابیان و صاحبان دیگر مناصب دیوانی بدرشتی . سخن می‌گفت زیرا علوٰ مرتبه کارگزاران و قاضیان مانع از آن نبود که آنان را از قبول رشوه و هدیه باز دارد و خواجه نظام الملک در این باره می‌گوید : پادشاه باید محتسب را در انجام وظایف خود قوی دست دار دنادالت در مملکت حکمفرما شود . او باییان حکایتی در اثبات این مطلب می‌گوید :

”سلطان محمود ، همه شب با خاصیگان و ندیمان خوبیش شراب خورد بود ... علی نوشتنگین و محمد عربی که سپاهالاران محمود بودند در آن مجلس حاضر بودند و همه شب با محمود شراب خوردند . بچشتگاه علی نوشتنگین سرگران شد و افراط شراب بر او اثر کرد ... دستوری خواست تا به خانه خوبیش رود . محمود گفت : صواب نیست روز روشن بدین حال چنین مست بروی ، هم اینجا تا نماز دیگر بیاسای آنگاه به هشیاری برو که اگر بدین حال ترا محتسب اند بازار بیند بگیرد و حد زند و آب روی تو ریخته شود و من هیچ نتوانم گفت . علی نوشتنگین که شجاع و مبارز وقت خوبیش بود در وهم او نگذشت که محتسب این معنی در دل دارد . اندیشید و گفت : ”البته بروم ” ... و بابوشی عظیم از خیل و غلامان و چاکران روی به خانه خوبیش نهاد .

قضاراً محتسب در میان بازار بیش آمد و چون علی نوشتگین را چنان مست بدید بفرمود تا از اسپش فرو کشیدند و ... چهل چوب بزدش بی مهابا، چنانکه زمین به دندان می گرفت و حاشیت و لشگر ش می نگریستند و آن محتسب، خادمی ترک بود پیر و محشم ... روز دیگر چون علی نوشتگین بخدمت رفت، محمود می خنده و گفت: توبه کن تاهرگر مست از خانه بیرون نروی "(۴)"

محتسب با مخالفان، ابتدا با نرمی به موعظه در خفای پرداخت و در صورت تکرار حرم بشدت در گفتار و عمل دست می زد که اینکار، باریختن مسکرات بر زمین، ضرب تازیانه، حبس و شکنجه، اتلاف کالای فاسد، بستن دکان، مصادره اموال، معروفی مخالف به مردم اعمال می شد و گاه نام مخالفان را در دفتری ثبت می کرد که در میان آنان نام عده ای از امرا، کتاب، سپاهیان و تجار بود که عامل اصلی بالاها و مسببات در جامعه بودند. شدیدترین مراتب شکنجه تشهیر بود. تشهیر عقوبی بود که شخص را بمرکبی نشاند، زنگی به دست او می دادند تا در شهر بگردد و زنگ را به صدا در آورد و به گناه خود اقرار کند و این موجب می شد تا آنگشت نمای مردم شود. ناصر خسرو نیز در سفرنامه، به این مجازات، اشاره دارد: "اهل بازار مصر هر چه فروشندر است گویند و اگر کسی به مشتری دروغ گوید اورا بر اشتري نشاند و زنگی به دست او دهدند تا در شهر می گردد و زنگ می جنباند و منادی می کند که: "من خلاف گفتم، ملامت می بینم، و هر که دروغ گوید سزای او ملامت باشد." (۵)

تسمیر نیز اینگونه بود که محاکوم را عربان می کردند و اعضای او را با میخ های محاکم بر صلیب می بستند و در توسيط، جسم محاکوم را با شمشیر دو نصف می کردند چنانکه امعا، او به زمین می ریخت و این دو مجازات اخیر تنها به فرمان سلطان یا والی در حق مجرمانی که مرتكب گناهی بزرگ می شدند اعمال می شد. گفتنی است که به رغم این همه سخت گیری ها، ریشه کذب و خطای بر جای مانده و جرم و جنایت با جیله ور شود و فوار از چنگ عدالت و قانون، ادامه می یافتد و ادامه این وضع تا حدی به ضعف فرهنگی جامعه، فساد سیاسی و اجتماعی، فساد محتسبان و علل دیگر پیوند داشت.

در دوره هایی از تاریخ رقابت و اخذ رشوه در میان قضات، محتسبان، علماء و فقهاء رواج پافت و در توجه به شرایط حسنه که تولی آن در آغاز، بمنتظر ثواب حزیل و صلاح عموم تلقی می شد، مسامحه صورت می گرفت و گاه محتسب با پرداخت رشوه و حیران آن با دریافت مالیاتهای غیر قانونی و در نتیجه فشار بر مردم به این مقام می رسید و رقابت و منافسه در احراز این منصب به جاثی رسید که موز خان بزرگی چون مقریزی و عینی و این حجر در تصدی آن به رقابت وهم چشمی پرداختند تا جاثیکه در سال ۸۰۸، در مصر در عصر ممالیک، یکی از فروشنده کان خمر، از طریق رشوه متصدی امر حسنه گشت و دست محتسب و نایابش بر اموال رعایا بازشد و فساد بالا گرفت، این اوضاع تا حدی معلوم شد و تدبیر حکام و اعمال نفوذ شخصی آنان بر محتسب و اعوان او بود چرا که آنان در برخی موارد با اخذ رشوه به نصب و عزل افراد مورد نظر می پرداختند یا با امرا، و منصوبان خویش علناً به لهو و لعب و شاد خواری دست می زدند. در نتیجه، فساد و عصیان عمومی به حکم "الناس علی دین ملوکهم" به علت مسامحه ارکان دولت و عدول امرا و محتسبان از وظایف خوبش و ارتکاب ظلم آشکار گردید و قدرت تغییری محتسبان در اجرای وظایف خود روی به کاهش نهاد.

ابن اخوه (۶۴۸-۷۲۹) مؤلف "معالم القریب فی احکام الحسنه" می گوید: "امر به معروف و نهی از

منکر متروک شد و مُداهنه و ریاکاری بر دل های مردم غلبه یافته است ... و مردم همچون چار پایان به بیرونی از هوای نفس و شهوت تن در داده اند و مؤمن راستین که در راه خدا از سرزنش نترسد، اندک شده است. "(۶)" عصیان عمومی متوجه مسائل سیاسی نیز بود زیرا فرقه های دینی و احزاب سیاسی برای تحریک افکار عمومی از این موقعیت استفاده می کردند. گفتنی است که قحط سالی ها و عدم امنیت اقتصادی ناشی از آن نیز در گرانی قیمت هاو غارت بازارها و در نتیجه نارضایتی مردم بی تأثیر نبود، در مصر، در عصر ممالیک این نارضایتی به حدی رسید که مردم، محتسپ را عامل اصلی این نابسامانی ها دانسته، خانه اورا به آتش کشیدند و بر ضد سلطان به ظاهرات پرداختند و می گفتند: "أقتلوا أسلطناكم ترخص اموالكم" و بر فقهاء و مفتیان نیز ابراد می گرفتند که چرا بر اسب سوار می شوندو لباس فاخر می پوشند حتی عمامه آنان را می شد که متولیان کار آمد حسنه به سبب هرج و مرج و فساد در دستگاه حکومت، منصب خود را ترک کنند. ازینرو و موزخ بزرگ، مقریزی پس از فراغت ازین منصب به تألیف کتاب ارزشمند "اغاثه الامة بکشف الغمة" پرداخت و در آن اوضاع نابسامان اقتصادی و اجتماعی مصر و علل آنرا توضیح داد. دولت مردان نیز گاهی برای جلب رضایت مردم به عزل یا مجاز ات محتسپان بی کفایت اقدام می کردند.

شاردن در سیاحت‌نامه خود در بررسی اوضاع حسنه در ایران، می گوید نرخ کالاهای هر هفته توسط محتسپ تعیین می شد که تخلف ازین قیمت ها مجازات سنگینی در بی داشت اما تعیین نرخ ها وسیله ای شد که متخلفان با پرداخت رشو، قیمت کالاهای را در بالا ترین سطح نگاه دارند.

در ادب فارسی همواره محتسپ با چهره ای سختگیر، تجسسگر، برهم زننده شاد خواری و بزم ها و مُدّوری که زشتکاری های خویش را نادیده گرفته و مردم را از منکرات باز می داشته ترسیم شده است و از این طعن و نکوهشی که در شعر فارسی نسبت به محتسپ روا داشته شده در نثر فارسی نشانی نیست و کار برد قالب شعری در این مورد تا حدی معلول تاثیر و گیرانی بیشتر شعر نسبت به نثر است که در بادها ماندنی تر است. در برخی از آثار برجسته ادب پارسی اشارات کلی به واعظ و شحنه و محتسپ به گونه طنز آمده است و سهی حافظ در نقد اجتماعی محتسپ بیش از سایرین است:

اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیز است

به بانگ چنگ مخور می که محتسپ نیز است (۷)

محتسپ گوچنگ میخواران بسوز

مطروب ماخوش بتائی می زند (۸)

خدارا محتسپ مارا به فرباد دف و نی بخش

که ساز شرع از این افسانه بی قانون نخواهد شد (۹)

ظاهراً، مراد حافظ از محتسپ، امیر مبارز الذین محفد است که پادشاهی سختگیر، قسی القلب و ریاکار بود و نیز حافظ بدین وسیله اوضاع آشفته و ریاکاری های جامعه و مسامحه و توافق محتسپ و حکومت را با قبول رشوه در برآور گناه افراد تصویر کرده است:

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم

محتسپ داند که من این کار ها کمتر کنم (۱۰)

محتسپ داند که حافظ عاشقت

واصف ملک سلیمان نیز هم (۱۱)

آن شد اکنون که ز آینای عوام اندیشه

محتسب نیز درین عیش نهانی دانست (۱۲)

حدیث حافظ و ساغر که می زند پنهان؟

چه جای محتسب و شحنه، پادشاه دانست (۱۳)

ونیز پیمان شکنی محتسب را به جهت منافع خود، پس از سازگاری با مجرم چنین تصویر می کند:

باده بامحتسب شهر نشوی ز نهار

بخورد باده ات و سنگ به جام اندازد (۱۴)

و در مواردی، مراد شاعر، دقیقاً نمایاندن تزویر و ریای محتسب و هم بیمانان اوست:

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب

چون نیک بنگری همه تزویر می کنند (۱۵)

احوال شیخ و قاضی و شرب اليهود شان

کردم سؤال صبح دم از پیر می فروش (۱۶)

بیخبر ندزاده دن نقش بخوان ولا تغل

مست ریا سنت محتسب باده بده ولا تخف (۱۷)

ناصر خسرو نیز گوید:

حاکم در خلوت خوبان به روز

نیم شبان محتسب اندر شراب (۱۸)

گاهی شرعا، فساد و عصیان عمومی را به علت مسامحة دولتیان از وظایف خویش منظور داشته اند:

Sofi ز کنج صومعه با پای خم نشت

تادید محتسب که سبومی کشد به دوش (۱۹)

قاضی اربامان نیند بر فشاند دست را

محتسب گرمی خورد معذور دارد مست را (۲۰)

و گاه این اشارات خالی از نقد اجتماعی است و بیشتر ارزش تصویری دارد:

محتسب گوئی به ماہ روزه جام می شکست

کان شکسته جام را رسوا خاور ساختند (۲۱)

دست وزبانش چرا نداد بر بین

محتسب شرع و پیشوای صفاهان (۲۲)

تابه یک بارت، نگیرد محتسب

آب خود روشن کن اکنون بامجب (۲۳)

که در اینجا مراد مولانا از محتسب ملا تکه عذاب است.

یادداشت‌ها و منابع

- ناصر خسرو، سفر نامه، ص ۹۹
نامه تنسر، ترجمه اسفندیار، ص ۷۱، ۷۲
- خواجه نظام الملک، سیاست نامه، ص ۱۰
همو، همان، ص ۴۱، ۴۰
- ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۹۵، ۹۴
ابن اخوه، معالم القربه، ص ۶۱
- حافظ، دیوان حافظ، ص ۶۰
سعدی، دیوان غزلیات، ص ۳۴۷
- حافظ، دیوان حافظ، ص ۲۲۲
همو، همان، ص ۴۶۹
- همو، همان، ص ۴۹۵
همو، همان، ص ۶۸
- همو، همان، ص ۶۷
همو، همان، ص ۲۰۴
- همو، همان، ص ۲۷۲
همو، همان، ص ۳۸۶
- همو، همان، ص ۴۰۰
ناصر خسرو، دیوان ناصر خسرو، ص ۱۴۱
- حافظ، دیوان حافظ، ص ۲۸۵
سعدی، گلستان، ص ۱۷۸
- خاقانی، دیوان خاقانی، ص ۱۱۲
همو، همان، ص ۳۵۶
- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۳۵۹

کتابشناسی منابع

- ابن اخوه، محمد بن محمد بن احمد قرشی، معالم القربه فی احکام الحسبة، به کوشش دکتر محمد محمود شعبان، صدیق احمد عیسیی الطبعی، الهیثه المصريه العاشه للكتاب ۱۹۷۶م
همو، همان، ترجمه دکتر جعفر شعار، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۰ش
- حافظ، شمس الدین محمد، دیوان، به اهتمام خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفوی علی شاد، تهران، ۱۳۷۴ش

- خاقانی، افضل‌الذین بدلیل، دیوان، به کوشش دکتر ضیاء‌الدین سجادی، زوار، ۱۳۶۸، ش ۰
- خواجه نظام‌الملوک، سیر الملوك، (سیاستنامه)، به اهتمام هیو برت دارک، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴، ش ۰
- سعدی، مصلح‌الذین، دیوان غزلات، ج ۱، به کوشش دکتر خلیل خطیب‌رهبر، نشر سعدی، ۱۳۶۷، ش ۰
- همو، گلستان، به کوشش دکتر خطیب‌رهبر، صفوی‌لی شاه، تهران، ۱۳۶۲، ش ۰
- مولوی، مولانا جلال‌الذین محمد، مثنوی، دفتر پنجم، به تصحیح نیکلسون، به اهتمام دکتر نصرالله پور جوادی، امیر‌کبیر، ۱۳۶۳، ش ۰
- ناصر خسرو قبادیانی مروزی، دیوان، به تصحیح دکتر استاد مجتبی مینوی و دکتر مهدی محقق، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۳، ش ۰
- همو، سفر نامه، به کوشش دکتر محمد دیر سیاقی، زوار، تهران، ۱۳۶۳، ش ۰
- نامه‌تسر، ترجمه این اسفندیار، به تصحیح و کوشش استاد مجتبی مینوی و محمد اسماعیل رضوانی، خوارزمی، تهران، ۱۳۵۴، ش ۰

سیهای زن در آثار صادق هدایت

چکیده:

صادق هدایت در آثارش رنج‌ها و محرومیت‌های زنان را منعکس کرده، و از آنجا که نویسنده‌ای واقع نگر بوده، توجه عمیق اورا نسبت به مسائل و مشکلات زنان در آثارش می‌توان مشاهده کرد. زن در نوشته‌های هدایت با دو چهره مثبت و منفی ظاهر می‌شود.

موضوعاتی مثل عشق، زیبایی، نقش مادری، پاک دامنی، آرامش بخشی در بعد مثبت زن در آثار او مطرح می‌شود و از طرف دیگر در بعد منفی وجود زن به موضوعاتی مانند صفات و افکار ناپسند، زن و خرافات، حقارت و بدینختی، زن و فساد می‌پردازد. عشق‌های داستان‌های او معمولاً به شکست می‌انجامد. او به زیبایی زن اهمیت می‌دهد و در توصیف آن مطابق با ویژگی‌های فرهنگی ملی عمل می‌کند. هدایت الگوی کاملی از مادر ارائه نمی‌دهد؛ ولی به نقش تعلیم دهنده مادر توجه دارد و زن را ستون خانواده و اجتماع دانسته، معتقد است جامعه سالم به وجود زنان پاک‌دامن وابسته است. بدینین و ناامیدی که از خصوصیات هدایت بوده، در آثار او نیز دیده می‌شود. او ظلم جامعه و شوهران به زنان را در نظر دارد و انسان را با حقایقی از جامعه مثل فقر، فساد، محرومیت‌ها وغیره آشنا می‌سازد.

کلمات کلیدی: صادق هدایت، داستان نویسی، زن، جامعه.

زن در آثار صادق هدایت تقریباً در همه جا حضور دارد و این حضور بیانگر توجه نویسنده به این موجود است. اگرچه این توجه گاه از بینش منفی نویسنده در باره زن خبر می‌دهد؛ ولی نباید نقش مثبت زن را در آثار او نادیده گرفت. هدایت گرچه بارها زنان را زیر سؤال می‌برد؛ اما به وجود ارزشمند آنان بی برده در حقیقت زنان را رکن اصلی خانواده و اجتماع می‌داند. زنان داستان‌های او دارای چهره‌های گوناگونی هستند. توجه زن به عشق و عاطفه و احساساتی بودن او در بسیاری از صحنه‌های داستانی پیداست. تصمیم‌گیری زنان بر مبنای احساسات و تخیلات قرار دارد و کمتر از عقل و منطق خود در بررسی اوضاع و سنجش و قایع گرد بهره می‌گیرند.

نقش زنان به عنوان پناه گاهی برای همسران قابل بررسی است. در بسیاری از صحنه‌ها شاهد پناه بردن مردان به زنانیم اگرچه گاهی می‌بینیم که فقط زن به عنوان همسر پناه گاه مرد نیست بلکه مرد به مادر پناه می‌برد و آرامش خود را در آغوش او جستجو می‌کند. زنان می‌پناه و سیه روز، موضوع و محور بحث تعدادی از داستان‌های هدایت می‌باشند. از این نگاه ترحم آمیز می‌توان در بیان زمان هدایت زن‌ها بدون داشتن حق انتخاب همسر به خانه شوهر می‌روند و به دلیل مرد سالاری شدید، از زندگی خوبی برخوردار نیستند و به همین دلیل در بسیاری از موارد دست به خود کشی می‌زنند. فرار می-

کشند و یا به شوهر و خانواده و فادر باقی نمی‌مانند. تمام زنان این گونه داستان‌ها با یک انگیزه با انگیزه هایی قوی، دست به چنین اقداماتی می‌زند که یاریشه در دوران کودکی آنها داشته یا ناشی از محیط خانواده و یا اجتماع زمان آنها بوده است.

هدایت به صورت ظاهری زن نیز توجه بسیار دارد و شاید بتوان گفت در بیشتر تصویفاتی که از زن ارائه می‌کند به زیبایی، لطفات، طراوت و جوانی اشاره می‌نماید. اگرچه گاه دیده می‌شود نازیبایی و پیری زن را به تصویر می‌کشد. شاید این اشاره او برای پرنگ جلوه دادن زیبایی، جمال و دلربایی زن باشد. زنان خرافاتی در آثار او از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. او پایان ناخوشایندی برای خرافه پرستی زنان ذکر کرده و این نوع عقاید را موجب بدبوختی زنان ساده دل می‌داند. او جامعه ایران را بیش از هر جامعه دیگری معتقد به خرافات می‌داند.

هدایت از زنانی که مجسمه پلیدی هستند، متنفر است. شاهد این سخن تجربه راوی در "بوف کور" است. واقعیت زن از نخستین آثار هدایت آغاز می‌شود. او نسبت به زن اندیشه‌ای رمانیک دارد و احترامی بسیار رمانیک برایش قائل است "(۱) - توجه او به گفته‌های زنان قابل ذکر است. گفته اند او سخنان زنها را گردآوری می‌کرد و در قصه‌هایش منعکس می‌نمود. لازم است چهره زن در آثار هدایت به دو دسته مشبت و منفی تقسیم شود. ابتدا جایگاه مشبت زن را به شکل زیر مطرح می‌نماییم.

جایگاه مشبت زن

الف) - عشق

ب) - زن، روح پاک و سرشت نیکو

ج) - زن و جمال زنانه

د) - زن و نقش مادری

ه) - زن، پناه گاه و مایه آرامش همسرو خانواده

الف - عشق :

در آثار هدایت همه نوع عشق وجود دارد پاک و ناپاک، راست و دروغ. عشقی که مرد را دیوانه می‌کند، عشقی که زن را تسلیم هرگ می‌نماید، عشقی که مردان برس آن رقابت می‌کنند، عشقی که رقابتی در آن دیده نمی‌شود. در داستانهای او، هم مردان عاشق حضور دارند و هم زنان عاشق. شخصیت‌های داستانی او گاه در عشق وفادارند و گاه بی وفا، گهی برای معنای عشق ارزش قایلند و گهی برای ظاهر عشق. زن در آثار او همیشه در کنار عشق مطرح است. او حتی جسم مردۀ زن را مظہر عشق می‌داند. در بسیاری از موارد، زنان را در عشق پا بر جاتر از مردان به تصویر می‌کشد و از عشق زنانه خالصانه تر، پاک تر و زیباتر یاد می‌کند. در مورد هدایت گفته‌اند در عشق شکست خورده و همین موضوع را باعث غمگینی و افسردگی او در سراسر عمر دانسته‌اند. شاید بتوان گفت پایان تأسف آور داستان‌های او و یاد آوری وی در مورد عشق هایی که سرانجام آنها شکست است، گواه بر همین مطلب می‌باشد. اما هدایت، همیشه خود را محتاج به عشق دانسته، این را می‌توان از لابه لای نوشته‌هایش بیرون کشید. او عشق را باعث زندگی

دوباره می‌داند. به این عبارت "بوف کور" توجه کنید: "... به خیالم زنده است، زنده عشق، عشق من در کالبد اروح می‌دهید ..." (۲). در جای دیگر زنان را موجودی رویابی می‌داند که در او عشق می‌آفریند. در "بوف کور" معاشق، نوبت به نوبت در چهره‌های گوناگونی ظاهر می‌شود و در این تجلی صورت معاشق- دو جنبه بهشتی و دوزخی چهره زن را می‌بینیم. (۳) تصویر زن اثیری سرشمار از پاکی، آرامش و لطافت است؛ اما چهره لکاته برخلاف زن اثیری، صورتی ناپاک و پلبد است. راوی با وجود فاسد بودن همسرش، در خیالات خود، به دنیال زنی پاک و دست نیافتنی است و یافتن چین زنی را آرزوی داند واقعیت اشاید بتوان گفت هدایت با ارایه چنین تصویری قصد داشته چهره زنی را به ما بنمایاند که در اجتماع اوزنگی می‌کند و دست پایی به زنی ایده آل و دارای روح واقعی زنانه را محال جلوه می‌دهد. هدایت به کمل چنین الگویی، سعی در نمایاندن فساد جامعه و خصوصاً زنان فاسد دارد و دردش این است که دسترسی به جامعه ای پاک، غیر ممکن به نظر می‌رسد. او به لطفت روح زنانه ایمان دارد و عشق واقعی زن را برای دوام خانواده و اجتماع ضروری می‌داند. در داستان "زنی که مردش را گم کرد" ... با به تصویر کشیدن چهره "زرین کلاه" که عاشق مردی به نام "گل ببو" می‌شود، می‌خواهد عشق زنی را مطرح نماید که برای یافتن شوهر گم شده اش راه بسیاری را طی می‌کند و آن قدر به دنیاش می‌گردد تا اورا بیابد. "زرین کلاه" زنی است که شوهرش را برای وجود واقعی او می‌خواهد و به دلیل این که در کودکی از خانواده بی‌مهری دیده به "گل ببو" محبتی خالصه دارد و حاضر به هر نوع فداکاری برای اوست. او به "گل ببو" به عنوان یک حامی، نیاز دارد و شاید عشق و ریشه در همین نیاز داشته باشد: "... از این رو "زرین کلاه" نمی‌خواست این فکر را به خودش ره دهد که دیگر "گل ببو" را نخواهد دید، تنها "گل ببو" بود که می‌توانست نگاه بی نورش را روش بکند و جان تازه ای در کالبد پژمرده او بدمد. به هر قیمتی که بود می‌خواست اورا پیدا کند..." (۴) هدایت حتی عشق را در آن دنیا در وجود زن می‌بیند. مثلاً در داستان "آفرینشگان" مرد ای به نام "زربانو" در جمع مردگان، از عشق خود سخن می‌گوید: "... من و خواهرم نوشابه هر دو عاشق پسر عمومیم فرهاد شدیم، فرهاد مرا خیلی دوست داشت، ولی چون "نوشابه" از عشق خودش به "فرهاد" برایم گفته بود، من خود داری کردم و هر چه "فرهاد" به من پیشنهاد زناشویی داد من رد کردم. تا این که: "... فرهاد مرد و من و خواهرم سر نعش او سوگند یاد کردیم که تازنده هستیم شوهر نکنیم ..." (۵) زن‌ها طالب عشق هستند و برای آن ارزش قایلند. دوست دارند زندگی‌گشان با عشق همراه باشد و تنها در این صورت است که زندگی شیرینی دارند؛ اما هدایت با طرح این موضوع در بی آن است که به ما بفهماند زنان جامعه اش نه تنها در زندگی از عشق بپره مند نیستند، بلکه هیچ‌کس به عشق آنها احترام نمی‌گذارد. برای همین زنان جامعه اورد دیگر عشقی را تحمل می‌کنند و هیچ درمانی، جز پناه آوردن به مردی دیگر، فرار و یا خود کشی، ندارند.

ب- زن، روح پاک و سرشت نیکو:

در نوشته‌های هدایت زنانی را می‌بینیم که برای زندگی و عشق حاضر به انجام هر کاری حتی جانفشاری هستند. زنانی که به مردان امید می‌دهند و آنان را پابند زندگی می‌کنند، مادرانی فداکار و دخترانی دلسوز که برای رهایی سرمیں خود از بند دشمن دوشادوش مردان می‌کوشند. در این جاست

که زن داستان های او چهره ای نورانی دارد: "... و چهار هزار تن مرد وزن هر یک تبری و دهه ای در کف در دو صفحه در دو جانب راهی که میان دو بند از وسط جنگل می گذشت در کمین نشانید." (۶) او از این زنان دفاع می کند و به بی عدالتی هایی که زمینه ساز اصلی عکس العمل های ناشایستی از سوی زن می شود، حمله می برد. در کتاب "فوايد گياب خواری" هدایت به وجود والای زن توجه می کند و تأکید دارد که این موجود لطیف، باید از پستی و حیوانی بودن دور گردد: "به خصوص جهان زنان باید بیشتر از همه متوجه برتری خوراک نباتی بشود و یک چنین غذای خون آلو و چرکین را دور بیندازد، چون یکی از خرافاتی که شهرت دارد، این است که زن باید همه وقت خود را صرف آشپزی نماید. از این رو هر گاه از رنگرزی و پیرایش لاشه جانوران دست بکشد، بیشتر اوقات خود به کارهای نجیب تری خواهد پرداخت. زن که تولید زندگانی می کند، نباید راضی به کشتار شده ولب های خودش را به آن آلو وده بسازد." (۷) اروح زنانه را پاک و دست نیافتنی تصور می کرده، پیوسته در آرزوی رسیدن به آن بوده است. شاید با تصاویری که از دختر اثیری بوف کور، به ما نشان می دهد، سعی دارد بی گناهی زن جامعه اش را به تصویر بکشد. زنی که در اثر پلیدی ها و بی عدالتی های اجتماع تبدیل به لکاته در "buff cor" می شود، اما پشت این چهره منفور، باطنی پاک و آسمانی نهفته است: "برای من اور عین حال که زن بود و یک چیز ماوراء بشری با خودش داشت...." (۸)

به نظر هدایت، آگر زن دارای دونیمه خوبی و بدی باشد، نیمه بدی او در دسترس و نیمه خوبی اش دست نیافتنی و در حد رؤیا است. شاید او با طرح چنین مسئله ای قصد دارد اجتماع را در ظهور نیمه بدی در زن مقصص معرفی نماید. در داستان "شیهای و رامین" شاهدیم مردم همسرش را دوست دارد (برخلاف بیشتر داستان های دیگر هدایت) و از او می خواهد، بیشتر به فکر سلامتی اش باشد؛ اما چرا نویسنده زنی را که فداکار، عاشق مذهبی و مورد علاقه شوهر است با بیماری از پادر می آورد. شاید هدایت خواسته به خواننده بفهماند، در اجتماع زنانی که نیکو کارند و چهره مثبت دارند، می توانند رنج زنان دیگر را تحمل کنند و به همین دلیل افسرده و بیمار می شوند و می میرند: "گفتم که به فکر خودت هم باش توی این خانه هیچ کس به اندازه تو کار نمی کند، آن هم با این مزاج علیل." (۹) تنها دلخوشی از زنش فرنگیس بود که کمک او شده و به همه کارهایش رسیدگی می کرد. از صبح زود که بیدار می شد دقیقه ای از کار آرام نمی گرفت، شاید کمتر اتفاق می افتتد که زن و شوهر تا به این اندازه به هم دلیستگی داشته باشند. یک بار نشد که میان آنها به هم بخورد و با دلخوری و رنجش از هم پیدا بکنند. (۱۰)

هدایت زنانی را نشان می دهد که به مردان هوس باز علاقه ندارند و روحشان خواهان پاکی و نیحابت است، مانند داستان، کاتیا: "... او با همه دختر هاراه دارد من از این جور حیوان ها خوش نمی آید.... او کسی است که سررا هش گل هارا می چیند، بومی کند و دور می اندازد...." (۱۱) روح لطیف وزنانه ای که همیشه لطف و بزرگی خود را حفظ می کند، در درام تاریخی "مازیار" در شخصیت "شهر ناز" دیده می شود. از زنی با چهره مثبت است. مازیار، بزرگی وی را می ستاید و شاید او اولین مرد نوشته های هدایت باشد که این گونه زن را ستایش می کند. "شهر ناز" برای "مازیار" مظہر زیبایی روح، نه جسم، شجاعت بخش و قوت قلب اوست: "همین زیبایی روان تو است که در زندگی به ام قوت و شجاعت می

دهد و هر چه کرد ام از زیبایی روی تو دارم ”(۱۲) هدایت معمولاً جایی که از زنان ایران باستان حرف می‌زند، چهره شان را با خوبی و پاکی می‌آراید و آن جا که در مورد زنان عصر خویش سخن می‌گوید، تصویری ناپاک از آنها نشان می‌دهد. اگرچه در پس این چهره‌های نامالایم و ناپاک، روح‌های صمیمی، پاک و بزرگ پنهان هستند. شاید او به این وسیله می‌خواهد فساد جامعه و بی‌عدالتی‌های آن را نسبت به زنان عصر خود نشان دهد (نمایشنامه پروین دختر ساسان). زنی که مظاهر پاک دائمی است در جامعه هدایت دست نیافتنی است مانند ”سامپینگ“ که پاکدامنی خود را بارفتن از این دنیای مادی به دنیای اثیری محفوظ نگه می‌دارد، چنان که دختر اثیری بوف کور نیز همین کار را کرد: ”سامپینگ در لباس ساری چسب بدنش چون دوشیزه پرهیز کاری سرخوش و سرمست بود - (۱۳)“ سامپینگ بهترین لباس ساری خود را در بر کرده بود می‌توانست خود را به دهکده مسقط الراس خود برساند و به جانب درۀ منوعه برود و درمیان موجودات اثیری آن زندگی کند و از عطر گل‌های آن سرزمین سرمست شود و به کابوس درونی وضع خاتمه دهد. ”(۱۴)

هدایت حتی در طنزهایش به هنر و استعداد زنان اشاره می‌کند و یقین دارد جامعه مانع از پیشرفت زن‌ها، تحقیق یافتن آرزوها و شکوفایی استعداد آنها می‌شود.

”..... شد روان سوی فرنگ

تاراحت شود از آن پدر و زن بابای جفنگ
بدبختانه حالا هفت سال آزگار شده است
که خبری از دختر، شاعره نیومده است
خدانکرده با اوراه فرنگ را گم کرده
یا آن کاغذ هم از حقه‌های زن بابا هه بوده“ (۱۵)

ج- زن و جمال زنانه :

لطافت و جوانی که جزو زیبایی‌های زنانه به حساب می‌آید، همیشه مورد نظر هدایت بوده است. در رمان ”بوف کور“ زن نقش مهمی دارد. هنگامی که هدایت به توصیف ”زن اثیری“ می‌پردازد، ما با چهره‌ای رو به رویم که مظاهر زیبایی است، درست مانند فرشته‌ای آسمانی: ”.... یک دختر جوان، نه یک فرشته آسمانی جلوی او ایستاده خم شده بود و با دست راست گل نیلوفر کبودی به او تعارف می‌کرد“ (۱۶) او بیشتر از هر چیز هنگامی که به توصیف زیبایی‌های ظاهری زن می‌پردازد به چشم، ابرو، شکل صورت، مو، وضع کفش و لباس و توجه دارد و از زنان زشت و بدقدیافه می‌گریزد و گاه حتی از آنان بیزار است. او بیشتر زیبایی زن را در سادگی جستجو می‌کند و در توصیف هر زنی متناسب با ویژگی‌های فرهنگی و ملی او عمل می‌کند. مثلاً در توصیف زن شهری زیبایی‌هایی را می‌یابیم که ممکن است در زنان شهری باشد. مثل کفش، لباس، کلاه، کیف، آرایش مو وغیره. هر جامی خواهد از زن روستایی سخن بگوید اورا با خصوصیات زیبایی که ممکن است در زنان روستایی پیدا شود، می‌ستاید و وصف می‌کند. برای همین است که توصیف از زیبایی‌های زنان بسیار جذاب به نظر می‌رسد، چون هیچ چیز غیر عادی نیست. مثلاً زن روستایی، کلاه مدروز به سر نمی‌گذارد و وزن شهری هم چهل گیس نمی‌باشد. حتی طرز خنده‌ها و صحبت

کردن آنها با هم متفاوت است: ”..... آن روز زرین کلاه قبای سرخ نوی که داشت پوشیده بود و کلاغی قشنگی که عمه اش از مشهد برایش آورده بود به سرش پیچیده بود و هفت لنگ گیس بافت از پشت آن بیرون آمد و بود. به طوری که علاوه بر لطافت اندام و حرکات و خوشگلی صورت، لباس او بر زیبایش افزوده بود.“ (۱۷) او حتی در توصیف های یک مجسمه که به شکل زن است ماهرا نه عمل می کند به طوری که طبیعی جلوه می نماید و نمی توان دریافت که آین او صاف مربوط به مجسمه است: ”مجسمه زنی با موى بور که سرش را کج گرفته بود و لبخند می زد، مؤهه های بلند، چشم های درشت، گلوی سفید داشت و یک دستش را به کمرش زده بود، لباس مغزپسته ای از زیر پر تو کبود رنگ نور افگن این مجسمه را به طرز غریبی در نظر او جلوه داد آین مجسمه نبود یاک زن، نه بهتر از زن یاک فرشته بود که به او لبخند می زد همه آنها ما فوق مظاهر عشق و فکر و زیبایی او بود“ (۱۸) او آنقدر به زیبایی زن اهمیت می دهد که حتی در وصف زیبایی زنی که مرد. درست مانند یک انسان زنده عمل می نماید: ”زبانو، صورت آرام، چشم های بسته، موهای خرمایی و مؤهه های بلند داشت و لبخند در دنکی گوشه لب او خشک شده بود. یک دست کوچک سفید و ظریفش را با انگشتها باریک روی سینه اش گذاشته بود. پیرهن سفید مرتب به تنش بود و“ (۱۹)

به طور کلی هدایت، زنان مشرق زمین را زیبایی داند و حتی شاید بتوان گفت بیشتر توصیفاتش از ظاهر زیبایی زن به خصوصیات زنان شرقی شبیه است تا غربی. او معمولاً زیبایی زنها را عاملی مؤثر در ایجاد عشق معرفی می کند و چشم های زن را دارای قدرت طبیعی تصور می نماید، زیرا در بیشتر داستان هایش و شاید بتوان گفت در تمام آنها، زنان چشمانی گیرا و افسونگر دارند و همین چشم هاست که در پیدا شیش یاک رابطه عاشقانه، مؤثر واقع می شود. شاید او می دانسته که چشم دریچه روح است: ”..... از لای پرده دیگری دختری را با چهره بر افروخته و چشم های گیرنده سیاه دید. یاک دقیقه نکشید که در چشم های یکدیگر نگاه کردند؛ ولی آن دختر مثل این که خجالت کشید، پرده را انداخت و عقب رفت. آیا این دختر خوشگل بود؟ شاید، ولی در هر صورت چشم های گیرنده او کار خودش را کرد و حال داش آکل را دگر گون نمود.“ (۲۰)

نگاه می کرد، بی آن که نگاه کرده باشد، لبخند مدهو شانه و بی اراده ای کنار لیش خشک شده بود، چشم هایی که مثل این بود که به انسان سرزنش تلخی می زند. چشم های مضطرب، متعجب، تهدید کننده و عددده دهنده اورا دیدم و پر توزندگی من روی این گوی های براق پر معنی ممزوج و در ته آن جذب شد. این آبینه حذاب، همه هستی را آنجایی که فکر بشر عاجز است به خودش کشید. چشم های مورب تر کمنی که یک فروغ ماورای طبیعی و مست کننده داشت“ (۲۱)

۵- زن و نقش مادری :

هدایت همواره به یک موضوع مهم توجه داشته و اگر از مادری با نقش منفی یاد می کند علت یا علل منفی بودن شخصیت اورا نیز به ما نشان می دهد که معمولاً این علل یا ناشی از محیط و شرایط نامساعد خانواده بوده یا در اثری عدالتی های جامعه ایجاد شده است. او حتی هنگامی که به دنیای حیوانات قدم می گذارد نقش مادری را از نظر دور نمی دارد که مهم ترین نمونه آن را می توان در داستان ”سگ و لگرد“ مشاهده نمود: ”در میان بوهایی که به مشامش می رسید، بویی که بیش از همه اورا گیج می کرد، بوی شیر

برونج حلوی پسر بجه بود. این مایع سفید آنقدر شیشه شیر مادرش بود و یادهای بچگی را در خاطرش محض می کرد ... بوی تنده که در آغوش مادرش ... استشمام می کرد. بوی تنده سنگین مادرش و شیر او در بینیش جان گرفت ... صدای مادرش، همه آینها بر از کیف و نوازش بود ... ”(۲۲) هدایت به تلاش مادران که برای تربیت فرزند، توجه دارند و موانع سیاری را که ممکن است بر سر اهشان قرار گیرد در نظر می گیرد. داستان ”زنی که مردش را گم کرد“ وقتی به مادر ”زین کلاه“ می رسیم، او را زنی راحت طلب، خود خواه، بدون مهر مادری و خلاصه دارای خصلت های ناپسند می یابیم؛ اما به نظر هدایت این موضوع به جامعه بر می گردد، زیرا وقتی جامعه به زن توجه نمی کند و از مادران فقط انتظار باروری و تحمل سختی دارد پس چطور می توان انتظار داشت مادری به آینده فرزندش امیدوار باشد و در حق او به بهترین نحو ممکن مادری کند. در حالی که خود از مادرش بی مهربی دیده و مادر او نیز از مادرش والی آخر، با به قولی این بی مهربی به عنوان یک ارثیه خانوادگی، نسل به نسل از مادران به دختران و از آنها به مادران آینده رسیده است: ”بچه اش مانده علی هم یک وجودی بود که هیچ انتظارش را نداشت و علاقه ای برای او حس نمی کرد. همان طوری که مادر خودش به او علاقه ای نشان نداده بود.“ (۲۳)

یکی از این نمونه ها مادر آبجی خانم است. به طور کلی مادر آن گونه که باید باشد مطرح نمی گردد و هدایت الگوی کاملی از یک مادر خوب به دست نمی دهد، یعنی بیشتر سعی دارد جامعه زمانش را مطرح کند تا مادران جامعه اش را: ”... از همان بچگی آبجی خانم را مادرش می زد و با او می پیچید؛ ولی ظاهراً رو به روی مردم، روبه روی همسایه ها برای او غصه خوری می کرد. دست روی دستش می زد و می گفت: این بد بختی را چه بکنم هان؟ دختر به این زشتی را کمی می گیرد؟“ (۲۴)

۵- زن، پناه گاه همسرو خانواده:

در بیشتر موارد زن در داستان های هدایت موجودی زندگی بخش است که می تواند مرد را از نا بودی برها ند. در داستان ”تخت ابو نصر“ به اعتقاد ملل قدیم در مورد این که زنان را با شوهران زنده دفن می کردنند، اشاره می نماید. آنها این کار را نجام می دادند تا در دنیازن همدم شوهر باشد. ذکر این مطلب بیانگر توجه هدایت به آرامشی است که در پناه زن حاصل می گردد: ”... هر مردی که می مرد زن هایش را با اوزنده چال می کرده آند تا در آن دنیا همدم او باشند. این اعتقاد در نزد ملل قدیم وجود داشته است.“ (۲۵)

او تو خاصی به لله ها، دایه ها، کلفت ها و ... دارد و در بسیاری از داستان هایش این عده نقش پررنگ و مؤثری در آرامش خاطر شخصیت های داستانی و حتی خود نویسنده ایفا می کند: ”همان گلین باجی که برایم قصه می گفت و آب دهن خودش را فرومی داد، این جا بالای سرم نشسته بود همان جور من خسته در رختخواب افتاده بودم، او با آب و تاب برایم قصه می گفت و آهسته چشم هایم به هم می رفت.“ (۲۶) یا در بوف کور شاهد حضور دایه راوى یا ننه حون هستیم که برای راوى تداعی گر خاطرات گذشته، دوران کودکی وغیره می باشد. هدایت به طور غیر مستقیم می گوید مرد های نیاز به زنی دارند که هم دم آنها باشد؛ ولی از ارزش های معنوی او بی خبرند. و علاوه بر نشان دادن چهره مؤثر زن در خانواده و جامعه سیمای منفی اورانیز می نمایند.

جایگاه منفی زن

- الف. زن، رذایل اخلاقی و روح حیوانی
- ب. زن، اندیشه ها و سرگرمی های زنانه
- ج. زن و خرافات
- د. زن، بی پناهی و بداقبالی
- ه. زن و حقارت
- و. زن، عامل فساد
- ح. زن و نازیابی
- ط. مرد سالاری، زن سالاری و تساوی زن و مرد

الف. زن، رذایل اخلاقی و روح حیوانی :

چنان که گفتیم هدایت برای زن ایرانی روحی پر از لطفت و مهربانی قابل است و کمتر پیش می آید که اورا بذات معرفی نماید بلکه بیشتر، تربیت و تفکر اورا اشتباہ می داند. در مورد ویژگی های زنان ایرانی نگاه اجتماع خود را به زن نادیده نگرفته، تربیت های غلط خانوادگی، اعتقاد زنان قدیمی به خرافات و سرگرم شدن آنان با امور پوچ را علت پست بودن زنان می داند. برخی از منتقدین، زنان داستانهایش را بیماران روانی فرض کرده، بیماری هایی چون سادیسم، مازوخیسم وغیره را به آنها نسبت داده اند. یکی از حوصلت هایی که در زنان داستان های او زیاد دیده می شود حسادت است. او تقریباً همه زن هارا حسود می داند، ولی برای این حسادت شدت وضعف قابل است. حیله گری و مکار از جمله صفات منفی دیگری است که او به زن نسبت می دهد و گاه این خصوصیات را به محدوده حیوانات ماده نیز گسترش داده مثلاً در "سه قطره خون" وقتي به توصیف گر به ماده می پردازد، اورا مکارتر از گربه نر می داند. سماحت، لجبازی و رفتار بچگانه نیز از خصوصیاتی است که به زن ها نسبت می دهد. برخی از زنان داستان های او فتنه انگیزند و همواره در حال داد و قاتل هستند. آنها همچشم زیاد حرف می زنند، بی فرهنگ، بددهن، بدآخلاق و در نهایت فاقد شخصیت اجتماعی ثابت و پا بر جاهستند. زنان دو به هم دارند: "... چندین بار پیشکش هایی برایش فرستاد و بالاخره با وجود بهتان و ناروایی ها که زن اولش از روی حسادت به خورشید می زد و خود اورا نهید به کشن کرده بود، رسماً به خواستگاری خورشید فرستاد". (۲۷) "او خیلی کم حرف بود؛ ولی اخلاق بچه هارا داشت. سمع و لجماز بود، گاهی هر از جاد می کرد." (۲۸) در قضیه نمل ترکی نیز به صورت طنز پر حرفی زنان را می بینیم: "در عوض آدم میمون ماده، رل مهمنی در پیشرفت زنان بازی کرد. از آنجا که تمایل و راجی و پر چانگی زن بیش از مرد است. آدم میمون های اولیه ساکت و اخمو بودند." (۲۹)، مثلاً "علویه خانم" بهترین نمونه یک زن بی سعادتی، بد دهن و بد خلق است: "... بعد علویه یک باعجه محکم به سر بجه ای که پهلویش نشسته بود زد. بچه که از سرما می بزید مثل آثار ترکید علویه دست کرد از کنار رختخواب بسته خود سفره نانی در آورد و گفت: "الهی آتش به ریشه عمرتون بگیره،". (۳۰) رفتار زنان داستانهای او اغلب با شوهران خوب نیست و کمتر

روابط دوستانه بین زن و شوهر دیده می شود. در میان شخصیت های داستانی او نمونه هایی مثل "فرنگیس" و "فریدون" در داستان "شیاهی و رامین" کم توجه دارد. در موارد گوناگون شاهد مشاجره زن و مرد هستیم و چه بسانانی که از دست شوهر انشان داد و قال راه می اندازند، فرار می کنند، طلاق می گیرند و در داستان "بن بست" زن یک مانع برای تفريح و خوشی شوهر است و بین او و دوستان قدیمه اش فاصله می اندازد: "... شریف" کینه و حسادت شدیدی نسبت به زن ندیده و نشناخته "محسن" حس کرد، اگرچه چند بار دیگر هم محسن با شریف به استخر پهجهت آباد آمد و شنا کرد؛ اما مانعی در دوستی آنها تولید نگردیده بود. فاصله ای بین آنها پیدا شده بود. "(۳۱) مرد ها نسبت به زن ها بدین بوده اند و شاید مشکل زنان جامعه هدایت همین نظر مردان بوده که آنها را عامل بدینختی خود می دانسته اند.

از دیگر صفات منفی که او به زنان نسبت می دهد می توان به این موارد اشاره کرد: فخر فروشی، شلختگی، خود شیفتگی، خود خواهی، فیس و افاده، گدامنشی، موذی گری، خشم، اضطراب، خشونت، جسارت، لوس و غیر طبیعی بودن، بی ارادگی و بی تدبیر وغیره.

ب- زن، اندیشه ها و سرگرمی های زنانه:

هدایت معمولاً زن هارا دارای سطح فکر پایین می داند و معتقد است افکار شان بیشتر حول مسائل بی ارزش و امور مادی دور می زند. مثلاً به شوهر کردن اهمیت می دهند و تقریباً همه آنان چیز طرز فکری دارند. اگر دختری کمی سن و سالش بالا برود اور ارشیده می دانند یا اگر زشت باشد معتقدند در خانه می ماند. در داستان "زنی که مردش را گم کرد" زنین کلاه نیز برای دوام زندگی نیاز به ازدواج دارد و برای شوهر کردن نظر می کند: "... با خودش نیت کرد که اگر به مقصودش برسد وزن گل بیو بشود همان طوری که خودش از زندان خانه پدری آزاد می شود، یک کبوتر بخورد و آزاد بکند و یک شمع هم شب جمعه در امام زاده "آغابی بی سکینه" روشن بکند. چون "ستاره" دختر "نایب عبدا" "میر آب" هم همین نذر را کرده بود و شوهر کرد. "(۳۲) هدایت در "نیونگستان" به بسیاری از عقاید زن ها در باره شوهر کردن و کارهایی که برای بخت گشایی انجام می دهند، اشاره می نماید. وظیفة زنان داستان های او بیشتر رسیدگی به امور منزل، پرستاری از همسر و فرزندان و کارهایی نظیر آن است. بیشتر کلفت ها، دایه ها و زنان هستند و مردان فقط زنانی را خوب می دانند که به کارهای روزمره می پردازند. اگر زنی کاری بیش از این انجام دهد در نظر مردان سربه راه نیست و ناساز گار است: "... نمی دانی چه زنی بود، سر جور، دلچور، به همه کارهایم رسیدگی می کرد ... رخت هارا با دست های کوچکش می شست، روی بند می انداخت - پیرهن و جورابه را وصله می زد، دیزی بار می گذاشت". "(۳۳) اعتقاد به سرنوشت، بخت، قسمت، ترس از هwoo، احساساتی بودن و در رؤیا زندگی کردن نیز همیشه در لا به لای سخنان زن های داستانی اش به چشم می خورد.

ج- زن و خرافات:

هدایت ریشه عقاید خرافی زنان را بسیار عمیق می دارد تا آنجا که در بسیاری از نوشته هایش خواننده را متوجه می سازد که زندگی زن ها به گونه ای بر اساس خرافات پایه ریزی شده، به عبارت دیگر زن ها اصولاً با خرافات زندگی می کنند. به عنوان مثال علویه خانم یکی از شخصیت های خرافاتی در داستان

های اوست. زنان ساده دل داستان های او برای این که خیال خود را راحت کرده، به نوعی خویش را دلگرم نموده باشند، از عقاید خرافی در زندگی پاری می جویند: "... یه شیکم زایید و ... خانوم با دعا آمدن سرزای بچه دعایی شد مرد." (۳۴) "جیران خانم ... روی زبانش را برای سفید بختی خال آبی به شکل خروس کوییده بود." (۳۵)

۵- زن، بی پناهی و بد اقبالی:

زندگی زنان ایرانی در نوشته های او تصویری از رنج کشیدگی و درد مندی است. شاید می خواسته با به تصویر کشیدن گوشه هایی از زندگی زنان، نسل های آینده را آگاه کند تا بقایای آثار دوران گذشته را از میان ببرند. سرنوشت دخترانی که پدران و مادران آنها شتاب دارند که زودتر شوهرشان دهند، از پوچی افکار والدین خبر می دهد. بچه نیاوردن زنان تنها دلیل برای طلاق دادن است و یا بهانه ای به دست شوهر انشان می دهد تازنی دیگر اختیار کنند. زنان نازا پیوسته در بیم از دادن همسر به سر می بزنند پس ناچارند با آمدن زن دیگری به خانه خود رضایت دهند. وضع اسارت آمیز آنها در خانه شوهر و تعدد زوجات نظیر آنچه در " حاجی آقا" به چشم می خورد سرگذشت ذلت بار آنها را به تصویر می کشد. بسیاری از آثار هدایت به زنان ایرانی، سرنوشت ایشان و محرومیت های مادی و حقوقی شان اختصاص دارد و چشم انداز را به دنیای وحشتناکی می گشاید که در آن زنانی زندگی می کنند که نمی دانند دنیای دیگری نیز وجود دارد که در آن زنان با همسران خود در زندگی و حقوق اجتماعی شریک اند. آنها در خانه خود مثل کنیزان محروم از حقوق هستند. هدایت از یک سو عشق، فدا کاری و وفاداری زن را به تصویر می کشد و از طرفی خیانت ها و ریاکاری های اورا به مانشان می دهد. هدایت حتی تصویر زنان در داستان " محلل" اختلاف سنی زیاد بین تصویر می کشد و به زن ها ترحم آمیز می نگرد. به عنوان مثال در داستان " محلل" اخلاقی زنی زیاد بین زن و مرد را مطرح کرده، این را بی عدالتی می داند. اوزنان را به خاطر عدم آگاهی نسبت به شکوه واقعی شان سرزنش می کند و گاه شاهدیم زنان نا آگاهی را که از واقعیت وجودی خویش بی اطلاع اند به طرز غیر ارادی از بین می برد. نظیر آن چه در " بوف کور" اتفاق می افتاد. در " حاجی آقا" نیز ستم دیدگی، بی اختیاری، توسری خور بودن و بی پناهی زنان را می بینیم. امردی خود خواه و خود را ای است که فقط به پول، مقام، شهرت و شهوت می اندیشد و زن برایش وسیله سرگرمی است که پیوسته مورد تحقیر و زخم زبان می باشد. به نظر اوزن باید پشت پرده بشیند و از هیچ مسئله ای آگاهی پیدا نکند و تربیت نشود، بلکه باید در نادانی، گمراهی و بدیختی باقی بماند تا مرد به هدفش برسد و این بیانگر عدم امنیت اجتماعی زنان است. نظیر آنچه در داستان " طلب آمرزش" اتفاق می افتاد. در داستان " آبحی خانم" دنیای بسته زنانی را ترسیم می نماید که فقط در یک چهار دیواری محدودند و تنها انگیزه دختران جوان برای ادامه زندگی، در این دنیای تیره محدود، ازدواج است و بس. در داستان " چنگال" بادختری را به روییم که اسیر شرایط اجتماعی و وضعیت روحی و جسمی خانواده اش است و سرانجام بی آن که رویاهاش تحقق یابد، می برد. در همین داستان، مادر دختر نوسط شوهرش کشته می شود؛ ولی کسی او را مجازات نمی کند و هیچ قانونی حق این زن بی پناه را نمی گیرد. داستان " زنی" که مردش را گم کرد، نمونه زندگی در دنیاک زنانی است که به خاطر یک جانبیه بودن قوانین اجتماع، حقوق خود را از دست

داده اند و حاضرند داغ شلاق همسرا از حان و دل بخرند. فقط به این خاطر که سرپناهی داشته باشند؛ ولی افسوس این کار هم چاره در دریشه دارشان نیست. مظلومیت و بی پناهی زرین کلاه، تصویر دردمندی زن ایرانی عصر هدایت است.

ه- زن و حقارت:

شاید بتوان گفت در آثار او همیج زنی نیست که در حد خود شناخته شده باشد و فکر یا عملی از او سربزند که در ذهن مخاطب تأثیر بگذارد بیشتر زنان داستان های او بی فکرند. مثلاً علویه خانم زنی است که مسانند حیوان زندگی می کند و نماینده زنی بی فرهنگ و ناسزاگو می باشد. هدایت گاه بالحنی تند، زن هارا به خاطر کارهای ناشایست سوزنش می کند و حتی آنها را به حیوان تشییه می کند：“مادرش مثل خوک تیر خورده با صورت آبله رو که شبیه پوست هندوانه ای بود که مرغ تک زده باشد به دنیال او آمد و به او نفرین کرد”. (۳۶) شاید این گونه به نظر بررسد که هدایت، هم سعی کرده نگرش جامعه را نسبت به زن نشان دهد و هم تا حدودی به وجود چنین خصوصیاتی در زن اعتقاد داشته است. او حتی در درام تاریخی ”مازیار“ به تحقیر زن ها اشاره می کند، شاید می خواهد این مطلب را یک مشکل تاریخی معرفی کند که نه تنها از دیر باز و در طول تاریخ وجود داشته بلکه تا جامعه عصر او این توهین و تحقیر ادامه پیدا کرده است. او تحقیر زن را حتی از یک دیوانه جایز می داند که در ”سه قطره خون“ شاهد آن هستیم.

و- زن، عامل فساد خانواده و اجتماع:

در نوشته های هدایت بازنانی رو به روییم که به عنوان عامل فساد جامعه و خانواده شناخته می شوند. بی تفاوتی مردان نسبت به این مسئله آشکار است و گویا بر ایشان زنان پاک دامن و نایاپاک یکسانند. هم چنین گاهی نسبت دادن برخی انحرافات اخلاقی به زنان دیده می شود. او تأثیر زن هارا در آنوده شدن مردان به فساد بسیار مهم ذکر می کند：“..... پدرم به قدری شفته (بو گام داسی) می شود که به مذهب دختر رقص. به مذهب لینگم می گرود”. (۳۷) این موضوع در طתרهای او هم دیده می شود. زنانی که بیشتر وسیله اند و ابعاد مثبت وجودشان در نظر گرفته نشده، همیج تأثیر شایسته ای در خواننده باقی نمی گذارند. باید توجه کرد که خانواده ای که اساس آن بر پایه انحرافات، فساد، مرد سالاری مطلق و مظلومیت زن باشد حتماً از هم می پاشد و اجتماعی که از چنین خانواده های سر خورده و افسرده ای تشکیل شده باشد به درستی دوزخی است که آتش آن دامن هر انسانی را می گیرد و زن را که روحی لطیف ترو آسیب پذیر تر از مرد دارد در زیر خاکستر آن مدفون می سازد و آن زمان است که دیگر همیج اثری از خوبی ها، پاکی ها، بی آلایشی ها و زیبایی های روح زنانه دیده نمی شود.

ز- زن، وسیله هوش رانی:

بی توجهی به احساس پاک زنانه، وسیله بودن او برای رسیدن به اهداف ناپسند، مساوی داشتن مقام زن ها و دختران با منزل و اثایه بیانگر بی ارزشی وجود زن است. او وسیله ای برای نجات زندانیان به شمار می رود (در درام تاریخی ”مازیار“ هدایت این مسئله را بیان می کند)، و مثل یک شی خرد و فروش می شود. در داستان ”داود کوژیشت“ نویسنده به پیر مردی اشاره می کند که زنی جوان داشته، زن جوان

برای یک پیر مرد خود حاکی از محرومیت زن هاست.

ح- زن و نازیبایی:

بیشتر زنان داستان های اوزیبا هستند، اما به ندرت می توانیم چهره های زشت و ناخوشایند بینیم که از زیبایی های زنانه بی بهره اند: "نه حیب که صورت درازی مثل صورت اسب داشت و خال گوشتی که رویش مودر آورده بود روی شفیقه اش دیده می شد" (۳۸) از جمله این زنان آبحی خانم است که به خاطر زشتی چهره از جانب مادرش سرزنش می شود و تا آخر عمر در حسرت شوهر کردن است. در واقع نویسنده ما را با این دیدگاه جامعه نسبت به زن آشنا می نماید که زنان زیبایی توانند بیشتر از نعمت های زندگی بهره مند شوند در حالی که زنان زشت باید توان زشتی خود را بدھند و همواره در سخت ترین شرایط به سر برند. (اگرچه در زندگی زنان زیبایم درد ورنج کم نیست) خانواده و جامعه به چنین زنانی به دیده حقارت می نگرد و آنها را به خاطر زشتی چهره شان سرزنش می کند. آنها نه تنها در بین خانواده، بلکه در جامعه جایگاهی ندارند و باید مثل آبحی خانم گردند و تنها زندگی کنند تا زخم زبان های اطرافیان را نشنوند.

هدایت در "بوف کور" نیز به زشت رویش اشاره می کند: "... دایه ام چاشت مرا آورده، مثل این بود که صورت دایه ام روی یک آینه دق منعکس شده باشد، آنقدر کشیده و لاغر به نظرم جلوه کرد به شکل باور نکردنی مضحكی در آمده بود انتگاری که وزن ستگینی صورتش را پایین کشیده بود" (۳۹) تقریباً تمام زنان زشت رو در داستانهای او عاقبت خوشی ندارند. آنها اگر مجرد باشند مثل آبحی خانم همیشه به فکر شوهر کردن هستند و چون همسری بر ایشان پیدا نمی شود، آتش حسادتشان گل می کند و سر انعام به خاطر نا امیدی به زندگی خود خاتمه می دهنند. در میان این زن ها اگر کسی ازدواج کرده، صاحب فرزند باشد خوش بخت نیست. مثلاً یا هوو دارد یا شوهرش اورا طلاق داده یا سرگردان و بدیخت است.

ط- مرد سالاری، زن سالاری و تساوی زن و مرد:

با خواندن داستان های هدایت در می یابیم که زن سالاری برای زنان عصر او مانند یک روبای بوده، آنان بسیار تمایل داشته اند بر مردان مسلط باشند. هدایت فقط در یک جا، زنان را هم ردیف مردان قرار می دهد و آن هم در باز گشت او به تاریخ باستان است. یعنی در شرح تاریخی زندگی مازیار، به زنانی اشاره می کند که هم گام با مردان می جنگند. هدایت به عنوان فردی از افراد جامعه از محیط اطرافش تأثیر پذیرفته، او به مردان اطراف خود نگاه کرده، اندیشه و طرز نگرش آنها را به زن برسی نموده است، به دیدگاه پیشینیان نسبت به زن توجه داشته (مازیار، پروین دختر ساسان) و از آن جا که یک داستان نویس بوده، زن را در پشت ذره بینی قرار داده، با چشمی تیزبین و نگاهی عمیق به او نگریسته است. او در حقیقت چهره زن را در قاب عکس جامعه اش به تصویر کشیده، سپس به تماشای او نشسته، در پشت آن قاب عکس، تصویری دور نمادین، از یک زن آرمانی در ذهن خویش ساخته است.

نتیجه گیری

زن ها همیشه در کنار عشق مطرح شده اند و معشوقه هایی هستند که مردان بر سر عشق آنان رقابت

- همو، علوبه خانم، صص ۱۵، ۲۴، ۳۵، ۳۳، ۲۶، ۲۴، ۲۹، ۳۸، ۳۵، ۳۲، ۲۶، ۲۴، ۳۰
- همو، بن بست (سگ ولگرد)، ص ۵۰
- همو، زنی که مردش را گم کرد (سایه روشن)، ص ۳۷
- همو، محلل (سه قطره خون)، ص ۱۳۵
- همو، علوبه خانم، ص ۱۸
- همو، همان، صص ۲۶، ۱۹، ۱۶
- همو، زنی که مردش را گم کرد (سایه روشن)، ص ۴۰
- همو، بوف کور، ص ۴۲
- همو، علوبه خانم، ص ۱۵
- همو، بوف کور، ص ۵۸
- همو، طلب آمرزش، صص ۷۲، ۷۱

کتابشناسی منابع

- ارسطویی، شیوا، هدایت تحسین کننده ذات زنانه، آدینه، ش ۱۲۹، مرداد ۱۳۷۷ ش
- دانایی، برومند، ارزیابی آثار و آرای صادق هدایت، آروین، ۱۳۷۴ ش
- سارتر، زان پل، دیوار، ترجمه صادق هدایت، جاویدان، ۱۳۵۷ ش
- شمیسا، سیروس، داستان یک روح فردوس، تهران، ۱۳۷۲ ش
- ضائی اردبیلی، موسی الرضا، صادق هدایت در آینه آثارش، ایمان، تهران، ۱۳۷۲ ش
- طلوعی، محمود، نابغه یادبوانه، علم، ۱۳۷۸ ش
- قربانی، محمد رضا، نقد و تفسیر آثار صادق هدایت، ژوف، ۱۳۷۲ ش
- کاتوزیان، محمدعلی همایون، بوف کور هدایت، مرکز، تهران، ۱۳۷۷ ش
- کاتوزیان، محمدعلی همایون، صادق هدایت از افسانه تا واقعیت، ترجمه فیروزه مهاجر، طرح نو، ۱۳۷۲ ش
- هدایت، صادق، بوف کور، جاویدان تهران، ۲۵۳۶ ش
- همو، پروین دختر ساسان، تهران، ۲۵۳۶ ش
- همو، ترانه های خیام، جاویدان، تهران، ۲۵۳۶ ش

همو، توب مرواری، جاویدان، بی تا	○
همو، حاجی آقا، پرستو (کاویان)، ۱۳۴۳	○
همو، زند و هومن یسن، جاویدان، تهران، ۲۵۳۷	○
همو، زنده بگور، جاویدان، ۲۵۳۶	○
هدایت، صادق، سایه روشن، جاویدان، تهران، ۲۵۳۶	○
همو، سگ ولگرد، جاویدان، تهران، ۲۵۳۶	○
همو، سه قطره خون، جاویدان، تهران، ۲۵۳۶	○
همو، علیوه خانم (ولنگاری)، جاویدان، تهران، ۲۵۳۶	○
همو، فرهنگ عامیانه مردم ایران، گرد آوری جهانگیر هدایت، چشم ۴، ۱۳۷۸، اش	○
همو، فواید گیاه خواری، جاویدان، ۲۵۳۶	○
همو، مازیار، جاویدان، تهران، ۲۵۳۶	○
همو، نیرنگستان، جاویدان، تهران، ۲۵۳۵	○
همو، فرزاد، وغ وغ ساهاب، جاویدان، تهران، ۲۵۳۶	○

دکتر محمد سرور
مدیر گروه سابق زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه حی-سی، لاہور

فایز دھلوی - شرح حال و اوپاچ سیاسی، اجتماعی و ادبی روزگاری

حدود هزار سال است که زبان فارسی به عنوان زبان علمی و ادبی و دینی مسلمانان شبه قاره از یک نفوذ معنوی برخوردار است. تمام میراث فرهنگی مسلمانان آین سرزمین به زبان فارسی حفظ و به نسل های امروزه منتقل شده است. ادبیان، شاعران و صوفیان آثار ارزشناه جاویدان خود را به همین زبان به یادگار گذاشته اند. کتابخانه های شبه قاره پر از نسخه های خطی فارسی است که بسیاری از آن ها به گوشة فراموشی سپرده شده است.

نواب صدر الدین محمد خان متخلص به فایز مردمی فاضل و ادبی و شاعر از نیمة اول سده دوازدهم هجری است. وی از کسانی است که آثارش تا کنون مورد اقبال قرار نگرفته است. او بیشتر اثر منثور محتوی موضوعات گوناگون و یک دیوان ضخیم شامل قصاید و غزلیات و مثنویات به زبان فارسی از خود بر جانهاده است. پایه ادبی او در میان شاعران و نویسندها معتبر بسی گرامی است. تذکره هایی مانند "حدیقة هندی" (۱) و "سفینه هندی" (۲) و "طبقات شرعاً هند" (۳) ذکر از پایه ادبی او کرده اند. محمدعلی حزین که شاعر بنام این دوره است فایزرا ستایش کرده و ۲۳ نامه به او نوشته است. او دیوانی به زبان اردو هم دارد.

صدر الدین محمد خان فایز پسر زبردست خان بود. جد اجدادش گنج علی گرد در طفلى شاه عباس اول در هرات ملازم او بود. "بعد جلوس شاه در ۹۹۶ هـ به خسن خدمات و مردانگی ها که در فتوح از بکيه و محاربات آن طبقه ازو صدور یافته بود به مراتب علیای خانی و لقب ارجمند باپي سرفراز گشت. قریب سی سال حاکم کرمان بود. بعد تسبیح قندهار از طرف شاه عباس صفوی به قلعه ای قندهار منصوب گردید." (۴) بعد از در گذشت گنج علی در ۱۰۳۴ هـ پرش علی مردان خان به عنوان قلعه ای قلعه ای تعیین شد. چون صفی الدین (جلوس ۱۰۳۸ هـ) نبیره شاه عباس به سلطنت ایران رسید او بر بنای شک های بی اساس عده بی از امرای سلطنت را معزول کرد. علی مردان خان، به علت سوء ظن از طرف شاه صفی الدین، قلعه قندهار را به شاهجهان پادشاه هند تحويل نمود و خود از قندهار گریخته به دھلی آمد. شاهجهان، بر اనواع شهاو مرحمت های فراوان کرد و او را به استانداری کشمیر و لاہور مغاین کرد. (۵) بعد از در گذشت علی مردان خان در سال ۱۰۶۷ هـ پسر بزرگش ابراهیم خان به منصب پدر خود نایل آمد. پس از شاهجهان، جانشین او، اورنگ زیب عالمگیر، ابراهیم خان را منصب پنج هزاری اعطای کرد و استاندار کشمیر ساخت. در دوره شاه عالم بن عالمگیر صوبه داری کابل به او تفویض کرده شد. ابراهیم خان به پیشاور رفته توقف گزید اما بندو

بست آن صوبه به طوری که بایست از وصوّرت نگرفت. از آنجا آمده در ابراهیم آباد(سوهدرهه کونی) که از لاهور به فاصله پنجاه میل جانب شمال است) اقامت گزید و آن جا فوت شد(۶)- زبردست خان پسر ابراهیم خان به نظمات ایالت آود و به صوبه داری لاهور و سپس به صوبه داری اجمیر مباری گشت(۷)- " او از کبار امرای عالمگیری و شاه عالی و جهاندار شاهی بود و از طرف سلطنت تیموری به خطاب علی مردان خان سرافراز بود. "(۸) فایز پسر همین زبردست خان و نشان همین دو دمان عالی شان بود. -(۹)

تاریخ تولد فایز:

در تذکره ها تاریخ تولد فایز مرقوم نیست. فایز کلیات خود را در سال ۱۱۲۷ھ که طبق گفته خودش "ابتدای سن شباب" بود تألیف نمود و در سال ۱۱۴۲ھ بر آن تجدید نظر کرد.-(۱۰)"ابتدای سن شباب" بیش از بیست و پنج سال نمی تواند بود. می شود گفت که او در حدود سال ۱۱۰۰ھ متولد شد.

زادگان فایز:

محل تولد فایز از هیچ مأخذی معلوم نشده است و درباره بچگی و جوانی وی هم اطلاعاتی در دست نیست "اجدادش از سه نسل پیش در دهله ای قامت داشتند" (۱۱) در ادوار عمر او، جدش ابراهیم خان (۱۱۲۲م) (۱۲) به استانداری کشمیر و کابل، و پدرش زبردست خان (۱۱۲۵م) (۱۳) به استانداری بهار و پنجاب و اجمیر منصب بود. از این می توان حدس زد که او اواخر سن شباب خود را درین ایالات گذراند. از ابتدای سن شباب او شعر می گفت و حتی کلیات خود را هم حدوداً در سن بیست و هفت سالگی در هم پیوست.-(۱۴) متنوی هایش در توصیف لاهور(۱۵) و مسجد جامع لاهور (۱۶) و باغ ابراهیم آباد (۱۷) و عمارت باغ پیشاور(۱۸) و قلعه اجمیر (۱۹) مؤید این نظر می باشد که او ایام جوانی خود را درین جاها به سر کرد. از متنوی با عنوان "در تعریف باغ علی آباد کشمیر (۲۰)" معلوم می شود که پیشنه وابستگی خانواده فایز به کشمیر می کشد. علاقه مفرط او به کشمیر نیز گواهی صادق است به این گفته.

از آثار منتشر فایز و ترقیمه کلیات و از مطالعه متنویات او درباره جاها و محل ها و باغ ها و بنای های دهله برمی آید که او قسمت آخر زندگانی خود را در دهله به سر کرده است.-(۲۱)

تحصیلات فایز:

آشنایی فایز با قرآن و حدیث از آثار او پیدا است و نیز آگاهی از علوم متداوی زمان مانند عقاید و اصول دین، فقه، تاریخ، هیئت، نجوم، حساب، فلسفه، طب، دامپزشکی و باغبانی از تأثیفات او استنباط می شود. او درین رشته ها مهارت تامة داشت چنان که از رساله های نثر او آشکار است. درباره دانش فایز بهگو انداس هندی نوشته است که " او جامع اکثر علوم بود. خصوصاً در اعمال سیمیا و صنایع و بدایع کمال مهارت داشت. با شیخ محمدعلی حزین مربوط بود و جناب شیخ ستایش طبعش می فرمود، کلیاتش از هر گونه اشعار ملا مال بود. طبعش بسیار رسا بود" (۲۲) مرتقبه علمی او و چیرگی اش بروزبان فارسی از آثار نثر و دیوان ضخیم اورoshن است. وی نظر عمیق و وسیع بر ادبیات فارسی داشت. فایز کلام عده زیاد از شعرای فارسی را خوانده و اختصاصات شعر پنجاه و دو شاعر را به اختصار بیان کرده است. وی می گوید: "فقیر قریب پنجاه دیوان قدماء، و استادان به مطالعه در آورده حال هر یک و مراتب کلام ایشان سنجیده، هر کس در فن خود مهارتی دارد. "(۲۳) نیز گفته است که " طور و طرز هر یک خدادست. کسی که مدت ها مطالعه

کتب هریک نموده باشد برو پوشیده نخواهد ماند. "(۲۴) نظر فایز درباره شعر این شعراء متوازن و وقیع است. قدرت فایز در علم عروض و قافیه و معنی و بیان و بدیع از خطبه کلیات او پیدا است. چیرگی او بر عروض و قافیه به مرتبه ای بود که او مثنویات خود را در بحرهای مثنویات معروف فارسی سرود. اوزانی که او در مثنویات به کار برد ه بدبین قرار است.

۱. فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
۲. فعلون فعلون فعلون فعلون
۳. مقاعیلن مقاعیلن فعلون
۴. فاعلاتن مقاعلن فعلن
۵. فعلون مقاعلن فعلون
۶. مفتعلن مفتعلن فاعلن
۷. فعلاتن فاعلاتن فعلن

فایز در زبان و ادب عربی هم مهارت داشت. او حمد و نعمت دیباچه های رساله های خود را به زبان عربی نوشته است. آیات قرآنی، احادیث رسول (ص) و گفته های بزرگان را در بعضی از ایيات به کار برد و نیز عبارت های طولانی در عربی نوشته است. در "رقصات الصدر" چنین عبارت ها موجود است. بعضی از رقصات تمامی به زبان عربی است. او در عربی شعر هم گفت. در کلیاتش بیست و هشت شعر به عنوان ملمعات است که مصراع اول هر بیت در فارسی و مصراع دوم در عربی است.

جزییات زندگانی فایز:

فایز، غیر از اصالت خانوادگی، اوصاف دیگر نیز داشت. "او یکی از امراء هند بود. "(۲۵) از عنوان های آثار منتشر و ترقیمه کلیاتش پیدا است که از دولت تیموریان هند خطاب نواحی و خانی یافته بود. "به منصب و امارت مناسب و اخذ اقطاعات سرافرازی داشت. " در ۱۷۷۳ / ۵۱۱۳ م به عنوان امین و فوجدار چهار محال (بلوک، بخش، ناحیه) که یکی از آن ها اورنگ آباد بود منصوب گردید و خلعت خاص سلطان بدوات اعطای شد "(۲۶) اگرچه به مرتبه آباء و اجداد ترسید لیکن به رفاه و جاه به سرمی بود "(۲۷) مشاغل امیرانه داشت. اسپ ها و فیل های بیش بها در طوبیله او بود. او هر گز به چیز های که ارزش راضی نمی بود. در نامه بی به دوستی می نویسد: "اسپ مر سوله (فرستان) دیده شد لیکن اسپی که چنین نوشته شد باید فرستان به هر قیمت که باشد خوب باشد، نوم عنان، فلک جولان.....". "(۲۸)

با مارها علاقه داشت. " به جهت تجربه و آزمایش زهر هر بلک مار، چند افسونگر مار گیر نوکر داشت. "(۲۹)

برای کتابت و صحافی تأثیفات خود زر کثیر خرج می کرد چنان که این نکته از زیبایی این کتاب هاروشن است. برای نسخه رساله "تحقیقات سمیات" پنج هزار روپیه خرج کرد. (۳۰) از شعر او پیدا است که در زمان ثروتمندی و خوشحالی خود، او در همه نوع مجلس ها و غرس ها و محفل های رقص و شرود شرکت می کرد و لذت می برد. در خانه فایز هم مجلس های عیش برپا می شد. به عنوان مثال توان گفت که او مثنوی "زهته الارواح، قصه جشن نوروزی" را درباره این چنین مجالسی نوشته است.

یافت ترتیب روز نوروزی

خانه ام مجلس دل افروزی (۳۱)

مذهب فایز:

از شعرش آشکار است که فایز مذهبی شیعه اثنی عشری بود. این بیت از قصیده به عنوان "منقبت حضرت علی (ع)" ملاحظه بشود.

که او سر دفتر هشت و چهار است (۳۲)
بیا فایز به داماش بزن دست
غالب قصاید و قطعات او تحت تأثیر عقاید مذهبی سروده شده و بعضی از غزلیات او هم مظاهر تمایلات مذهبی اوست. فایز ارادت فوق العاده به حضرت علی (ع) و اهل بیت اطهار دارد.
از کتاب او به نام "احزان الصدر" برخی آید که او برگزاری تعزیه و مجلس عزا را هم از لوازم مذهب می دانست. او می گوید که: "من بکی علی الحسین اوتبا کی و جب له، الجنته". (۳۳)

اخلاق فایز:

مؤلف "حدیقة هندی" نوشته است که فایز "بسیار رقيق القلب و مهربان و عظيم الاخلاق و به جوهر همت و شجاعت عديم المثال بود" (۳۴) از مطالعه شعرش برمی آيد که او راست گو بود حتی درباره پادشاه و وزیر هر چه احساس می کرد می گفت: او پادشاه و وزیر هر دورا هدف ملامت ساخت چنان که گفته است:

از دست رفت ملک و نمانده است عدل و داد
شه راز کار ملک ندانم چه غفلت است (۳۵)

جاهل محض است وزیر ای پسر
ملک از بن رو شده زیر وزیر (۳۶)

بیماری فایز:

فایز در مرض سودا گرفتار بود چنان که او در دیباچه "رساله مالیخولیا" نوشته: "این هیجمدان را از سن طفویلت سودا در مراجح غالب بود و از خیالات غیر متناهی آن لحظه ای فارغ نبود." (۳۷) فایز در یک متنوی خود وضع و خیم خود را بیان کرده است:

که کس رانگوییم ز کلفت جواب	ز سودا چنان شدمزا جم خراب
دلم نیست خالی دمی از غموم	نموده است افواج سودا هجوم
دلم وحشتی دارد از خانه ها	حواسم نمانده چودیوانه ها

(۳۸)

در گذشت فایز:

فایز در سال ۱۱۵۱ هجری در ۱۱۵۱ هجری در تاریخ محمدی، زیر سال ۱۱۵۱ هجری مذکور است که "صدرالدین محمد خان بن زبردست خان بن ابراهیم خان بن علی مردان خان، یکی از امراء هند، در ماه صفر در شاهجهان آباد فوت شد." (۳۹)

روابط فایز با رجال معاصر:

وی با امیرای دستگاه تیموری، به خصوص با امیر الامراء، صمصام الدوله خان دوران آمد و شد داشت. شرح روابط فایز با امیر الامراء مزبور و شاعر معروف محمد علی حزین و حجز آنان به قرار زیر است.

۱- امیر الامراء، صمصام الدوله :

”خواجه عالم نام داشت و عاصم تخلص. در دورهٔ فرخ سیر (ح

۱۱۳۱-۱۱۴۵) به نیابت امیر الامراء، حسین علی خان متعین

بود. در دورهٔ محمد شاه (ح ۱۱۳۱-۱۱۶۱) به منصب امیر

الامرايی رسید. در جنگ بانادرشاه (در ۱۱۵۱-۱۱۶۱) کشته شد.

بسیار خلیق و بزرگ و صاحب دیانت بود و به فضل و کمال ظاهر

و باطن آراسته.“ (۴۰)

امیر الامراء مردی عالم، فاضل، دانشمند و شاعر پرور بود. به گفتهٔ بهگوآنداس هندی ”اکثر اوقات هنگام شب، با علماء و شعراء صحبت می‌داشت و در تربیت اهل کمال بسیار می‌کوشید و احياناً شعر هم می‌گفت. گویند روزی محمد فرخ سیر بادشاه در آئینه جمال خود می‌نگریست. نواب که از حضار بود بدیهیه غزلی گفتهٔ معروض داشت. مطلع اش این است:

سحر خورشید لرزان بر سر کوی تو می‌آید

دل آیینه رانازم که بر روی تو می‌آید (۴۱)

”ملا ساطع این مصرع اول این مطلع امیر الامراء را در مقطع غزل خود که به فرمایش امیر الامراء

سروده بود در تضمین جالب آورده گوید:

به درگاه است که آرد ساطع از ذره کمتر را

سحر خورشید لرزان بر سر کوی تو می‌آید (۴۲)

”امیر الامراء، ملا ساطع را دو هزار روپیه انعام فومود“ (۴۳) شایستهٔ ذکر است که ساطع دوست فایز

بود. (۴۴)

امیر الامراء، صمصام الدوله با فایز پیوند دوستی داشت. از محتویات رسالهٔ مناظرات بر می‌آید که فایز در مجالس امیر الامراء، شرکت می‌نمود و با او بی‌باکانه به بحث می‌پرداخت حتی دربارهٔ شخص و مذهب امیر الامراء تعریض هم می‌کرد. با وجود این همهٔ امیر الامراء، خواستار ملاقات با او می‌بود و از دیر آمدن او به مجلس شکوه داشت. وقتی، فایز بعد از مدت سه ماه، چون به منزل امیر الامراء رفت او به گلایه گفت: ”به شما چه شد که شما نه در دربار عالی شرکت می‌نمایید نه به منزل من تشریف می‌آرد“. ضمناً از این گفتهٔ او آشکار می‌شود که فایز در دستگاه شاهی شد آمدی احترام آمیز داشت. (۴۵)

محمد علی حزین لاهیجی:

شیخ محمد علی حزین یکی از شعراً معروف ایران است. در ۱۱۴۷ به هند آمد. وی سی و

چهار سال درین شبه قاره بسر برود و در ۱۱۸۰ در بنارس (هند شمالی) جهان را بدورد گفت. حزین هرگز از

زندگی در شبه قاره اظهار خورسندي نکرد و همواره آرزوی بازگشت به وطن داشت و به یاد ایران دل خوش. او ادبای این سرزمین را وقعي نمی نهاد حتی فيضي و ابو الفضل را "زاغان هند" (۴۶) می خواندو "نظم ناصر علی و نثريدل را راه آوردی برای ريشخنده بزم احباب ايران می انگاشت" (۴۷)، ولی جای شگفتی است که با همه منافرت از ادبای هند، فايير را دوست می داشت و نثر و شعر او را ستایش می کرد چنان که از رفعت او به نام فايير برمی آيد.

این نامه ها نماد روابط دقیق بین این دو شاعر بزرگ است و گویای احترام فوق العاده فايير در نظر او. در نامه ها او را به لقب "آميد گاه مخلصان، نواب مستطاب، نتيجة الامراء، العظام، ساللة الاعاظم الكرام، زينا لل Mage و المعالي صدرالدین محمد خان صاحب اطوال الله بقاءه" (۴۸) خطاب می کرد و از دير رسيدن نامه پريشان می گشت. او در نامه یي نوشته:

"آنچه از دير رسيدن و آنچه از رسيدن گرامي نامه رومي دهد عجب حالت است." (۴۹) در دو نامه دیگر، که هر دو از لاهور فرستاده شده او علاقه خود را نسبت به فايير بدین ابيات اظهار داشت:

به چه اندیشه ام از خاطر ناشاد روى
چه به خاطر گذرانم که تواز ياد روى

گر تو باشى می توان صد سال بی جان زیستن
بی تو گر صد جان بود یك لحظه نتوان زیستن

تادور از وصال تو شرمنده مانده ايم
شرمنده مانده ايم که چون زنده مانده ايم (۵۰)

خلاصه آن که حزین پيوسته در آرزوی ملاقات او بود

از بعضی نامه ها چنین برمی آيد که فايير درباره شعر و نثر خود با حزین مشورت می نمود. حزین شعر و نثر فايير را ستایش می کرد. به عنوان مثال، او در نامه ای نوشته:

"به فراید واردات یاد آوري فرموده بودند....."

درین چمن سركلک تو سبز باد چو سرو
که شور بلبل از بن شاخسار بر خيزد

حال به خاطر آمد که دو مصراع برای تغير بيش مصروف مانده بود، هر یك به مضرعی التیام داده به خدمت می نگارد، آميد که پذيراي خاطر بوده خارج از مقام نباشد.

از باده لطف تودل ماست که خالي است
زين می همه عالم پرو ميناست که خالي است

دامن گل به کف سعی سبک روحان است
اندرین ره چو صبا تاخته می بایدرفت (۵۱)

شاید فایز خبر تالیف یکی از آثار خود را به حزین داده بود که او در جواب نوشت: "مژده میوه
نخل خامه اعجاز ثمر به گوش هوش این عقیدت نیوش رسانیده."^(۵۲)
در نامه‌ای مذکور است که فایز یک اثر منتشر را به حزین ارسال نموده بود. حزین آن تألیف را با
این کلمات ستایش کرد.
"الحق آن را شایسته هزار گونه تحسین و آفرین و دستور منشیان بلاغت آیین یافت، تعریفش از
مقوله توضیح واضحات و تعریف معروفات است."

نگوید خرد پرور هوش مند
که گردون رفیع است و کیوان بلند
به بیدانشی آید اندر حساب
چو گوید کسی روشن است آفتاب^(۵۳)

در نامه‌ای دیگر چنین نوشتند است:

"دو غزل وارد خاطر گردید، چون زمین نازه بود، هر چند از باب
فرستادن انجم به افالک و برگ سیز به چمن و عقیق ریزه به یمن
می نمود، مصایقه ننموده، به نظر اصابت اثر و فکر دقیقه شناس
رسانیده، باشد که سبب توجه گردد."^(۵۴)

اقتباس از دو نامه دیگر که نوعی ایراد حزین بر شعر فایز می‌رساند:

"بحر هرج مثمن سالم جزوی محدود ارکانش هر مصراج چهار مفاعلین است و اگر در جزو آخر
حدفی نبوده باشد. در هر مصراج به جای رکن اخیر که مفاعلین است مفاعلیان آوردن. بحر غزل سامی
همین بحر هرج است لیکن بنای آن بر پنج رکن گذاشته شده و این خلاف وزن مقرر موزونان و استادان این
فن است مگر آن که یک دوکس از شعرای معاصر را دیده بودم که یک دو غزل در ارکان مصر عش چهار
مستفعلن است ایشان به پنج رکن قرار داده گفته بودند و سلیقه از قبولش ابامی کند، دیگر صاحب
اختیار."^(۵۵)

"این چند بیت به سروд عاشقانه که طبع پرده سنج شناسد که چه نواست، ساییده منظور داشت،
پذیرا گردد."^(۵۶)

شایسته ذکر است که حزین با اشرف الدوله میرزا حسن علی خان پسر فایز نیز دلبستگی داشت. در

"مشتات حزین" چهار نامه به نام اوست.^(۵۷)

علاوه بر این فایز با دو طبیب دستگاه شاهی به نام حکیم الممالک مومن علی خان و حکیم
الممالک شیخ حسین روابط صمیمایه داشت چنان که از رقعات منتشر و منتضم فایز به طبیبان مزبور آشکار
است.^(۵۸) فایز با نواب بوهان الملک بهادر (م ۱۱۵۱)^(۵۹) مؤسس سلطنت اود هم دوست بود.

آثار منظوم فایز:

- کلیات فایز (فارسی) شامل غزلیات و قصاید و قطعات و مشنویات وغیره است. (برای شماره های
نسخه های خطی دیوان فایز رک: معرفی نسخه های خطی)

دیوان ریخته (أردو) شامل غزلیات و مثنویات وغیره. مشموله دیوان فارسی

(i) نسخه خطی کتابخانه موزه ملی پاکستان کراچی

(ii) نسخه خطی کتابخانه بادلین، آکسفورد شامل دیوان فارسی نیز می شود

(iii) نسخه خطی جامعه ملیه اسلامیہ دھلی شامل دیوان فارسی نیز می شود

(برای شماره های نسخه های خطی دیوان فایزرک: معرفی نسخه های خطی)

آثار منتشر فایز:

۱- خطبه کلیات: مقدمه دیوان فایز است که محتوی موضوعات زیر است.

آغاز شعر 'شعر گوبی' جایز است یا نه 'این محمود است یا مذموم 'علم معانی و بیان و بدیع' عروض و قافیه' قالب های شعر 'صناعی بدیع' معایب شعر 'مدح مردم مذموم است' جمع دیوان و باز یینی آن 'انگیزه های شعر خود و جز آن'.

فایز در آن می نویسد که وی در یک روز یک صد و بیست بیت می سراید. (۶۰) دو نسخه خطبه کلیات در موزه ملی پاکستان کراچی (شماره ۴۸۰ و ۴۷۹ و ۴۷۸ و ۱۹۵۸ NM) و یک نسخه در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاہور (شماره ۲۱۹۸) موجود است. (۶۲)

۲- رقعتات الصدر: در نکات معنوی و مناسبات لفظی و صنایع که به دوستان مرفقون نموده 'سه نسخه خطی رقعتات الصدر پیدا شده است:

(i) نسخه موزه ملی کراچی - (۶۳)

(ii) نسخه کتابخانه بادلین آکسفورد - (۶۴)

(iii) کتابخانه شخصی مسعود حسن رضوی 'لکنو' - (۶۵)

(iv) نسخه کتابخانه جامعه ملیه دھلی (ہند) (۶۶) که نسخه جامع است و یک صد و چهارده رقعه دارد. در این رقعتات نام پنج نفر از کسانی که نامه به آنان نوشته شده به شرح زیر می توان ملاحظه کرد. میر کلان، مهابت خان 'لطومیان'، حکیم الممالک و حکیم مومن علی خان. این رقعته ها به ده فصل تقسیم کرده شده است. (۶۷)

۳- ارشاد الوزراء:

این کتاب شامل احوال وزرای معروف جهان و دارای دوازده مقاله است. ایلیت و داؤسن در "تاریخ هند" نوشته اند که صدرالدین محمد (فایز) پسر زبردست خان این کتاب را در دوره محمد شاه در اقتفاری "دستور الوزراء" خوانده بیرون نوشت. ارشاد الوزراء، نام آن دسته از وزرایی را که در دستور الوزراء نیامده شامل است. (۶۸) یک نسخه خطی ارشاد الوزراء در موزه بریتانیا (۶۹) و نسخه دیگری این کتاب در کتابخانه رضا امپور (ہند) موجود است. سال تصنیف کتاب 'سال وزارت آصف جاه اول' سال کتابت ۱۲۴۰ هجری تعداد اوراق: ۴۴، نام کاتب ندارد. (۷۰)

۴- انسیس الوزراء:

این کتاب تلخیص اخلاق ناصری تألیف معروف نصیر الدین طوسی است. عبارات لازم را تقریباً

کلمه به کلمه نقل کرده و عباراتی را که مشتمل بر شرح نکات است ترک کرده است. اینس الوزراء از فصل دوم مقاله اول اخلاق ناصری یعنی از معرفی نفس ناطقه آغاز می شود. نسخه خطی این کتاب در کتابخانه شخصی مسعود حسن رضوی موجود است. (۷۱)

۵- رساله مالیخولیا مسمی به نبطاسیا:

درین رساله مختصر که فقط ۲۵ ورق دارد اقسام و اسباب و علامات و علاج بیماری مالیخولیا بیان کرده شده است. این کتاب اهمیتی ویژه دارد. ازین پیداست که فایز در مرض مالیخولیا مبتلا بود. نسخه خطی این کتاب در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاہور موجود است. مهر مؤلف دارد. (۷۲)

۶- تحفه الصدر:

در دام پزشکی است. علاوه بر مقدمه و خاتمه، ۲۰ فصل دارد. در هفده فصل هر گونه اطلاعات درباره اسب و امراض و معالجه آن هست و در سه فصل اخیر، یکی درباره آлаг و استر است، یکی درباره شتر و یکی درباره فیل است. این کتاب اهمیتی ویژه دارد که در آن بعضی از احوال فایز و پدرش نیز معلوم می شود. با مقدمه از آشتوش مکرحي و ترجمه و حواشی به زبان انگلیسی از سرهنگ دی. سی فیلات در ۱۹۱۱ میلادی چاپ و به اهتمام رایل ایشیاتیک سوسائٹی بنگال انتشار یافت. (۷۳)

۷- رساله در تحقیقات اقسام سقیمات:

بهگوان داس هندی نوشته است که "فایز به جهت تجربه و آزمایش زهر هریک مار چند افسونگر ماگیر در اختیار داشت و هر نوع مار را گرفته و به زهر مهره اورا آزموده زهر و پاد زهر آن را مشخص می کرد و آن را به شرح و بسط مفصل در آن رساله مندرج ساخته و بنج هزار رویه برای نسخه خرج کرده و چنین کتابی تاکنون نوشته نشده." (۷۴) نسخه این رساله پیدائیست.

۸- احزان الصدر:

کتابی است مشتمل بر بیان مصایب انبیاء و رویداد های کربلا، ۷۷ ورق دارد. نسخه خطی این کتاب در کتابخانه دانشگاه پنجاب موجود است. (۷۵) احزان الصدر کتابی است در نوع خود بسیار مهم که مذهب فایز را آشکار می کند. بیشتر قصاید و قطعات و بعضی غزل هایش تحت تاثیر عقاید فایز قرار گرفته است. ازین کتاب معلوم می شود که در آن دوره تعزیه مرسوم بود و مردم به عزاداری می پرداختند. این رساله به منظور خواندن در مجالس عزا نوشته شده و ده مجلس به عنوان "اندوه" دارد. فایز می گوید: "امید که باعث خُزُن و بکاو ورود جنت مؤمنین گردد." (۷۶)

۹- زینت البساتین:

این رساله مختصر، دارای ۱۶ ورق درباره اشجار و نجوم و فن باغبانی و کشاورزی است. نسخه خطی این کتاب در دانشگاه پنجاب موجود است (۷۷). بنا به گفته فایز در نوشتن این کتاب "از کتب این فن مثل شفا و منهاج و ذخیره و کناس بُخنا و عجایب المخلوقات و تقویم الصحة و آثار اخبار رشیدی و کتب فلاحت" (۷۸) استفاده کرده شده است.

۱۰- رساله مناظرات:

این کتاب محتوی چگونگی برگزاری مباحث درباره: مسائل مذهبی است که مایین فایز و بعضی فضای آن زمان در منزل صماص الدوله خاندوران امیر الامرای دوره محمد شاه پادشاه بربا می شد. درین مناظره ها امیر الامرای هم شرکت می نمود. این رساله بر هفت مجلس مشتمل است. یک نسخه خطی این کتاب در کتابخانه شخصی مسعود حسن رضوی (لکنو هند) و دیگری در کتابخانه دولتی رامپور (هند) موجود است. (۷۹)

۱۱- رساله تبصرة الناظرين:

این کتاب که دارای ۱۰ ورق است تأثیف خاص است. فایز در صفحه اول ' به دست خود نوشته است: "تصنیف خاص " به تاریخ ۱۱ محرم الحرام ۱۱۳۵ ه داخل کتابخانه شد (۸۰). این رساله درباره مسئله رویت باری تعالی' است که مایین معترله و اشاعره متنازع است. فایز دلایل فریقین را درج نموده است "تا حقیقت آن منکشف گردد" (۸۱) نسخه این کتاب در کتابخانه دانشگاه پنجاب موجود است. (۸۲)

۱۲- رساله معارف الصدر:

درباره احوال حضرت صاحب الامر (مهدی آخر الزمان) است. ۴۰ ورق دارد. کتابی زیباست. جدول های پُر ارزش دارد. نسخه خطی این کتاب در دانشگاه پنجاب موجود است. (۸۳)

۱۳- اعتقاد الصدر:

درباره اصول دین و علم درباره واجب الوجود و نبی و امام و معاد، دارای ۱۶ ورق نسخه خطی این کتاب در دانشگاه پنجاب موجود است. (۸۴)

۱۴- أحیاء القلوب:

فایز این کتاب را که مشتمل بر یک صدو پنجاه صفحه است درباره احوال پیغمبر اسلام صلی الله علیه وسلم نوشته. در آن بیست و سه مقاله و یک خاتمه طولانی در بیان امامت است. نسخه خطی این کتاب در کتابخانه دانشگاه لکنو (هند) موجود است. (۸۵)

۱۵- طریق الصدر:

رساله مختصر درباره اصول دین، این کتاب خلاصه دو کتاب فایز به نام أحیاء القلوب و اعتقاد الصدر است. در ۱۱۳۷ ه نوشته شد (۸۶). نسخه خطی این کتاب در دانشگاه پنجاب موجود است. (۸۷)

۱۶- صراط الصدر:

رساله مختصر دارای ۱۲ ورق ' در اصول دین ' نسخه خطی این کتاب در دانشگاه پنجاب موجود است. (۸۸)

۱۷- فجم الصدر:

در معرفت تقویم که اول مرتبه تحصیل (علم) نجوم است یا بعضی امور که شخصی را اکثر به آن احتیاج می شود (۸۹). " دارای ۲۵ ورق، در ۱۱۳۵ ه داخل کتابخانه شخصی فایز شد (۹۰). نسخه این کتاب در کتابخانه دانشگاه پنجاب موجود است. (۹۱)

۱۸- هدایت الصدر:

رساله مختصر دارای ۱۹ ورق، درباره علم هیئت و معرفت کواكب و ارتفاع گرفتن و اسطولاب و جز آن (۹۲) نسخه خطی این کتاب در کتابخانه دانشگاه پنجاب است. (۹۳)

۱۹- تحریر الصدر:

در علم حساب دارای ۱۴ ورق، نسخه خطی این کتاب در دانشگاه پنجاب موجود است. (۹۴)

۲۰- منهاج الصدر:

تألیفی بسیار مهم، رساله مختصر دارای ۴۸ صفحه، فایز درین کتاب احوال زندگانی اجداد خود به خصوص امیر الامراء علی مردان خان و پسر او به نام ابرهیم بیگ و نیزه علی مردان خان، زبردست خان، بیان کرده است. این زبردست خان پدر فایز بود. منهاج الصدر دارای بعضی اطلاعاتی است که در مأخذ دیگر به چشم نمی خورد. نسخه خطی آن در کتابخانه ناصریه لکهنه (هند) موجود است. (۹۵)

اوضاع سیاسی و اجتماعی و ادبی در دوره فایز

الف: اوضاع سیاسی هند در دوره فایز

در دوره زندگانی فایز حوادث تاریخی مهمی مانند جنگ‌های خانوادگی شهزادگان تیموری و سرکشی‌های اقوام غیر مسلمان هند مانند مرتهنه‌ها و سپاه‌ها سلطنت تیموری را مضمحل و ناتوان ساخت. بعد از در گذشت اورنگ زیب عالمگیر (۱۶۵۸) جنگ بین پسرهای او، معظم شاه و اعظم شاه، بر پاشد. معظم شاه پیروز گشت و در ماه محرم ۱۱۱۹ به لقب شاه عالم بهادر شاه بر تخت سلطنت جلوس کرد (۹۶). مردم به سبب غفلت او از امور دولتی او را "شاه بیخبر" می‌گفتند. (۹۷) بعد از فوت بهادر شاه در سال ۱۱۲۴ هجری بین هر چهار پسر اورخ داد. در نتیجه، شاهزاده جهاندار شاه پادشاهی را تصاحب کرد. "او مرد لا أبالی و عیاش (بود) که مطلقاً به نظام سلطنت و امور مملکت و تألیف دلهای امراء، کاری نداشت." (۹۸) محبوبه او، لعل کنور که زنی بازاری بود در هزاچ او دلنشیں بود و فربا و هر گونه حکمی بر دل و حان او می‌راند. برادران و خویشاوندان این مشوشقه در مناصب عالی فرمانروای مطلق بودند. (۹۹) جهاندار شاه بعد از سیزده ماه سلطنت به دست وزیر خود ذوالفارار کشته شد و پسر برادر شاه به لقب فرخ سیر به سلطنت رسید. او نیز مانند جهاندار شاه مردی هرزه و نامو جه بود. به گفته محمد قاسم عربت "پادشاه بنا بر نشیه دولت و جوانی درباره حکومت و کامرانی سیه مست بوده" (۱۰۰) نیروی اصلی مملکت به دست دستور قطب الملک حسن علی خان و برادرش حسین علی خان بخشی المملالک بود. مردم ایشان را "پادشاه گران" نامیدند. (۱۰۱) ایشان هر کسی را که بر تخت شاهی می‌نشاندند، به زودی اورا از آن تخت معزول می‌ساختند. پس از قتل فرخ سیر (در ۱۱۳۱ هجری) این پادشاه گران، رفیع الدرجات و رفیع الدولت را، یکی بعد از دیگری، سریر آرای حکومت کردند. ایشان فقط در ظرف شش ماه بر سر اعمال ناشایست جان سپردند. بعد از رفیع الدولت، محمد شاه (ح ۱۱۶۱ هجری) به پادشاهی رسید. (۱۰۲) فایز این حوادث تاریخی را در یک مثنوی خود بیان کرده است. (۱۰۳)

شہانی کے بودن دگردون وقار بسر آورد گیتی از یشان دهار

خراج از شهان دگر خواستند
نشستند بر خاک خواری ز تخت
به خاک مذلت بر ابر شده
ز احوال شاهان هندوستان
زبعدوی اعظم به تخت نشست
معظم به تخت شهی بافت کام
برفت از جهان با هزاران ملال
دوروزی سرش بار افسر کشد
نهاده قدم بر سریر جهان
ز فرقش ربودند تاج جلال
ن دید از جهان هیچ حظ و فرج
دو سه مه نپایید عمرش مگر
که در سلطنت غیر حسرت ندید
بر احوال این هابه عربت بیین

دو سه روز اورنگ آراستند
در انده زمانی چو گردید بخت
همان سرکه شایان افسر شده
من آنچه که دیدم نمایم بیان
چواورنگ زیب از جهان رخت بست
شد اندر دو سه ماه دوش تمام
نشسته بر اورنگ او پنج سال
پس او جهاندار شه سر کشید
پس ازوی چو فرخ سیر شد عیان
جهان داوری کرد تا هفت سال
زبعدوی آمد رفیع الدرج
پس ازوی بیامد رفیع دگر
پس ازوی محمد شه آمد پدید
بر احوال این هابه عربت بیین

من آن ها که دیدم بس اسال نیست
تمامش به خز چار ده سال نیست

محمد شاه تمامی وقت خود را به عیش کوشی می گذراند و انتظام سلطنت خاندان تیموریه از میان برخاسته بود(۱۰۴). طباطبایی درباره او نوشت که "او خاتم السلاطین با پریه است چه بعد از او سلطنت غیر از نام چیزی دگر نداشت"(۱۰۵). امرای دستگاه باهم جنگیدند و سلطنت را صید توطئه ها و جنگ ها ساخته ضعیف کردند. در نتیجه آن اتحاد مملکت پاره پاره شد.

سبب مهم دیگر زوال تیموریان سر کشی های قوی و پیش شور مرهته ها و شورش سیک ها بود. مرهته ها که باشندگان هند جنوبی اند، از دوره اورنگ زیب سر به طغیان نهاده بودند. ایشان برخلاف سلطنت تیموریان عناد بی حد داشتند. سواران مرهته با سلاح سیک بر آبادی ها تاخته آن هارا تاراج می کردند و به جبر از رعایای سلاطین تیموری عوارض می گرفتند(۱۰۶). عالمگیر در مدت بیست و پنج سال که او برای استیصال مرهته ها در دکن به سر کرده بود نگذاشت که ایشان به جانب هند شمالی رود آورند. ولی بعد از فوت او، سدی که او در راه آن ها بسته بود شکسته شد. ایشان چیره دست شدند و نفوذ ایشان در هند شمالی و پنجاب و ایالت سرحد را ساخت، وقتی ایشان چشم آز بر دهلي دو ختنند، شورش مرهته ها در تمامی دوره تیموریان متأخر ادامه یافت حتی در سال ۱۱۷۵ هـ، احمد شاه ابدالی (درانی) پادشاه افغانستان، در جنگ سوم پانی پت ایشان را شکست داد.(۱۰۷)

سر کشی سیک ها هم باعث ضعف حکومت تیموریان و خرابی اوضاع مسلمانان هند شمال غربی شد. شرح این مختصر بدین قرار است:

در عهد ظهیر الدین پادرشاه (ح ۵۹۳۲ هـ ن ۹۳۷) درویشی به نام نانک بود که از مذهب هندوان

به سبب بُت پرستی و نسب پرستی آن ها بیزار شده بود مذهب نورا بنا نهاد. سیک‌ها خود را پیروان ننانک و اورا گورو (رهنمای دینی) خود می‌خوانند. بعد از فوت ننانک، ده گورو، یکی بعد از دیگری جانشینان او شدند (۱۰۸). در اواخر دوره اورنگ زیب عالمگیر (۱۱۱۸م) شخصی به نام گویند، گوروی آخرین بود. در دوره گورو گوبند، سیک‌ها با وزیر خان والی سهرورد در آویختند. «پسران صغیر از گورو گوبند و بعضی زنان او اسیر لشکر وزیر خان شدند. تخم عنادر ریشه در دل سیک‌ها دوانید». (۱۰۹) در سال ۱۱۲۰هـ گورو گوبند به دست یک نفر افغانی مسلمان کشته شد. سیک‌ها خروج کرده لشکر وزیر خان را تاراج و وزیر خان را شهید کردند. «سیک‌ها دست تطاول به مال مردم و ناموس کهتر و مهتر در از کردند و معموره ها و مساجد و مزارات را نابود کردند. بعضی از شهرهای پنجاب ... از ستم رانی این فرقه تباہ شد.» (۱۱۰) محمد معظم بهادر شاه متوجه تخریب این فرقه شده آنان را بعد از جنگ سخت شکست داد. سیک‌ها در کوه‌های شمالی روپوش شدند. در دوره محمد فرخ سیر، رهنمای سیک‌ها، به نام بنده بیراگی سرکشی نمود و مسلمانان پنجاب را هدف بیداد گری ساخت. والی پنجاب عبدالصمد خان، بعد از جنگ طولانی اورا شکست داد. بنده دستگیر و به حکم پادشاه کشته شد. (۱۱۱) شورش سیک‌ها در همه دوره تیموریان متاخر ادامه داشت. راجپوتان که قومی شجاع هستند، سرکشی نمودند. در دوره فرخ سیر، ایشان نیز شکست خورده مطیع شدند.

قوم جات در هند شمالی، به رهنمایی شخصی به نام «چورامن» شورش‌ها برپا کرد. (۱۱۲)

آزادی ایالات:

با تضعیف حکومت مرکزی والیان و نوابان و حکمرانان اعلام آزادی نمودند. «در دوره محمد شاه، در سال ۱۱۳۶هـ استاندار دکن نظام الملک آصف جاه، سلطنت آزاد به نام دولت آصفیه، را بنا نهاد.» (۱۱۳) «در همین سال سعادت خان والی لکنؤ سلطنت لکنؤ را بنا کرد.» (۱۱۴) در سال ۱۱۵۴هـ علی ویردی خان استاندار بنگاله آزاد شد و در ۱۱۵۷هـ در هندوستان شمالی، افغانان روھیله، در ایالت خود «روھیل کند» استقلال یافتند. (۱۱۵)

انگلیسی‌ها در کلکته و مدراس و بمئی و سورت، نخست مرکز بازار گانی و بعد مرکز حکمرانی بنا کردند.

بعد از در گذشت اورنگ زیب عالمگیر، در مدت فقط هفده سال این سلطنت بزرگ در معرض شکست و ریخت افتاد. حکومت شاهان دهلی از دهلی تا پالم که یکی از نواحی دهلی است محدود شد و این ضرب المثل «سلطنت شاه عالم از دهلی تا پالم» اشتهر یافت. فایز هم مانند شعرا ای دیگر آن دوره، تحت تاثیر این اوضاع قرار گرفته آن هارا از زبان قلم بیان کرد. او در متنوی خود به نام «در مذمت عصر» می‌نویسد:

کس نشینیده است و سراسر فساد	عصر زبون است و سراسر فساد
هر طرفی شورش و غوغای بود	فتنه به هر سو هشودا بود
عدل به زندان ستم بسته است	عافیت از ملک بیرون رفته است
روز سیاه است چوشیهای تار	ملک خراب است و رعیت فرار

کس به جز این کم کند اندیشه‌ای
شیر فلک هم به زمین ئور اوست
بُرده سر خویش زنخوت به ماه
یخبری مفسدہ بربا شود
جمله کنندش ز ادب پیروی (۱۱۶)
این دوره به سبب اغتشاش‌ها و انقلاب‌ها و قتل و غارت‌ها، ناسازگار ترین ادوار تاریخ هند بود.

ب- اوضاع اجتماعی و اخلاقی آن دوره:

به سبب جنگ‌های خانگی شاهزادگان تیموری، عدم امنیت سراسر کشور را فراگرفته بود. مردم حساس از فتنه و فساد زمان کناره جستند و به گوشة انزوا نشستند. فایز که این اوضاع را به چشم خود دید، گفت:

اهل معنی منزوی در خانه‌ها
محفوظ حیران گشته چون دیوانه‌ها (۱۱۷)

اوضاع بازارگانان و اهل حرف خراب شد به خصوص وضع مردم عامه و نوکران و بندگان و خیم بود. به عبارت ملا بهشتی:

هزاران فتادند بی روزگار عزیزان به هر گوشه بی خوار وزار
به هر سرحد از غارت رهنان به تجاری نام ماندونه نان (۱۱۸)
بیشتر مردم نادر و تهدیدست بودند و تنها مقربان دستگاه شاهی مرفه الحال بودند و به عیش کوشی می‌گذرانندند. (۱۱۹) شاهجهان آباد مرکز فرهنگی هندوستان بود. در آن شهر علماء، وادباء و واعظان بیرون از شمار اقامت داشتند. مدرسه‌ها و عبادت‌گاه‌ها بسیار بود. و بازارها و دکان‌ها پر از همه قسم کالا. چندنی چوک و چوک بیگم دو مرکز مهم نمایش گاه‌ها و سیرگاه بود. مردم ژروتمند بالباس‌های زیبا، برزنه‌ها (ارابه) سوار شده به آن جا برای سیر و گردش می‌آمدند. (۱۲۰) چنان که فایز درباره مردی امیر گفته است:

گاه سیر چوک بیگم می‌کند هر نفس بروی تحکم می‌کند
رته نشین گردیده در بازارها می‌کند او سیر بارفشارها (۱۲۱)
برای شاهزادگان و امرای دربار شاهی وزنان آنان بازار مخصوص به نام مینا بازار برگزار می‌شد.
ارادت خان واضح نوشته است که "زن متوسلان شاهی (زن وابسته دستگاه شاهی) به بار گاه خاص بهم آمده متعاق هر جنس بر بساط چیده به شاهزادگان و خواتین (زن‌های) شان داده و وجودی دریافت می‌کردند و این بدعتی بود که در اوآخر سلطنت تیموریه روی داد. (۱۲۲)

مسلمانان و هندوان، ایام دینی خود مانند عیدین و عاشوره محرم و شب برات و هولی و دیوالی و دسهره به جوش و شور به هم برگزار می‌کردند. (۱۲۳) در محرم محبان اهل بیت تعزیه بربا می‌کردند و عزاداری می‌کردند. فایز در تأثیف خود به نام "احزان الصدر" نوشته: "محبان اهل بیت هر سال که ماه محرم در آید مصیبت شهداء تازه سازند و به تعزیت اولاد رسالت (ص) پردازند. (۱۲۴)"
در نزد هندوان، رسم ستی متداول بود. زن هند و بامرگ همسرش خود را به رضایت می-

نیست به جز ظلم دگر پیشه‌ای
зор به هر کس که بود ذور اوست
بیم ندارد کسی از قهر شاه
هر طرفی مفسدہ بربا شود
نااظم هر صوبه کند خسروی

این دوره به سبب اغتشاش‌ها و انقلاب‌ها و قتل و غارت‌ها، ناسازگار ترین ادوار تاریخ هند بود.

سوزاند. در بعضی موارد سئی اجباری بود. فایز در شعر خود به این رسم اشارت نموده است:

بواهوس جان ندهد دره عشقت چون من حیف ازین قوم که کم از زن هندی باشند^(۱۲۵)

”بیشتر مردم به رسم های نامعقول گرفتار بودند مثلاً آدایی که به هنگام تولد و مرگ و عروسی معمول بود، در موقع مختلف به اسراف و تبذیر می پرداختند. اوهام و ضعف اعتقاد جای دین مبنوی را گرفته بود. همه برای حل مسائل مهم به رفاقت و فال بینان و منجمان و خواب گزاران و به حرز و تعویذ رجوع می دادند.“^(۱۲۶)

نه تنها امراء و شهزادگان به شرا بخواری و صرف افیون سرگرم بودند بلکه عامه مردم نیز ازینکار استنکاف نمی ورزیدند چنان که دو برادر از شاهان تیموری رفیع الدرجات و رفع الدلت در سنه ۱۱۳۱ هجری از مبالغه در شرابخواری و صرف افیون از پای در آمدند.^(۱۲۷) در طبقه حکمرانان قوت کار مفلوج شد و عیش پرستی و خود خواهی و عصیت در جای هرگونه کار و عمل مثبت نشست. فهم و بصیرت عنقا و مایه یقین نایاب شد.^(۱۲۸)

مردم هر طبقه، به منظور گریز از غم های زندگانی به بازی ها مثل شطرنج، ورق، پانسه، گشتی، باد بادک، بازیگری، کباب بازی، و مرغبازی، فیل بازی و اسب بازی و شتر بازی و سگ بازی مشغول می بودند.^(۱۲۹)

جامعه دچار انحطاط شده و وضع اخلاقی مردم خاص و عام لطمه خورد. نواب در گاه قلی خان که با وزیر نظام الملک از دکن به دهلی آمده بود و چندی در آن جا اقامت کرده بود، در تأثیف خود به نام ”مرقع دهلی“ وضع وخیم جامعه آن دوره را به شرح بیان نموده است. او می نویسد که ”همه از زندگی و حقایق تلخ آن می گریزند حضرت سبحانی (پادشاه محمد شاه) از مقدمات سلطانی بیخبر همیشه در شراب خواری و هم جنس بازی وزن بازی مشغول است. مردم شهر خُدا را فراموش کرده“ مردم خاص و عامه لباس زنان در بر کرده، به جای نماز و روزه در حرام کاری و شراب خواری و اعلام مطلق العنان شده اند.^(۱۳۰) آنان چون به زیارت مزارات و گرسنگ های رفتند به جای عربت اندوزی چه بسیار کارهای ناپسندیده می کردند. در گاه قلی خان، در ضمن ذکر گرسنگ خلد منزل که در دهلی برپا می شد، نوشته است که آن جا ”معاشران با محیوبان خود در هر گوش و کنار دست در بغل و عیاشان در هر کوچه و بازار به حصول مشتبهات نفسانی در رقص حمل، میخواران بی اندیشه محتسب در تلاش سیه مستی و شهوت طلبان بی و اهمه مزاحمت سرگرم شاهد پرستی، هجوم امارد و نوخطان توبه شکن زهاد و آهوپسان به عشق بی مثال برهمن زن بنیاد صلاح و سداد. تا نگاه پرواز کند مایل رویی است و تا چشم وا شود حلقة فرالک گیسویی، سامان فواحش بمتابه ای که یک عالم فساق به کام دل رسند و اسباب خباثت به درجه ای که یک جهان فخار کسب تمتع نمایند..... کوچه و بازار از نواب و خوانین لبریز و گوشه و کنار از امیر و فقیر شور انگیز، مطروب و قول از مگس زیاده تر و محتاج وسائل از پشه افرون تر.“

قصه مختصر، به این ترتیب وضع و شریف این دیار هوا جس نفسانی ترتیب می دهند و به مستلزمات جسمانی فایز می شوند. در چنین هنگامه چشم بستن ها عین مصلحت و بصر نگشودن محض بصیرت.^(۱۳۱)

در گاه قلی خان از قوالان و اهل طرب دهلي هم باد کرده است.
زنان در کار و بار زندگی حتی در حکمرانی هم دخیل بودند. از لعل کنور محبوبه جهاندار شاه و
کوکی بادشاه (۱۳۲) زن معروف در بار محمد شاه همه خوانندگان تاریخ آگاه هستند. اعزه و اقر باي این
روسيان به مراتب بلند متعين کرده شدند.
بنای کفته فایز:

نکوسست مطربي و هژل و پوج و مسخر گى

زبون ترا از همه در اين جهان هنر ديدم (۱۳۳)

در هر کوچه و بازار محافل رقص و سرود برپا می شد. چنانکه خافی خان نوشته است.

"در عهد سپاهيدار جهاندار شاه بنای ظلم و فسق را استحکام تمام شد. چنان بازار زود و سرود قوم
قوالان... گرم گردید که نزدیک بود قاضی قرا به کش و مفتی پیاله نوش گردد... اعتبار خانه زادان و دیگر
صاحب کمالان و علماء از میان برخاست و ظریفان شوخ طبع نقل و افسانه های راست و دروغ بستند." (۱۴)

بی را هروی و عیش کوشی مردم را کم حوصله و ترسو ساخته بود. طبق گفته فایز آنان که در بزم

تیغ آبدار می کشیدند از معركه ها مانند زنان می گریختند.

در معارك می گریزد بر کنار می کشد در بزم تیغ آبدار

تیغ زن بسوده است اندر وقت بزم لیک زالی گردد اندر روز روز

مشق حرف و گفتگو خون زن کنند رخت چون نسوان همه در تن کنند (۱۳۵)

سالاران سپه بر پالکی ها (تخت روان) سوار شده برای جنگ می رفند.

تصنعت و تکلف. نازک مزاجی و بی عملی از ویژگی های این دوره بود. هر شو نفاق و دروغ و غدر و

توطئه ها بود و از صدق و صفا کسی خبری نداشت. (۱۳۶)

میان اعضای دولت امانت عنقای کوه قاف بود چه هیچ کاری در نزد این طایفه بی رشود و سفارش
صورت ظهور نمی یافتد. همه رعایای سلطنت را آزار می دادند. خلق خدا از رفتار ناخوش ایشان به تنگ
آمدند بود. چاپلوسی و تملق و نذرها و پیشکش ها تداول داشت. سخنوران این عصر تصویر های انحطاط
جامعه کشیدند. فایز در متنوی خود به نام "عاملی نامه" عقال حکومت و منصبداران را یک یاک نام نموده و
نادرستی های شان را به کمال هنرمندی بیان کرده است. از جمله:

از امسانست داری و از صدق ذور وقت مطلب چشم ایشان هست گور

از کف ایشان خلاصی مشکل است جمله را زین درد و غم پادر گل است (۱۳۷)

این سو: اداره یکی از سبب های مهم زوال سلطنت تیموریان هند بود.

فایز در بخش دوم تأثیف پر ارزش خود به نام "منهاج الصدر" که از آن تحت عنوان "آثار منثور
فایز" یاد کرده شد از انحطاط همه جانبه عصرش سخن می گوید. وی در ابتدای کتاب مذبور از رفاه و جاه و
حشمت اجداد خود بحث کرده است ولی بخش آخر این کتاب که شامل احوال پایان عمر فایز است پر از
رویداد های گریه آور و درس عبرت آموز است. وضع و خیم مالی که سلطنت تیموریه هند به آن دچار شد
بیرون از حد گفت و بسیار اسفناک و درد نالک است. مصنف نوشته است که "امروز غیر از نکبت و فلکت. دون

همتی سفله بپوری 'بی کمالی' نادانی و بلاهت و حمامقت چیزی به نظر نمی آید. منصب ها و خطاب ها آن قدر بی ارزش شده است که کسی آن هارا مجانی هم نمی ستاند. بی شک چیزی که عناقاست انسانیست است و چیزی که به افراط است نفسانیست. امراء مفلس و قلائل و نادر شده اند جنانکه مثال ها در نداری امرا، بیان نمود است (۱۳۸) به عبارت فایز سبب آن همه زوال های همه گیر آن بود که: "نجیب زاده نیستند، چنانکه گفته اند: یارب مباد آن که گدا معتبر شود." (۱۳۹)

ج- اوضاع ادبی در زمان فایز:

در دوره تیموریان بزرگ، زبان فارسی پیشرفت شایانی نمود به خصوص شعر و ادب به اوج رسید. شاعران بزرگ در این زبان شیرین داد سخن دادند و در همه قالب های شعری آثار بی ارزش بر جا گذاشتند. این پیشرفت در دوره تیموریان متأخر نیز ادامه داشت.

دوره زندگانی فایز (حدوداً ۱۱۰۰- ۱۱۵۱) که مقارن با پهادر شاه اول (ح ۱۱۱۹- ۱۱۲۴) و جهاندار شاه (ح ۱۱۲۴- ۱۱۲۵) فرخ سیر (ح ۱۱۲۵- ۱۱۳۱) و محمد شاه (ح ۱۱۳۱- ۱۱۳۶) بود، با وجود انتحطاط سیاسی و عدم امنیت از لحاظ شعر و نثر فارسی دوره بیرونی بود و تعدادی بی شمار از شاعران و نویسندها در این دوره می زیستند. درباره این عصر ذییح الله صفاری گوید: که "بعد از اورنگ زیب با آنکه دوران ضعف سلسله گورکانیان آغاز شد، درخت تناؤر فارسی همچنان بازی داشت و هندوستان به وجود شاعران متعددی که نامشان زینت بخش تذکره های متعدد هندی است آراسته بود و کذشته از آنان شاعران اسناپی مانند واله داغستانی و محمدعلی حزین و نظایر شان هنوز هوس گلگشت هند داشتند و از ایران زمین بدان سامان رخت اقامات می کشیدند. شاهان گورکانی با همه دشواری ها که در کار حکومتشان پدید آمدند بود، نه از یاوریهای خود به شاعران پارسی گو باز می ایستادند و نه از پرداختن به شعر و ادب فارسی." (۱۴۰) "همین گونه امیران و بزرگان درگاه گورکانیان هند به شعر و شاعران پارسی دلنمود گیهامی نموده اند. برای شرح این نکته مراجعته به کتاب بی ارزش مأثر الامرا، میر عبدالرزاق خواصی کافی است که مارا با فهرست درازی از نام های اینگونه بزرگان آشنا سازد." (۱۴۱) یکی از امراهی شاعر نواز امیری به نام خواجه عاصم خاندوران امیر الامرا دستگاه محمد شاهی بود که به فایز پیوند دوستی داشت. اسامی و آثار شاعران و نویسندها این دوره در تواریخ ادبی ضبط شده است (۱۴۲) چندی از نام های نویسندها و شاعرای معروف به قرار زیر است:

ناصر علی سرهندي (م ۱۱۰۸) سيد حسين خالص (م ۱۱۲۲) نعمت خان عالي (م ۱۱۲۲).
 خنیمت کنجه‌هاي (م ۱۱۲۵) مير محمد افضل سرخوش دهلوی (م ۱۱۲۶) ميرزا عبدالقدار بيدل (م ۱۱۲۳). قاسم مشهدی (م ۱۱۳۶) عبدالغنى بيگ قبول کشمیری (م ۱۱۳۹) سعد الله گلشن (م ۱۱۴۱).
 احمد يار خان يكتلاهوري (م ۱۱۴۷) مير محمد على رايح سیالکوتی (م ۱۱۵۰) ملا ساطع کشمیری (م ۱۱۵۰). مير محمد افضل ثابت الله آبادی (م ۱۱۵۱ یا ۱۱۵۲) نواب صدر الدین فایز دهلوی (م ۱۱۵۱).
 شاه فقیر الله آفرین (م ۱۱۵۲) ميرزا گرامی کشمیری (م ۱۱۵۶) محمد رضا قربلاش خان اميد (م ۱۱۵۹).
 سراج الدین علی خان آرزو (م ۱۱۶۹) علی قلی واله داغستانی (م ۱۱۷۰) شیخ محمدعلی حزین لاهیجی (م ۱۱۸۰).

در سطور آینده وضع انواع شعر و سبک شعر آن دوره مورد بحث قرار می‌گیرد.

الف- غزل سرایی:

مانند دورهٔ تیموریان بزرگ هند؛ در دورهٔ تیموریان متأخر هم مهمترین قالب شعر غزل بود. "یان حالت‌های عشق و وصال و فراق و امید و حرمان و شوق و پاس و اینگونه عاطفه‌های گوناگون" (۱۴۳) چندی از مضمون‌های غزل بود - در شعر بعضی از شعراً مانند میرزا بیدل اندیشه‌های حکمی و عرفانی و یا مانند فایز اوضاع سیاسی و اجتماعی نیز بیان کرده شده است.

غزل سرایی شعرای این دوره به مرتبهٔ غزل سرایی شعراً دورهٔ تیموریان بزرگ مانند عرفی و نظری و صایب وغیره نمی‌رسد. روش و طرز هرچوئی این دوره، که شرح آن در بی خواهد آمد سبک هندی بود و شعراً تحت تأثیر این سبک قرار گرفته به تصنیع و تکلف و ابهام و دشوار گویی متمایل بودند. در نتیجه آن غزل لطافت و دلپذیری خود را از دست داد. به عنوان مثال بیت‌های دشوار فهم زیرا ملاحظه توان کرد.

همچو آن آینه کزتمثال می‌باشد صفا گم شدم از خویش با هر کس نشانی یافتم

(بیدل)

تبسم که به خون بهار تیخ کشید که خنده بر لب گل نیم بسلم افتاد است

(بیدل)

نیخ تیسم، خون بهار، بسلم شدن خنده گل استعارات بعد است. (۱۴۴)

این صاف دلان محرم تسخیر نیمند زنجیر بود جوهر آینه نفس را (۱۴۵)

(ناصرعلی سرهندی)

سینه‌ها چشم خون شد الی پیدائیست عشق بی جلوه معاشق نکند

(ناصرعلی سرهندی)

می‌توان از آتش سنگ نگیم نام سوخت "بس که برق پاس بپیاد من ناکام سوخت

(بیدل)

معنی بیت این است که برق یا سرمه بسیار بخوبی از این دارایی می‌باشد. در نتیجه آتش بر نگین انشتریش افتاده و از شعله آن بیم است تا نامش نیز بسوسد. (۱۴۶)

ب- قصیده گویی:

مدح گویی در این دوره چه از لحاظ کمیت و چه از لحاظ کیفیت به قصاید دورهٔ طلایی تیموریان نمی‌رسد. یکی از علل آن زهد گرایی اورنگ زیب زالمگیر بود که مدح و مدح گویان را دوست نمی‌داشت. این عدم توجه به سوی مدح و مدح گویان بعد از او ادامه داشت و چون در دورهٔ تیموریان متأخر، ممدوحان قدرت مالی را ز دست داده بودند و داد و داشت مثل پدران خود نمی‌کردند توقعات قصیده سرایان از ممدوحان ارضا نمی‌شد. در نتیجه آن، قصیده از مقام بلند خود که در عصر تیموریان بزرگ به دست آورده بود پایین آمد. به عنوان مثال قصاید نعمت خان عالی در مدح امراء به نام نواب عمدة الملک و نواب مخلص خان و خان جهان بهادر (۱۴۸) و قصاید ملا عبد الحکیم ساطع در مدح شاه عالم بهادر و محمد

فرخ سیر (۱۴۹) و قصاید عبدالغنى بیگ قبول در مدح نواب نظام الملک و مدح بخشی الممالک صهیمان الدوله (۱۵۰) و قصيدة ارادت خان واضح به نام "بفخر دارین" در مدح هفت خان بن اسلام خان والا و قصيدة همان شاعر "فلک المعارج" در جواب شمس المناقب تأثیف میرزا معز فطرت قمی (۱۵۱) به بایه قصاید شعرای دوره پیشیین متألّق قصاید عرفی نمی‌رسد. لچه‌می ناران شفیق در تذكرة گل رعناء درباره قصیده "بفخر دارین" و قصیده به نام "فلک المعارج" نوشته است که "هر دو قصیده کلام سرسی است' تلاش بسیار کم دارد" (۱۵۲).

موضوعات مهم دیگر قصیده این دوره حمد باری تعالیٰ 'ستایش پیغمبر (ص)'، منقبت امامان دین، اخلاق و پند و موعظت، وصف طبیعت و شهر آشوب بود. منقبت در شعر شعر فارسی سابق طولانی دارد. به سبب اوضاع و خیم سیاسی و اجتماعی و هرج و مرج این دوره سخنوران به سوی خدا پرستی و مضمون‌های دینی یعنی حمد و نعمت و منقبت بیشتر متوجه شدند. سببی مهمی ترقی منقبت امامان شیعه وسعی در اشاعه اعتقاد مذهبی شیعه در هند بود. در نتیجه آن عده زیادی قصاید در منقبت سروده شد. به عنوان مثال محمد افضل ثابت الله آبادی (م ۱۵۱) علاوه بر قصاید در مدح معاصران "قصاید در توحید و نعمت پیغمبر (ص) و ستایش امامان" سرود (۱۵۳) شاعر مورد این بررسی فایز دهلوی 'هشتاد قصیده نوشته و از آن ها هفتاد و یک قصیده در منقبت سه قصیده در نعمت و دیگر قصیده‌ها در وصف طبیعت و شهر آشوب است. علاوه بر قصاید ترکیب‌ها و ترجیع‌های فراوان در منقبت و نیز مرثیه‌ها ترتیب داده شد.

ج- مثنوی:

از لحاظ مثنوی این دوره بسیار تروتمند بود. مثنوی‌های متعدد حماسه‌ی 'تاریخی' دینی و عشقی سروده شد. معروف ترین آن‌ها "حمله حیدری" از محمد باذل ملقب به رفیع خان، هیر و رانجهن از شاه فقیر الله آفرین، واله و سلطان از شمس الدین فقر و نیرنگ عشق از غنیمت کنجاهی است. (۱۵۴) صدرالدین فایز بیش از صد مثنوی مختصر و طولانی در موضوعات متفرق مانند اخلاق و پند و موعظت، شهر آشوب، ساقی نامه و وقایع سیاسی و اجتماعی آن دوره سرود. (۱۵۵)

سبک شعر در دوره تیموریان متأخر:

اغلب سبک سخنوران سبک هندی بود. مختصراً این سبک عبارت است از: "خود داری از تکرار مضامین و مطالب بیان کرده پیشینیان و گفتن چیزی نو به نحوی که خوانندگان و شنوندگان را خوش آید. آوردن معنی‌های تازه (نازه گویی)، خیال بندی و مضمون آفرینی، کار برد تشبیهات خیالی و وهبی و استعارات عجیب و کنایات غریب، گنجانیدن نکته‌های باریک در کلام مختصر ترین، گاهی مضمون را ناتمام آوردن به گونه‌ای که خواننده یا شنونده بعد از تأمل در آن محدودفات را دریافته و فکر را ادراک کرده است، ساختن و پرداختن "اشخاص خیالی" به شعر یعنی تشخص، استعمال تمثیل در شعر یعنی در مصراعی دعوی و در مصراع دوم دلیل برای اثبات دعوی، زبان ساده و عامیانه در شعر و استعمال مصطلحات محلی، ارسال المثل با آوردن مثل رایج در شعر، مبالغه و اغراق فوق العاده در شعر. در دوره محمد شاد (ح ۱۱۲۱ تا ۱۱۶۱) ایهام بیشتر رواج پیدا کرد، زیبایی سخن را در ایهام آن می‌پنداشتند. "(۱۵۶)"

به سبب های مزبور شعر سخنوران این دوره پیچیده و معقد و مبهم و دشوار فهم بل نارسا بود.

بعضی از منتقدان این سبک را "ناخوش" گفته‌اند. "اشعار شعراًی که به "سبک ناخوش هندی" سخن گفته‌اند از فصاحت و پختگی ذور و مطالعه آن ملال آور است." (۱۵۷)

سبک هندی از اواسط قرن دهم تا اواخر قرن دو از دهم ادامه داشت. شایان تذکر است که این امر عمومیت نداشت. تمامی کلام شعرای آن زمان معقد و مبهم بود، برخی آن ساده و روآن و زود فهم نیز بود. به عنوان شال محمدعلی حزین لاھیجی در سبک هندی و نیز در سبک پیشینیان شعر گفته است. به گفته ذیح اللہ صفا "سخن امتوسط و مقرون به سادگی و روانی و حد فاصلی است میان شیوه سخن شاعران قدیم و شیوه ای که به سبک هندی معروف است." (۱۵۸) ناصر علی سرهندی و عبدالقادر بیدل هم بیت‌های ساده دارند. این بیت‌ها ملاحظه بشود.

ای وای برآسیری کز یاد رفته باشد

در دام مانده باشد، صیاد رفته باشد (۱۵۹)

(محمدعلی حزین)

اهل هفت را نشاید تکیه بر بازوی کس

خیمه افلاک بی جوب و طناب استاده است (۱۶۰)

(ناصر علی سرهندی)

حرص قانع نیست بیدل ورنه اسباب جهان

آنچه ما در کار داریم اکثری در کار نیست (۱۶۱)

(بیدل)

من نمی گوییم زیان کن یا به فکر سود باش

ای ز فرصت بی خبر در هر چه باشی زود باش (۱۶۲)

(بیدل)

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن

اجابت از در حق بهر استقبال می آید (۱۶۳)

(بیدل)

سبک باز گشت:

چون فایز حدوداً در سال ۱۱۰۰ هـ چشم به دنیا گشود بیشتر شاعران شبه قاره پیروی سبک هندی می نمودند ولی خوشبختانه سبکی با نهضتی نو به نام "باز گشت" نیز همراه سبک مروج آغاز شده بود. بنا به گفته پیحیی آرین پور، "چون دهن مردم از سبک متكلّف دوره مغلول و نیموریان و عبارت پردازی ها و نکته سنجی های سبک هندی آزرده و ملول گردید، نهضت نسبتاً مهمی در شعر فارسی آغاز گردید." (۱۶۴) این نهضت عبارت است از باز گشت به سبک منتقدین یعنی "حاطرات و افکار و خیالات ساده و بی تکلف، تشبیهات و استعارات انگشت شمار، الفاظ معمولی و عاری از تراش و رنگ، معنای را بدون هیچ پیج و خم با کمال سادگی" (۱۶۵) بیان کردن.

نهضت بازگشت ادبی سبکی مستقل نیست و دنباله سبک‌های معروف به خراسانی و عراقی و تقلید از آن‌ها است.

زبان شعر در دورهٔ تیموریان متأخر:

محیط ادبی و فرهنگی شبه قاره در این دوره از محیط ایران متفاوت بود. به سبب وضع سیاسی هند روابط بین ایران و هند ضعف پذیرفته بود. بنا به گفتهٔ احمد گلچین معانی "در دورهٔ تیموریان بزرگ صدھا شاعر و ادیب و هنرمند از ایران به هندوستان آمدند ولی در مقابل آن در زمان اعظم شاه (م ۱۱۱۸) شاه عالم (م ۱۱۲۴) چهاندار شاه (م ۱۱۲۵) فرخ سیر (م ۱۱۳۱) و محمد شاه (م ۱۱۶۱) فقط هفت شاعر و هنرمند در هند وارد شدند." (۱۶۶) نمایان ترین آن‌ها محمدعلی حزین، علی قلی واله داغستانی و قرباش خان امید بودند که در این دوره به هند آمدند.

به سبب انتطاع روابط ادبی بین ایران و هند، فارسی دانان شبه قاره از تغییراتی که در زبان و محاوره ایران واقع شد بیخبر ماندند. علاوه برین در ایران درین دوره شعراء و ادبای بزرگ مانند متقدمین بسیار کم به نظر می‌آیند. با مرور زمان در نتیجه تحولات فرهنگی و ادبی محلی، فارسی هند از زبان فارسی ایران متفاوت شد.

ضمن ذکر شعراء مانند "غنى" شوکت، "ناصر" جویا، "بیدل" آفرین، "گرامی" غنیمت (۱۶۷) دکتر ذیح اللہ صفامی نویسد که "زبان این دسته هندی گویان هم بعلت قطع روابط تدریجی ایران و هند از زبان سالم فارسی ڈور شد و به صورت یک لهجه اختراعی فارسی درآمد که قاعدة باید آن را "فارسی هند" نامید. (۱۶۸) در شبه قاره، "شعر آن دوره هم از شعر ایران متفاوت شده بود چنان که دکتر ذیح اللہ صفانوشه است. "سخنواران بزرگ هند که با آموختن فارسی و قرار داشتن زیر تاثیر محیط و داشتن لهجه معینی از فارسی که در آن سرزمین رایج شده بود، شعر فارسی را به نوعی خاص و بازبانی ویژه خود و تغییر های ساز گار به آن سروبدند به نحوی که سخنشاران با گویندگان همراه شان در ایران بسیار تفاوت یافته است." (۱۶۹) لهجه شعر شبه قاره لهجه مخصوص این سرزمین است که تفاوت آن از لهجه ایرانی مشخص است. در شعر فایز مثال‌های این لهجه شبه قاره دیده می‌شود.

استعمال هند:

یکی از ویژگی‌های شعر شبه قاره کاربرد لغات و اصطلاحات هندی در فارسی است که آن را "استعمال هند" می‌گویند. "سبک نویسنده" همیشه در سیر و حرکت و تحت تأثیر عوامل خارجی و محیط فرهنگی محلی می‌باشد. (۱۷۰) "نویسنده" هر سرزمین اصطلاحات و لغات محلی را به کار می‌برد. اندیشه‌ها و بینش‌های مخصوص آن جارا در شعر خود جامی دهد و برای اظهار آن ترکیب های نو ایجاد می‌کند. بدین سبب سبک هر سرزمین و نویسنده آن جا از سبک سرزمین های دیگر و نویسنده‌گان آنجاها کمابیش مختلف می‌شود. (۱۷۱) این سُت از وروده زبان فارسی به هند تا امروز ادامه داشته است. از متقدمین، امیر خسرو و حسن سجزی عده زیادی از اصطلاحات و لغات محلی را به کار برده اند. در آثار نویسنده‌گان شعر و نثر دورهٔ مورد بحث "استعمال هند" یا کاربرد لغات و اصطلاحات هندی به چشم می‌خورد. دکتر محمد صدیق شبیلی، دربارهٔ ورود واژه‌های محلی به زبان فارسی می‌نویسد: "در اثر

آمیزش فارسی بازبان های هندی؛ واژه های هندی در زبان شعر و نثر فارسی وارد شدند. این واژه ها به علت تفنن و ضرورت به کار رفته است. شعرا، و نویسندهای از راه تفنن درباره موضوعات محلی از قبیل جشن ها و مراسم مختلف و پرندگان و گلهای هندی شعر گفتند. آنان به ناجار واژه های هندی به کار می بودند زیرا که برای آن معانی در فارسی کلمه ها وجود نداشت. پس اکثر واژه های هندی به علت ضرورت ناشی از طرز تفنن شعرا، وارد زبان فارسی شد چنانکه شاعر معروف هند محسن تتوی (۱۱۶۳ م) می گوید:

زهولی بازی آش افسوس محسن نصیب ماشد مُشت گلالی

هولی: یکی از جشن های هندو که در آن به یک دگر رنگ می پاشند.

گلال: رنگی است که به موقع جشن هولی بر صورت می مالند. (۱۲۲)

مثال های کاربرد لغات محلی:

۱- **چپر**: چپر، کلبه کوچکی که از شاخه های درخت و گیاه های خشک درست کنند.

منضل چون هر چپر بادیگر است

شعله آتش به هر یک یاور است (۱۷۳)

۲- **چپر کهت**: تحت خواب، تحت روان

هست چپر کهت به تجمل روان

گشه منور ز غلافش جهان (۱۷۴)

۳- **لُچه**: اوپاش

لُچه ها افتاده هر سو به رُوت

می کنند از مال مردم فکر فوت (۱۷۵)

۴- **پوچا**: پرستش

تساکم رایستاده در دریا

پوجه شمس آورند به جا (۱۷۶)

۵- **اب گهر بسا**: اکنون خانه آباد شد. میان زن و شوهر هم آهنگی به وجود آمد.

ناله شنیدند چوزن هارسا

جمله بگفتند که اب گهر بسا (۱۷۷)

۶- **بهل، رته**

شود چون وقت شام آن خیل پروین

ز بهل و رته همه آیند پایین (۱۷۸)

بعضی واژه های هندی دیگر: نهان (غسل)، 'جوکی' (پاسگاه)، 'پر' (اما، لیکن)،

کهتری (یکی از اقوام هندو)، بنیه (تاجر هندو)، ماش و حوار وارد (حبوبات) (۱۸۳)

اُردو گویی فارسی گویان (شعرای دولسانین)

در نیمة دوم سده یازدهم هجری، روابط سیاسی هند و ایران منقطع گردیده بود. بدین سبب آمد

و شد شعراً و علماء، به پایان رسید. (۱۸۴) این وضع سیاسی به مقام و مرتبه فارسی لعلمه زد. بی شبه اهل علم و ادب با فارسی دلستگی داشتند ولی با این همه نهضت ترویج اردو روز بروز قوی می کشت. شعرای معروف فارسی به طور تقنن به زبان اردو شعر می گفتند حتی در وسط سده هیجدهم میلادی تعداد شعرای فارسی از شعرای اردو کم ترشد. (۱۸۵) سراج الدین علی خان آرزو هم در تأثیف خود به نام "داد سخن" "بدین نکته اشارت نموده است:

"ونیز بدان که نظر این ما جرا احوال شعرای ریخته هنداست و آن شعری است به زبان هندی اهل اردوی هند غالباً به طریق شعر فارسی و آن الحال بسیار رایج هندوستان است." (۱۸۶)

شعرای فارسی به زبان اردو گرا بودند و این تمایل به زبان محلی به سه علت بود. اول، با انحطاط سلطنت تیموریان هند، فارسی احتیاجات معاشی اهل هند را ارضاع نمی کرد. دوم، شعرای فارسی متین‌گردیده بودند که ایشان با وجود کوشش‌های فراوان به معیار فارسی ایران نمی توانند رسید. سوم، به سبب تنازع زبان هندی و زبان ایرانی، شاعر و منتقد و پژوهشگر و لغت نویس و امام فن شعر در هند، سراج الدین علی خان آرزو، فارسی گویان این سرزمین مثلاً آبرو، خوشگو، مخلص و حاکم و غیره را، که تحت تأثیر او قرار گرفته بودند آماده کرد تا ایشان به زبان اردو شعر سرایند. (۱۸۷) درین دوره ریخته یا اردواراه تکامل می پیمود و در زبان مردم عامه وزبان ادب نفوذی بیشتر می یافت و کمایش جای فارسی را گرفت. "هنگامیکه دیوان اردوی شاعر معروف به نام "ولی دکنی" در سال دوم جلوس محمد شاه (یعنی ۱۱۳۲ه) به دهلي رسید، سخنواران آن جا در پیروی ولی در اردو گفتن آغاز کردند. (۱۸۸)

فهرست شعرای فارسی شبه قاره که تا پایان سده دوازدهم هجری به زبان اردو شعر سروده اند به قرار زیر است. (۱۸۹)

خواجه عبد‌الاحد (م ۱۱۲۶ه) متخلص به وحدت در شعر فارسی و متخلص به کل در شعر اردو، عبدالقادر در بیدل (م ۱۱۳۳ه) میرزا عبدالغئی بیگ قبول کشمیری (م ۱۱۳۹ه)، شیخ سعد الله گلشن (م ۱۱۴۰ه)، صدر الدین محمد فایز دھلوی (م ۱۱۵۱ه)، شرف الدین علی خان پیام اکبر آبادی (م ۱۱۵۷ه)، میرزا محمد رضا قزلباش خان امید همدانی (م ۱۱۵۹ه)، نواب عمدة الملک امیر خان انجام (م ۱۱۵۹ه)، سراج الدین علی خان آرزو (م ۱۱۶۹ه)، اندرام مخلص (م ۱۱۶۴ه)، لاله تیک چند بهار دھلوی (م ۱۱۸۰ه)، نواب در گاه قلی خان (م ۱۱۸۰ه)، میر غلام علی آزاد بلگرامی (م ۱۲۰۰ه).

شایان تذکر است که در آن زمان، همراه با مشاعره های فارسی "مجالس ریخته گویان" هم برپا می شد که آن هارا "مراخته" می گفتند. عبد‌الحکیم حاکم در تذکرة مردم دیده، درباره مراخته بی که در خانه خان آرزو برپا می شد ذکر در میان آورده است. (۱۹۰)

زبان فارسی تحت تأثیر زبان اردو و قرار گرفت. واژه های اردو بیرون از شمار در فارسی ورود یافت چنانکه در صفحه پیشین ملاحظه شد.

نزاع فارسی هندی و فارسی ایرانی:

نزاع فارسی هندی و زبان ایرانی سابقاً طولانی دارد. مردم شبه قاره به منظور تسلط بر زبان فارسی سعی بليغ کرده و هر واژه و ترکيب و لغات و محاوره را با توجه تمام آموخته اند تا از دقايق مفهوم و

معانی فارسیان آگاه شوند. لغت نویسی اینجا در برای ایران پایه بلندی داشت. نیز آثار بزرگ دستور زبان فارسی در این سرزمین به وجود آمد. شعر، و انشاء پردازان مثل امیر خسرو و فیضی و ابوالفضل در هند پیدا شدند. با وجود این همه "ادبی ایرانی اصوات داشتند که فارسی هندیان مستند و معتبر نیست و فارسی را بایست از اهل زبان و اشخاصی که زبان مادری شان فارسی است آموخت." (۱۹۱) اما ادبی هند مدعی بودند که "فارسی زبان استادان و بزرگان آنان است که قرن ها به این زبان مکاتبه و مکالمه کرده اند" شعر گویی و نثر نویسی را از استادانی چون امیر خسرو، فیضی و بیدل آموخته اند از جمله این جهت تسلط آن ها بر زبان فارسی نباید دچار شک و تردید واقع شود" (۱۹۲) ادبی ایرانی بر فارسی ادبی هندی اعتراض وارد می کردند و می گفتند که آن ها برای بروزدادن مفاهیم و مطالب خود آن واژه ها و مصطلحات را به کار می بردند که برای ایرانیان ناماؤوس و نافهم است. شاید ایشان نمی دانستند که ادبی هر مرز و بوم از محیط و فرهنگ خود اصطلاحات و کلمات و تراکیب می گیرند و برای ضرورت کلمات و راکیب نوهم وضع می کنند. به همین علت شعر آن دسته از شعرای ایرانی که در شبے قاره طبع آزمایی کرده اند دارای واژه ها و ترکیباتی است که شاعران به هند نیامده ایران از آن ها آگاه نیستند.

این نظرها که شدیداً ضد یکدیگر بود یکی از انگیزه های تنازعات ادبی بین شعرای هند و سخنوران ایران نزد بود. به عنوان مثال مناقشه بین فیضی و عرفی در دوره اکبر پادشاه (ح ۵۹۶۳ - ۱۰۱۴) اشتهر دارد. در دوره شاهجهان، منیر لاهوری در تألیف خود "کارنامه" این قسم انتراضات ادبی ایران را ذکر کرده از راه تعریض گفت: "اگر فارسی در فارسی صد جا غلط کند در سخن او سخن نمی کنند و هندی نزادی چون تیغ هندی جوهر ذاتی را آشکارا سازد، دم از تحسین نمی زند. درین عهد صاحب سخنی که نزادگاه او مملک بالا [یعنی ایران] نبود کار او بالا نمی گیرد و پایه فصاحت والا نمی گردد." (۱۹۳)

شاعر هندی ملا شیدا فتحپوری (م ۱۰۵۴) بر بعضی ایيات قصيدة قدسی مشهدی (م ۱۰۵۶) شاعر ایرانی که به هند آمده بود انتراضات وارد کرد. منیر لاهوری (م ۱۰۵۹) از آن بیت های قدسی دفاع کرد. (۱۹۴) و محاکمه منظوم بر ایيات قدسی و شیدا نوشته. شاعر و نثر نویس و منتقد بزرگ شبے قاره سراج الدین علی خان آرزو در جواب این محاکمه کتابی به نام "داد سخن" تألیف کرد. منیر لاهوری در کتاب خود "کارنامه" بر بعضی از ایيات عرفی (م ۵۹۹۹) و طالب آملی (م ۱۰۳۶) وزلالی خوانسازی (م ۱۰۳۴) و ظهوری ترشیزی (م ۱۰۳۵) ایرادهای گرفت. (۱۹۵) آرزو در جوابش کتابی به نام "سراج منیر" نوشته و گفت که بیشتر انتراضات منیر تردیدهای دارد. این طور در این منازعه ادبی هندیان با هم نیز رو به رو شدند.

در دوره تیموریان متأخر نزاع ادبی دیگر هم برخاست. شیخ محمدعلی حزین لاهیجی (م ۱۱۱۸) در ۱۱۴۷ ه به هند آمد. او اهل هند را به حقارت می نگیریست و سخنوران این سرزمین را وقیعی نمی نهاد. او این بیت آرزو را مورد انتراض قرار داد.

خجل از روی حبابم که به این تنگی ظرف

آن چه در کیسه خود داشت به دریا بخشید

و آن را به صورت زیر تصحیح کرد:

خجل از روی حبابم که به این طرف تنک

آنچه در کاسه خود داشت به دریا بخشدید

ونیز درباره آرزو گفت: "این بابا از کیسه تا کاسه واژ تنکی تانگی فرقی نمی کند و باز خود را شاعر می گوید." (۱۹۶) در جواب آن، خان آرزو کتابی به نام "تنبیه الخافلین" نوشته و بیش از دویست بیت از دیوان حزین برآورده آن هارا یک پاک ذکر کرد و بر آن ها تعریفات نمود.

مناقشه دیگر در این دوره میان شیخ حزین و میر محمد عظیم ثبات روی داد. درباره این مناقشه

ادبی، علی قلی واله داغستانی (م ۱۱۷۰ ه) که دوست حزین بود، در تذكرة خود چنین نوشتند است:

"میر محمد عظیم متخلص به ثبات خلف الصدق میر محمد افضل ثابت پانصد بیت از دیوان شیخ برآورده که مضامین آن ها بجنسه از دیگران است و باعث بر این امر این شد که شخصی از اعزه بیتی از افکار میر محمد افضل ثابت را به تقریبی از برای شیخ نوشته بتواند در جواب نوشته دیگر که قطع نظر از بی رتبگی این بیت مضمونش از فلان شاعر است که میر افضل ذذ دیده است. میر محمد عظیم آن رقمه را دیده عرق حمیش به حرکت آمده، در چند روز پانصد بیت شیخ را ضایع کرد." (۱۹۷)

این سلسله تنازع های ادبی دراز شده در سده سیزدهم نیز آدامه داشت. مثال عمده آن کتابی به نام "قول فیصل" است که امام بخش صهبا (م ۱۲۷۴ ه) برای دفاع از شعر شیخ حزین نوشت. این تنازع های هندی و ایرانی بر سر زبان و اعتراضات بر شعر و جواب های فایده نبود. بنا به گفته محموده هاشمی "این پرسش و پاسخ و مناظره و مباحثه موجب تألیف کتاب های خاصی در زمینه لغت نویسی فارسی و وسیله ای شد برای شرح دیوان ها، کتاب های درسی، تدوین رساله ها و فرهنگ و دستور زبان" (۱۹۸) بدین ترتیب نقد ادبی به اوج رسید. منتقدان این دوره روش نورا مطرح کردند و انتقاد ادب بعد از طی مراحل سیر تحول به مقام امروزی رسید و مایه پیشرفت زبان و ادب فارسی در شبہ قاره شد.

مشاعره ها:

در این دوره مشاعره ها یا مجالس شعر خوانی باعث ترویج و ترقی شعر و تکین ذوق شعری بود.

در آن ها شعراء، اشعار نفر خود را عرضه می کردند و مورد تحسین و آفرین قرار می گشتد. بنا به گفته شبلی "یک سبب عمده ترقی شاعری در آن زمان رواج بازار مشاعره بوده است. قبل از این شعرا، از پیش خود روى غزل های اساتید غزل می نوشتهند ولی از حالا (یعنی از زمان فتحانی) این طریقه برقرار شد که در منزل یکنفر امیر صاحب ذوق شعرا، جمع می شدند، طرحی که قبلاً داده بود همگی در آن طرح غزل های نوشته می آوردن و در آن جامی خوانندند. بازار سخن گرم می شد." (۱۹۹)

خوافی هم درباره این مشاعره ها نوشته است. "به وجود محفل هایی از این دست، باز می خوریم که اهل ادب و شعر در آن ها به ملاقات یکدیگر می رفند و با هم غزلی یا موضوعی را "طرح" می کردند و در ساختن یا جواب گفتن آن ها شرکت می ورزیدند و یا درباره شعر استادان پیشین اظهار نظری نمودند. گاه نیز درین رابطه ها کارشان به عیب جویی از یکدیگر می کشید." (۲۰۰)

انگیزه‌های این انجمن‌ها و محفل‌های شاعران به قرار زیر بود:

- ۱- نمودن برتری نفسانی^۲. راه یافتن به مراکز قدرت و قوت^۳. تقویح خاطر و وقت گذرا ای^(۲۰۱) در دهلی و لاهور که هر دو مرکز فرهنگی آن دوره بود مجالس شعر خوانی برپا می‌گردید. مشاعره‌های شاه گلشن (م ۱۱۴۵) اشتهر دارد. خوشگو گفته است که "شاه گلشن در مسجد زینت المساجد که بادشاهزاده زینت النسا بیگم بنت عالمگیر بادشاه بر کنار آب جمنا احداث کرده سکونت داشت. به روز شنبه اکثر صاحب سخنان آن جامع شده مشاعره می‌کردند."^(۲۰۲) گرامی در یکی از ایوان‌های با غیر مشرف دهلی با شاگردان خود مجلس افروز شد. تماشا چیان شهر متوجه بزم سخن گشتد.^(۲۰۳) در منزل خوشگو که یکی از شاگردان خان آرزو بود مشاعره برپا می‌شد.^(۲۰۴)
- در قهوه خانه‌ها که در چاندنی چوک دهلی واقع اند سخن سنجان داد سخن می‌دادند.^(۲۰۵)
- در لاهور در حیاط مسجد وزیر خان مجلس شعر برپا می‌شد.^(۲۰۶)

پادداشت‌ها و منابع

- ۱- هندی، بهگوانداس، حدیقه هندی، ورق: ۱۴۳: الف
- ۲- همو، بهگوانداس، سفينة هندی، ص: ۱۵۴
- ۳- کریم الدین، مولوی، تذکرہ طبقات شعرای هند، ص: ۱۷
- ۴- هندی، حدیقه هندی، ورق ۱۱۴۳
- ۵- خوافی، مآثر الامراء، ج ۲، ص ۲۹۵ تا ۲۹۸ (باختصار)
- ۶- همو، همان، ح ۲، ص ۲۹۵ تا ۳۰۰. (باختصار)
- ۷- همو، همان، ج ۱، ص ۳۰۰
- ۸- حارثی، محمدبن رستم، تاریخ محمدی، ج ۲، بخش ۶، ص: ۲۲
- ۹- همو، همان، ص: ۱۰۷
- ۱۰- فایز، خطبة کلیات فایز، ص: الف ج
- ۱۱- جالبی، جمیل، تاریخ ادب اردو، ج ۲ بخش اول، ص ۳۰۱
- ۱۲- حارثی، محمدبن رستم، تاریخ محمدی، ج ۲، بخش ۶، ص: ۲۲
- ۱۳- همو، همان
- ۱۴- سرور، محمد، رسالہ دکترا باعنوان "تصحیح قصاید و غزلیات صدرالدین فایز و سبک شعروو"، ص: ج
- ۱۵- فایز، مثنویات، ورق ۲۶۲ ب شماره ۲۱۹۸-۲۱۹۹
- ۱۶- همو، همان، ورق ۲۴۹ ب همان
- ۱۷- همو، همان، ورق ۲۸۰ ب همان

- همو، همان، ورق ۲۵۷ ب همان ۱۸
- همو، همان، ورق ۲۵۰ ب همان ۱۹
- همو، همان، ورق ۲۷۹ الف هما ۲۰
- همو، رک متنویات، شماره ۹۹-۲۱۹۸، شهر دهلي، افترا نامه، آتش نامه، نهر دهلي ۲۱
- هندی، حدیقة هندی، ورق ۱۴۳ الف، سفینه هندی، ص: ۱۵۴ ۲۲
- فایز، خطبہ کلیات فایز، صفحہ: ص ۲۳
- همو، همان، صفحہ: ص ۲۴
- حارثی محمد بن رستم، تاریخ محمدی، ص: ۱۰۷ ۲۵
- ادیب، مسعود حسن رضوی، فایز دهلوی...، ص ۲۶ ۲۶
- هندی، حدیقة هندی، ورق ۱۴۳ الف، سفینه هندی، ص: ۱۵۴ ۲۷
- فایز، رقعت، ورق ۱۵۵ ألف ۲۸
- هندی، حدیقة هندی، ورق ۱۴۳ الف ۲۹
- همو، همان، ورق ۱۴۳ ب ۳۰
- فایز، متنویات، ورق ۲۱۱ ب شماره: ۲۱۹۸-۲۱۹۹ ۳۱
- سرور، رسالہ دکترا، ص: ۲۷ ۳۲
- فایز، احزان الصدر، ورق ۱ ب ۳۳
- هندی، حدیقة هندی، ورق: ۱۴۳: ۱۱الف ۳۴
- سرور، رسالہ دکtra، ص: ۲۲۷ ۳۵
- فایز، متنویات، ص: ۲۳۹ الف شماره ۲۱۹۸-۲۱۹۹ ۳۶
- فایز، رسالہ مالیخولیا، ورق ۱ ب ۳۷
- فایز، متنویات، نسخه دانشگاه پنجاب، ورق ۲۶۴، شماره: ۲۱۹۸-۲۱۹۹ ۳۸
- حارثی، محمد بن رستم، تاریخ محمدی، ج ۲، بخش ۶، ص: ۱۰۷ ۳۹
- خوشگو، بندر این داس، سفینه خوشگو، ص: ۲۲۰ ۴۰
- هندی، سفینه هندی، ص: ۶۵ ۴۱
- علی، نقش، تذکرہ باغ معانی، ص: ۱۰۵ ۴۲
- راشدی، حسام الدین، تذکرہ شعرای کشمیر، ج ۳، ص: ۱۰۷۹ ۴۳
- انوشه، حسن، دانشنامه ادب فارسی، ج ۴، بخش ۳، ص: ۱۹۲۴ ۴۴
- فایز، رسالہ مناظرات، به نقل از "فایز دهلوی- اردو کا بہلا صاحب دیوان شاعر" مؤلفه مسعود حسن رضوی ادب، ص ۴۵ ۴۵
- آزاد، محمدحسین، نگارستان، ص: ۲۱۲ ۴۶
- همو، همان: همان ۴۷
- هزین، مشتات: ص: ۱۹- شماره: ۱۵۱ ۴۸

- همو، همان، ص: ۲۹
- همو، همان، ص: ۱۲-۱۳
- همو، همان، ص: ۴
- همو، همان، ص: ۴
- همو، همان، ص: ۵
- همو، همان، ص: ۵
- همو، همان، ص: ۶-۵
- همو، همان، همان
- همو، همان، ص: ۲۳ ببعد
- فایز، کلیات، نسخه بادلین، شماره: ۱۷۷، ۱۵۶ الف، متنویات نسخه دانشگاه پنجاب ورق ۳۱۴ الف و ب
- نذیر احمد، مختار الدین احمد، شریف حسین قاسمی، یادگارنامه فخر الدین علی احمد، ص: ۵۴۹
- فایز، خطبہ کلیات فایز، در رسالت دکترا محمد سرور، ص: ۱۱
- نوشاھی، عارف، فهرست نسخه های خطی فارسی، موزۀ ملی پاکستان، ص: ۵۱۶، شماره: ۴۸۰
- حسین، محمد بشیر، همان، دانشگاه پنجاب، صفحه ۸۹۲ شماره ۵-۲۱۹۸-۲۱۹۸، احمد متزوی، فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، نسخه ها: ۲۴۵۹-۲۶۹
- نوشاھی، عارف، فهرست نسخه های خطی فارسی، موزۀ ملی پاکستان، ص: ۵۱۷
- سخاؤ، فهرست نسخه های خطی فارسی، کتابخانة بادلین آکسفورد، شماره: ۱۱۷۷، ص: ۷۱۶-۷۱۷
- ادیب، مسعود حسن رضوی، فایز دھلوی۔ اردو کا پہلا صاحب دیوان شاعر، ص: ۱۳۲
- همو، همان، ص: ۲۲
- همو، همان، ص: ۲۳
- ایلیت و داؤسن، تاریخ هند (بربان انگلیسی)، ج ۴، ص: ۱۴۸، شمروی: ج ۱، بخش ۲، ص: ۱۰۹۳
- ریو، فهرست نسخه های خطی فارسی در موزۀ بریتانیا، ج ۱، ۳۲۸، ب: ۱۰۱۴، ب: ۱۰۴۶ الف
- پیر، مهدی خواجه، فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانة رضا، رامپور ج ۱، ردیف کتابخانه: ۳۵۱۶، ص: ۶۶
- ادیب، مسعود حسن رضوی، ”فایز دھلوی ...“ ۱۹۴۶ م، ص: ۱۸
- شماره: Ph/iii/۱۱۶
- کتابخانة دانشگاه پنجاب، شماره: Ph/iii/۲۱
- هندي، حدیقة هندی، ورق ۱۴۳ الف و ب
- شماره: Pe/ii/۹۲
- فایز، احران الصدر، نسخه خطی دانشگاه پنجاب، ص: ۱ ب، شماره ۵-۱۹۲۵
- شماره: Ph/iii/۲۲

- همان، ص: ۱ ب ۷۸
- ادیب، ”فایز دہلوی“ ص: ۱۴ ۷۹
- نسخه خطی دانشگاه پنجاب، شماره: PC-I-۱۳، ص: الف ۸۰
- همان، ص: ۱ ب ۸۱
- شماره: I-۱۳ ۸۲
- شماره: Pb-II-۳ ۸۳
- شماره: Ph-I-۳ ۸۴
- ادیب، ”فایز دہلوی“ ص: ۱۴ ۸۵
- نسخه خطی دانشگاه پنجاب، شماره: Ph-I-۳، ص: ۱ ب ۸۶
- شماره: ۳ ۸۷
- شماره: Ph-I-۲ ۸۸
- نجم الصدر، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب، شماره: Ph-III-۱۱۷، ص، ا، ب ۸۹
- همان، ص: ۱ الف (عنوان کتاب) ۹۰
- همان، شماره: Ph-III-۱۱۷ ۹۱
- فایز، هدایت الصدر، نسخه، خطی دانشگاه پنجاب شماره: ۱۱۵، Ph-III-۱۱۵، ورق ۲ الف ۹۲
- همو، همان ۹۳
- شماره: Ph-III-۱۱۶ ۹۴
- نذیر احمد و جزآن، یادگارنامه فخر الدین علی احمد، ص ۵۴۵ ۹۵
- عالی، نعمت خان، بیهادر شاہ نامه: ص: ۲۳ ۹۶
- همو، جنگ نامه، ص: ۲۲ ۹۷
- IRVINE, W., Later Mughals, P. 140 ۹۷
- واضح: مبارک اللہ، تاریخ ارادت خان، ص ۶۴ ۹۸
- Keene, G.H., The Mughal Empire., P ۹۹
- عرب لاهوری، محمد قاسم، عرب نامہ قاسم، ص ۹۹ ۱۰۰
- اردو دائرہ معارف اسلامیہ، ج ۳، ص ۹۱۹ ۱۰۱
- IRVINE, W., LATER MUGHALS, P.431, Encyclopaedia Britannica, Vol.21. P. 70 ۱۰۲
- فایز، مثنویات، نسخه خطی دانشگاه پنجاب، ورق ۱۳۲۸، شماره: ۲۱۹۸-۲۱۹۹ ۱۰۳
- خافی خان، منتخب الباب، ج ۲، ص: ۹۰۲ ۱۰۴
- طباطبائی، غلام حسین، سیر المتأخرین، ج ۳، ص: ۸۷۰ ۱۰۵
- مخلص، آندرام، بدایع و قایع، ورق: ۴۶ ۱۰۶
- اردو دائرہ معارف اسلامیہ، ج ۲، ص: ۱۳۱-۱۳۴ ۱۰۷
- لعل، سوهن، عمدة التواریخ، ج ۱، ص: ۵ ۱۰۸

- مل، بخت، خالصہ نامہ، نسخہ خطی دانشگاہ پنجاب، شمارہ: Pe-II-1-A، ص: ۲، الف
 عربت، محمد قاسم، عربت نامہ قاسم، ص: ۱۳۵
 ۱۰۹
 همو، همان، ص: ۱۴۰
 ۱۱۰
 گیان سنگھ، گیان سنگھ، تواریخ گورو خالصہ، بخش دوم، ص: ۳۲
 Encyclopaedia Britannica, Vol. 21., P. 70-71
 ۱۱۱
 Keene, H.G., The Mughal Empire, P. 33
 ۱۱۲
 Keene, H.G., The Mughal Empire, P. 33
 ۱۱۳
 -do- P. 38
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 فایز، مثنویات فایز، نسخہ دانشگاہ پنجاب، ورق ۲۴۲، شماره: ۲۱۹۸-۲۱۹۹
 ۱۱۶
 همو، همان، ورق: ۲۴۲ ب
 ۱۱۷
 پیشته، مُلَا، مثنوی آشوب هندوستان، به نقل از تاریخ ادبیات مسلمانان پاک و هند، ج. ۵، ص: ۱۱
 Khan, M. Tariqi, History of India and Pakistan, Vol-II P. 900
 ۱۱۸
 -do- P. 897
 ۱۱۹
 فایز، مثنویات، نسخہ خطی دانشگاہ پنجاب، شماره: ۲۱۹۸-۲۱۹۹، ورق: ۲۲۹ ب
 ۱۲۰
 واضح، ارادت خان، مینا بازار، ص: ۲
 ۱۲۱
 Khan, M. Tariqi, History of India and Pakistan, Vol. II 897
 ۱۲۲
 فایز، احزان الصدر، ورق ۳ ب
 ۱۲۳
 سرور، محمد، رسالتہ دکتر، ص: ۳۱۶
 ۱۲۴
 جالبی، جمیل، تاریخ ادب اردو، ج ۲، بخش ۱، ص: ۷
 ۱۲۵
 IRVINE, W. Later Mughals, Vol. I. P. 418, 431
 ۱۲۶
 جالبی، جمیل، تاریخ ادب اردو، ج ۲، بخش ۱، ص: ۶
 ۱۲۷
 Khan, M. Tariqi, History of India & Pakistan. Vol. II . P. 897
 ۱۲۸
 خان، درگاه قلی، مرقع دھلی، ص: ۲۲
 ۱۲۹
 همو، همان، ص: ۵۸
 ۱۳۰
 IRVINE, W., Later Mughals, Vol. II P. 263-265
 ۱۳۱
 سرور، محمد، رسالتہ دکتر ا تصحیح قصاید و غزلیات فایز و سیک شعرو، ص: ۴۴۲
 ۱۳۲
 خان، خافی، منتخب اللباب، ج ۲، ص: ۶۸۹
 ۱۳۳
 فایز، مثنویات، نسخہ خطی دانشگاہ پنجاب، شماره: ۲۱۹۸-۲۱۹۹، ورق ۲۲۸ الف، ۲۲۹
 ۱۳۴
 تاریخ ادبیات پاکستان و هند، ج ۵، ص: ۱۴
 ۱۳۵
 فایز، مثنویات، ورق: ۳۷۹ الف
 ۱۳۶
 نذیر احمد و جز آن، یادگار نامہ فخر الدین علی احمد، ص: ۵۷۲-۵۷۱
 ۱۳۷
 همو، همان، ص: ۵۷۳
 ۱۳۸
 ۱۳۹

- صفا، ذیبح اللہ، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص: ۴۶۳۔ ۱۴۰
- همو، همان، ص: ۴۸۴۔ ۱۴۱
- رک: هاشمی، محموده، تحول نثر فارسی در شبہ قاره و علی رضا نقوی، تذکره نویسی فارسی در شبہ قاره ۱۴۲
- صفا، ذیبح اللہ، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص: ۱۳۴۴۔ ۱۴۳
- شبیلی، شعر العجم، ج ۴، ص: ۵۴۔ ۱۴۴
- صفا، ذیبح اللہ، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص: ۱۳۴۴۔ ۱۴۵
- همو، همان، ص: ۱۳۴۵۔ ۱۴۶
- همو، همان، ص: ۵۳۵۔ ۱۴۷
- عالی، نعمت خان، دیوان، ص: ۲۲۱-۲۲۴۔ ۱۴۸
- میرزا، اصلاح، تذکرہ شعرای کشمیر، ص: ۱۱۳ (حاشیه)۔ ۱۴۹
- خوشگو، بندر این داس، سفینہ خوشگو، ص: ۱۵۲۔ ۱۵۰
- میرزا، اصلاح، تذکرہ شعرای کشمیر، ص: ۵۰۷۔ ۱۵۱
- همو، همان، همان۔ ۱۵۲
- صفا، ذیبح اللہ، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص: ۱۳۹۸۔ ۱۵۳
- برای فهرست مثنوی‌های این دوره رک: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص: ۵۸۳۔ ۱۵۴
- رک: مثنویات فایز، نسخه خطی دانشگاه پنجاب و نیز "معرفی نسخه‌ها" در رساله دکترای محمد سرور به عنوان "تصحیح قصاید و غزلیات صدر الدین فایز و سبک شعرو"۔ ۱۵۵
- صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص: ۵۴۰-۵۴۵ (به اختصار)۔ ۱۵۶
- خوانساری، سهیلی، مقدمہ دیوان بابا فقانی، ص: ۲۔ ۱۵۷
- صفا، ذیبح اللہ، گنج سخن، ص: ۱۳۴۔ ۱۵۸
- خوشگو، بندر این داس، سفینہ خوشگو، ص: ۲۹۳۔ ۱۵۹
- صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص: ۱۳۴۳۔ ۱۶۰
- خوشگو، سفینہ خوشگو، ص: ۱۰۳۔ ۱۶۱
- همو، همان، همان۔ ۱۶۲
- همو، همان، همان۔ ۱۶۳
- آرین پور، یحیی، از صبا نیما، ص: ۱۲۔ ۱۶۴
- شبیلی، شعر العجم، ج ۳، ص: ط۔ ۱۶۵
- معانی، احمد گلچین، کاروان هند، ج ۱، ص: شش۔ ۱۶۶
- صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص: ۵۲۴۔ ۱۶۷
- همو، همان، ص: ۵۳۴۔ ۱۶۸
- همو، همان، ص: ۵۲۴۔ ۱۶۹

- هاشمی، محموده، تحول نثر فارسی در شبه قاره، ص: ۵۸۱
- همو، همان، همان
- شبلی، محمد صدیق خان، تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو، ص: ۳۷
- فایز، مثنویات، ص: ۳۷۹ ب
- همو، همان، ص: ۳۹۲
- همو، همان، ص: ۳۸۰
- همو، همان، ص: ۳۸۷ ب
- همو، همان، ص: ۳۹۲ ب
- همو، همان، ص: ۳۸۷
- همو، همان، ص: ۳۸۷ ب
- همو، همان، ص: ۳۸۶
- همو، همان، ص: ۳۸۵
- همو، همان، ص: ۳۸۹
- همو، همان، ص: ۳۸۴
- همو، همان، ص: ۳۸۴
- احمد، عزیز، اسلامک کلچر (انگلیسی) ص: ۲۵۱
- جالی، جمیل، تاریخ ادب اردو، ج ۲، بخش اول، ص: ۱۲۱
- آرزو، سراج الدین علی خان، داد سخن، ص: ۷
- جالی، جمیل، تاریخ ادب اردو، ج ۲، بخش اول صفحات: ۲۵، ۲۴
- صادیقی، ثناء الحق، زوال سلطنت مغلیہ، ص: ۳۷
- جالی، جمیل، تاریخ ادب اردو ج ۲، بخش اول، ص: ۲۲
- حاکم، عبدالحکیم، تذکرہ مردم دیده، ص: ۲۰
- هاشمی، محموده، تحول نثر فارسی در شبه قاره، ص: ۲۸۵
- همو، همان، ص: ۲۸۷
- لاہوری، منیر، کارنامہ، ص: ۲۶
- آرزو، سراج الدین علی خان، تنبیه الغافلین، ص: چهل و چهار
- لاہوری، منیر، کارنامہ، ص: بیست و پاک
- آزاد، محمد حسین، نگارستان فارسی، ص ۲۱۲
- واله داغستانی، علی قلی، ریاض الشعرا، نسخه خطی دانشگاه پنجاب، ورق: ۱۲۳ ب
- هاشمی محموده، تحول نثر فارسی در شبه قاره، ص: ۲۸۷
- شبلی، شعرالجم، ج ۳، ص: ۱۵
- خوافی، عبدالرزاق، بھارتستان سخن، صفحات: ۲۲، ۴۴۷، ۴۸۲ تا ۵۱۱ (باختصار)
- صفا، ذبیح اللہ، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، صفحات: ۵۱۱

- خوشگو، بندر این داس، سفينة خوشگو، ص: ۱۶۵ ۲۰۲
- همو، همان، ص: ۲۴۴ ۲۰۳
- همو، همان، ص: ۲۳۳ ۲۰۴
- خان، درگاه قلی نواب، مرقع دهلي، صفحات: ۶۲، ۸۴ ۲۰۵
- حاکم، عبدالحکیم، تذکرہ مردم دیده، ص: ۲۰ ۲۰۶

کتابشناسی منابع

آرزو، سراج الدین علی خان، داد سخن، به کوشش سید محمد اکرم اکرام، راولپنڈی، ۱۹۷۴ م	۰
همو، تبیه الغافلین، همو، همانجا، ۱۴۰۱	۰
آرین پور، یحیی، از صبات نیما، تهران، ۱۳۷۵	۰
آزاد، محمد حسین، نگارستان فارس، لاهور، ۱۹۲۲	۰
ادیب، مسعود حسن رضوی، فایز دھلوی، اردو کا پہلا صاحب دیوان شاعر (به زبان اردو) دھلی، ۱۹۶۵ م	۰
اردو دایرہ معارف اسلامیہ، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۸۰ م	۰
انوشه، حسن، دانشنامہ ادب فارسی، ج ۴، بخش ۳، تهران، ۱۳۸۰ ش	۰
بشیر حسین، محمد، فهرست نسخه های خطی فارسی پاکستان، مجموعه شیرانی، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۶۸ م	۰
پیشتبه، ملا، مثنوی آشوب هندوستان، (به نقل از تاریخ ادبیات مسلمانان پاک و هندج)، ۱۹۷۸، ۵	۰
تاریخ ادبیات مسلمانان پاک و هند، دانشگاه پنجاب، لاهور، ج ۵، لاهور، ۱۹۷۸	۰
جالبی، جمیل، تاریخ ادب اردو (به زبان اردو)، ج ۲، بخش اول، لاهور، ۱۹۸۲	۰
حاکم، عبدالحکیم، تذکرہ مردم دیده، به کوشش سید عبدالله، لاهور، ۱۹۶۱ م	۰
حرزین لاهیجی، محمدعلی، منتشر حرزین، نسخه خطی، کتابخانه ملی پاکستان، اسلام آباد.	۰
شماره: ۱۵۱:	
خافی خان، منتخب اللباب، ج ۲، به کوشش مولوی کبیر الدین احمد، کلکته، ۱۸۷۴ م	۰
خوافی، عبدالرزاق صمصم الدوله شاهنواز خان، مأثر الامراء، ۲، جلد، کلکته، ۱۸۸۸	۰
همو، بھارتستان سخن، مدرس، ۱۹۵۸	۰
خوشگو، بندر این داس، سفينة خوشگو، به کوشش شاه محمد عطاء الرحمن کاکوی، پتنا (ہند) ۱۹۵۹ م	۰
درگاه قلی خان، نواب، مرقع دهلي، به کوشش خلائق انجم، ہند، ۱۹۹۳ م	۰

۰	رashedi، حسام الدین، تذکرة شعرای کشمیر، لاہور، ۱۹۶۸م
۰	رسنم حارثی، مرتا محمدبن معتمد خان، تاریخ محمدی، امتیاز علی عرشی، علی گر، ۱۹۶۰م
۰	سرور، محمد، رسالہ درجہ دکترا "تصحیح قصاید و غزلیات صدر الدین فائز و سیک شعرو" دانشگاه پنجاب، لاہور، ۱۹۹۳م
۰	سهیلی خوانساری، مقدمہ دیوان بابا فقانی، تهران، بی تا
۰	شبی، محمد صدیق خان، تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو، اسلام آباد، ۱۳۷۰، ش
۰	شبی نعمانی، شعر العجم، ترجمه فخر داعی گیلانی، تهران، ۱۳۶۸ش
۰	صدیقی، ثنا، الحق، زوال سلطنت مغلیہ (به زبان اردو)، کراچی، ۱۹۸۳م
۰	صفا، ذیبح اللہ، تاریخ ادبیات در ایران، ۵ جلد، تهران، ۱۳۶۶، ش
۰	همو، گنج سخن، تهران، ۱۳۴۰، ش
۰	طباطبائی، غلام حسین، سیر المتأخرین، ج ۳، لکھنؤ، بی تا
۰	علی، نعمت خان، بہادر شاہ نامہ، نسخه خطی، دانشگاه پنجاب، لاہور
۰	همو، جنگ نامہ، لکھنؤ، ۱۲۶۹، اق
۰	همو، دیوان، کانپور، ۱۸۹۴م
۰	عیرت لاہوری، محمد قاسم، عبرت نامہ قاسم، به کوشش ظہور الدین احمد، لاہور، ۱۹۷۷م
۰	علی نقش، تذکرہ باغ معانی (تذکرہ شعرای فارسی سده دوازدهم)، پتنا، ۱۹۹۲م
۰	فایز، نواب صدر الدین محمد خان، خطبہ کلیات فایز، نسخه خطی، دانشگاه پنجاب، لاہور، شماره ۲۱۹۸_۲۱۹۹
۰	همو، مثنویات، نسخه خطی، همانجا، شماره ۲۱۹۸_۲۱۹۹
۰	همو، رقعات، نسخه خطی کتابخانہ بادلین آکسفورد، شماره ۱۱۷۷
۰	همو، احزان الصدر، نسخه خطی کتابخانہ دانشگاه پنجاب، لاہور، شماره ۹۲
۰	همو، ارشاد الوزراء، نسخه خطی کتابخانہ رضا امپور، شماره ۳۵۱۶
۰	همو، انسیس الوزراء، نسخه خطی کتابخانہ شخصی مسعود حسن رضوی ادیب، لکھنؤ
۰	همو، رسالہ مالیخولیا، نسخه خطی دانشگاه پنجاب، لاہور، شماره Ph/I/۱۱۶
۰	همو، تحفة الصدر، ۵، سی، فیلات، بنگالہ، ۱۹۱۱م
۰	همو، زینت البساتین، همانجا، شماره Ph/I/۷۲
۰	همو، رسالہ مناظرات، کتابخانہ شخصی مسعود حسن رضوی ادیب، لکھنؤ
۰	همو، تبصرة الناظرين، نسخه خطی کتابخانہ دانشگاه پنجاب، لاہور، شماره Ph/I/۱۳
۰	همو، معارف الصدر، همانجا، شماره Pb/I/۳
۰	همو، اعتقاد الصدر، همانجا، شماره Ph/I/۲
۰	همو، طریق الصدر، همانجا، شماره Ph/I/۳
۰	همو، صراط الصدر، همانجا، شماره ۲، Ph/I/۱

همو، نجم الصدر، همانجا، شماره، Ph/III/۱۱۷،	۰
همو، هدایت الصدر، همانجا، شماره، Ph/III/۱۱۵،	۰
همو، تحریر الصدر، همانجا، شماره، Ph/III/۱۱۶،	۰
کریم الدین، مولوی، تذکرہ طبقات شعرای هند (اردو)، دہلی کالج، ۱۹۵۸ م	۰
گلچین معانی، احمد، کاروان هند، ج ۱، ایران، ۱۳۶۹ ش	۰
گیانی، گیان سنگھ، تواریخ گورو خالصہ، امرتس (ہند)، ۱۹۱۳ م	۰
مل، بخت، خالصہ نامہ، نسخہ خطی دانشگاه پنجاب، لاہور، شماره، Pe/II/۱۰۸ م	۰
منیر لاہوری، کارنامہ، سید محمد اکرم اکرام، لاہور، ۱۹۷۴ م	۰
منزوی، احمد، فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، اسلام آباد	۰
مهدی، خواجہ پیر، فهرست نسخه های خطی فارسی، کتابخانہ رضا، رامپور، ج ۱، شماره، ۲۵۱۶	۰
نقوی، علی رضا، تذکرہ نویسی در شبہ قارہ (سدۀ دوازدهم)، تهران، ۱۹۶۸ م	۰
نوشاهی، عارف، فهرست نسخه های خطی فارسی موزۀ ملی پاکستان، کراچی	۰
ندیر احمد، مختار الدین احمد و شریف حسین قاسمی، یادگار نامه فخر الدین علی احمد، دہلی، ۱۹۹۴ م	۰
واضح، مبارک اللہ، تاریخ ارادت خان، به کوشش غلام رسول مهر، ۱۹۷۱ م	۰
واضح، ارادت خان، مینا بازار، نولکشور، بی تا	۰
والہ داغستانی، علی قلی، ریاض الشعرا، نسخہ خطی دانشگاه پنجاب، لاہور، شماره Pf/I/۱۷	۰
هاشمی، محمود، تحول نثر فارسی در شبہ قارہ، اسلام آباد، ۱۹۹۶	۰
هندی، بھگوان داس، حدیقة هندی، عکس نسخه خطی در کتابخانہ شخصی دکتر عارف	۰
نوشاهی در اسلام آباد	۰
همو، سفینہ هندی، پتنا (ہند)، ۱۹۵۸ م	۰

English Books

- O Aziz Ahmed, Islamic Culture, Oxford University Press, 1966
- O Elliot & Dowson, History of India Vols. VII & V III Allahabad, 1961
- O Encyclopaedia Britannica, Vol. 21, 1986
- O Irvine, William, Later Mughals. 2 Vols. Allahabad, 1921
- O Keene, H.G. The Mughal Empire, London, 1866
- O Rieu, Charles, Catalogue of the Persian MSS. British Museum, London Vol.I
1879 , Vol. II, 1881, Vol. III, 1883, Supplement, 1895

- O Sashau Ed. & Ethe, Herman, Catalogue of Persian MSS Bodlien Library, Oxford, Part I, 1889
 - O Storey, C.A., Persian Literature, Sec. II, Fascicule III, London, 1939
Sec. II, Fascicule I, 1935, Vol. I Part II 1953
 - O Tariqi Khan, M., History of India and Pakistan, Vol. II, Lahore, 1994
-

دکتر سید محمد فرید
عضو هیئت گروه زبان و ادبیات فارسی
دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب، لاہور

وصف لاہور در شعر منیر لاہوری

ابوالبرکات منیر لاہوری در دوره شاهجهان در شبے قارہ می زیست۔ وی در سال ۱۰۱۹ق در لاہور متولد شد و در سال ۱۰۵۴ق در آگرہ در گذشت۔ جسدش را به لاہور آورده دفن کردند۔ منیر لاہوری شاعر برجسته و ممتاز زبان فارسی در عصر خود بود، بدین طریق به دربار ہائی بعضی امراء سلطنتی را پیدا کرد و به همراه آنها در مناطق مختلف شبے قارہ، قسمت اعظم عمر خود را گذارند۔ از شهر ہائی زیادی دیدن کرد اما لاہور را از یاد نبرد۔ یکی برای اینکہ شهر لاہور زادگاهش بود و تحصیلات مقدماتی خود را در همین شهر فراگرفت و خانوادہ اش نیز در همین شهر زندگی می کرد، دوم اینکہ لاہور از دیر زمانی یعنی از دوره غزنویان زیب وزیستی و رونق و اعتباری خاص پیدا کرده بود و شعراً ای مانند ابو الفرج رونی (۵۴۹ق) و مسعود سعد سلمان (۵۱۰ق) و نوبسندگان چون سید علی هجویری (۶۹۴ق)، مؤلف کشف المحبوب در اینجا زندگی می کردند۔ مزار علی هجویری در لاہور همیشه مرجع خلابق بوده است و عارفان مثل معین الدین چشتی و شاهزادگان چون داراشکوه رایر آن آستان بوده اند۔ به علاوه پادشاهان بابریان مانند اکبر، جہانگیر، شاهجهان و اورنگ زیب عالمگیر، قلعہ ہائی بزرگ، مسجد ہائی عظیم، باغ ہائی وسیع در این شهر ساختند که تاکنون ہمه پا برجاست و به عنوان آثار تاریخی بسیار ارزشمند و دیدنی به شمار می رود۔ شهر لاہور که در کنار رود خانہ راوی واقع است، شہری است سر سبز و شاداب که امروز ہم مرکز بزرگ فرهنگ و ادب اسلامی به شمار می رویں۔ در عصر حاضر علامہ محمد اقبال از همین شهر ظہور کرد۔ او بی گمان تو انقرین متفکر و شاعر فارسی سرای این سرزمین است۔ چون لاہور در طول تاریخ از جیت مرکز فرهنگ و ادب اسلامی شناخته می شده است شعراً زیادی چه متقدم و چه متاخر به توصیف آن شهر پرداخته اند۔ به ویژہ منیر لاہوری به این شهر دلبستگی خاصی داشت۔ اما باشد دید که مسعود سعد سلمان لاہوری که متولد لاہور بود، این شهر را تا چہ اندازہ دوست می داشت و چگونه در فراق آن شعر می گفت، مانند:

رسید عبید و من از روی حور دلبسر دور چگونه باشم بی روی آن بہشتی حور
مرا کے گوید کای دوست عبید فرخ باد نگار من بے لها وور و من بے نیشاور(۱)

مسعود قصیدہ ای بسیار زیبا و دل نشین به یاد لاہور سروده، می گوید:

ای لاہور و یحک بی من چگونه ای	بی آفتاب روشن، روشن چگونه ای؟
ای آن کے باغ طبع من آراسته ترا	بی لاله و نبشه و سوسن چگونه ای؟
تو مرغزار بودی و من شیر مرغزار	بامن چگونه بودی و بی من من چگونه ای؟(۲)
نام شهر لاہور به تلفظ ہائی مختلف در اشعار بعضی شوا آمدہ است، مثلاً لاہور، لانہور،	

لاوہاور، لوهور، لہاور، لہانور۔ (۳)

در دوره غزنویان وقتی که پایتخت از غزنی به لاہور منتقل شد و لاہور از لحاظ فرهنگ و ادب اسلامی غزینیان ثانی نامیده شد. در دوره تیموریان لاہور نه تنها حیثیت پیشین خود را حفظ کرد بلکه از لحاظ فرهنگ و ادب ارزش‌تر شد. طالب آملی 'ملک الشعرا' دربار جهانگیر شاه 'مرید شاه ابوالعلاء' در لاہور شده و لاہور را مورد ستایش قرارداد:

به طاعت میل شیخ و شاب لاہور	خوا لاہور و فیض آب لاہور
بود شهری به آب و تاب لاہور	گمانم نیست کاندر هفت کشور
ز آب همچو شهد ناب لاہور	سکندر گو که آب خضری باد
به اصحاب بہشت اصحاب لاہور (۴)	به حسن خلق و حسن چهره مانند

در همین دوره جهانگیر، شیخ احمد سرہندی که به نام مجدد الف ثانی معروف است، درباره لاہور چنین گفتند:

"آن بلده نیز همچو قطب ارشاد است نسبت به سایر بلاد هندوستان. خیر و برکت آن بلده به جمیع بلاد هندوستان ساری است." (۵)

بعد از تأسیس پاکستان و نهضت اسلامی علامه اقبال، بسیاری از شعراً محمد تقی بھار که گفت:

به کین مباد فلک با دیوار پاکستان	همیشه لطف خدا باد بیار پاکستان
که هست بیاری اسلام کار پاکستان (۶)	سزد کراچی و لاہور قبة الاسلام

شاعر معاصر ایران سرمهد، شهر لاہور را با خوبیابی او چنین ستود:

این شهر که مشهور به لاہور بود	وزیر تو آفتاب پُر نور بود
من در عجبم که نام این شهره بلد	با این همه حور از چه لاہور بود (۷)

نیکو همت، شاعر ایرانی درباره لاہور گفتند:	اگر به جانب لاہور بگذری بینی
علی صدارت نسیم درباره لاہور چنین سروده:	شکوه و منزالت پایدار پاکستان (۸)

دکتر حاج سید جوادی شعری به تحسین لاہور چنین سروده:	خاک لاہور را به اقبال اش
ولیک قصه مسعود و باغ شالیمار	به مه و حور سرگران دیدم (۹)

دکتر مظاہر مصfa، استاد دانشگاه تهران، به لاہور آمده قصیده‌ای مفصل در ستایش لاہور سرود که چند بیت آن در زیر درج است:

سلام من پیذیر و سلامت ارکان باش	ایا خجسته لها وور شاد و خندان باش
به میربانی مسعود سعد سلمان باش	به نکته دانی مسعود سعد سلمان
بیین تجلی این نور و پور عمران باش	دل من آتش طور است و سینه ام سیناست
به پنج آب حیاتم شفای نیران باش	ز پنج گنج تنم شعله خیزدای پنجاب
ز چار سوی جهان شمع جمع ایشان باش	کنون که اهل هنر رهسپار پنجاب اند

ایاله‌اور از چشم زخم حادثه‌ها
مصون بمان و به دور از بلای دوران باش
چونام خویش که عاری زمتن نقطه است
به نقطه نقطه زهر قید و بند عریان باش (۱۱)

سید محمد اکرم ضمن ترکیب بندی به یاد لاهور چنین گفت:

شهر لاهور به سوی تو گذر خواهم کرد
حاش پرنور ترا کحل بصر خواهم کرد
در کنار تو شب خویش سحر خواهم کرد
باز آن دلبر بی مهرو وفا خواهم کرد
عهد بستم که اگر عمر وفا کرده مرا
زندگانی به کنار تو بسر خواهم کرد
تائشانی زمن سوخته جان خواهد بود (۱۲)

منیر لاهوری مثنوی مفصلی در وصف لاهور سرود و در آن، زمین آن شهر را سجده گاه نیاز گفته و ساکنان شهر را محبت پرست خوانده است. همچنین از آب صاف، هوای لطیف، باغ‌های همیشه بهار، نسیم روح پرور، خوبی‌بیان ملیح طناز توصیف فراوان کرده است. در اینجا بعضی از ایات منیر از مثنوی در

وصف لاهور نقل می‌گردد:

که از شرم اور نگ بازد بهشت
زمین بوس خاکش کند آفتاپ
ملاحت پرستار سبزان او
روان آب صافش چو اشعار من
که لیلی طلب بید مجنون اوست
به صابون خورشید دامان خاک
که جوشیده از چشم‌ه آفتاپ
که کشمیر از خانه زادان اوست
بی‌الدر آب و هوایش نشاط
دمد پنجه آفتاپ از چنار
به خاکش تیمم کند عشق پاک
جگر گوشه ملک هندوستان
به خاکش زمین بوس گشته بهار
که می‌روید از خاک او حسن و نیاز
گلشن ایمن از چشم زخم خزان
که مژگان خورشید جاروب اوست
ز آبش و ضو ساخته نویهار
که هر کوچه اش محشر خوبی است
که خورشید از کوچه گردان اوست
رسانده شراب از نگه های مست

چه لاهور شهر طراوت سرشت
زنایر آبیش بمالدش بباب
ستم بندۀ شوخ چشم‌مان او
به خاکش قسم خورد مشک ختن
چنان شیوه عشق آنچنان کوست
دروگازر آسمان شسته پاک
دهد آب او حسن را آب و تاب
چو گلزار فردوس پر رنگ و بوست
درو طرف دله‌اکند انبساط
به باغش ز تأثیر فیض بهار
شود حسن از آب او عشوه نیاک
سوادش کزو برده از بتوستان
ز آبیش شده تازه رو سبزه زار
زمینش بود سجده گاه نیاز
نسیم‌ش سبک روح مانند جان
سواد بصر را ازو آبروست
زده سجده بر خاک اوروزگار
درو گرم بازار محبوبی است
نگویم مه ازره نور دان اوست
همه ساکنانش محبت پرست

که پیغمبر عشق را امتحاند
کجا شوخ چشمی که طناز نیست
که گشته دروت خم حسن آسمان
زمهر و محبت شود قوت شان
سفیدان کشمیر بی آبرو
شنامی توان کرد در آب حسن
گرفته ره دل ستم کارگان
که هر کوچه او حسن افسانه بی است (۱۲)

به مجنون و فرهاد هم ملت اند
در ونقش دیوار بی ناز نیست
زمینش لبالب زمه طلعتان
دل شان شده سیر از آب و نان
زخوبی حسن سیاهان او
درو بس زده موج سیلاپ حسن
به هرسوی در جلوه مه پارگان
به خوبان او حسن افسانه بی است

یادداشت‌ها و منابع

- ۱- مسعود سعد، دیوان، ص ۲۸۰
- ۲- همو، همان، ص ۳۹۴
- ۳- Baqir, P,13-
- ۴- طالب آملی، دیوان، ص ۴۰
- ۵- احمد سر هندی، شیخ، مکتوبات امام ربانی، ص ۷۴
- ۶- بهار ملک الشعرا، درود به پاکستان، ص ۱۵۳
- ۷- عرفانی، عبدالحمید، سروبد سرمهد، ص ۶۴
- ۸- تسبیحی، وصف پاکستان در شعر فارسی، ص ۹۱
- ۹- نسیم، علی صدارت، فیلسوف عصر، ۱۶۸
- ۱۰- تسبیحی، وصف پاکستان در شعر فارسی، چهل و هفت، ص ۹۱
- ۱۱- مصfa، مظاہر اورینتل کالج میگرین، ص ۳۱۴
- ۱۲- اکرام، سفینه سخن، ص ۱۱۸
- ۱۳- منیر، دیوان، ص ۱۶۲

کتابشناسی منابع

- | | |
|---|---|
| احمد سر هندی، شیخ، مکتوبات امام ربانی، لاھور، ۱۳۸۴ | ۰ |
| اکرام، سید محمد اکرم، سفینه سخن، اسلام آباد، ۱۹۹۲ م | ۰ |
| تسیحی محمد حسین، وصف پاکستان در شعر فارسی، اسلام آباد، ۱۹۹۷ م | ۰ |

- غزنوی، دیوان سنائی، تصحیح مدرس رضوی، تهران، ۱۳۴۱ش
۰
- طالب آملی، دیوان، تصحیح طاہری شهاب، تهران، بی‌ثا
۰
- عرفانی، عبدالحمید، سرود سرمد، شرح حال و آثار صادق سرمد، تهران، ۱۳۴۱، ۱۳۴۱ش
۰
- مسعود سعد، دیوان، تصحیح رشید، یاسمی، تهران، ۱۳۱۸، ۱۳۱۸ش
۰
- مصطفا، مظاہر 'قصیدہ' در "اورینتل کالج میگزین"، شماره، لاہور، ۱۹۷۳م
۰
- منیر لاهوری، دیوان، تصحیح سید محمد فرید (رساله دکتری دانشگاه تهران، به راهنمایی
استاد دکتر جعفر شهیدی، تهران، ۱۳۸۰، ۱۳۸۰ش
۰
- نسیم، علی صدارت، یاد نامه اقبال، به کوشش بهاء الدین اورنگ (مجموعه مقالات)، لاہور،
۱۳۵۷ش
۰
- بھار ملت الشعرا، 'منظومہ درود بہ پاکستان' یاد نامہ اقبال، به کوشش بهاء الدین اورنگ، مقالات،
لاہور ۱۳۵۷ش.
۰

۰ Baqir Muhammad, Lahore Past and present, Lahore, 1984

علی بیات

عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات اردو
دانشکده زبانهای خارجی، دانشگاه تهران، ایران

فارسی و ساختار محاوره‌های اردو

مقدمه:

این که اردو زبانها و ازه "محاوره" را در چه معنایی استفاده کرده‌اند و امروز در چه مفهومی استفاده می‌کنند و فارسی زبانها در مقابل این واژه مصطلح در اردو چه واژه یا واژگانی استفاده می‌کنند؟ ادبیان فارسی و اردو برای مقوله "محاوره" چه تعاریفی را در نظر دارند و ساخت آنها از کدام نوع است؟ همه وهمه سؤالاتی هستند که سعی شده است برای آنها در این مقاله جوابهایی یافته شود. برای این کار از منابع فارسی و اردو استفاده شده و سعی شده است با مثال‌هایی هر چند اندک مسئله برای خواننده روشن شود.

بحث و بررسی:

در فرهنگ عربی - فارسی لاروس، برای واژه محاوره "مجادله کردن، گفتگو کردن" نوشته شده است. این واژه عربی در فارسی نیز درست به همین معنی مورد استفاده قرار گرفته است. در لغت نامه دهخدا در مقابل این واژه چنین نوشته شده است: "محاوره به صنم میم: مصدر عربی، مجادله نمودن، سخن گفتن با یکدیگر، سخن گویی، گفتگو، سوال و جواب". در فرهنگ فارسی به انگلیسی حییم این واژه معادل To talk و Conversation نوشته شده است. در لغت نامه انگلیسی به اردو از دکتر جمیل جالی این واژه‌های انگلیسی به "مکالمه، گفتگو" معنی شده‌اند. دکتر شاهد چوهدری در کتاب "فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان اردو" کلمه "محاوره" را چنین تعریف کرده است: (۱) باهمی گفتگو (۲) کلمه یا کلامی که اهل زبان آن را به تناسب معنای لغوی برای مفهومی خاص در نظر گرفته باشند. مشق مهارت. "به نظر می‌رسد دکتر شاهد چوهدری در نظریه خود با فیروز اللغات موافق باشد. از طرفی دکتر سید با حیدر شهریار نقوی در فرهنگ اردو - فارسی آن را متعادل "ضرب المثل" به شمار آورده است. دکتر فرمان فتحبپوری در کتاب تدریس اردو می‌نویسد: "منظور از محاوره آن واژگانی هستند که به جای معنای حقیقی، برای آنها معانی دیگری در نظر گرفته می‌شود". سید قدرت نقوی در "لسانی مقالات، جلد اول" تقریباً همین معنی را در نظر گرفته می‌نویسد: "اگر واژه‌ای در معنای لغوی خود به کار رود و ترتیب و ترکیب کلمه با نحوه استفاده اهل زبان مطابقت داشته باشد، آن را اصطلاحاً روزمره می‌گویند و اگر در معنای مجازی به کار رفته باشد، محاوره گفته می‌شود، گویا اصل اساسی در محاوره آین است که این واژه‌ها مطابق با ترکیب و ترتیب اهل زبان و در معنای مجازی استفاده شده باشند. بزرگترین فایده استفاده از محاوره‌ها در سخن این است که معانی بسیار در واژه‌های بسیار کم بیان می‌شوند".

با این وجوده تقریباً برداشت اردو زبانها از واژه "محاوره" بر ما روش شده است و تعریف‌های

ارائه شده هر یک در نیل به این مقصود مارا باری می دهد. اما نکته اینجاست که در هیچ یک از تعریف های ارائه شده، به نوع ساخت این محاوره ها اشاره ای نشده است. در حالی که شکل غالب ساختاری محاوره های اردو از یک یا دو اسم و صفت با یک یا دو حرف اضافه با یک مصدر هندی یا اردو می باشد. اگرچه گاه گاهی ترکیب های اضافی نیز تشکیل محاوره داده اند، با دقت در انواع مختلف محاورات زبان اردو، ” فعل مرکب و عبارت فعلی ” در زبان فارسی به ذهن خطور می کند. اما نکته قابل توجه این است که تعریف فعل مرکب در اردو با تعریف فعل مرکب در فارسی تفاوت های عمدی ای دارد، با دقت کردن به دلائل ارائه شده به این تفاوت می توان بی برد.

دکتر خلیل خطیب رهبر در کتاب خود با عنوان ” دستور زبان فارسی ”، فعل مرکب را چنین توضیح می دهد: ” فعل مرکب آن است که از دو کلمه جداگانه و مستقل ترکیب شده باشد و از مجموع آنها یک معنی دریافت شود. کلمه نخست اسم یا صفت است که صرف نمی شود، مانند: خراب خواهم ساخت به معنی: ویران خواهم کرد، در این بیت:

بنای عهد قدیم استوار خواهم ساخت به یاد چشم تو خود را خراب خواهم کرد.

وی در توضیح عبارت فعلی چنین می نویسد: ” در این قسم بیشتر از مجموع یک اسم و حرف اضافه با یک فعل؛ گاه یک معنی واحدی به دست می آید که برابر با یک فعل ساده یا مرکب است. در این مجموع مفهوم صریح یک از اجزاء به تنها یک مقصود نیست و نسبت این مجموع در جمله مانند یک فعل ساده یا مرکب است: از پای در آمدن، به دست آوردن، به اتمام رسانیدن وغیره ”.

دکتر مهدی مشکوہ الدینی در کتاب ” دستور زبان فارسی ” بر پایه نظریه گشتاری ” درباره فعل مرکب می نویسد: ” فعل مرکب از دوسازه نحوی تشکیل می شود: پایه و عنصر فعلی مانند: صلح کرده اند، فریب خورده است، کار می کرد، دوست داشت، آتش می گیرد از لحاظ تجزیه روساختی پایه فعل مرکب به صورت گروه اسمی، گروه صفتی یا گروه حرف اضافه ای ظاهر می گردد ”. وی در ادامه بحث فعل مرکب ضمن اشاره به انواع ساختار آن چنین می افزاید: ” به طور کلی می توان گفت که عنصر فعلی در فعل مرکب همان فعل واژه گانی است که از معنی اصلی خالی شده و در بیشتر موارد به یک معنی دستوری یعنی بیان به وقوع پیوستن عمل یا حالتی به کار می رود. مثلاً عنصر فعلی ” گرفتن ” در فعل مرکب ” آتش گرفتن ” از معنی واژگانی اش که عمل خاص ” دریافت کردن ” است، خالی شده و به معنی دستوری ” به وقوع پیوستن عمل ” به کار رفته است ”.

چنانچه مشاهده می شود، در نظر هر دو استاد فارسی، فعل مرکب و نوع برداشت از آن با تعریف و نوع برداشت از واژه محاوره از دیدگاه ادبیان اردو زبانها به یک گونه است. و تنها فرق ظاهری در حقیقت در اسم های آنهاست. و گرنه در اصل ساخت ” محاوره ” در زبان اردو با ” فعل مرکب و عبارت فعلی ” در فارسی

تفاوت عمدۀ ای وجود نداره؛ زیرا در حقیقت پایه های موجود در ساخت آنهاست که معنای اصلی مصدر مورد نظر را تغییر داده اند.

اینکه زبان فارسی چگونه در شبے قاره گسترش یافته است یک داستان تکراری شده است، زیرا در رواج و فراگیر شدن این زبان در آن خطه، کار کرد صدھا ساله فاتحان، عارفان، صوفیان، شاعران و افراد بسیار دیگری دخالت دارد؛ که نتایج عمل کرد آنها در طی سالیان متعددی در شکل ذخایر ادبی و لسانی زبان اردو اینک در دسترس ما قرار گرفته است. اگرچه واضح است که زبان اردو در مرحله نخست از زادگاه مادری خویش و زبانهای هم منطقه خود مواد بسیاری دریافت کرده است و این به وضوح در ساختار اصلی این زبان قابل مشاهده است. اما آنچه غیر قابل انکار است، این است که دیگر زبانها در ممالک همسایه و حاکم در این منطقه نیز تأثیرات به سزاپی در محدوده واژه ای بر آن نهاده اند. از جمله این زبانها و در حقیقت مهمترین اینها همین زبان شیرین فارسی است که در حیطه واژگانی، زبان اردو را در حد بسیار چشم گیری وام دار خویش کرده است. حال مراد ما در اینجا این است که چگونگی تأثیر زبان فارسی در ساخت "محاوره" های اردو را مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم.

سه سال پیش با همکاری خانم دکتر علیخان، استاد محترم گروه زبان و ادبیات اردو دانشگاه تهران، طرحی را با عنوان: "تجزیه و تحلیل واژگان اردو به فارسی" شروع کردیم که چندی پیش به لطف خداوند به اتمام رسید. در جریان این کار متوجه این مسئله شدم که واژه "محاوره" در زبان اردو و " فعل مركب" در زبان فارسی در اصل یک چیز است و شروع به پژوهش در این مورد کردم. منابع مؤذق و خوبی در این خصوص وجود داشت؛ اما نکته قابل توجه در همه این منابع و کتاب ها؛ این بود که به ساختار نحوی "محاوره ها" هیچ گونه اشاره ای نشده بود، لذا تصمیم گرفتم که از این دیدهای این مقوله را مورد بحث و بررسی قرار دهم. از آنجا که مقصود اصلی در این مقاله مطالعه اجمالی ساختاری "محاوره ها" در زبان اردو است، از این پس سعی بر آن است که به این مهم پرداخته شود.

اگر محاوره هارا به دو بخش اصلی تقسیم کنیم، در بخش اول محاوراتی را خواهیم داشت که از یک واژه و یک مصدر ساخته شده اند. این واژه ها که به گفته دکتر مشکوہ الدینی، پایه این گونه ساختها محسوب می شوند، گاهی یک اسم، گاهی یک صفت و گاهی یک قید می باشند، بر این اساس که این پایه ها چگونه با یک مصدر اردو و یا هندی تشکیل یابند "محاوره" در اردو را داده اند، به صورت های ذیل قابل مشاهده بررسی هستند: (لازم به ذکر است که در این مقاله به محاوره هایی که از ترکیب کامل واژه های هندی یا اردو ساخته شده، پرداخته نشده است. زیرا در این زمینه دانشوران زیادی تحقیق و بررسی کامل به عمل آورده اند و از طرفی اظهار نظر

در این بخش از حیطه معلومات نگارنده خارج است و تنها آن گونه از محاوره های اردو و مورد بررسی قرار خواهد گرفت که در ساخت آنها به طریقی زبان فارسی دخالت داشته باشد.

۱- اسم جامد فارسی + مصدر اردو یا هندی:

جرأت داشتن	مطبع ساختن	بنده بنانا
دلستن	کم شدن آب رود	دریا اترنا
آماده شدن	سامان باندهنا	دل مجلنا
آماده شدن برای ضریبزدن	خشش تولنا	ستاره چمکنا
کف ملنا	یکسان شدن	جان دادن
چنانچه مشاهده می شود در این گونه محاوره ها یک اسم جامد بخش اول محاوره را تشکیل داده و بخش دوم نیز یک مصدر ساده می باشد.	جان دینا	

۲- اسم مشتق فارسی + مصدر اردو یا هندی:

آراسته هونا (آراستن)	آراسته شدن	اختلاس کردن
ساز باز کرنا (ساختن)	توطئه کردن	سازش کرنا
رنجیدگی هونا (رنجیدن) فراحتی پیش آمدن	برانگیخته هونا (برانگیختن)	عصباتی شدن
در این گونه هم اردو زبان ها از اسمی مشتق فارسی به عنوان پایه محاوره استفاده کرده اند.		

۳- قید + مصدر اردو یا هندی:

شعله ور کردن	فراموش کردن	بالای طاق رکھنا
برپا داشتن	برپا کرنا	برپا کرنا
زياد شدن	عقب نگه داشتن	پسمانده کرنا
سر بلند شدن	يک دیگرا در آغوش گرفتن سرفراز هونا	بلغل گیر هونا
شیخون زدن	فتح کردن ' مسلط شدن	زیر کرنا
به وسط کشیدن	سپرد	سپرد کرنا
دلazerde شدن	همدیگرا در آغوش گرفتن دل آزرده هونا	دست و بلغل هونا
دست و پازدن	تأخیر داشتن	دیر لگانا
قوی و مقاوم شدن	دست به گریبان شدن	دست و گریبان هونا
خشک شدن	بلند شدن	بلند هونا
ترو تازه شدن	تازگی بخشیدن	تازه کرنا
عصباتی کردن	عصباتی شدن ' به تنگ آمدن	تنگ آنا
استوار شدن، رسیدن	پخته هونا	پایمال کرنا

۴- صفت فارسی + مصدر اردو یا هندی:

خشنگ شدن	خشک هونا	بلند هونا
ترو تازه شدن	تازه هونا	تازه کرنا
عصباتی کردن	تنگ کرنا	تنگ آنا
استوار شدن، رسیدن	پایمال کردن	پایمال کرنا

پلیدهونا نایاک شدن در از کرنا طول دادن از این دست محاوره های اردو به تعداد بسیار می توان مثال زد که بخش نخست یا پایه آن یک صفت فارسی باشد.

۵. اسم جامد یا مشتق فارسی + صفت یا قید فارسی + مصدر اردو یا هندی:

آغوش خالی کرنا	از دست دان اولاد	آغوش گرم کرنا	پلیدهونا
در آغوش آمدن	بازار گرم کرنا	آواز بلند هونا	از این دست محاوره های اردو به تعداد بسیار می توان مثال زد که بخش نخست یا پایه آن یک صفت فارسی باشد.
بلندشدن صدا	تازه شدن داغ	بی رحمی کردن	آغوش خالی کرنا
زرد و بیمار شدن	داغ تازه هونا	داغ تازه هونا	بازار گرم کرنا
دل سخت کرنا	شجاعت نشان دادن	رنگ زرد هونا	آواز بلند هونا
راه راست را نشان دادن	بی رحم شدن	راه راست د کهانا	خون سفید کرنا
در این نوع از محاوره ها چنانچه مشاهده می شود بخش پایه از دو قسمت از واژه های فارسی تشکیل یافته است.	داغ راست د کهانا	داغ راست کهانا	دریادلی د کهانا

۶. ترکیب اضافی فارسی + مصدر اردو یا هندی:

بار خاطر شدن	بار خاطر هونا	دار غریب دیکهنا	دار غریب دیدن
پوشیدن	زیب تن کرنا	سر تسلیم خم کرنا	سر تسلیم فرود آوردن
ناز و عشه کردن	دامن ناز سنبهانا	زیب گوش کرنا	گوش دادن
درد سر خریدن	درد سر خریدنا	درد سر دینا	دست ادب باندهنا
درد سر دینا	درد سر دادن	درد سر دادن	دست افسوس ملنا
در این جادغ جگر، بار خاطر، دست ادب و ... هر کدام یکی از انواع ترکیب های اضافی فارسی هستند.	دست افسوس بهم سودن	دست افسوس ملنا	دست افسوس ملنا
۷. ترکیب اضافی اردو + مصدر اردو یا هندی: (لازم به ذکر است که در ترکیب های اضافی اردو گاهی هر دو اسم فارسی می باشد، که توسط یکی از نشانه های اضافی اردو به هم مربوط شده اند و گاهی یکی از این اسم ها فارسی و دیگری اردو یا هندی می باشد):	در این گونه نیز ت نوع ترکیب ها قابل توجه است.	نماک کا حق ادا ہونا	نماک کا دریا بھانا
		به وظیفہ خود عمل کردن	ذلیل شدن
		از ته دل خوشحال شدن	زخم اچھا ہونا
		اتفاق خالب افتادن	زخم اچھا کرنا
		تن بدن کا ہوش نہ ہونا	زخم اچھا کرنا

۸. اسم مشتق یا جامد فارسی + صفت اردو یا هندی:

به آرزو رساندن	آرزو پوری کرنا	دل میلا کرنا	دل کثیف کردن
بھبود یافتن زخم	زخم اچھا ہونا	آرزو پوری ہونا	به آرزو رسیدن
تعظیم کردن	سر نیچا کرنا	زخم ہرا ہونا	تازه شدن زخم
به قسم عمل نمودن	ستاره ساز گار ہونا	خوشبخت بودن	قسم پوری کرنا
گرفتار بلاشدن	سر بر بستا	سر بر بستا	زمانو سر بر جھکانا
۹. اسم جامد فارسی + حرف اضافه هندی + مصدر اردو یا هندی:	سر بر زمانو گذاشت	سر بر بستا	سر بر بستا

با جان بازی کردن	جان پر کهیلنا	خیلی نزدیک آمدن	سر پر آپهنجنا
دچار مشکل شدن	جان په گذرنا	به مصیبت سخت گرفتار شدن	جان پر آبنا
بروزبان آوردن	زبان تک لانا	بروزبان آوردن	زبان پر لانا
۱۰. گاهی اوقات چند واژه از زبان اردو یا فارسی به تعداد بیشتر در کنار هم تشکیل یک محاوره در اردو را می دهند که به نظر می رسد بهتر است آنها را معادل "عبارت فعلی" در فارسی بدانیم. "ننگ و ناموس" کو خیر باد کهنا (بی حیاشدن)، "سر پر شیطان سوار هونا (عصبانی شدن)" و محاوره های زیادی از این گونه در اردو وجود دارند که یا به طور مستقیم از فارسی ترجمه شده اند و یا در ساخت ترکیب آنها واژه های زیادی از زبان فارسی سهیم هستند.			

اگر بخواهیم برای دیگر انواع ساخت های محاوره های اردو تقسیمات دیگری در نظر بگیریم در حقیقت زمان بیشتری برای آن لازم داریم. زیرا گستردگی این محاوره ها بسیار زیاد است و در این مقاله هم قصد بر این نیست که تمام آنها را مورد بررسی قرار دهیم. اما نکته جالب این است که اردو زبانها طی سالیان متتمادی از واژه های فارسی چنان با استادی و دقت استفاده کرده اند که می توان به جرأت ادعای کرد که بیشتر احساسات و افکار و خواسته های خود را با یاری گرفتن از این نوع ترکیب ها بیان کرده اند.

گویا آنها در استفاده از این واژه ها چندان مخیز نبوده اند، زیرا در حیران فرا گیر شدن زبان فارسی و به پیروی آن زبان عربی، فتوحات کشور گشايانی چون محمود غزنوی و مغولان هندوستان و همچنین نادر شاه افشار و در کنار آنها مهاجرت علمای دینی، ادبیان، شاعران و غیره هر یک به نوعی با انتشار زبان فارسی و در کنار آن زبان عربی، دخالت های مؤثری داشته اند. بنابر این زبان فارسی به عنوان زبان فاتحین و مرتبط با زبان دینی یعنی عربی بدون مقاومت خاصی از طرف مردم شبه قاره رواج می یابد و مردم کوچه و بازار با عشق و علاقه از واژه های آن در گویش های خود استفاده می کنند. اما نکته جالب توجه این است که در مقابل این کلمه های وارداتی، اردو زبان ها به طور منفعل عمل نکرده اند، بلکه با استفاده از قدرت و استعداد خود این مهمنان های ناخوانده را به شکل و قیافه دلخواه خود در آورده اند. به نحوی که حتی یک فارسی زبان در برحورده اولیه و بدون مطالعه نمی تواند آنها را به آسانی تشخیص بدهد. در این مورد مثال های بسیار می توان ذکر کرد. برای مثال واژه فارسی "رنگ" را در نظر بگیرید: مصدر های جعلی "رنگنا (رنگ کردن) رنگانا (توسط دیگری رنگ کردن) رنگوانا (توسط شخص سوم رنگ کردن)" و صفت های "رنگیلا ورنگیلی" و اسم مصدر های "رنگانی ورنگوانی (جرأت رنگ کردن)" از همین اسم فارسی ساخته شده اند. سخن در اینجا تمام نمی شود بلکه نکته حریت آور این است که بدانیم از همین لغت های ساختگی محاوره های متنوعی مثل:

رنگ رچانا	مهیا کردن سوروسات جشن	رنگ کا آب دار هونا	پر رنگ شدن
رنگ بھرنا	نشاشی کردن	رنگ بھنگ کرنا	بر هم زدن عیش و خوشی
رنگ رچانا	مهیا کردن سوروسات جشن	رنگ فق هونا	بی رنگ شدن
رنگ ماند هونا	کم رنگ و گرفته شدن	رنگ لانا	خوب به نظر رسیدن
رنگ کاپھیکا هونا	کم رنگ شدن	رنگ بدانا	رنگ عوض کردن، تغیر روش دادن

ساخته شده و عوام و خواص بلا تأمل از آنها استفاده می‌کنند. از طرفی گاهی به واژه‌هایی بر می‌خوریم که ظاهر اولیه خود را حفظ کرده‌اند، اما معنائی سوای معنای رایج فارسی امروز و حتی گذشته‌های دور به خود گرفته‌اند. برای مثال واژه "صف" را در نظر بگیرید، در فارسی معنای آن "هموار" می‌باشد اما اردو زبان‌ها برای آن در زبان خود معنای "پاکیزه" را ساخته‌اند و با آن محاوره‌های:

صف هونا	تمیز شدن	صف بچنا	از خطر یا مشکلی جان سالم به در بردن
صف صاف کهنا =	بی هیچ ملاحظه‌ای حرفی گفتن، صاف منه پو کهنا = حرفی گفتن را رود روی کسی را گفتن	صف نکل جانا =	بی هیچ آسیبی جان سالم به در بردن را ساخته‌اند. گاهی به کلمات پایه در برخی محاوره‌ها بر می‌خوریم که با آن که ریشه فارسی دارند شکل رایج در این محاوره‌ها در فارسی کار بردندارند. "خوردن و بردن" دو مصدر جداگانه می‌باشد. و به طور جداگانه فعل‌های مرکب بسیاری از آنها ساخته شده‌اند، شکل "خورد بود" که توسط اردو زبانها ساخته و پرداخته شده است و به عنوان یک اسم مفرد به معنای "اختلاس" به کار رفته است. در فاسی از کلمه عربی گفته شده در برابر "خورد برد" استفاده می‌شود در حالی که همین واژه متدائل در اردو به همان اندازه پر معنی و رسا می‌باشد. "خورد برد کرنا (اختلاس کردن)" یک محاوره است که به کمک همین واژه ساخته شده است.
بعضی اوقات به محاوره‌هایی در زبان اردو بر می‌خوریم که در حقیقت ترجمه‌های افعال مرکب فارسی می‌باشند. از آنجاکه در افعال مرکب نیز همانند محاوره‌های اردو معنای مجازی و کلی ترکیبی پایه و مصدر مورد نظر است موارد بسیاری می‌توان ذکر کرد که افعال مرکب فارسی با حفظ کلمه پایه که یک یا دو اسم، صفت و یا قید می‌باشند؛ عیناً به اردو برگردانده شده‌اند. به عنوان نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:			
قول دینا	قول دادن	غم کهانا	غم خوردن
گشت لگانا	گشت زدن	شکست کهانا	شکست خوردن
اطلاع دینا	اطلاع دادن	قسم کهانا	قسم خوردن
بیان کهانا	بیان کردن	زخم کهانا	بیان کردن
شرط باندهنا	شرط باندھنا	زبان پر لانا	شرط بستن

با یک جمله از سید قدرت نقوی از کتاب "لسانی مقالات، جلد اول" که در آن چنین می‌گوید: "سرمایه محاوره‌ها در اردو بسیار عظیم است و از جنبه محاوره‌ها زبان ما یکی از ممتاز ترین زبان‌های دنیاست ... این مقاله را به پایان می‌بریم و این نکته را با افتخار تکرار می‌کنیم که اینک دوره استیلای نظامی به پایان رسیده و ملت‌ها هر کدام به حق و حقوق خود آگاهی یافته‌اند؛ زبان فارسی به عنوان پیوند دهنده دو ملت دوست و همسایه نقش بسیار مهمی دارد و امیدواریم این ارتباط همچنان ادامه داشته باشد. و ارتباط این دو زبان هر چه بیشتر این همسایگان را بهم نزدیک کند.

نتیجه:

زبان اردو به عنوان یک زبان زنده و پویا در طول سالیان دراز از سرمایه‌های زبان و ادبیات فارسی استفاده بسیار بردۀ اما در مقابل این بهره‌گیری نقش منفعل و بی اراده نداشته است بلکه مواد برگرفته از

زبان فارسی را چنان در خود جذب کرده که ادعای اینکه این واژه یا ترکیب از آن فارسی است؛ چندان صواب به نظر نمی‌رسد. بلکه درست ترا این است که بگوییم اینکه واژه‌های مهاجر فارسی جزو لaincak زبان اردو به شمار می‌روند و در کنار دیگر استفاده های ادبی و لسانی از کلمات فارسی در اردو؛ در محاوره های این زبان که در حقیقت همان افعال مرکب فارسی می‌باشد نیز به تعداد بسیار بہرہ گیری شده و دامنه زبان اردو را وسعت بیشتری بخشیده است.

کتابشناسی منابع

- | | |
|---|---|
| ۰ | الحاج فیروز الدین، فیروز اللغات اردو جدید، نیا ایدیشن، فیروز سنز پرائوت لمند |
| ۰ | با حیدر شهر بار نقوی، سید، فرهنگ اردو، فارسی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۹۳ م |
| ۰ | حیمیم، سلیمان، فرهنگ کوچک انگلیسی- فارسی حیمیم، ویرایش شده در مؤسسه پژوهش فرهنگ معاصر، ویرایش سوم، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۷ ش |
| ۰ | همو، فرهنگ کوچک فارسی انگلیسی، چاپ نوبهار، چاپ نهم، پائیز ۱۳۷۰، ش |
| ۰ | خطیب رهبر، خلیل، دستور زبان فارسی، انتشارات مهتاب، نوبت چاپ اول، ۱۳۸۱ ش |
| ۰ | جالبی، جمیل، قومی انگریزی اردو لغت، مقتدره قومی زبان، طبع سوم، طایع، مکتبه جدید پریس لاهور، ۱۹۹۶ م |
| ۰ | دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، ناشر مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، بهار ۱۳۷۳ ش |
| ۰ | شاهد چوهدری، فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان اردو، شرکت علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵ ش |
| ۰ | طیبیان، سید حمید، ترجمه: فرهنگ لاروس عربی- فارسی، تألیف: الدکتور خلیل خبر، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۱ ش |
| ۰ | فتح‌چوری، فرمان، تدریس اردو، مقتدره قومی زبان، اسلام آباد، مطبع، گرین لائن پرینترز، طبع دوم، ۱۹۹۸ م |
| ۰ | مشکوٰۃ الدینی، مهدی، دستور زبان فارسی بر پایه نظریة گشتاری، ویرایش دوم، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۷۹ ش |
| ۰ | نقوی، قدرت، سید، لسانی مقالات (جلد اول)، مقتدره قومی زبان، اسلام آباد، ظفر سنز پرنترز، طبع اول، حون ۱۹۸۸ م |

دکتر محمد ناصر

عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی
دانشکده حاوزه شناسی، دانشگاه پنجاب، لاہور

تأثیر حافظ در غزل گویان سند

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفتست آفرین بر نفسِ دلکش و لطف سخنشن (۱)
شمس الدین محمد حافظ، بزرگترین غزلسرای تاریخ بیش از هزار ساله شعر فارسی، لا بد یکی از
نوابغٰه بزرگوار تاریخ پرشی است که در آغازِ سده هشتم هجری در شیراز پا به عرصه وجود گذاشت. درباره
زندگانی این شاعر بیمانند آگاهیهای کمی به مارسیده است. (۲) غزل حافظ مظہر لطیف‌ترین اندیشه‌های
عرفانی است که در کالبد و اژه‌های روان و شیوا با حسن تأثیر و مراعات اسرار فصاحت و بالاغت جلوه خاص
یافته و این گوینده توانا در شیوهٔ غزلسرایی بر همه سخنگویان پس از خود تأثیری عمیق گذاشته است.
در غزل گویان شبے قاره تأثیر و نفوذ هنر و اندیشه حافظ فراوان است و باهیج شاعر دیگر شایان
مقایسه نیست. شاعران ایالت سند نیز در طول تاریخ از این سخنور نیرومند تأثیر‌زنی پذیرفته اند و این
موضوعی است بسیار گسترده که درباره آن کتاب قطوری می‌توان نوشت. و در این مقال کوتاه تنها به
پرتویی از تأثیر حافظ در غزل‌گویان سند نگاهی گذرا می‌افکریم.

مرزا شاه حسن ارغون سپاهی (۵-۹۶۲ق)

ارغون از نوادگان چنگیز خان و دارای طبیعتی جنگجو و نظامی بود. وی نزد مخدوم میران
فاضل معروف قته، تعلیم یافت.
نمونه‌ای از شعر او:

از او نبود حاصل ماجز به ندامت	عشقت که بود مایه ارباب سلامت
نبود هوس زندگی اش روز قیامت	آنکس که به تیغ ستم عشق تو میرد
غایب نشد از دیده من آن قد و قامت	عمری است که ای سرو خرامنده گوشته
تا زنده بود می‌گرد انگشت ندامت (۳)	پا بوس سگت گر به سپاهی ندهد دست
ارغون کلمات و تراکیبی مانند ارباب سلامت، ندامت، تیغ ستم عشق، هوس زندگی، سرو	خرامنده از حافظ مستعار گرفته و در استقبال غزل زیر وی سروده است:
باز آید و برهاندم از بند ملامت	یارب سبی ساز که یارم به سلامت
تا چشم جهان بین کنمش جای اقامات	حاسک ره آن یار سفر کرده یارید
آن حال و خط وزلف و رخ و عارض و قامت	فریاد که از شش جهتم راه ببستند
فردا که شوم خاک چه سود اشک ندامت	امروز که در دست توام مرحمتی کن

...کوته نکند بحث سر زلف تو حافظ
بیوسته شد این سلسله تاریخ قیامت (۴)

میر معصوم شاه نامی بهکری (۵-۱۹-اق)

میر معصوم، شاعر و نویسنده معروف سند، در سال ۹۷۷ق در بهکر متولد شد. از فضای آن زمان کسب فیض کرد. به دربار اکبر راه یافت، در سال ۱۰۱۰ق به عنوان سفير به ایران رفت و در ۱۰۱۳ق به هند باز آمد و در ۱۰۱۹ق به جهان باقی شافت. (۵) وی در تقلید نظامی گنجوی پنج مثنوی هم سرود. همچنین کتابی تحت عنوان "طب نامی" نیز تألیف کرد. (۶) غزلیات میر معصوم به شدت تحت تأثیر حافظ است.

به شواهد زیر توجه فرمایید:

میر معصوم: (از یک نعمت پیامبر)

آرام جان زنده دلان ذکر نام تست

سیراب گرچه شد خضرار چشمۀ حیات

حافظ:

رواق منظر چشم من آشیانه تست

به لطف حال و خط از عارفان ربودی دل

غزلی دیگر از معصوم:

حسن است که او جلوه گر از پرده ناز است

امشب به تمنای مه روی تو تاروز

که باز یاد آور غزل زیر حافظ است:

المنت لله که در میکده باز است

...رازی که بر غیر نگفته و نگوییم

...بر دوخته ام دیده چو باز از همه عالم

بینی دیگر از معصوم:

در دلم صد سیل اشک و بر لبم صد برق آه

که باز در تبعیغ غزل حافظ است:

صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران خوشت

وقت گل خوش باد کزوی وقت میخواران خوشت (۱۲)

بیت زیر معصوم:

مصلحت نیست که بی پرده جمالش بینی

دیده بر دوز که چشم تو حجاب نظر است (۱۳)

توجه مارا به دو بیت معروف حافظ جلب می کند:

مصلحت نیست که از پرده برون افتدر از

ورنه در محفل رندان خبری نیست که نیست (۱۴)

میان عاشق و ملشوق هیچ حایل نیست
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز(۱۵)

به این غزل معصوم هم نگاه کنید:

چو جلوه دهد به خاطر انگارم	گلزار جمال عارض دلدارم
بستان بستان جهان خونریزم	دریا دریا جهان چمن چمن گلبارم(۱۶)
	واکنون غزل حافظ را بخوانید:
بر لوح بضر خطا کف پای نگارم	گردست دهد خاله کف پای نگارم(۱۷)

محمد سعید قریشی ملتانی: (تولد - ۱۰۲۳ق)

در ۱۰۲۳ق در تطبیق ملتان به دنیا آمد. به دربار شاهجهان، اورنگزیب و سلطان مراد وابستگی داشت. تذکره نویسان اورا از شاعران توانای آن عصر شمرده اند. (۱۸) ایاتی از غزل سعید که در پیروی حافظ سروده است، را ملاحظه فرماید:

مره چو مرغ اسیر از قفس قفس به قفس	نفس نفس مکن ای بو لهوس هوس به هوس
ندامتی است مر ازان نفس نفس به نفس	به غیریاد خدا هر نفس که می گزرد
حدیث او به زبان جرس جرس به جرس	گذشت قیس حزین و هنوز می گوید
کند سخن به زبان مگس مگس به مگس	رموز بدمنشان بدمنش نکو داند
به آزمودن گام فرس فرس به فرس(۱۹)	بهم بسنج سعید این سخن که می تازد و غزل حافظ بدینقرار است:

بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس	ای صباگر بگذری برساحل رود ارس
پر صدای سار بانان بینی و بانگ جرس	منزل سلمی که بادش هر دم از ماصد سلام
زانکه گویی عشق نتوان زد به چوگان هوس	... عشق بازی کار بازی نیست ای دل سر بیار
وز تحسر دست برس هی زند مسکین مگس(۲۰)	... طوطیان در شکرستان کامرانی می کنند

ملا عبدالحکیم عطاتتوی: (زنده در - ۱۰۹۶ق)

سال در گذشت عطاتتوی فرزند محمد افضل سبز پوش مشخص نیست. اما خود وی قطعاً تاریخ وفات ملا عثمان ملقب به فاضل خان (۱۰۹۶-۱۰۹۷ق) نوشته است. (۲۱) پس می توان حدس زد که عطاتتوی پس از آن سال به جهان باقی شافت. همچنین نوشته اند که عطاهدت سی سال شیهارا به نعمت پیامبر(ص) و منقبت حضرت علی (ع) اختصاص داد. (۲۲)

تأثیر هنر و اندیشه حافظ در غزلیات وی بسیار مشهود است. ملاحظه فرماید:

عطای:

به چه نازی ای عطای تو که سر به سر خطای نه دلست به روشنایی

همه غفلت است و پستی همه حرص و خود نمایی
تو ز من بپرس بالله که کمال نارسایی (۲۳)

به چه کار آمدستی به چه دام پای بستی
به قیاس خویش دانی که منم عجیب معجون

حافظ :

سلامی چوبوی خوش آشنایی
بدان مردم دیده روش نایی
رفیقان چنان عهد صحبت شکستند
که گویی نبودست خود آشنایی (۲۴)

غزل زیر عطا یاد آور چندین غزلیات و ایيات معروف لسان الغیب است:
ای ساقی گل پیرهن در گردش آور جام را
در سایه گل جلوه ده جام می گلفام را
شد خاک جسم ناتوان از هجر برآمید آن
کنمی چو گردد سرگران بر خاک ریزد جام را (۲۵)

و حالا به ایيات زیر حافظ توجه فرمایید:

الای ایها الساقی (ادرکاسا) و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها (۲۶)

صوفی بیا که آینه صافی است جام را
تابنگری صفائی می لعل فام را (۲۷)

ساقی با برخیز و در ده جام را
خاک بر سر کن غم ایام را (۲۸)
مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما (۲۹)

چندربهان مهتا عاجز:

از یک خانواده معروف حقوقدان بود که در منطقه "سهون" زندگی می کرد (۳۰). سال تولد و در گذشت عاجز در دست نیست. ایياتی از یک غزل عاجز را ملاحظه فرمایید:

غم مخور از بیش و کم راضی به رزق خویش باش
تصادف بر قطره قانع شد گهر باری کند
دل به دست آور مشوغافل اگر اهل دلی
در دل خود فیض بیند هر که دلداری کند
دیده با خواب آشناز نهار در شیه امکن
صبح امیدی بیابد هر که بیداری کند
باده صافی که از یک قطره سرشاری کند
به ز آب زندگی در مشرب رندان بود
گر غریبی در وطن عاجز سختیها منال
دستگیر بیکسان آخر تورا باری کند (۳۱)

"غم مخور" ترکیبی است که حافظ در غزل معروف خویش از آن به عنوان ردیف استفاده نموده

است:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور
کلبه احران شود روزی گلستان غم مخور (۳۲)
غزلی دیگر از حافظ که عاجز از آن استقبال کرده:
بار باز آید و با اوصل قراری بکند (۳۳)
طایر دولت اگر باز گذاری بکند
و نیز اینکه:

آن کیست کز روی کرم باما وفاداری کند؟
بر جای بدکاری چو من یکدم نکو کاری کند
دلبر که جان فرسود ازو کام دام نگشود ازو
نمید نتوان بود ازو باشد که دلداری کند (۳۴)

میررضی الدین (۵- ۱۱۲۰ ق)

میررضی الدین فرزند میر ابو المکارم شهود، شاعری صاحب دیوان بود، و در سال ۱۱۲۰ ق جهان
فانی را وداع کفت - (۳۵)
ایاتی از بلک غزل وی:

که هست این قطره خون چون غنجه محروم از چکیدنها
نگه سرشار گردد خیره در چشم رسیدنها
مگر گفتی صاحفی به گلشن ازدهان او
ز حیرت خون بر آید غنچه را زلب گزیدنها
ز استادانه وحشتهای چشم یارمی بینم
به پای آهوي تصویر آمزود رمیدنها
فدا از قحط سال آبروه پر عجب نبود
که آید ماهی تصویر در دام طبیدنها (۳۶)

در ایات یاد شده تراکیبی مانند قطعه خون چون غنجه، حرف زدن صبا، از حریت برآمدن خون،
به پای آهوي تصویر و در دام طبیدن ماهی تصویر نشانگر تأثیر سبک هندی است، البته آهنگ نخستین غزل
دیوان حافظ را نیز در حافظة ما تازه می کند:

الایا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکها (۳۷)

مخدوم محمد معین تتوی متخلص به تسلیم (۵- ۱۱۶۱ ق)

از عرفای سلسله نقشبندیه و مرید شیخ سیف الدین سر هندی بود (۳۸)، علاوه بر از فارسی به زبان
هندی نیز شعر می سرود و "بیراگی" تخلص می کرد (۳۹)
نمونه ای از شعروی:

به بزم میکده راز ازل عیان دیدم که چشم ساقی ما دور بین ما شده بود (۴۰)
و همین مطلب و مفهوم را حافظ بارها در ایاتش گنجانده است:
ما در پیاله عکس رُخ بار دیده ایم ای بخبر زلت شرب مدام ما (۴۱)

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیرما چیست یاران طریقت بعد ازین تدبیر ما (۴۲)

سالها دل طلب حام حم از مامی کرد و انجه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد (۴۳)

میر علی شیر قانع تتوی (۵-۱۲۰۳ ق)

میر علی شیر قانع تتوی، فرزند عزت الله، شاعر و منتقد و تذکرہ نویس معروف سند، در خانواده سادات چشم به جهان گشود. می گویند از وی سی هزار بیت و سی اثر منظوم و منثور به جای مانده است (۴۴).

ایاتی چند از قانع:

از کلیسا تابه کعبه سربه سر گردیده ام	خانه ای چون خانه دل از خدا معمور نیست
گور را بهرام اگرچه صید می کردی مدام	می ندانست آن صیادش بغیر از گور نیست (۴۵)
بیت دوم اگرچه یاد آور رباعی معروف حکیم عمر خیام است، اما غزل زیر حافظ نیز در ایات یاده شده تأثیری داشته است:	
سر مرا به جزا بین در حواله گاهی نیست	جز آستان توام در جهان پناهی نیست (۴۶)

عبدالوهاب آشکار - (۵-۱۲۴۲ ق)

عبدالوهاب آشکار معروف به "سچل سرمست" ، عارف و شاعر پُر آوازه سند در سال ۱۱۵۷ ق در "در ازا" (رانی پور) چشم به جهان گشود. وی تحت تأثیر اندیشه های حسین بن منصور حلاج، ابن عربی، فرید الدین عطار، جلال الدین مولوی و بوعلی قلندر قرار گرفت و اغلب اشعار در حالت جذب و مستی سروده است. او به سماع و رقص علاقه فراوانی داشت و بالآخره در سال ۱۲۴۲ق/ ۱۸۲۶م به داعی اجل لبیک گفت. (۴۷)

آشکار شاعر هفت زبان بود و به فارسی، عربی، اردو، پنجابی، سندی، سرائیکی و هندی شعر می سرود. در ایات فارسی "فدا یی" و در اشعار زبانهای دیگر "سچل" تخلص می آورد. دیوان شعر فارسی وی نیز به چاپ رسیده است.

این شعر از اوست:

سحاب است و سحاب است و سحاب است	هر آن چشمی که شوقش پُر آب است
خراب است و خراب است و خراب است	همان کاندرودل درد و غمی نیست
حجاب است و حجاب است و حجاب است	میر ایں جسم و جان در کوی جانان
آخرین بیت باز تداعی می کند به این بیت معروف حافظ:	آخرين يبت باز تداعى مى كند به اين بيت معروف حافظ
میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست	تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز (۴۹)

میر کوم علی خان تالپور (۵-۱۲۴۴ ق)

میر کرم از چهار برادر تالپور بود که دستجمعی فرمانروایی می کردند و به نام "جهار یار" شهرت داشتند (۵۰).

غزلی آزمیر کرم:

دلبر خوش بیان چه خوش باشد
مه جو گردد عیان چه خوش باشد
گربگردد چمان چه خوش باشد
کام جانم از آن چه خوش باشد
ابروانست کمان چه خوش باشد(۵۱)

بارشیرین زبان چه خوش باشد
بر رخ دلکشت نقاب مکش
گل رخم در میان لاله و گل
گریایی شی بے خلوت من
نگهت خنجر و مژه نساوک

در استقبال این غزل حافظ سروده شده است:

شامگاهش نگران باش که سرخوش باشد(۵۲)
و چهار مین بیت غزل، یاد آور این بیت مشهور حافظ است:
شامگاهش نگران باش که سرخوش باشد(۵۲)
گرجه پیرم تو شی تنگ در آغوشم گیر
تسحر گه ز کنار توجوان بر خیزم(۵۳)
وسومین بیت به این غزل حافظ تداعی می کند:
سر و چمن من چرا میل چمن نمی کند(۵۴)
همدم گل نمی شود یاد سمن نمی کند(۵۴)

نواب ولی محمد خان ولی (۱۲۴۷-۵ ق)

مشاور امور داخلی حکومت تالپور بود. بیتی ازوی ملاحظه فرماید:
به روی او نخواهم خال مشکین که گرد کمیه اش کافرنگردد(۵۵)
شاید حواب این بیت معروف حافظ است:
اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل مارا به حال هندوаш بخشم سمرقند و بخارا را(۵۶)

میر مراد علی خان تالپور (۱۲۴۹-۵ ق)

میر مراد علی خان تالپور، فرزند میر صوبیدار خان تالپور، چهار مین برادر میر فتح علی خان تالپور، در سال ۱۲۴۴ ق روی کار آمد و در ۱۲۴۹ ق فوت کرد(۵۷) نمونه شعروی:
زدل صبر برداشت آرام را چه گویم من آن نازک اندام را
لعل شیرین نخواهم شکر بگویید آن بار خوش نام را
زدخلف مشکین بے هاله فکن مپوشان مه روی گل فام را(۵۸)
در واقع پاسخ این غزل حافظ است:
ساقیا بر خیز و در ده جام را
ساغر می بر کفم نه تاز بر خاک بر سر رکن غم ایام را
بر کشم این دلق ارزق فیام را
کر ز دلم یکباره بر د آرام را(۵۹)

میرزا خسرو بیگ گرجی: (۱۲۷۷-۵ ق)

میرزا خسرو بیگ فرزند فرمان نروای گرجستان و اهل تفلیس بود که در نتیجه جنگ بین ایران و

گرجستان و ایرانها در سن هفت سالگی دستگیر و به تحویل حاجی ابراهیم خان داده شد و پیش وی پرورش یافت. خسرو خان در پانزده سالگی در سال ۱۲۲۰ق مصادف با ۱۸۰۵م به سند آمد و به نام پسر میر کرم علی خان خوانده شد و به درجه عالی رسید. (۶۰)

نمونهٔ شعر خسرو بیگ گرجی:

Zahed pêz mardéh dle, dle dâشت amâdîl nedaشت
 Pâi lezî gêr nûbod abîn dâشت bîk mânzîl nedaشت
 Sro gêr azâzah boudi pâi khod drôgîl nedaشت
 Hêr ke oora azعدم چون lâle dâxîg dle nedaشت
 Mzrû' dînia bê gîr az drôd wgm hâsîl nedaشت
 Shum sâan râg'm bê sro boudst amâgl nedaشت (۶۱)

غیر به عجز و ناتوانی ساز این محفل نداشت
 سر به سر پیدای امکان بر سر اپ وهم بود
 تهمت آزادگی بر سرو باطل بسته اند
 سر خروی کی کند حاصل در ارباب کمال
 تاکه بودم در عدم بودم بسی آسوده حال
 خسرو ا در عشق او خود را سراپا سوختم
 غزل زیبای خسرو بیاد آور این غزل حافظ است:

بشکست عهد وزغم ما هیج غم نداشت (۶۲)

دیدی که یار جز سر جور و ستم نداشت

چند بیت دیگر از خسرو گرجی ملاحظه فرمایید که باز به پیروی خواجه رندان سروده است:
 اگر نیافنه ای انهای پرندبی است (۶۳)
 وجود آدم خاکی برای حق طلبی است
 به کنه نکته رسیدن کمال بی ادبی است
 دلی که نازکی اش به زشیشه حلبی است
 فتاده بر در درگاه شاه مطلبی است (۶۴)

کند حاصل در ارباب کمال
 که هست عین حقیقت چونکه موهومن
 که راز وحدت او کی به دل نهان ماند
 چرانجات نباشد به حشر خسرو را
 حافظ:

زبان خموش و لیکن دهان پر از عربی است
 کنون که مست خرام صلاح بی ادبی است (۶۵)

اگرچه عرض هنر پیش یاری ادبی است
 ... هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه

غلام محمد خان لغاری (۱۲۷۹-۵ق)

حاکم تنه، در سال ۱۲۰۴ق در تاجپور به دنیا آمد و در شعر "غلام" تخلص می‌کرد. وی سخنور معروف دوره تالپوران است. دیوان او در سال ۱۹۵۵م به چاپ رسید. (۶۶)

غزلی از غلام:

قدم رارنجه کن گاهی خدارا
 بیامش بـ بزم من نگارا
 به گوش دل شنوا فغان مارا
 دلم هر روز می نالد چوب لبل
 شکستی شیشه جان حزینم
 دلی داری بتا چون سنگ خارا (۶۷)
 شاعر واژگان و تراکیبی مانند نگارا، خدارا، گوش دل، نالیدن دل، گلزار، شیشه جان، دل
 چون سنگ خارا، را از حافظ و ام گرفته و نیز غزل زیر حافظ را به باد می‌آورد:
 دل می‌رود ز دستم صاحبدلان خدارا در دا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

فقیر قادر بخش بیدل معروف به عبد القادر (د. ۱۲۸۹ ق)

عارف و صوفی معروف ایالت سند، به زبانهای فارسی، سندی، سراتیکی و اردو اشعاری نزد سروده است. نمونه‌ای از شعروی:

گدای عشق نجوبت تفری سلطان	غنای فقر کجا، حب مال و جاه کجا؟ (۶۹)
اکنون غزل حافظ را ملاحظه فرماید:	
صلاح کار کجا و من خراب کجا؟	بین تفاوت ره کمز کجاست تا به کجا (۷۰)

میر حسین علی خان تالپور (د. ۱۲۹۵ ق)

میر حسین علی خان فرزند میر نور محمد خان تالپور مدتها در کلکته نیز زندگی کرد، اما سپس به حیدر آباد باز آمد و در سال ۱۲۹۵ ق در گذشت (۷۱).

نمونه‌ای از شعر میر حسین:

سوگند بدان زلف دراز تو که بخشم	بر چین سر زلف تو صد کشور چین را! (۷۲)
میر حسین حتماً بیت معروف حافظ را در نظر داشته که بدین قرار است:	
اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا	به حال هندوаш بخشم سمرقند و بخارا را! (۷۳)

میر جان الله شاه رضوی:

میر جان رضوی، از خانواده سادات، صوفی معروف روزگار خود بود، درباره سال تولد و در گذشت وی اطلاعات دقیق و معتبر در دست نیست. دیوان وی نیز هنوز به چاپ نرسیده است.

غزلی از رضوی:

میوه جان چیدنم هوس است	لب لعلت گزیدنم هوس است
تنگ در بر کشیدنم هوس است	سر بر زیر قدم کشیدم دام
سخنانت شنیدنم هوس است	لب فسر و بسته ام همه گوشم
یار باجان خریدنم هوس است (۷۴)	همچو پروانه‌ای در این محفل
پیدا است که میر جان کاملاً از حافظ پیروی کرده است:	
خبر دل شنفتنم هوس است	حال دل باتو گفتنم هوس است
از رقیان نه گفتنم هوس است	طبع خامم بین که قصه فاش
شعر ندانه گفتنم هوس است (۷۵)	... همچو حافظ به رغم مذیعان

مولوی بهاء الدین بهایی (د. ۱۳۵۳ ق)

مولوی بهاء الدین بهایی، اهالی میر بور مانهیلو (سکر) با حضرت فرید الدین مسعود گنج شکر، عارف بزرگ ایالت پنجاب، عقیدت خاصی داشت. شعر او رنگ عارفانه دارد. (۷۶)

بیتی از بهایی:

ز ذرات جهان آینه ها ساخت
ز روی خود به هر یک عکس انداخت (۷۷)
و حافظ چنین سروده بود:
خمی که ابروی تو در کمان انداخت
به قصد جان من زار ناتوان انداخت (۷۸)

درویش محمد هدایت علی نجفی تارک (د. ۱۳۵۸ ق)

مرد عارف منش و صوفی معروف روزگار خود، نویسنده، ادیب و شاعر چیره دستی بوده است.
مرقد وی در شهرستان لارکانه مرجع خاص و عام است (۷۹).

تارک می‌گوید:

صد هزاران عاشقان هستند زین اسرار مست	من نه تنها گشته ام از دولت دیدار مست
شیشه مست و جام مست و ساغر سورشار مست (۸۰)	دوست در میخانه دیدم ساقی و میخوار مست
که به پیمانه کشی شهره شدم روز است که به روی که شدم عاشق و از بوی که مست (۸۱)	غزل حافظ را ملاحظه فرمایید:
مست از می و میخواران از نرگس مستش مست (۸۲)	مطلوب طاعت و پیمان و صلاح از من مست
شراب و شاهدو ساقی، گل و چمن همه اوست نوای نای دف و چنگ نغمه همه اوست (۸۳)	می بده تاده مت آگهی از سرِ قضا
دل سرا پرده محبت اوست دلده آیینه دار طلعت اوست (۸۴)	غزلی دیگر از حافظ را نیز نگاه کنید: در دیر مغان آمدیارم قدحی در دست مطلع یاک غزل تارک چنین است:

آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست
چشم میگون لب خندان دل خرم با اوست (۸۵)

☆ محمد ابراهیم ناظم (د. ۱۹۶۴ م)

محمد ابراهیم متخلص به ناظم در سال ۱۳۰۷ ق، مصادف با ۱۸۸۹ م در ناحیه "سکر" متولد شد
وازیک خانواده اهل علم و دانش بود. در سال ۱۹۶۴ م فوت کرد. (۸۶)

غزلی از ناظم:

عزت این دور فانی گاه هست و گاه نیست	غزل و عیش جوانی گاه هست و گاه نیست
زیر گردون کامرانی گاه هست و گاه نیست	مرغ دل بالای چرخ نیلگون کن آشیان
تخت و تاج مرزبانی گاه هست و گاه نیست	خدمت پیر مغانم دولت پاینده ای است

با گروه سالکان ساده دل صحبت نمای
عامیان را مهریانی گاه هست و گاه نیست
از خودی بیرون شده در حفظ حق ناظم بیا زاهل دنیا پاسبانی گاه هست و گاه نیست
وازگان و تراکیبی مانند دور فانی، عیش و عشرت جوانی، مرغ دل، چرخ نیلگون، آشیان،
گردون، پیر مغان، دولت پایینه و سالکان ساده دل محیط غزلیات حافظ را جلوی چشمان ما مجسم می کند و
غزل زیر حافظ را نیز در ذهنی ما به تکرار می آورد:
زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
در حق ماهر چه گوید جای هیچ اکراه نیست

بندۀ پیر خراباتم که لطفش دائم است
ورنه لطف شیخ وزاهد گاه هست و گاه نیست (۸۸)

یادداشت‌ها و منابع

- ۱- حافظ، دیوان حافظ، به کوشش خلیل خطیب رهبر، ص ۳۸۱
- ۲- برای آگاهی‌های بیشتر می‌توان نگاه کرد:
- دولتشاه سمرقندی، تذكرة الشعرا، صص ۲۰۸-۲۰۲؛ جامی، بیهارستان، ص ۱۱۷؛ جامی، نفحات الانس، ص ۵۵۱؛ آذر آتشکده، صص ۲۸۴-۲۸۰؛ هدایت، رضاقلی، مجمع الفصحا، صص ۱۱-۱۴؛ هدایت، رضاقلی، ریاض العارفین، صص ۱۷۶-۱۸۵؛ سنبه‌لی، میر حسین دوست، تذكرة حسینی، صص ۹۸-۹۴؛ شبی نعمانی، شعر العجم، ترجمه فخر داعی گیلانی، صص ۱۶۵-۲۴۶؛ قاسم غنی، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، و ...
- سدار نگانی، Persian Poets of Sind، ص ۲۰
- حافظ، دیوان حافظ، ص ۱۲۴
- احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ج. ۱، صص ۸۲۸-۸۳۷
- سدار نگانی، Persian Poets of Sind، ص ۲۸
- همو، همان، ص ۳۰
- حافظ، دیوان حافظ، ص ۵۰
- سدار نگانی، Persian Poets of Sind، ص ۳۳
- حافظ، دیوان حافظ، صص ۵۸-۵۹
- سدار نگانی، Persian Poets of Sind، ص ۳۳
- حافظ، دیوان حافظ، ص ۶۲
- سدار نگانی، Persian Poets of Sind، ص ۳۴

۱۴. حافظ، دیوان حافظ، ص ۱۰۳
۱۵. همو، همان، ص ۳۶۰
۱۶. احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ج. ۱، ص ۲۵۹
۱۷. حافظ، دیوان حافظ، ص ۴۳۹
۱۸. برای اطلاعات بیشتر نک: نتائج الافکار، گوپاموی، ص ۳۳۷؛ تذکرہ حسینی، میردوست حسینی، صص ۱۵۶-۱۵۷؛ شمع انجمن، صدیق، ص ۱۹۹؛ فرهنگ سخنواران، خیام پور، ج. ۱، ص ۴۵۷؛ پاکستان میں فارسی ادب، ظهور الدین احمد، ج. ۳، صص ۵۰۵-۵۱۲
۱۹. احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ۱۱۱/۲
۲۰. حافظ، دیوان حافظ، صص ۳۶۱-۳۶۲
۲۱. تنوی، علی شیر قانع، مقالات الشعرا، علی شیر قانع تنوی، ص ۴۸۲
۲۲. سدار نگانی، Persian Poets of Sind، ص ۷۰
۲۳. همو، همان، ص ۷۳
۲۴. حافظ، دیوان حافظ، ص ۶۷۳
۲۵. عطا، دیوان عطا، به کوشن سید مطیع اللہ راشد، ص ۱۱۱
۲۶. حافظ، دیوان حافظ، ص ۱
۲۷. همو، همان، ص ۱۱
۲۸. همو، همان، ص ۱۲
۲۹. همو، همان، ص ۱۷
۳۰. سدار نگانی، Persian Poets of Sind، ص ۷۵
۳۱. همو، همان، ص ۷۶
۳۲. حافظ، دیوان حافظ، ۳۴۴
۳۳. همو، همان، ۲۵۴
۳۴. همو، همان، ۲۵۷
۳۵. برای آگاهیهای بیشتر نک: مقالات الشعرا، قانع تنوی، صص ۴۹۲-۴۹۳؛ پاکستان میں فارسی ادب، ج. ۳، صص ۴۹۲-۴۹۳
۳۶. احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ۴۹۲/۲
۳۷. حافظ، دیوان حافظ، ص ۱
۳۸. راشدی، وفا، تذکرہ علمای سند، ص ۵۲
۳۹. تنوی، علی شیر قانع، مقالات الشعرا، ص ۱۲۵
۴۰. همو، همان، ص ۱۳۱
۴۱. حافظ، دیوان حافظ، ص ۱۷
۴۲. همو، همان، ص ۱۵

- ۴۳ همو، همان، ص ۱۹۳
 ۴۴ سدارنگانی، Persian Poets of Sind، صص ۱۲۵-۱۲۶
 ۴۵ همو، همان، صص ۱۲۳-۱۲۴
 ۴۶ حافظ، دیوان حافظ، ص ۱۰۶
 ۴۷ احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ۲/۲۴۲: گنجینہ ادب پاک، ص ۱۲۴
 ۴۸ آشکار، دیوان آشکار، به کوشش منشی بشن لال، ص ۲۶
 ۴۹ حافظ، دیوان حافظ، ۳۶۰
 ۵۰ سدارنگانی، Persian Poets of Sind، ص ۱۸۳ و برای آگاهیهای بیشتر ناک: تکمیله مقامات الشعرا
 از مخدوم ابراهیم خان خلیل، صص ۲۲۸-۲۲۰ لب تاریخ سند، از خان بھادر خداداد خان، ص
 ۵۱ ۱۴۷ و دانشنامہ ادب فارسی، به سرپرستی حسن انوشہ، ج ۴، بخش ۳، ص ۲۰۶
 ۵۲ خلیل، مخدوم ابراهیم خان، تکمیله مقامات الشعرا، ص ۷۳
 ۵۳ حافظ، دیوان حافظ، ص ۲۱۵
 ۵۴ همو، همان، ص ۴۵۷
 ۵۵ همو، همان، ص ۲۵۸
 ۵۶ سدارنگانی، Persian Poets of Sind، صص ۱۹۴-۱۹۵
 ۵۷ حافظ، دیوان حافظ، ص ۴
 ۵۸ خلیل، مخدوم ابراهیم خان، تکمیله مقامات الشعرا، صص ۷۳۰-۷۳۱
 ۵۹ احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ۳/۶۴۸
 ۶۰ حافظ، دیوان حافظ، صص ۱۲-۱۳
 ۶۱ بیگ، میرزا قلیچ، مقدمہ "گرجی نامہ"، ص ۵-۶
 ۶۲ همو، همان، ص ۱
 ۶۳ حافظ، دیوان حافظ، ص ۱۰۹
 ۶۴ بوندیسی به معنای بی ادبی است
 ۶۵ بیگ، میرزا قلیچ، ص ۱۰
 ۶۶ حافظ، دیوان حافظ، صص ۸۹-۹۰
 ۶۷ غلام، مقدمہ "دیوان غلام" به کوشش دکتر نبی بخش خان بلوج
 ۶۸ همو، همان، ص ۳
 ۶۹ سدارنگانی، Persian Poets of Sind، ص ۲۴۶
 ۷۰ حافظ، دیوان حافظ، ص ۳
 ۷۱ خلیل، مخدوم ابراهیم خان، تکمیله مقامات الشعرا، صص ۱۶۱-۱۶۲ و
 ۷۲ سدارنگانی، Persian Poets of Sind، صص ۲۷۳-۲۷۴

- ۷۴۷ همو، همان، ص ۵۶
- ۷۳ حافظ، دیوان حافظ، ص ۴
- ۷۴ احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ج. ۳، ص ۷۵۲
- ۷۵ حافظ، دیوان حافظ، ص ۱۱
- ۷۶ سدارنگانی، Persian Poets of Sind، ص ۲۷۳
- ۷۷ همو، همان، ص ۲۷۴
- ۷۸ حافظ، دیوان حافظ، ص ۲۴
- ۷۹ بروای آگاهیهای بیشتر دربارہ تارک، نک: مقالۂ مفصل خانم دکتر ریحانہ افسر به عنوان شاعر ناشناخته وادی مهران، در مجموعۂ مقالات سمینار زبان و ادب فارسی در سند، صص ۱۴۱ تا ۵۳
- ۸۰ مجموعۂ مقالات سمینار، ص ۴۹
- ۸۱ حافظ، دیوان حافظ، ص ۳۵
- ۸۲ همو، همان، ص ۴۰
- ۸۳ مجموعۂ مقالات سمینار، ص ۱۵
- ۸۴ حافظ، دیوان حافظ، ص ۷۹
- ۸۵ همو، همان، ص ۸۱
- ۸۶ رضوی، سید سبط حسن، فارسی گویان پاکستان، سبط حسن رضوی، ص ۶۰
- ۸۷ احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ج. ۵، ص ۴۴
- ۸۸ حافظ، دیوان حافظ، صص ۹۹-۱۰۰

کتابشناسی منابع

- آذر، لطف علی بیگ، آتشکدۂ آذر، بمبئی، ۱۲۷۷ ش ۰
- احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، (ج. ۱)، مجلس ترقی ادب، لاہور- (بی تا) ۰
- احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، (ج. ۳)، لاہور، ۱۹۷۴ ۰
- احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، (ج. ۵)، ادارۂ تحقیقات پاکستان، دانشگاہ پنجاب، لاہور ۱۹۹۰ م ۰
- انوشہ، حسن، دانشنامۂ ادب فارسی، ادب فارسی در شبہ قارہ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ ش ۰
- بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، جلد اول، تهران، ۱۳۲۱ ش ۰
- بیگ، میرزا قلیج، گرجی نامہ، به کوشش فائزہ زہرا میرزا، چاپ مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۲۰۰۱ / م ۱۳۸۰ ش ۰

نتوی، علی شیر قانع، مقالات الشعرا، کراچی، ۱۹۵۷ م	۰
جامی، عبدالرحمن، بہارستان، انتشارات کتابخانه مرکزی، ۱۳۱۱ ش	۰
جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، لکھنؤ ۱۳۳۳ ش	۰
حافظ، دیوان حافظ، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ پانزدهم، انتشارات صفوی علی شاه، تهران، ۱۳۷۴ ش	۰
خان، خداداد، لب تاریخ سند، به تصحیح دکتر نبی بخش خان بلوچ، سندی ادبی بورد، حیدر آباد ۱۹۵۹ م	۰
خلیل، مخدوم ابراهیم نکملة مقالات الشعرا، به تصحیح سید حسام الدین راشدی، انجمن سندی بورد، ج. ۳، چاپ اول، ۱۹۷۷ م	۰
خیامپور، فرهنگ سخنوران، انتشارات طایله، تهران، ۱۳۶۸ ش	۰
راشدی، وفا، تذکرة علمای سند، مکتبه اشاعت اردو، کراچی، ۲۰۰۰ م	۰
رضوی، سید سبط حسن فارسی گویان پاکستان، مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۵۳ ش / ۱۹۷۴ م	۰
سچل سرمست، دیوان آشکار، به کوشش منشی بشن لال، لکھنؤ، بی تا سدار نگانی، Persian Poets of Sind، طبع اول، کراچی، ۱۹۵۶ م	۰
سمرقندی، دولتشاه، تذکرة الشعرا، لیدن، ۱۹۰۰ م	۰
سنیهلی، میر حسین دوست، تذکرة حسینی، لکھنؤ، ۱۲۹۲ ش	۰
شبی نعمانی، شعر العجم، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، ۱۳۳۶ ش	۰
صدیق، حسن خان بھادر، شمع انجمن، بی جا، ۱۲۹۳ ق	۰
ظفر محمد سرفراز، گنجینه ادب پاک، دانشگاه ملی زبانهای نوین، اسلام آباد، ۱۳۷۹ م/۲۰۰۰ ش	۰
عطاء، دیوان عطا، به تصحیح سید محمد مطیع الله راشد، سندی ادبی بورد، حیدر آباد، ب ت غلام، دیوان غلام، به کوشش دکتر نبی بخش خان بلوچ، سندی ادبی بورد، کراچی / حیدر آباد، ۱۹۵۹ م	۰
گوپاموی، قدرت الله، نتائج الافکار، بمبنی، ۱۳۳۶ ش	۰
مجموعه مقالات سمینار زبان و ادبیات فارسی در سند، خانه فرهنگ ج. ۱، ایران، کراچی، مقاله نگار، عنوان مقاله مجموعه، ۱۳۸۱ ش	۰
هدایت، رضاقلی، ریاض العارفین، تهران، ۱۳۰۵ ش	۰
هدایت، رضاقلی، مجمع الفصحا، تهران، ۱۲۹۵ ش	۰

دکتر انعام الحق کوثر
استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه های کویته

بابا فغانی شیرازی

امروز ما یکی از نوازان شیراز را که از همان پرده آسمانی حافظ و سعدی آهنگ های زمینی را ساخته و به گوش مردم نواخته است، یاد آوری می نماییم.
فغانی شیرازی در اواسط قرن نهم هجری در شیراز متولد شد و از نسبت خود به این خاک افتخار می کند:

این همه نخل سخن در گلشن شیراز است
طوطی طبع فغانی بهر آن چیزی قبا
وجای دیگر می گوید:

همینست بس فغانی در بلاد پارسی گویان که عشقت عندلیب گلشن شیراز گردانید
اسم پدر فغانی و همچنین اسم استاد او برمای معلوم نگردیده، ولی به شواهد مختلف می توان گفت
که پدرش چاقو و کارد می ساخت و برادرش نیز از همین راه امور اعاش می نمود. و در اوایل کار خود
فغانی در این کار اشتغال داشته است و تخلص اولیه اش "سکاکی" از همین پیشه چاقو سازی حکایت می
کند.

تفقی الدین اوحدي در "عرفات" می نویسد: "در شب اول ماه رمضان که در شر ابخاره هارا
می بستند تا صبح عید بگشایند. وی بازندی همچو خود رفاقت داشته. هر یک ران گوشتی به هم رسانیده
در یکی از میخانه ها پنهان شده و به همان یک ران گوشت قناعت نموده باده ناب می نوشیدند و تا صبح
عید چند خم را خالی کرده بودند". ممکن است اوحدي در بیان فوق راه مبالغه پیموده باشد، ولی فغانی
طبع شعر و ذوق و قریحه خود را وقف بیان محیط و احساسات خود نمود. خودش متوجه این امر بود:
اساس قصر بهشتم چگونه راست شود چوصرف میکده ها می شود اساس مرا

همچو فغانی آمدم از کعبه در دیر مغان پیمان شکستم ساقیا پیمانه ای باید مرا
فنانی مانند سایر همکیشان خود برای رندی و میخواری جواز هم پیدا می کند:

طبع لطیف هر چه کند عین حکمتست خواب صحیح نوش و شراب شبانه خوب
فغانی از زندگی یکنواخت و رندی هوسناکی که کم خسته می شد، میل و آرزو داشت که در
هوای تازه ای نفس بکشد و اگر ممکن باشد با شعرا معاصر که شهره شان به گوشش در شیراز رسیده بود،
ملاقات نماید. سنش سی و اندکی بود که فغانی از فارس به ایالت خراسان عزیمت نمود. خراسان تحت
فرمانروایان قیمتویی بود و پایتخت مملکت هرات بهترین روز های حیات فرهنگی و علمی خود را
می گذرانید. تحت سرپرستی سلطان حسین میرزا بایقر (۸۷۲-۹۱۱ ق) و وزیر معروف او میر علی شیر نوائی

ادیبات و علوم و فنون مستظرفه ترقی بی سایقه نمود و علماء و شاعران و نقاشان بزرگ و با استعداد همه رو به هرات نهاده و آنجا مورد تقدیر و تشویق دربار قرار می گرفتند. بزرگترین شعرای هرات که الحق به لقب خاتم الشعرا ملقب گردیده، مولانا عبدالرحمن جامی بود. جامی نماینده شعر و نثر فارسی کلاسیک و سبک عرفانی صوفیا بود و نفوذ شخصیت بزرگ و شعر عالی و عرفانی او همه جاید بود.

فغانی که در امید تقدیر و تشویق به هرات رسیده بود، زود فهمیده که کالای وی آنجا مشتری ندارد و بازارش در مقابل مکتب جامی رونق نخواهد گرفت. فغانی با جامی ملاقات نمود؛ ولی نتوانست در دربار سلطان راهی پیدا بکند. فغانی روی خود را از هرات به طرف تبریز گردانید. در تبریز و نواحی شمال غربی ایران ترکمانان آق قیونلو حکمران بودند و در هنگامی که فغانی وارد تبریز شد حکمران آنجا سلطان یعقوب بود.

سلطان یعقوب در تاریخ ادبیات فارسی مقام ارجمندی دارد. زیرا این امیر روش فکر از صحابان هسنرو اهل علم و ادب تشویق می نمود و مامی بینیم که شاعر و ادبی از شهرهای دور دست در دربار وی گرد آمده بودند و مسافرت فغانی از آن گوشه دور هرات به این سامان نیز حاکی از همین امر است که سلطان یعقوب برای سرپرستی شاعر و ادبی در سرتاسر کشور پهناور ایران شهرت داشت.

دانشمندان معروف عصر مانند صفتی الدین 'قاضی عیسی'، شیخ نجم الدین یعقوبی 'قاضی میرک'، بابا نصیبی 'شهیدی قمی' در دربار یعقوب زندگی می کردند. فغانی نیز مورد الطاف سلطان قرار گرفت و به زودی شعر وی محبوبیت پیدا کرد و سلطان فغانی را لقب "بابای شاعر" اعطای نمود. مدت کوتاهی که فغانی در دربار سلطان جوان سال و جوان فکر بود، بهترین روزگار زندگی اش شمرده می شود. رفاه و آزادی و محیط مساعد همه چیز برایش میسر بود. سلطان یعقوب در سال ۹۸۶ ق در سن ۲۸ سالگی در گذشت. مرگ سلطان لطمہ شدید و غیر قابل جبران برای فغانی بود. فغانی به فنان در آمده می گوید:

چه شد پارب که خورشید در خشان بر نمی آید قیامت شدمگر آن ماه تابان بر نمی آید
شراب لاله گون ساقی به جام زرنمی ریزد خروش ارغنون از بزم سلطان بر نمی آید
بعد از گذشت سلطان یعقوب شعر و ادب در آذر بائیجان رو به افول نهاد و بعضی از شعرای دربار که توانستند تبریز را ترک گفتند. شهیدی عازم هندوستان شد و فغانی با خاطره های درد آسود به شیراز بر گشت وی هیج وقت "یاران تبریز" از یادش نرفتند: در مقطع یک غزل می گوید:

فغانی در وطن هر دم گلی از گلشنی دارد ولی مرغ دلش در صحبت یاران تبریز است
و بعد از مدتی توقف در شیراز فغانی دوباره رو به خراسان نهاد. مایوسی و نا امیدی دوباره بر روحیه وی چیره شده و برشدت عیش و نوش وی افزود. نورالله شوستری می نویسد که در آن ایام نیز فغانی مایل به رندی و می پرستی بود. چند بیت از خود فغانی درج می شود:

مجموعه خیال به میخانه سوختیم	ما بهر ساقیان دل فرزانه سوختیم
چندانکه پیش محرم و یگانه سوختیم	آبی بر آتش دل ما هیچ‌کس نزد
ما چون در آتش دل دیوانه سوختیم	غمخوار گومسوز سپند از برای ما
ما غافلان در آرزوی دانه سوختیم	بس خرم من مراد فغانی به بادرفت

از میخواری شبانه روزی، فغانی خیلی رنج می برد و می گفت:

می مخور بسیار گرچه ساقیت باشد خضر کانچه امشب آب حیوانست فردا آتشست
بالآخر فقانی که صدمات روحی و بدنی بسیار دیده و کم کم پیرمری شد، تصمیم به ترک می و میخانه
گرفت و به فکر عاقبت افتاد. یک روز همین که به گذشته و آینده فکر می کرد از خانه خود بلند شدو به راه
افتاد- منزل مقصود او این دفعه دربار امیر و وزیر نبود. تنها آزوی وی آستان بوسی حرم حضرت امام رضا (ع) بود.
فقانی، که باید اکنون اورا به اسم مناسبتر و معروفش "بابا فقانی" یاد کرد، با وجود پیری و کسالت بر دوش هر
روز فرسنگ هاراه به طرف مشهد می پیمود و روز به روز به کعبه مقصود خود نزدیکتر می شد.
می گویند در همان هنگام متولیان و کارکنان حرم رضا مشغول تهیه مهر برای پروانه ها و نامه ها و
مدارک و استناد رسمی حرم بودند و هنوز سمع مناسبی برای این مهر پیدا نکرده بودند؛ یک شب متولی حرم
حضرت امام هشتم را در خواب دید. حضرت فرمودند. نگران نباش فردا صبح یک مرد درویش ژنده پوش وارد
حزم می گردد، آن درویش یک قصیده ای ساخته است و مطلع آن قصیده را برای سمع مهر حرم به کار ببرید.
صبح فردا همین که بابا فقانی وارد محوطه حرم شد، شناختندش و با احترام تمام از او استقبال
کردند. و مطلع قصیده معروفش که در تجلیل حضرت امام رضا سروده بر مهر روضه کنده شد. این مطلع بدین
فرار است:

گلی که یک ورقش آبروی نه چمنست	نشان خاتم سلطان دین ابوعالحسنست
فغانی از این به بعد آستان حضرت رضا را ترک ننمود و بعد از وفات که در سال ۹۲۵ق اتفاق افتاد	
در همان خاک مدفون گردید، ولی محل قبر او معلوم نیست:	
آهی نهان کشید فغانی و جان سپرد	رفت آن چنانکه هیچ عذابش کسی ندید
تاریخ وفات از قطعه زیر که شاعری به اسم "رامی" ساخته، پیداست:	
مرد و دل من ملول گردید	ای وای فغانی سخنور
در نه صد و بیست و پنج بوجید	رامی بدو نوع گفت تاریخ

SAFEENEH

A Research journal of Persian
Language, Literature and Culture

Vol. 2, No.1
Year 2004

Patron

Lt. General ® Arshad Mahmood
Vice Chancellor

Chief Editor

Dr. Muhammad Saleem Mazhar

Editorial Board:

Dr. Mehdi Malik Sabit
Dr. Moeen Nizami
Dr. Najam ur Rashid
Dr. Muhammad Nasir
Dr. Muhammad Iqbal Shahid
Dr. Syed Muhammad Farid
Dr. Muhammad Sabir
Mr. Shoib Ahmad

Printed by:

Muhammad Khalid Khan
Deputy Registrar Press

Address:

Editor "SAFEENEH"
Department of Persian, Oriental College,
University of the Punjab, Lahore. 54000
Pakistan.

E-mail: saleemazhar@yahoo.com
Phone: 0092-42-9210833 Fax: 0092-42-7353005

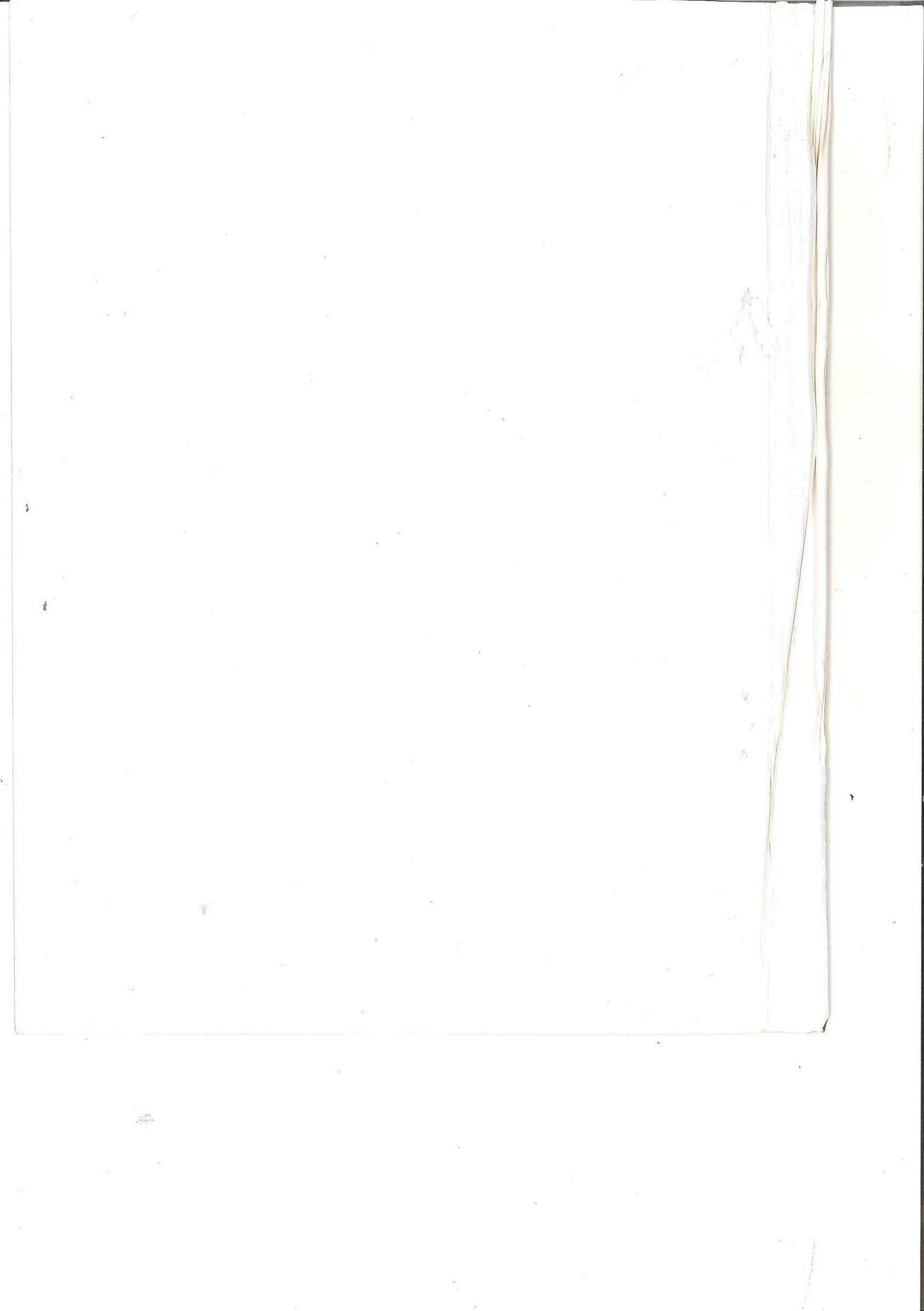
S A F E E N E H

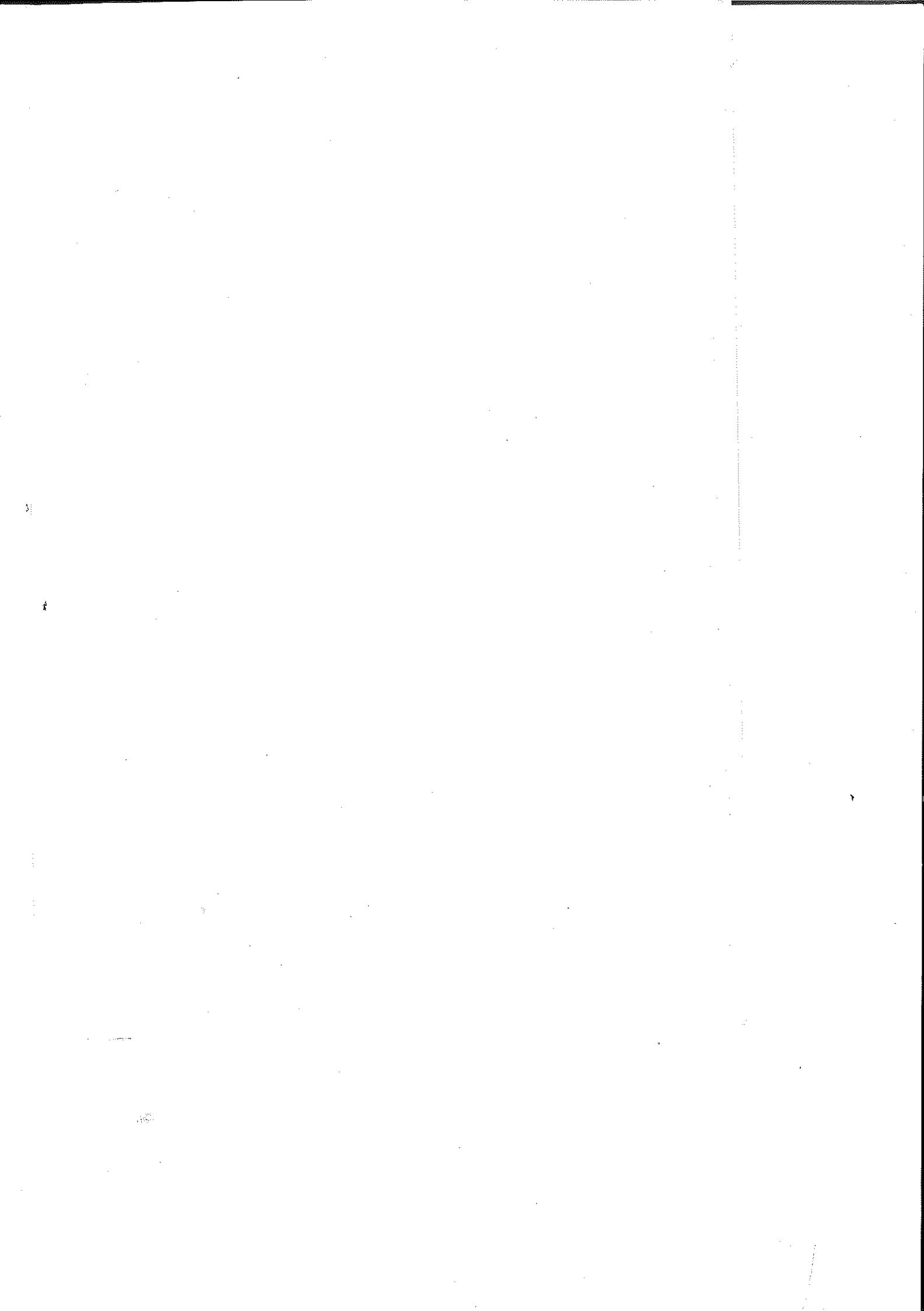
A Research journal of Persian
Language, Literature and Culture

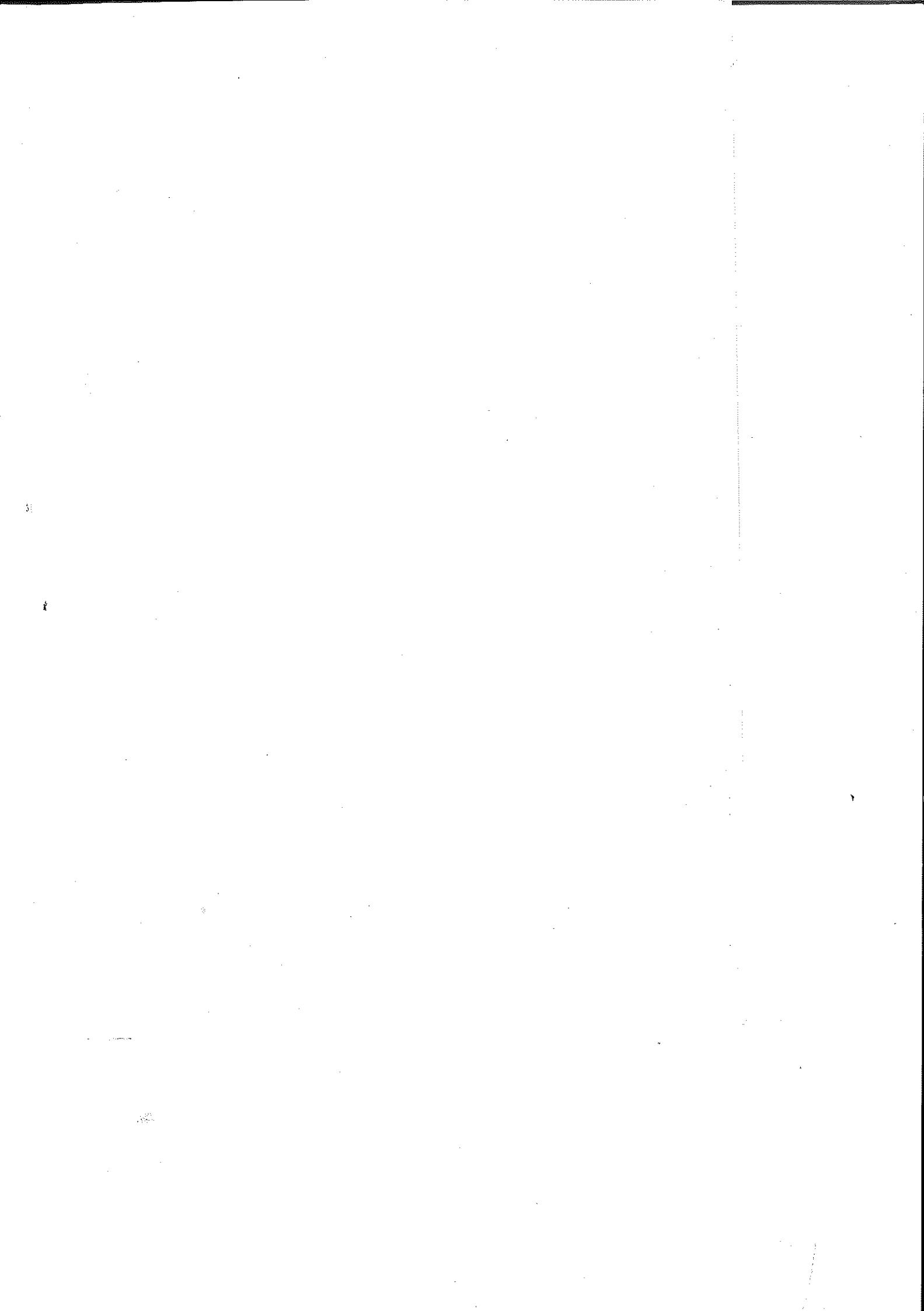
Vol. 2, No.1
Year 2004



**Department of Persian
Punjab University Oriental College
LAHORE- PAKISTAN**







SAFEENEH

A Research Journal of
Persian Language
Literature and Culture



Vol. 2, No. 1
Year 2004



Department of Persian
Punjab University Oriental College
LAHORE - PAKISTAN

شمارہ ۱

سال ۲۰۰۴ء / ۱۴۲۵ھ

دانشگاہ پنجاب لاہور، پاکستان